ترجمه غایة المرام

# کفایة الخصام

تألیف محدث جلیل علامه سید هاشم بحرانی

ترجمه ادیب قرآن شیخ محمد تقی دزفولی

تصحیح و تحقیق

محمد حسین صفاخواه

جلد دوم

احیاء کتاب



ترجمه غایة المرام

# کفایة الخصام

تألیف محدث جلیل سید هاشم بحرانی متوفی ۱۱۰۷

ترجمه ادیب فرزانه شیخ محمد تقی دزفولی متوفی ۱۲۹۵

تصحیح و تحقیق

محمد حسین صفاخواه

جلد دوم

احیاء کتاب

**کفایة الخصام (جلد دوم)**

ترجمه: غایة المرام

تألیف: محدث جلیل سیدهاشم بحرانی
مترجم: ادیب فرزانه شیخ محمدتقی دزفولی
تصحیح و تحقیق از محمد حسین صفاخواه

زیر نظر معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
ناشر: شرکت انتشارات احیاء کتاب
چاپ نخست به تیراژ ۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ وصحافی از مجتمع چاپ ونشر رویداد

اهدا به :

پیشگاه عزیز موعود

که ظهورش ختام رسالت و

حسن پایان امامت

حجت معبود

که نورش ظهور ولایت و

وجودش سرّ خلقت گیتی

معز الاولیاء و مذل الاعداء

بقیة الله الاعظم (عج)

اداخاتمة الکتاب مقدمة الفاتحة

رمضان المبارک ۱۴۱۵

# برگه فهرست نویسی پیش از انتشار (CIP)

BP
۲۲۳
/۵٤
۳ب/
٤٢١٤غ
۱۳۷۳

بحرانی،هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ق.
[غایه المرام. (فارسی)]
کفایه الخصام ترجمه غایه المرام جلد ۲ / تالیف محدث جلیل سید هاشم بحرانی،ترجمه ادیب فرزانه شیخ محمد تقی دزفولی،تصحیح وتحقیق محمد حسین صفاخواه. - تهران: احیای کتاب، ۱۳۷۳.
ج.
عنوان به انگلیسی:
Kefayat - ol - Khessam.
کتابنامه: ص. همچنین بصورت زیرنویس.
چاپ اول.

(ادامه در برگه بعد)

(برگه دوم)
بحرانی،هاشم بن سل...کفایه الخصام ترجمه...۱۳۷۳.

۱. علی بن ابیطالب علیه السلام، امام اول، ۲۳قبل از هجرت - ٤۰ ق. - اثبات خلافت. ۲. امامت ۳. ولایت. ٤. احادیث شیعه (قرن ۱۲ ق.). ۵. احادیث اهل سنت. ۶. خاندان نبوی در احادیث اهل سنت. الف. دزفولی، محمد تقی، ۱۲۲۳ - ۱۲۹۵ ق.، مترجم. ب. صفاخواه، محمد حسین، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: غایه المرام. ه. عنوان: غایه المرام وحجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص والعام.

BP۲۲۳/۵٤ /۳ب ٤٢١٤غ ۱۳۷۳

# مقدّمه

## بسم الله الرحمن الرحیم

**الحمد لله الذی جعلنا من المتمسّکین بولایة علی بن ابی طالب و اهل بیته المعصومین علیهم‌السلام**

سپاس مر خدای راکه ما را بر طریقت حق رهنمون گردید، و بر محبّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم خاتم پیامبران و اهل بیت معصومین او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین شرافت بخشید.

رشد و هدایت و رستگاری بندگان را خداوند به فضل و لطف، بر خود ملزوم فرموده است. از این رو، انبیاء عظام را به عنوان نمایندگان خود در این راهبری برگزید، تا پیام حضرتش را به عموم بندگان ابلاغ نموده و ایشان را از کژی و نادرستی رهانیده و طریق نجات را به آنان بنمایاند.

دین را روش صحیح زندگی کردن و انبیاء را برترین مربیّان و سرمشق بندگان شمرده، و جنّت مآب را پاداش مخلّدِ راهبردگان، و جهنّم سقیم را جزای دردناکِ نافرمانان و بیراهه روندگان، قرار داده است.

برای اثبات این مدّعی، انبیاء را با آیات و معجزاتی همراه نموده است که مردمان با روشنی و دلالت به براهین آشکار، متابعت ایشان را بنمایند.

در ادامهٔ این بر انگیختن، خداوند برای هر نبیّ، وصیّ و وزیری مقرّر داشته تا امّت را از اعوجاج و انحراف و افتراق مصون دارد، و بر طریق هدایت، ایشان را رهنمون باشد.

لیکن در جوامع مختلف این هدف، هماره جامهٔ عمل به خود نپوشیده، چرا که شیطان و حزب شیطان دست بر عمل بوده است تا بندگان را از صراط مستقیم منحرف سازد، ایشان را از اطاعت حضرت حق باز دارد و آنان را در حضیض ذلّت بنشاند. برای این مقصود، مخرّبترین و برنده‌ترین حربه را -که همانا اختلاف و تفرقه در امّت است - به کار گرفته و می‌گیرد.

همانگونه که در امّت موسی علیه السّلام، فتنه‌ای افکنده و اتّحاد ایشان را زائل نمود، تا جائی که بندگان بر جانشین او هارون علیه السلام عصیان ورزیده و بر او شوریدند و بدین هنگام خذلان دنیا و عذاب آخرت را بر خود خریدند.

خدای تعالی هماره بندگان را به اتّحاد و بیداری متوجه ساخته و شیطان را پلیدترین دشمن ایشان معرّفی فرموده است:

«اَلَمْ اَعْهَدْ اَلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ اَنْ لاٰ تَعْبُدوا الشَّيطان اِنَّهُ لَكُمْ عَدوٌّ مُبينٌ» (يس / ٦٠)

* * *

در اسلام نیز از مهمترین سفارشات نبوی به امّت، بیداری و اتّحاد مسلمین بوده و در موارد مختلف ایشان را از تفرقه و جدائی نهی فرموده است.

برای تحقّق این فرمان، به جای دامن زدن اختلافات، باید که تعصّبات را کنار گذارده و آنچه را که مورد اتّفاق امّت اسلام است، برگزیده و با روشنگری و بینش مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

به منظور به منصّهٔ ظهور رسیدن این منویّ، باید طریقی پیمود که خلل و نقصان در آن راه نیابد و آن نیست مگر راهی که خدا و رسولش برای ما معیّن فرموده‌اند:

**«باید به قرآن و سیرهٔ نبوی بازگشت تا مشعل فروزان اسلام روشنی بخش زندگانی بشر قرار گیرد.»**

* * *

در راستای این هدف، مرحوم علاّمه سید هاشم بحرانی مسئلهٔ رهبری و جانشینی بلافصل پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم را از دیدگاه اسلام بر طریق روایات اعمّ از شیعه و اهل سنت - یا به عبارت دیگر، مکتب اهل بیت و مکتب خلفاء - بررسی نموده و آنچه را که هر دو مکتب بر آن متّفقند، مورد بازبینی قرار می‌دهد.

و برای این مهم، از میان صدها کتاب معتبر از بزرگان هر دو مکتب، در حدود شش هزار حدیث را گرد آورده و در ضمن ۴۶۰ باب - با تقسیم موضوعی - نقل نموده است. در هر موضوعی، دو باب، که یک باب روایات کتب عامّه و دیگری احادیث کتب خاصّه را شامل می‌شود.

آنچه مورد اتّفاق تمام این روایات است، آن است که:

جانشین بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلّم، توسط خدا و رسول معین گردیده است. پیامبر، مسألهٔ رهبری امّت را پراهمیّت دانسته و آن را به حال خود وانگذاشته، بلکه در هر فرصت ممکن و به تعابیر مختلف و گاه با اعمال گوناگون، جانشین خود را به مردم معرّفی نموده و فرمان خداوند را بر مردمان ابلاغ فرموده است.

علاوه بر پیامبر و خاندانش (علیهم السلام)، تمامی صحابهٔ پیامبر و تابعین نیز، اتّفاق نظر دارند که جانشین منصوب پیامبر، حضرت مولی الموحدّین امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

* * *

کتاب، علاوه بر این نکتهٔ اصلی، جنبه‌های مختلفی دارد، که به اعتبار هر یک از این جوانب، ارزش توجه و بررسی دارد:

۱- این کتاب، مجموعه‌ای از روایات سیرهٔ نبوی صلی‌الله‌وعلیه‌وآله وسلم است. سیرهٔ نبوی، به دلیل جایگاه والای آن در تفکّر اسلامی و پایگاه بالای آن در اصلاح و روش و منش انسانی، توجّه ویژه‌ای را می‌طلبد. به مدلول آیات کریمهٔ قرآن، مانند:

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب / ۲۱)
«ماآتاکم الرسول فخدوه و مانهاکم عنه فانتهوا» (حشر / ۷)

بررسی سیرهٔ اشرف مخلوقات، ناشناخته‌ترین رسول الهی - صلی الله علیه و آله - ضرورت تامّ دارد. منابع سیره، در این راستا، طبعاً از ارزش فوق العاده برخوردار دارند. و «غاية المرام»، از بهترین منابع سیرهٔ نبوی است.

۲- سیرهٔ نبوی، بهترین منبع در تفسیر قرآن است. قرآن را خدای رحمان برای تذکّر آدمیان، آسان فرموده، و این آسانی را، به کمک لسان وحی الهی و کلمات گهر بار رسول خدا قرار داده است، چنانکه خدای تعالی فرموده:

«و لقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر» (قمر / ۱۷)
«فانّما یسّرناه بلسانک.» (مریم / ۹۷)

غفلت از این سرچشمه جوشان تفسیر کتاب خدا، - به لسان یقین به حقایق نورانی الهی، نه تأویل‌های گمانی بشری - نتایج زیانباری دارد و حتّی گاهی، موجب می‌شود که قرآن، بر ضلالت گروهی بیفزاید، که حق متعال می‌فرماید:

«ذلک الکتاب لاریب فیه هدی المتقین» (بقره / ۲)
«و لایزید الظالمین الاّ خسارا.» (اسراء / ۸۲)

چه ظلمی بالاتر از فراموش کردن رسول خدا که قرآن ناطق است، و بیان و فعل و تقریرش، تفسیر کتاب خدا؟!

و این حقیقت را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث نورانی ثقلین، به بیانی گویا و صریح بیان فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی،
ما ان تمسّکتمْ بهمالن تضلّوا ابدا.»

«غایة المرام»، از پربارترین منابعی است که در پرتو مشعل درخشنده رسول خدا و خاندان معصومش علیهم السلام، به تفسیر کتاب الله می‌پردازد. و غفلت از آن، خلاء جدّی در کتب تفسیر به وجود می‌آورد.

۳- روایات کتاب، گوشه‌های مختلف از زوایای تاریک تاریخ اسلام را روشن ساخته، که مراجعه به آن، برای پژوهشگران تاریخ اسلام ضروری و لازم است.

* * *

این کتاب، از امّهات شیعه و از بهترین متون در موضوع خود به شمار می‌رود.
بدرستیکه نمی‌توان از روایات امامت سخن گفت، مگر آنکه زحمات محدّث بحرانی را مطمح نظر داشت.
و از امامت و ولایت در گسترهٔ ادب پارسی نیز نتوان سخن راند، مگر آنکه **کفایة الخصام** را بر دیده عیان داشت.

* * *

در این کتاب، سعی بلیغ و قلم شیوا و فریادِ رسای مصنّف و مترجم در اثبات فضایل و مناقب، و ولایت و امامت حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام کاملاً هویداست، و زبان از بیان آن الکن و قلم از نگارش آن قاصر است. و شایسته است معرفی کتاب را به خود کتاب واگذاریم:
**آفتاب آمد دلیل آفتاب.**
چراکه معرّف باید اجلای از معرَّف باشد. و ما را بر این تقدیر نیست.

* * *

با استعانت به دستاویز استوار و محکم حضرتش قرآن، و عترت پاک محمّدی که انگیزش واقعی از خلقتش بود، تصحیح و تحقیق کتاب ارزشمند:
**«كفاية‌الخصام»**

از ادیب فرزانه شیخ **محمد تقی دزفولی**(۱۲۲۳ - ۱۲۹۵هـ.)، که تنها ترجمهٔ شناخته شدهٔ کتاب:

**«غاية المرام و حجّة‌الخصام فی تعیین‌الامام من طریق الخاصّ والعامّ»**
**تألیف محدّث عالی مقام علّامه سید هاشم حسینی بحرانی (متوفّی ۱۱۰۷ هـ.)**
می‌باشد، آغاز گردید.

در این تصحیح و تحقیق، همانگونه که بر خوانندهٔ دقیق و منصف کتاب آشکار است، آنچه از مدارک کتاب و توضیح بر فقرات احادیث لازم بود در پی‌نویس آوردیم، تا خواننده را بر فهم احادیث معین باشیم.

همچنین بخش «نگاهی به باب» (که سیر کوتاهی است بر موضوعات و احادیث مندرج در هر باب ) و «پیوست» (آنچه از احادیث که در موضوع هر باب است و مصنّف رحمه الله متذکّر آن نگردیده و یا بحثها و توضیحاتی که در موضوع هر باب بوده است) را در ابتداء و انتهای هر باب آوردیم، که فایدهٔ آن بر خوانندگان صاحب نظر پوشیده نیست.

* * *

تفصیل روش تحقیق و تصحیح، به عنوان مقدمهٔ محقّق همراه با مقدّمهٔ مصنّف، مقدّمهٔ مترجم و نگاهی بر ترجمهٔ احوال ایشان در کتابی مستقل (جلد اول) بزودی به چاپ خواهد رسید.

این جزء از کتاب که سریعتر آمادهٔ طبع گردید، در معرض انتشار قرار دادیم. باشد که راهنمای گمشدگان بی غرض طریق نجات گردد، و شهد احادیث نورانیِ خاندان نور، بر کام تشنگان مکتب اهل بیت و شیفتگان ولایت بنشاند.

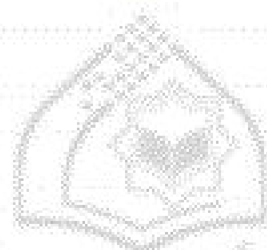
* * *

در این مجموعه، عزیزانی به یاری نشسته‌اند. که نام و قدردانی از ایشان به تفصیل، در پایان جلد اول(مقدّمات) آمده است. لیکن در اینجا لازم است از بزرگ‌مرد فضیلت مرحوم **آیةالله حاج سید رضا صدر** رضوان الله تعالی علیه که خالصانه قسمتی از آخرین تحقیقات خود را در اختیار اینجانب قرار دادند. همچنین از **معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی** که کمک شایانی به نشر این مجموعهٔ نفیس نمودند، قدردانی نمود.

امید است این خدمت، مورد قبول حجّت حق، ولیّ دوران، **حضرت بقیةالله ارواحنالتراب مقدمه الفداء** قرار گیرد. و دعای خیر حضرتش شامل حال تمام دست اندرکاران این تلاش گردد.

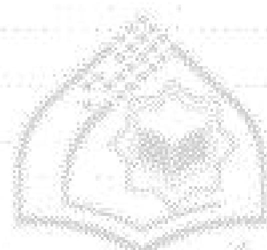
**والسّلام علی من اتبع الهدی**

**محمد حسین صفا خواه**
**رمضان ۱۴۱۵**



# باب اول

در اثبات این که جمیع اشیاء به طفیل وجود خمسة النجباء علیهم السّلام موجود شد و اگر مقصود حق‌تعالی وجود ایشان نبود، هیچ مخلوقی به وجود نمی‌آمد. و ایشان اشباح خمسه‌اند؛ یعنی انوار یا اشخاص یا صوریند که در جانب راست عرشند. و اینکه محمد صلّی الله علیه وآله و سلّم و علی علیه السّلام از یک‌نور خلق شدند و جمیع ملائکه از نور روی مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام خلق شده اند. و در این باب، نوزده حدیث از احادیث عامّه ذکرمی‌شود.



## نگاهی به باب اوّل

داستان صدر و آغاز خلقت، ماجرایی است زیبا و جذّاب ـ که مراجعه و توجّه به روایات وارده در این‌مورد ـ ضمن آنکه هیچ منبع دیگری هم غیراز منابع روایی یافت‌نمی‌شود، و به این رخداد جز از این طریق راهی نیست، قلب هر شیعه را سرشار از شعف و شادی و سرور می‌نماید؛ زیرا درمی‌یابد که در پیشگاه باعظمت الهی افرادی گرانقدر را می‌توان‌یافت که اگر اراده خلقت ایشان نمی‌بود، هستی جامهٔ وجود نمی‌پوشید و جلوه‌های گوناگون آفرینش به منصّه ظهور نمی‌رسید.

خوشبختانه روایات در مورد نخستین مخلوقات الهیّه به‌فراوانی و وفور در منابع اسلامی یافت‌می‌شود. و این معنی در روایات وارده از اهل سنّت و جماعت به‌میزان قابل توجّهی وجوددارد و کتب معتبر عامّه متذکّر و مبیّن این شگفتی‌اند.

مولّف محترم در این زمینه با تتبّع و تفحّص در منابع گوناگون، شواهد فراوانی را از کتابهایی چون:

«فرائد السّمطین» حمّوینی،

موفّق‌بن احمد خوارزمی در «مناقب»،

احمد حنبل در مسند خویش،

ابن‌مغازلی شافعی در «مناقب»،

ابن‌شیرویه دیلمی در کتاب «فردوس»،

صاحب «مناقب الفاخره» از انس‌بن مالک، و دیگر کتب آورده‌اند.

خلاصۀ مقال آنکه فرق مختلفه مسلمان ـ هرکدام بر اساس باور خویش ـ براین اعتقادند که خلقت مخلوقاتی مقدّم بر دیگر مخلوقات صورت پذیرفته و این تقدم براساس تقرّب این بزرگواران نزد حضرت ربّ‌العزّة بوده‌است. و نه‌تنها باید این مطلب پذیرفته‌آید، بلکه این نکته نیز حتماً مورد قبول قرارگیرد که خلقت ماسویٰ، به طفیل خلقت و وجود وجیهان عندالله صورت پذیرفته‌است.

در رأس آنان که مشمول محبّت خاصه جهان آفرین قرارمی‌گیرند، نخست نورمقدّس محمّدی را باید نام برد و آنگاه نور مقدّس علوی را، و درکنار اینان نور مطهّر سه‌تن دیگر را می‌بینیم که عبارت باشند از:
نور فاطمه‌زهراءسلام‌الله علیها و امام حسن‌مجتبی علیه‌السّلام و نور مقدّس حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام.
و نیز امر فرموده که به‌هنگام وقوع مشکلات، به این پنج‌تن پاک، توسّل انجام‌پذیرد.

## (۱) حدیث اوّل

شیخ ابراهیم‌بن محمّدبن ابی‌بکر ابی‌حسن‌بن محمّدبن حمویه الحموینی که از اعیان و اکابر علمای عامّه‌است، در کتاب «فراید السّمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السّبْطین» که از مؤلّفات او است، به اسناد خود از ابوهریره روایت‌کرده‌است که پیغمبرصلّی‌الله علیه وآله وسلّم فرمود:

چون‌حق‌تعالی جلّ شأنه آدم را آفرید و روح در او دمید به جانب راست عرش نظرکرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند.

**شعر:**

وانوارُهم مِنْ قَبْلُ کانت بِعَرْشه　　　بِهَا ازَّیَّنَتْ اَرکانه اَيّ زینة[1]

عرض‌کرد: الهی! هیچ مخلوقی پیش از من از خاک آفریده‌ای؟

فرمود: نیافریدم.

عرض‌کرد: پس چه کسانند این اشباحی که در هیئت و صورت خود مشاهده‌می‌کنم؟

حق‌تعالی فرمود: ای آدم! اینان از اولاد تو اند و اگر ایشان نبودند، تو را

---

۱ ـ و انوار ایشان پیش از این در عرش او بود، و به آنها ارکان عرش، زینتی مخصوص یافته‌بود.

نمی‌آفریدم و به‌جهت ایشان پنج نام کرام از نامهای خود شکافته‌ام و جداکردم. و اگرنبودند نمی‌آفریدم بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جنّ را. من محمودم و این محمّد است و من عالیم و این علی و من فاطرم و این فاطمه و من احسانم و این حسن و من محسنم و این حسین (علیهم السّلام). به عزّت و جلال خود سوگند یادکرده‌ام که در دل هر کس به‌قدر ذرّه‌ای‌از عداوت ایشان باشد، او را در آتش بسوزانم و باک نکنم.

ای آدم! اینان برگزیدگان منند. به دوستی ایشان مردم را از عذاب جهنّم نجات دهم، و به عداوت ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون تو را به من حاجتی باشد، به انوار ایشان توسّل جوی که برآورم.

**شعر:**

فَـآدَمُ لَمّا اَن تَوَسَّلَ فیهم　　عَفَا اللهُ عَمّا قَدحنی من خطیئَة[۲]

پس پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله و سلّم فرمود: مائیم سفینهٔ نجات، هر که به آن تعلّق جوید، نجات یابد و هر که از آن تخلّف کند، هلاک‌گردد و هر که را حاجتی به سوی خدا باشد، باید که به ما اهل بیت، خدا را در حاجت خودبخواند.[۳]

**فقیر گوید:**

«احادیثی که در این کتاب از حموینی نقل‌می‌شود، همه از همین کتاب سمطین است تا بر طالبان سند مخفی نماند.

و اینکه مراد از اشباح، اشخاص است. چنانچه از سؤال آدم که آنها را به صورت و هیئت خود می‌بینم، معلوم می‌شود.»

---

۲ ـ چون آدم به ایشان توسل نمود، خدای نیز از خطایش که بدان پشت خم‌کرده‌بود، در گذشت.

۳ ـ فرائد السمطین ۱ / ۳۶ ـ ۳۷ / ح ۱ ب ۱.

## (۲) حدیث دوم

همین حموینی به اسناد خود از ابن عبّاس آورده‌است که، از پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم شنیدم که آن حضرت به علی علیه‌السّلام گفت:

یا علی! خُلِقْتُ اَنَا وَ اَنتَ مِن نُورِاللهِ تعٰالی.(۴)

یعنی من و تو هر دو از نور حق‌تعالی آفریده‌شده‌ایم.

## (۳) حدیث سوّم

أیضاً حموینی به اسناد خود از سلمان فارسی آورده‌است که از پیغمبر شنیدم که فرمودند:

من و علی علیه السّلام آفریده شدیم به چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم. از نوری*(۵) ازجانب راست عرش. و خدا را تسبیح‌می‌کردیم و او را به

---

۴ ـ فرائد السمطین ۱ / ۳۹ ـ ۴۰، ب ۱ ح ۴ و در ینابیع المودّه / ۱۱ نیز از همان نقل‌کرده‌است.

*۵ ـ به گفتهٔ سبکی، چون علی علیه السّلام با پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم از یک نورهستند، پس برای او همان اجر و منزلتی باشد که برای پیامبراست. و این مقام بلندی‌است که عقل از درک مرتبت آن عاجز است. (خلاصهٔ عبقات‌الانوار ۱۷۰/۴)

عصام اسفرائینی در شرح خود «تاج الدّره فی شرح البرده» آورده‌است:

انوار سایر پیامبران برگرفته از نور پیامبر است. پس انوار عرش و کرسی ونور خورشید و ماه و تمامی پیامبران و صحابه و تابعین و تمامی مسلمانان از نور محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم است.

علّامه سید حامدحسین پس از نقل گفتار عصام می‌نویسد:

تمامی این اوصاف و مدایح شریف برای علی علیه السّلام صدق‌می‌کند و

↙

بزرگی و عظمت یادمی‌نمودیم. پس آدم را آفرید و ما به اصلاب طاهره و ارحام مطهّره منتقل شدیم، تا آنکه به صلب عبدالمطّلب رسیدیم*(۶). و در آنجا آن نور دونیمه شد،نیمی در پشت پدرم عبدالله قرار گرفت و نیمی در پشت عمّم ابوطالب. من از این نیمه خلق شدم و علی از آن نیمهٔ دیگر. وحق‌تعالی چند نام از نامهای خود برای ما جدا ساخته؛ او محمود است و من محمّد، و او اعلی است و برادر*(۷) من علی، و او فاطر است و دختر من فاطمه، و او حسن است و دو پسرم حسن و حسین. و نام من در دیوان رسالت و نبوت بود، و نام علی علیه السّلام در خلافت و شجاعت. پس من رسول خدایم و علی علیه السّلام شمشیر خدااست(۸).

---

این از آن رو است که آن دو بزرگوار از یک نورند و وجود مبارک آن دو در ابتدای آفرینش یکی بوده‌است. بنابراین علی علیه السّلام در تمام صفات همانند پیامبراست...و این دلیلی است بر بطلان تقدّم غیر بر علی علیه السّلام.

بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۱۷۸ .

*۶ ـ سیدمحمّد دهلوی معروف به «گیسو دراز» گوید:

این حدیث دلالت دارد بر اینکه همهٔ کمالات آدم و نوح و موسی‌کلیم و خلیل‌الله و روح‌الله علیهم السّلام در محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم موجوداست، و خدا آدم و عالم را نیافرید مگربه طفیل وجود محمّدصلّی‌الله علیه وآله و سلّم.

(بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۷۵)

*۷ ـ شهاب دولت‌آبادی (ملک العلماء) گوید:

اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام تعبیر برادر بکار برده، عنایتی دارد. و آن این است که عموزاده‌های پیامبرصلّی‌الله علیه وآله و سلّم بسیار بودند ولی آن حضرت علی صلوات الله علیه را از میان آنان برگزید و بس. و این از آن رواست که آن دو از یک نورمی‌باشند و هیچ کس از بنی‌هاشم چون علی صلوات الله علیه نبود.

(بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۸۳).

۸ ـ فرائدالسمطین ۱ / ۴۱ / ح ۵.

شعر:

بأبِي ضَارِمَ الالٰهِی یبْرِیُ عُنُقَ الاَزْمَةَ الشَّدیدَ بَرٰاها
آیَةُ الله حِکْمَةُ اللهِ سیفُاللهِ وَ الرَّحمةُ الَّتِي اَهداٰها[۹]

## (۴) حدیث چهارم

ایضاً حموینی به‌اسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه آورده‌است که گفت: شنیدم از حبیب خود محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم که می‌فرمود:

من و علی علیه‌السّلام نوری بودیم در برابر حق‌تعالی، که آن نور طواف‌می‌کرد و تسبیح و تقدیس‌می‌نمود پیش از آفرینش آدم به‌چهارده هزار سال. و چون آدم را آفرید، آن نور را در پشت او جای داد، و پیوسته من و علی علیه‌السّلام در یک‌جا بودیم تا آنکه در صلب عبدالمطّلب از هم جدا شدیم. من یک جزء از آن نورم و علی علیه السّلام جزء دیگر از آن.[۱۰]

## (۵) حدیث پنجم

حموینی باز به اسناد خود از حسن‌بن اسماعیل‌بن عبّاد از پدرش از جدّش روایت‌کرده‌است که، حضرت رسول صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود:

من و علی علیه السّلام نوری بودیم در برابر حق‌تعالی، پیش از خلقت آدم

---

۹ ـ پدرم فدای آن برندهٔ الهی باد که سختیها را به شدت از میان بردارد. همان که آیات خدای، حکمت خدای، شمشیرخدای و رحمتی است که هدیه آورده‌است. ـ از قصیدهٔ هائیه ازری .

۱۰ ـ فرائدالسمطین ۱ / ۴۲ / ح ۶ و مناقب خوارزمی / ۸۸ .

به چهارده هزار سال. و چون آدم را آفرید آن نور در پشت او جای گرفت. و پیوسته حق‌تعالی آن نور را از صلبی به صلبی می‌آورد، تا آنکه در صلب عبدالمطّلب قرارگرفت. پس از آنجا بیرون آورده به دو نیمه‌کرد، نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب. پس علی [علیه السّلام] از من است و من از علی [علیه السّلام] گوشت بدن او، گوشت بدن من است، و خون او خون من است. کسی که علی [علیه السّلام] را دوست دارد مرا دوست داشته، و من او را نیز دوست‌دارم. و کسی که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته، و من نیز او را دشمن دارم.(۱۱)

**سیّد رحمه‌الله گفته:**

همین دو حدیث را ابوالمؤیّد موفّق‌بن احمد اخطب خوارزم، که از اکابر علمای عامّه است، در کتاب «فضایل امیرالمؤمنین علیه السّلام(۱۲)» ـ که از جمله مؤلّفات او است ـ به همین سند و متن نقل‌کرده‌است.

**فقیر گوید:**

«همین کتاب بالفعل در نزد من موجوداست، و مشهوراست به مناقب اخطب خوارزمی تا بر طالبان مخفی نماند.»

## (۶) حدیث ششم

ایضاً حموینی به اسناد خود از زیادبن منذر، از امام محمّدباقر علیه السّلام از پدرش از جدّش صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود:

من و علی علیه السّلام نوری بودیم در نزد حق‌تعالی، پیش از آنکه آدم را

---

۱۱ ـ فرائدالسمطین ۱ / ۴۳ / ح ۷ و مناقب خوارزمی / ۸۸ و مقتل خوارزمی / ۵۰.

۱۲ ـ مناقب الخوارزمی / ۸۸ و همو در مقتل‌الحسین / ۵۰ نیز آورده‌است.

آفریند به‌چهارده هزارسال. پس چون آدم را آفرید، آن نور در صلب آدم جای گرفت. و پیوسته حق‌تعالی آن نور را از صلبی به صلبی می‌آورد تا آنکه در صلب عبدالمطّلب قرار گرفت. آن را از آنجا بیرون آورده به دو نیم‌کرد، نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب. پس علی علیه السّلام از من است و من از علی علیه السّلام*(۱۳).

گوشت او گوشت من است و خون او خون من. هر که علی علیه السّلام را دوست‌دارد مرا دوست‌داشته، و من او را دوست‌می‌دارم. و هر که علی [صلوات الله و سلامه علیه] را دشمن‌دارد مرا دشمن‌داشته، و من او را دشمن‌می‌دارم.(۱۴)

### سیّد رحمه‌الله گوید:

همین حدیث را نیز موفّق‌بن احمد مذکور به همین سند و متن در کتاب «فضایل امیرالمؤمنین علیه السّلام» نقل‌کرده‌است.(۱۵)

## (۷) حدیث هفتم

عبدالله‌بن احمدبن حنبل در «مسند احمدبن حنبل»(۱۶) از سلمان فارسی

---

*۱۳ ـ شهاب احمد در معنی حدیث «علی از من است و من از علی» چنین گفته‌است:

علّامه مطلع الکشف و الکرامه جلال الدین احمد خجندی گوید...جائز است که مراد از گفته آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله و بارک و سلّم ـ که: «من از اویم و او از من»، همان باشد که گفته‌اند در حدیث آمده: «من و علی از یک نوریم» یعنی هر یک از ما از آن است که دیگری از آن است.

(بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۸۰ ـ ۸۱)

۱۴ ـ فرائدالسمطین ۱ / ۴۴ / ح ۸ و مناقب خوارزمی / ۸۸ و مقتل خوارزمی / ۵۵.

۱۵ ـ مناقب خوارزمی / ۸۸، مقتل خوارزمی / ۵۰.

۱۶ ـ این حدیث در مسند احمدبن حنبل یافت‌نشد. ولی احتمال می‌رود از مناقب

رضی الله عنه آورده‌است که، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم می‌فرمود:

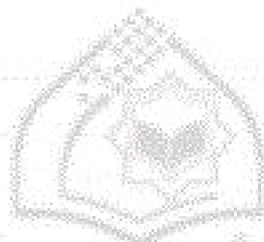
من و علی علیه السّلام نوری بودیم در نزد حق‌تعالی قبل از آنکه آدم خلق شود به چهارده هزارسال. پس چون آدم را آفرید، آن نور را به دو نیم‌کرد، من یک نیمه از آنم و علی علیه السّلام نیمهٔ دیگراز آن.

ولیکن **فقیر گوید:**

«این راوی باقی خبر را نقل نکرده‌است که حضرت می‌فرماید:

در من است نبوّت، و در علی است خلافت.

و این فقره از طریق ابن المغازلی شافعی و کتاب «فردوس»، در طیّ احادیث، عن قریب ذکر خواهدشد. انشاءالله‌تعالی.»



## (۸) حدیث هشتم

علیّ‌بن محمّدخطیب شافعی فقیه، معروف به ابن المغازلی واسطی در کتاب مناقب به‌اسناد خود از سلمان‌رضی‌الله‌عنه آورده‌است که، از حبیب خود محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

من و علی علیه السّلام نوری بودیم در نزد حق‌تعالی و تسبیح و تقدیس می‌کردیم پیش از خلقت آدم به چهارده‌هزارسال. چون آدم را آفرید، آن نور را در پشت او جای داد. و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب عبدالمطّلب جداشدیم. من دارای نبوّت شدم، و علی علیه السّلام دارای خلافت.[۱۷]

---

↙ احمد نقل کرده باشد که تاکنون چاپ نشده‌است.

بنگرید به: فضائل الصحابه ۲ / ۶۶۲ ح ۱۳۰، تذکرة‌الخواص / ۴۶.

۱۷ ـ مناقب ابن مغازلی / ۸۷ ـ ۸۸ / ح ۱۳۰.

شعر:

خَلافتُه ثوبٌ من الله خاطه    به جآء جبریل بنحو الهديّة[۱۸]

## (۹) حدیث نهم

ابن مغازلی ایضاً به اسناد خود از ابی‌ذر رضی الله عنه آورده که از رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم شنیدم که فرمود:

من و علی‌علیه‌السّلام نوری [از جانب راست عرش] بودیم در نزد خدای تعالی، و تسبیح و تقدیس می‌کردیم پیش از آفرینش آدم به چهارده هزار سال. و پیوسته من و علی‌علیه‌السّلام در یک‌جا بودیم تا آنکه در صلب عبدالمطّلب جداشدیم.[۱۹]

## (۱۰) حدیث دهم

ایضاً ابن مغازلی به اسناد خود از جابربن عبدالله رضی الله عنه آورده‌است که، پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود:

حق‌تعالی پارچه‌ای از نور فرود آورد و آن را در صلب آدم جای داد. و از آنجا آورد تا آنکه آن را به دونیم‌کرد، و نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب. پس مرا به منصب نبوّت آشکارکرد و علی علیه السّلام را به منصب وصایت برقرار فرمود[۲۰]*[۲۱].

---

۱۸ ـ خلافتش لباسی بود از جانب خدای که برایش دوخت، و جبرئیل به رسم هدیه‌آورد.

۱۹ ـ مناقب ابن مغازلی / ۸۸ ح ۱۳۱ ، ینابیع المودّة / ۱۰ ، مناقب شافعی/۸۹ مخطوط (به نقل از احقاق الحق ۵ / ۲۴۶) به نقل از همان آمده‌است.

۲۰ ـ مناقب ابن مغازلی / ۸۹ / ح ۱۳۲ .

* ۲۱ ـ علامه سیّدحامد حسین می‌نویسد:

↙

---

↙ «حدیث نور»...دلالت دارد بر اینکه رسول‌الله و علی صلّی الله علیهما و آلهما از یک اصل آفریده‌شده‌اند، و خدای متعال علی علیه السّلام را برای امامت برگزید از همان زمان که محمّد صلّی‌الله علیه وآله و سلّم را برای نبوّت انتخاب نمود...آنگاه احادیث مربوط به حقّ علی علیه السّلام بر زبان پیامبر صلّی الله‌علیه وآله و سلّم جاری‌گشت تا آن امر الهی و مهمّ را برای مردم آشکارکند...

(بنگرید به: خلاصه عبقات ۶ / ۱۲).

ابن حجر نیز در شرح خود پیرامون این موضوع، بیانی را عنوان‌کرده‌است که ما آن را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

«غرض از آفرینش حضرت آدم علیه السّلام، همانا آفرینش پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله و سلّم از صلب او بود. و هدف اصلی این بود و خداوند حضرت آدم را وسیله‌ای برای بروز وجود مقدس پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله و سلّم قرارداد». و از این بابت است که بعضی از محققین حتی چنین بیان نموده‌اند که:

سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السّلام به‌خاطر وجود نور پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله و سلّم در پیشانی و چهرهٔ حضرت آدم علیه السّلام بوده‌است.

علامه سیدحامد حسین اینگونه ادامه‌می‌دهد:

«به مقتضای احادیثی که ذکرگردید، امیرالمؤمنین‌علی علیه السّلام در این نور با پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله و سلّم اشتراک داشتند؛ پس آن هنگام ملائکه به نوری که شامل هر دو می‌گردید، سجده‌کردند. و این موضوع برتری امیرالمؤمنین را از دیگران غیر از وجود مقدس پیامبراکرم بدون شک استلزام دارد.

(خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۷۵).

و جناب مظفّر گوید:

↙

## (۱۱) حدیث یازدهم

ابن شیرویه دیلمی، که از اعیان علمای عامّه است، از کتاب فردوس در باب خاء به اسناد خود از سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه آورده‌است که رسول خداصلّی‌الله علیه وآله و سلّم فرمود:

من و علی علیه السّلام از یک نور آفریده‌شدیم، قبل از خلقت آدم به چهارده هزار سال. پس چون [خداوند] آدم را خلق‌کرد، این نور را در پشت او متمکّن گردانید. و پیوسته باهم بودیم تا آنکه در پشت عبدالمطّلب جداشدیم. و در من نبوّت قرارگرفت و در علی علیه السّلام خلافت[۲۲].

## (۱۲) حدیث دوازدهم

شیخ فقیه ابوالحسن محمّدبن احمدبن علیّ‌بن شاذان، از طریق [عامّه] به اسناد ایشان، از حسین‌بن علی از پدرش علیهم السّلام آورده‌است، که آن حضرت فرمود:

به‌خدمت رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم رفتم. در بعضی از حجره‌های خانه تشریف داشتند. رخصت خواستم. آن حضرت رخصت داد. چون داخل شدم، فرمود:

یا علی! مگر نمی‌دانی آنچه میانهٔ من و تواست از یگانگی. چرا رخصت

---

✍ اینگونه اخبار (حدیث نور) همانگونه که می‌بینید در درجهٔ اعتباراست. گرچه این اعتبار به لحاظ پشتیبانی سند برخی، بر برخی دیگر باشد. و این اخبار بهترین دلیل بر برتری امیرالمؤمنین علیه السّلام بر دیگران است. بنابراین تنها او امام است.

دلائل الصدق ۲ / ۲۲۹.

۲۲ ـ فردوس دیلمی ج ۲ / ۱۹۱ ح ۲۹۵۲ و مخطوط / ۷۳. و نیز در ینابیع المودة / ۱۰ به نقل از همان آمده‌است.

خواستی؟

عرض‌کردم: دوست می‌دارم که با رخصت برشما داخل‌شوم.

فرمود: دوست‌داشته‌ای آنچه‌را که خدا دوست دارد. و پیروی آداب خدا کرده‌ای.

یا علی! خدائی که آفریننده و روزی‌دهندهٔ من است، برای من جز تو برادری نپسندیده.

یا علی! پس از من تو وصیّ منی، ولکن مظلوم خواهی شد و حقّ تو را از دست تو بگیرند و به تو جورکنند*(۲۳).

یا علی! هر که به تو پیوسته‌است، به من پیوسته. و هرکه از تو دوری گزیده است، از من دوری گزیده است.

یا علی! دروغ گفته‌است، کسی که گمان برد که مرا دوست‌داشته، و حال آنکه تو را دشمن‌دارد. زیرا که حق‌تعالی من وتو را از یک نور آفریده.(۲۴)

## (۱۳) حدیث سیزدهم

ایضاً ابوالحسن فقیه از طریق [عامّه] به اسناد خودشان از سلمان فارسی و ابن عبّاس آورده‌است که، رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم

---

*۲۳ ـ امیرالمؤمنین علیه السّلام در موارد زیادی به مظلومیّت خویش اشاره فرموده‌است. برای نمونه در نامهٔ آن حضرت به برادرش عقیل آمده‌است:

قریش برای جنگ با برادرت گرد هم آمدند، آنگونه که پیشتر از این نیز برای جنگ با رسول‌الله صلّی‌الله علیه وآله و سلّم گردهم آمده‌بودند. آنان حق مرا نشناختند، و فضل من را انکارکردند، و جنگ را بر ضدّ من برپانمودند، در خاموش نمودن نورخدا کوشیدند. خدایا قریش را بر این کارهایشان جزا ده که پیوند خویشی من‌را از هم گسستند و برضدّ من یکدیگر را پشتیبانی‌کردند.

(الامامة و السیاسة ۱ / ۵۵)

و نیز بنگرید به: نهج البلاغه / ۵۰ خطبهٔ شقشقیّه.

۲۴ ـ المناقب الماة / ۲۲ چ نجف منقبة ۳۳.

فرمود:

چون به مقام قرب «قاب قوسین او أدنیٰ»، که بنای آن جایگاه از دو کوه عقیق است، رسیدم و حق‌تعالی با من رازگفت، خطاب رسید که:

یا احمد! تو را و علی علیه السّلام را از نور خود آفریدم و این دو کوه را از نور روی علی علیه السّلام آفریدم. و به عزّت و جلال خود سوگند که آفریدم این دو کوه را، تا نشانه‌باشد میان بندگان. و به آنها معلوم کنم کسی را که ایمان آورده‌است. و سوگند یادکردم به عزّت خود که دوزخ را حرام کنم بر بدن کسی که با او عقیق باشد، به شرط آنکه از دوستان علی علیه السّلام باشد و او را ولیّ من داند(۲۵).

## (۱۴) حدیث چهاردهم

ابوالمؤیّد موفّق‌بن احمد به اسناد خود از عبدالله عمر آورده‌است که، از پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم سؤال کردند، که حق‌تعالی در شب معراج به چه زبان با تو رازگفت؟ فرمود:

به زبان برادرم علی علیه السّلام، و در دلم گذشت که عرض‌کنم: پروردگارا، تو با من سخن گفتی یا برادرم علی بود؟ خطاب رسید:

«یا محمّد انَا شَیءٌ، لاٰ کَالأشیاءِ»

من موجودیم نه چون سایر اشیاء موجوده، و حقیقتیم نه مانند دیگر حقایق، مرا به احدی قیاس نتوان کرد، و به مثل و مانند نتوان ستود. تو را از نور خود آفریدم، و علی علیه السّلام را از نور تو. و چون دیدم که از دوستان تو احدی بیشتر از علی صلوات الله علیه [در قلبت] نمی‌گنجد، به زبان او با تو سخن گفتم، تا دلت آرام باشد.(۲۶)

---

۲۵ ـ المناقب الماة / ۵۵ منقبة ۹۳.

۲۶ ـ مناقب خوارزمی / ۳۶ ـ ۳۷ و همو در مقتل الحسین / ۴۲ نیز آورده‌است.

## (۱۵) حدیث پانزدهم

صاحب «مناقب الفاخرة فی العترة الطّاهرة» به اسناد خود از انس بن مالک آورده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون حق‌تعالی آدم را آفرید، نظرش به سرادق عرش افتاد. دید که نوشته‌است:

«لاٰاِلٰهَ إلاّ الله ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله»

و چهار نام دیگر در آنجا دید. عرض کرد: الهی! قبل از من آفریده‌ای هیچ انسانی؟

فرمود: نه.

عرض کرد: پس این نام‌ها کیانند که در سرادق عرش می‌بینم؟

فرمود: این نامهای بهترین بندگان و برگزیدگان منند.

ای آدم! اگر ایشان نبودند، نمی‌آفریدم بهشت را و نه دوزخ را.

و حذر کن ای آدم، از اینکه به‌ایشان حسد بری؛ و به‌چشم حسد به‌مقام و مرتبهٔ ایشان نگری. پس آن حضرت فرمود:

چون آدم از آن درخت خورد و رخت از بهشت بیرون برد، از معصیت خود پشیمان شده و به‌مقام توبه برآمد*(۲۷). عرض کرد:

---

*۲۷ - در بارهٔ حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السّلام، کلمات زیادی بر زبان و قلم شخصیت‌های مشهور علمی درطول قرون گذشته تا کنون جاری شده است.

واقع این است که هرچه این کلمات بیشتر مورد بحث نقد و ردّ و بررسی قرار گرفته، مشکل پیچیده‌تر شده چرا که غالباً در ظلمت راه پیموده‌اند و جهل خود را علم پنداشته‌اند، و کمتر اتّفاق افتاده که از پرتو علوم اهل البیت ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بهره گیرند، نور پاره‌هایی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله

↙

↙ وسلّم، آنان را عِدلِ قرآن قرار داد، و تمسّک به این رشتهٔ الهی را همزمان با تمسّک به قرآن، سبب هدایت معرفی کرد.

باری، نگاهی به برخی از روایات وارده از خاندان نور ـ علیهم الصّلوات و السّلام ـ و نگرشی بر بیانات بعضی محدّثان در این مجال کوتاه، فرصتی است مغتنم برای نصرت این مظلومان، و یافتن پاسخی به این سؤال‌ها و شبهات:

۱ ـ از امام صادق صلوات الله علیه در باره «جنّت آدم» پرسیدند. امام علیه السّلام فرمود:

«باغی بود از باغهای دنیا، که خورشید و ماه بر آن می تابید. و اگر از باغهای بهشت بود، هیچگاه آدم ـ علیه السّلام ـ از آن بیرون نمی‌شد.»

(کنزالدقائق ۱ / ۳۶۴، ۵ / ۵۴، از علل الشرایع و کافی)

برای فهم بهتر کلام حجّت خدا، به کتاب خدا نظری می‌افکنیم. و برخی از آیات را در وصف بهشتِ آخرت می‌خوانیم:

فیهاما تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین وانتم فیهاخالدون ـ زخرف /۷۱.

جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ـ آل عمران / ۱۵ و ۱۳۶.

و لهم فیها ازواجٌ مطهرةٌ و هم فیها خالدون ـ بقره / ۲۵.

اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون ـ بقره / ۸۲، اعراف/۴۲، هود / ۲۳.

الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون ـ مؤمنون / ۱۱.

ادخلوها بسلام ذلك یوم الخلود ـ ق / ۳۴.

خالدین فیها ابدا ـ توبه / ۲۲.

خالدین فیها لا یبغون عنها حولا ـ کهف / ۱۰۸.

لهم فیها ما یشاؤون خالدین کان علی ربك وعدا مسئولاً ـ فرقان / ۱۶.

↙

خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما ـ فرقان / ۷۶ .
خالدین فیها وعدالله حقا ـ لقمان / ۹ .
سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین ـ زمر / ۷۳ .
و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ـ تغابن/۹.

و آیات:
۱۹۸ / آل عمران ـ ۱۳ و ۵۷ و ۱۲۲ / نساء ـ ۸۵ و ۱۱۹ / مائده ـ ۷۲ و ۸۹ و ۱۰۰ / توبه ـ ۲۶ / یونس ـ ۲۳ و ۱۰۷ و ۱۰۸ / هود ـ ۲۳ / ابراهیم ـ ۷۶ / طه ـ ۱۵ / فرقان ـ ۵۸ / عنکبوت ـ ۱۴ / احقاف ـ ۵ / فتح ـ ۱۲ / حدید ـ ۲۲ / مجادله ـ ۱۱ / طلاق ـ ۸ / بیّنه ـ ۱۷ / واقعه ـ ۱۹ / انسان .

همانگونه که در آیات به روشنی آشکار است، خدای تعالی در تمامی این آیات شریف، خلود در بهشت را ذکر می‌فرماید، و انّ وعدالله حقاً و انّ الله لا یخلف المیعاد.

چنانچه در آیات دیگر آمده است:
و ما هم منها بمخرجین ـ حجر / ۴۸.
اکلها دائم و ظلّها ـ رعد / ۳۵.

اخراج از بهشت خلد، طبق وعدهٔ الهی، انجام نمی‌گیرد. و نعمت در آنجا دائم است، نه موقّت.
عطاء غیر مجذوذ ـ هود / ۱۰۸.
یعنی نعمت‌های آنجا قطع نمی‌شود.
لکم فیها ما تشتهی انفسکم ـ فصلت / ۳۲.
در آنجا منع از نعمت خاصّی نیست.

در تأیید این تفسیر مبیّن قرآن ازکلام الهی، آیاتی از قرآن را شاهد می‌آوریم که در آن، کلمهٔ «جنّت» به معنی «باغِ دنیا» به کار رفته، نه به معنی بهشت و آخرت:
واضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا لأحدهما جنّتین . . . کهف / ۳۲ .

---

↙ ولولا اذ دخلت جنّتك . . . کهف / ۳۹.
فعسیٰ ربّی ان یؤتین خیراً من جنّتك ـ کهف / ۴۰.
لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنّتان عن یمین و شمالٍ ـ سبأ / ۱۵.
**و بدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی أکل و خمط و أثل و**
**شيءٍ من سدر قلیل – سبأ /۱۶.**

این آیات، صراحت دارند که «جنّت» گاهی به معنی باغی از باغهای دنیا بکار می‌رود، که گاه، میوه‌های آن، جز خار بوته چیزی نیست!

بیان امام علیه السّلام نیز صراحتاً دلالت دارد که جنّت آدم، باغی از باغهای دنیا بود، که خورشید و ماه بر آن می‌تابید.

(نیز: بنگرید به: المیزان ۱ / ۱۳۹)

بعضی از عالمان سلف، بر این حدیث اشکال نموده‌اند که ورود پیغمبر در شب معراج در بهشت، و دخول و خروج ملائکه از آن، حاکی از عدم خلود در بهشت است. و بدین ترتیب، بهشت آدم، می‌تواند همان بهشت قیامت باشد.

به این مطلب پاسخ داده می‌شود:

جنّت، یک مفهوم کلیّ است با مصادیق مختلف. یکی از مصادیق آن، همان است که در روایت فوق بیان شد. و شاید بهشت‌های دیگر نیز در دنیا باشد، که روایت امام صادق علیه السلام ذیل آیهٔ شریفهٔ «و من دونهما جنّتان» (الرحمن / ۶۲) بیان فرموده است:

علی‌بن ابراهیم ... عن محمدبن عمران، قال: سألت اباعبدالله عن قول الله جلّ ثناؤه: «و من دونهما جنّتان». قال:

خضراوان فی الدنیا یأکل المؤمنون منها حتّی یفرغ من الحساب.

(تفسیر برهان ۴ / ۲۶۹ حدیث ۳).

چنانکه در آخرت نیز، نمی‌توان از یک بهشت سخن گفت، همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود:

لا تقولنّ جنّة واحدة، ان الله یقول: «و من دونهما جنّتان» (همان مدرک، حدیث ۴).

↙

☜ و امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود:
«و فی هذه الجنان الاربع فواکه... الحدیث»
(همان مدرک، حدیث ۲).
و شاید آیات مکرر قرآن به لفظ «جنّات تجری من تحتهاالانهار»، دلیل دیگری بر تعدّد جنّت‌ها باشد.
تفاوت کلّی میان بهشت دنیا و بهشت قیامت(جنّت مآب)، در این است که در بهشت دنیا، حیات تکلیفیّه حاکم است، و در جنّت مآب، تکلیف نیست.
چنانچه در آنجا عصیان و وسوسهٔ گناه نیست:
«ادخلوها بسلام آمنین» (حجر / ۴۶).
بالاترین مصداق سلامت و امنیّت، امنیّت از عصیان و گناه است، و رسیدن به رضوان الهی:
«خالدین فیها و ازواجٌ مطهّرة و رضوان من‌الله» (آل عمران /۱۵).
همچنین در جنّةالخلد، «ابلیس» نیست تا بتواند کسی را به عصیان الهی دعوت کند:
قال فاخرج منها فانک رجیم. (حجر / ۳۴ ـ ص / ۷۷).
در آن محل که جایگاه رحمت الهی است، چنان جرثومه‌ای جای ندارد.
شاهد دیگر بر اینکه جنّت آدم، جنّةالخلد نبود، تلبیس ابلیس است به آدم و حوا، که آن درخت را «شجرةالخلد» نامید، و نزدیک شدن به آن را موجب خلود دانست:
قال یا آدم هل ادلّک علی شجرةالخلد و ملک لا یبلی (طه / ۱۲۰).
و قال: «مانها کما ربکما عن هذه الشجرة الّا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین» (اعراف / ۲۰).
ترغیب به خلود، نشاندهندهٔ عدم خلود است. و خلودِ بیان شده در آیات قرآن، مربوط به بهشت مآب است، چون بهترین محلّ برای سکونت، همانجاست.
خالدین فیها حسنت مستقراً و مقاماً (فرقان / ۷۶).
☜

↙ و دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در شب معراج، اگر از «جنّة الخلد» بوده، برای سکونت و جزای عمل نبوده، بلکه صرفاً برای دیدن آیات الهی بوده(لنریه من آیاتنا ـ اسراء / ۱). و لذا خروج از آن، به معنی عدم خلود بهشت قیامت نیست. همچنین ورود و خروج ملائکه به این عالم، بدان معنا نیست که مکلّف به تکلیف الهی ـ به سان تکلیف بنی‌آدم ـ گردند، گرچه ممکن است به نوعِ خاصّی از تکلیف، مکلّف باشند، که کیفیت آن بر ما معلوم نیست.

رجعت پیغمبر اکرم و حضرت فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام پس از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنافداه نیز دلیلی است بر وجود بهشتی که در عالم برزخ، که هم اکنون محلّ استقرار این بزرگواران است. و آیهٔ شریفهٔ:

«و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (مؤمنون / ۱۰۰)

دلیلی است بر اینکه قیامت کبری هنوز برپا نشده، و این بزرگواران در «جنّة‌المآب» مستقر نشده‌اند. جنّة‌المآب، بهشتِ جزا است، و اولیای خدا پس از نفخهٔ صور و قیامت کبری در آن مستقرّ خواهند شد.

بدین ترتیب، بهشت یک مفهوم کلّی است با مصادیق مختلفه. و لذا، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه (و وعده المردّ الی جنّته.) حمل بر بازگشت به بهشت مآب است، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام از مسکن اوّلی حضرت آدم به این تعبیر یاد می‌کند:

(اسکن سبحانه آدم داراً ارغد فیها عیشته ...).

و لذا او را از آن «دار» به «زمین» فرستاد، و پس از آن به «جنّت» باز می‌برد.

بدین‌گونه، بطلان بعضی از سخنانِ برخاسته از اندیشه‌های نارس بشری روشن می‌گردد که بر اساس توجیه نادرست خود از قصهٔ آدم علیه السلام، به توجیه معصیت‌های خود یا دیگران می‌پردازند، از جمله کلام شاعرانهٔ شاعر، که گفت:

پدرم روضهٔ رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم ↙

مبنای دین، کلام کتاب مبین و عترت خاتم‌النبیین است، نه سخنان دیگران. والسلام.

۲ـ در حدیث سؤالات زندیق از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، حضرتش در بیان آیهٔ شریفهٔ «وعصی آدم ربّه فغوی» فرمود:

و امّا آنچه خدای تعالی در کتاب خود در بارهٔ بعضی از افعال انبیاء علیهم السّلام بیان داشته، از محکمترین دلائل بر حکمت نورانی الهی و قدرت قاهره و عزّت آشکار حضرت حقّ ـ جلّ و علا ـ است. خدای تعالی می‌داند که برهانهای پیامبران علیهم السّلام در نزد امتّ‌های آنان بزرگ می‌نماید. و در نتیجه، بعضی از افراد امّت، پیامبران را به خدایی می‌گیرند، همانگونه که نصاری در بارهٔ فرزند مریم چنین پنداشتند. از این رو، خدای تعالی چنان مطالبی در بارهٔ انبیاء علیهم السّلام بیان فرمود، تا نشان دهد که آنان از کمال مطلق بازمانده‌اند، همان حدّ کمال که مخصوص خدای عزّ و جلّ است.

(کنزالدقائق ۸ / ۳۶۶ به نقل از احتجاج)

این کلام، سطوری از حکمت بلند الهی در توحید را می‌نمایاند، و کار پیامبران را در دلالت به ساحت قدس عظمت لایتناهی خالق متعال ـ جلّت عظمته ـ نشان می‌دهد.

تقریر دیگری از این حکمتِ شگرف را در کلام حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه می‌خوانیم، که بر زبان نایب خاصّ حضرتش، جناب ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جاری شده است، کلام حضرتش را (با نقل به مضمون) می‌خوانیم:

«خدای عزّ و جلّ، به مشاهدهٔ مردم در نمی‌آید، و حضوراً با آنان سخن نمی‌گوید. بلکه فرستادگانی بر آنان می‌فرستد، که (ظاهراً) از جنس و صنف خودشانند، و مانند آنها لباس بشری برتن کرده‌اند. چرا که اگر خدای تعالی رسولانی بر آنان بفرستد، که از صنف بشر و در صورت بشری نباشند، مردم از آنان می‌گریزند و نمی‌پذیرند.

↙ پس آنگاه که این پیامبران در هیأت بشری نزد مردم آمدند، ـ در حالی که چون آنان غذا می‌خوردند و در بازارها گام می‌نهادند ـ مردم به ایشان گفتند: شما مانند ما هستید، ما سخن شما را نمی‌پذیریم، تا اینکه کاری برای ما بکنید که نتوانیم مانند آن بجا آوریم. و بدین وسیله، بدانیم که خدای سبحان، شما (پیامبران) را اختصاص داده ـ نه ما را ـ به کارهایی که توان آن را نداریم.

در نتیجه خدای عزّ و جلّ، معجزه‌هایی برای انبیاء قرارداد که آفریدگان از آن عاجزند. یک تن از پیامبران، پس از انذار و بیان حقایق الهی و اتمام حجّت، طوفانی آورد، که هرکس طغیان و تمرّد کرده بود، در آن غرق شد. دیگری را در آتش افکندند، پس آتش بر او سرد و سلامت گردید. دیگری از سنگ سخت، شتربچه‌ای بیرون آورد. و شیر در پستان او جاری کرد. دیگری، دریا را برایش شکافت، و برایش از دل سنگ چشمه‌ها برآورد، و عصای خشک را برایش اژدها ساخت، تا دروغهای آنان را ببلعد. دیگری به اذن خدای عزّ و جلّ، بیماران را شفا داد و مردگان را حیات بخشید، و مردم را از آنچه در پنهان می‌خوردند و در خانه می‌اندوختند، خبر داد. و برای دیگری، ماه را دو نیمه ساخت، و چهارپایان ـ همچون بزغاله و گرگ و غیر آنها ـ را به سخن گفتن با او واداشت.

هنگامی که پیامبران چنین معجزاتی آوردند، و دیگر آفریدگان از افراد امّت نتوانستند مانند آن کارها را انجام دهند، از تقدیرهای خدای عزّ و جلّ، و الطاف الهی به بندگان و حکمت‌های حضرت باری، این بود که پیامبران را ـ با وجود این معجزات ـ در حالتی غالب قرار دهد، و در حالت دیگر، مغلوب. در وضعی قاهر بدارد، و در وضع دیگر ، مقهور. و اگر خدای عزّ و جلّ در تمام احوال، آنان را غالب و قاهر می‌داشت، و آنان را مبتلا نمی‌ساخت و نمی‌آزمود، مردم آنان را معبود خود ـ غیر از خدای عزّ و جلّ ـ می‌دانستند. و فضیلت صبر آنها بر بلا و محنت‌ها و آزمایش شناخته نمی‌شد.

لکن خالق عزّ و جلّ، حالات آنها را در این مورد، مانند حالات دیگر مردم قرار داد، تا در حال آزمایش و ابتلاء صابر باشند، و در حالت عافیت و غلبه بر ↙

↙ دشمنان شاکر؛ و در تمام این احوال متواضع باشند، نه شامخ باشند و نه خود را بزرگ بدارند؛ و نیز تا مردم بدانند که پیامبران علیهم السّلام را خدایی است که خالق و مدبّر ایشان است.

پس آنگاه (که مردم، این حقیقت والا را دانستند)، خدای خود را بپرستند، و فرستادگانش را پیروی کنند، و حجّت خدای تعالی تمام گردد، از سویی بر کسانی که در بارهٔ پیامبران از حدّ درگذرند (غلوّ کنند) و ادعای ربوبیّت در حقّ آنان نمایند؛ و از سوی دیگر، بر کسانی‌که عناد و مخالفت و عصیان روا دارند، و حقایق الهی راکه پیامبران آورده‌اند، منکر گردند؛ و نیز هر کس که هلاک گردد، از روی بیّنه (دلایل آشکار واضح) هلاک گردد، و هر که (به نور ایمان) زنده گردد، از روی بیّنه حیات گیرد.

(بحار الانوار ۴۴/۲۷۳-۲۷۴ به نقل از احتجاج، علل الشرایع ، و کمال الدین)



۳ - بنابر روایات صحیحهٔ واردهٔ متواتره، انبیاء و ائمهٔ اطهار علیهم السّلام واجد مقام عصمت هستند. آن بزرگواران، هیچگاه اوامر الهی را عصیان نکرده و نمی‌کنند. و اگر جز این بود، توفیق حمل امانت سنگین الهی -نبوّت و رسالت و وصایت - نصیب آنها نمی‌شد.

شیخ طوسی گوید:

از نظر امامیّه، عصمت، شرط اساسی برای تمامی پیامبران و ائمه علیهم السّلام است، چه از گناهان کبیره و چه صغیره، چه قبل از نبوّت یا امامت و چه پس از آن، چه از راه عمد و چه فراموشی. و همچنین است عصمت از کلیّه رذائل و اخلاق زشت و نکوهیده.

(تلخیص الشافی ۱ / ۶۲)



علامه مجلسی گوید:

دانستی که علمای امامیّه - رضوان الله علیهم - اتفاق کرده‌اند بر عصمت

↙

↙ ایشان از جمیع گناهان. و در بسیاری از دعاها و ادعیهٔ صحیفه کامله، که اعتراف گناه از ائمه علیهم السّلام واقع شده. و در بعضی از احادیث نیز، امری چند که موهِم صدور معصیت باشد، وارد شده. و آنها را به چند وجه تأویل می‌توان کرد:

اول ـ آنکه ترک مستحب و فعل مکروه را، گاه هست که گناه و معصیت می‌نامند. بلکه ارتکاب بعضی از مباحات نظر به جلالت و رفعت شأن آنها، تعبیر از آن به گناه می‌کنند، به اعتبار پستی این مرتبه نسبت به احوال ایشان. چنانچه صاحب کشف الغمه فرموده است که:

اکثر اوقات ایشان، به یاد خدا و مراقبت الهی مصروف است، و خاطر ایشان به ملاء اعلیٰ متعلّق است. پس گاهی که از آن مرتبه نزول کنند و مشغول شوند به خوردن و آشامیدن و جماع کردن و سایر مباحات، اینها را گناه می‌نامند و استغفار از آن می‌کنند. نمی‌بینی که اگر غلامان بعضی از ارباب دنیا، در حضور آقای خود متوجه این امور گردند، محل ملامت است و از آن عذر خواهند طلبید؟

دوم ـ آنکه هرگاه مرتکب بعضی امور گردند ـ از معاشرت خلق و تکمیل و هدایت ایشان که از جانب حق تعالی مأمور به آنها شده‌اند ـ پس عود کنند به مقام قرب و وصال و مناجات حضرت ذوالجلال؛ چون این مرتبه، عظیم‌تر از آن مرتبه است، خود را مقصّر می‌یابند و استغفار و تضرع می‌نمایند، هر چند آن حالت نیز به امر پروردگار باشد. همچنانکه بلاتشبیه، اگر یکی از پادشاهان، بعضی از مقرّبان را که پیوسته در مجلس حضور بوده باشد، به خدمتی از خدمات مأمور گرداند، و به سبب آن، از مجلس حضور مهجور گردد، بعد از وصول به مقام وصال، خود را به جرم و تقصیر نسبت می‌دهد، به اعتبار حرمان از مجلس انس و محلّ قرب.

↙

↙ سوم ـ آن که چون علوم و فضایل و عصمت ایشان، از لطف و فضل جناب اقدس الهی است، و اگر این نبود، ممکن بود که انواع معاصی از ایشان صدور یابد، پس چون نظر به این حالت خود می‌نمایند، اقرار به فضل پروردگار و عجز و نقص خود به این عبارات می‌فرمایند. و حاصلش بر آن می‌گردد که: اگر عصمت تو نبود، گناه کردم. و اگر توفیق تو نبود، خطای بسیار از من صادر می‌شد.

چهارم ـ آنکه چون مراتب معرفت، غیرمتناهی است، و انبیاء و اوصیاء و اولیاء پیوسته در ترقّیند، در حصول کمالات و صعود بر معارج قرب و ترقیات، در هر ساعتی از ساعات، بلکه در هر آنی از آنات، در درجه‌ای از مدارج عرفان و در مرتبه‌ای از مراتب ایقان برمی‌آیند، که مرتبهٔ سابقه را نسبت به این مرتبه قاصر می‌شمارند، و عباداتی که به آن حالت واقع شده، خود را در آن عبادات مقصّر می‌دانند و از آنها استغفار می‌نمایند. و شاید اشاره به این معنی باشد، آن که حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلّم می‌فرمود که: من در هر روز، هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم.

پنجم ـ آن که چون ایشان معرفت معبود را در مرتبهٔ کمال دارند، و نعمت‌های الهی را نسبت به خود تمام می‌یابند، چنان که سعی در اطاعت و عبادات می‌نمایند، لایق آن جناب نمی‌دانند، و طاعات خود را از این جهت معصیت می‌شمارند، و از آنها استغفار می‌نمایند.

و به غیر وجه اول که اکثر علماء گفته‌اند، سایر وجوه به خاطر این قاصر رسیده. و کسی را که از بادهٔ محبت، قطره‌ای به کامش رسیده، کمال این وجوه را تصدیق می‌نماید. و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور.

❊ ❊ ❊

و ابن بابویه(ره) در رسالهٔ عقاید گفته است که:

اعتقاد ما، در انبیاء و رسل علیهم السّلام آن است که ایشان معصوم و ↙

↙ مطهّرند از هر دنس و گناه و عیبی، و آن که گناه صغیره و کبیره از ایشان صادر نمی‌شود، و معصیت خدا نمی‌کنند در آنچه خدا امر کرده است ایشان را به آن، و می‌کنند آنچه به آن مأمور شده‌اند. و کسی که نفی عصمت از ایشان نماید، در حالی از احوال ایشان، پس نشناخته است ایشان را.

و اعتقاد ما در ایشان آن است که، ایشان موصوفند به کمال و تمامیّت علم، از اوایل امور ایشان تا اواخر احوال ایشان. و در هیچ حال از احوال، موصوف به نقص و جهل و عصیان نیستند.

(حیات القلوب علّامه مجلسی ۳ / ۲۱ و ۲۰)



۴ ـ حضرت آدم ـ علی نبینا و آله و علیه السّلام ـ قبل از هبوط، به لطف و فضل الهی، باب توبه بر رویش گشوده شد، و توبه‌اش مقبول درگاه الهی واقع گردید. و خدای رحمان رحیم، پس از برگزیدن حضرتش و قبول توبهٔ او و هدایتش، به هبوط او به سوی زمین امر فرمود:

«و عصی آدم ربه فغوی، ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی، قال اهبطا منها جمیعا» (طه / ۱۲۱ ـ ۱۲۳)

آن ترک اولی، هیچگاه موجب خذلان و حرمان و قطع رحمت الهی نگردید، چنانچه آیهٔ شریفه، صریحاً بر آن دلالت دارد.

(منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خوئی، ۲ / ۱۱۲ ـ ۱۱۳).

۵ ـ مسلّم این است که حضرت آدم و همسر بزرگوارش، استغفار کردند:

«قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین»(اعراف / ۲۳)

سؤال، این است که: آیا همیشه، استغفار، الزاماً، در برابر گناهی است که انجام گرفته است؟

↙

---

↙ برای انحصار استغفار در برابر گناه، دلیلی نداریم.

در موارد بسیاری، انسان، پس از اعمال حسنه و طاعات فراوان، هنوز خود را در برابر رحمت الهی مقصّر می‌بیند، و براستی چنان می‌بیند که: اگر غفران و رحمت الهی شامل حال او نگردد، او زیانکار است. در باب استغفار، کلام بسیار است که در روایت زیر، تنها وجهی از آن را (استغفار بدون گناه) می‌بینیم:

طبرسی در مجمع البیان، از ام سلمه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، هیچگاه نمی‌نشست و برنمی‌خاست، و نمی‌رفت و نمی‌آمد، مگر آنکه می‌گفت:

«سبحان الله و بحمده، استغفرالله و اتوب الیه».

ام سلمه گوید: علت این امر را از پیامبر رحمت صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدیم.

فرمود: انّی اُمرت بها. من به این کار، امر شده‌ام. سپس سورهٔ نصر رامی‌خواند، که در آن خدای تعالی می‌فرماید:

«فسبّح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا»

(منهاج البراعة ۲ / ۱۲۱ نقل از مجمع البیان)



۶ ـ بحث اختیار انسان در عالم تشریع، از محکمات عقاید و معارف نورانی اهل‌البیت علیهم السّلام است، که اختیار انبیاء علیهم السّلام نیز در ضمن آن، جای می‌گیرد. چه دلیلی بر اختیار انبیاء، روشن‌تر از اینگونه آیات وجود دارد؟

۷ ـ ترک اولی که در انبیاء سلف ـ علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام ـ به اختیار آن بزرگواران روی داد، خود، فتح بابی است برای فهم آیه کریمهٔ «تلك الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض»، و نشان دادن عظمت مقام نورانی خاتم الانبیاء صلّی ↙

الهی! از تو سؤال می‌کنم به‌حق انوار خمسه که بر سرادق عرشت مقام دارند، مرا بیامرز، و از تقصیرم درگذر. وحی آمد که: تورا آمرزیدم. و این سؤال و آمرزش در علم سابق من گذشته‌بود.

عرض کرد: الهی! پس سؤال می‌کنم از تو، به حقّ این انوار خسمه، و به‌حق آنان‌که مرا به‌سبب ایشان آمرزیدی، ایشان را به‌من بشناسان.

فرمود: ای آدم! اینان از اولاد تواند به‌جهت ایشان پنج نام از نامهای خود برگزیدم؛ من محمودم و این احمد است، و من عالیم و این علی‌است، و من فاطرم و این فاطمه، و من محسنم و این حسن، و من احسانم و این حسین است [۲۸] [صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین].

## (۱۶) حدیث شانزدهم

موفّق بن احمد به‌اسناد خود از عبدالله‌بن مسعود روایت کرده‌است که، رسول‌خداصلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون حق‌تعالی آدم را آفرید و جان در قالب او دمید، عطسه‌ای زده و خدا

---

↙ الله علیه و آله و سلّم.

در این باب، روایات دیگری هم هست، که فعلاً در مقام بیان آن نیستیم.

در این باره سخن بسیار است که در این مختصر، مجالِ تبیین و توضیح آن نیست. بلکه غرض، اشاره‌ای بود به نکاتی چند که، در پردهٔ ابهام مستور باقی مانده بود.

و علی الله التوفیق و الهدایة،
والحمدلله ربّ العالمین.

۲۸ - به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی، این کتاب (مناقب الفاخره فی العترة الطاهره) از تألیفات سیّد رضی است، که مرحوم سیّد هاشم بحرانی در آثار خود، و نیز احمدبن سلیمان بحرانی درکتاب «عقد اللئال فی فضائل النبیّ و الآل» از آن نقل روایت کرده‌اند.

(الذریعه الی تصانیف الشّیعه ۲۲ / ۳۳۱)

این کتاب چاپ نشده، و نسخهٔ خطّی آن نیز به نظر نرسیده‌است.

را حمدکرد. وحی آمد ای بندهٔ من، مرا حمدکردی. به عـزّت و جـلال خـود سوگند، اگر نه این بود که می‌خواستم دو بندهٔ خاص از نسل تو به وجود آرم، هر آینه تو را نمی‌آفریدم.

عرض کرد: الهی! آن دو بنده را خواهی آفرید؟

فرمود: بلی ای‌آدم! به‌سوی بالا نظرکن. آدم به‌بالا نگریست. دید، بر عرش نوشته‌است:

«لاٰاِلٰهَ اِلاّٰاللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ نَبِيُّ الرَّحمة، عليٌّ مُقِيمُ الْحُـجَّة، مَـنْ عَرَفَ حَقَّ عليٍّ زَكي وَطٰابَ. وَ مَنْ اَنْكَرَ حَقَّهُ لُعِنَ وَ خٰابَ. أَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي أنْ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ، مَنْ أَطٰاعَهُ وَ إنْ عَصٰانِي وَ أَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي أَنْ اُدْخِلَ النّٰارَ، مَنْ عَصٰاهُ وَ إنْ أَطٰاعَنِي.»

یعنی:

[هیچ خدائی، جز الله نیست]، محمّد [رسول خدا صـلّی الله عـلیه و آله و سلّم] نبی رحمت است، و علی علیه السّلام برپا دارنده یا تمام کننده یا الزام کنندهٔ دلیل و حجّت. هر که حقّ علی علیه السّلام را شناخت، دلش از زنگ کفر و لوث جحود پاک شد. و هر که انکارحقّ آن حضرت کرد، از رحمت الهـی دور و مردود درگاه الهی گردید. به‌عزّت و جلال‌خود سوگند یادکردم، که هر که پیروی علی کند، او را داخل بهشت کنم، هرچند به‌من عصیان ورزد. و هر که به علی علیه السّلام عصیان ورزد، او را داخل جهنّم کـنم، هـر چـند اطاعت‌من کند.(۲۹)*(۳۰)

---

۲۹ - مناقب خوارزمی / ۲۲۷ و نیز در ینابیع المودّة / ۱۱ به نقل از همان آمده‌است.

* ۳۰ - علاّمهٔ مظفّر در دلائل الصدق ۲ / ۵۰۳ و ۵۰۴ نویسد:

بی‌شک اقرار به خدا و نبوّت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم شرط ایمان است. و اقرار به امامت علی علیه‌السّلام نیزچنین باشد. زیرا امامت آن حضرت به نصّ خدا و رسول او است... هر که بدان اقرارکند، ایمانش کامل شود و هر که

↙

**شعر:**

**مؤمن صدیّق‌با قهرش بنالد ازعمل    کافر زندیق بامهرش ننالد ازعقاب**

## (۱۷) حدیث هفدهم

**ایضاً موفّق بن احمد به اسناد خود از عثمان بن عفّان آورده‌است که، عمربن خطّاب گفت:**

---

بدان اقرار نکند، ایمانش ناقص‌گردد، گر چه به خدا و رسولش اقرارکند. وقتی این مطلب را شناختی، خواهی فهمید که: هر کس علی علیه السّلام را از روی شناخت به‌حقش پیروی کند ـ چنانکه مراد حدیث همین است ـ مؤمن مطیع به خدا و رسول شود...چه، پیروی آن حضرت به عنوان پیشوای الهی مستلزم ایمان به خدا و رسول و پیروی آن دو می‌باشد. از این رو صلاحیت دخول به بهشت دارد، گر چه خدای را در بعضی دستورات فرعی عصیان ورزد...زیرا عصیان آن شخص در این حالت، حکم عصیان مؤمنی را دارد که مشمول بخشش الهی است. به‌طور خلاصه، مراد حدیث این است که هر که خدای را در ظاهر اطاعت کند، ولی منکر حقّ علی شود و او را عصیان ورزد، به‌واسطهٔ نداشتن ایمان از دوزخیان خواهدبود. و هرکه علی علیه السّلام را از روی معرفت به حقّش پیروی کند، از بهشتیان خواهدشد، گرچه خدای را در بعضی دستورات فرعی عصیان کند...پس این حدیث به امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام اشارت دارد... و شاهد این مطلب آن است که بر عرش، در عرض توصیف خدا به وحدانیت و محمّد به نبوّت نوشته‌است:

علی علیه السّلام اقامه کنندهٔ حجّت است و از روشن‌ترین دلایل امامت باشد. اضافه براینکه تصریح دارد به اینکه محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما علّت آفرینش آدمند. و این دلیل برتری برآدم است، چه رسد به امّت. پس گریزی نیست که به دلیل اولویّت علی علیه السّلام، مهتر و امام بلکه علت آفرینش امّت باشد.

حق‌تعالی جلّ شأنه ملائکه‌ای چند، از نور روی علی بن ابی‌طالب علیه السّلام آفریده‌است.(۳۱)

## (۱۸) حدیث هیجدهم

موفّق بن احمد در کتاب «مناقب» از حمّاد بن سلمه از ثابت از انس بن مالک آورده که، رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود:

حق تعالی از نور روی علیّ‌بن ابي‌طالب‌علیه‌السّلام هفتاد هزار ملک آفرید، که طلب رحمت و آمرزش کنند برای علی‌علیه‌السّلام و دوستان او تا روز قیامت.(۳۲)

## (۱۹) حدیث نوزدهم

ابوالحسن فقیه محمّدبن احمدبن علی بن شاذان در کتاب «مناقب مائه» از طریق عامه به‌حذف اسناد از عمربن خطّاب آورده‌است که، از ابوبکر بن ابی قحافه شنیدم که، گفت: رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمود:

حق‌تعالی از نور روی علی علیه السّلام ملائکه‌ای*(۳۳) چند آفریده‌است که تسبیح و تقدیس خدا می‌کنند و پاداش و اجر آن را برای دوستان علی علیه السّلام و دوستان اولاد او می‌نویسند تا روز قیامت.(۳۴)

---

۳۱ - مناقب خوارزمی / ۲۳۶.

۳۲ - مناقب خوارزمی / ۳۱ و همو در مقتل الحسین / ۳۹.

*۳۳ - علاّمه سید حامد حسین هندی گوید: فرشته‌ای که از نور علی علیه السّلام و همانند ایشان خلق شده از سایر فرشتگان برتراست. پس چه جای شکّ است در خلقت امیرالمؤمنین علیه السّلام از آن نور، و برتری او از تمامی خلایق پس از رسول‌خدا؟ (خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۲۲۳)

۳۴ - المناقب الماة / ۴۸ منقبه ۸۰ و خوارزمی نیز در مقتل الحسین ۱ / ۹۷آورده‌است.

# پیوست باب اول

## پیوست ۱:

این حدیث، «حدیث نور» نامیده می شود که به طور متواتر با الفاظ و اسناد مختلف از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده‌است؛ و همچنین جمع کثیری از صحابه که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن را نقل کرده‌اند، چنین است:

**از اهل بیت وحی سلام الله علیهم اجمعین:**

۱ ـ امیرالمؤمنین علیه السّلام
۲ ـ امام حسن علیه السّلام
۳ ـ امام حسین علیه السّلام
۴ ـ امام علی‌بن الحسین زین العابدین علیه السّلام

**دیگر صحابه:**

۱ ـ سلمان فارسی، رضی‌الله عنه
۲ ـ ابوذر غفاری (جندب بن جناده) رضی الله عنه
۳ ـ عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطّلب

۴ ـ عبدالله بن مسعود

۵ ـ جابربن عبدالله انصاری

۶ ـ انس بن مالک

۷ ـ ابو هریرة

۸ ـ ابوبکر بن ابی قحافه

۹ ـ عمربن الخطاب

۱۰ ـ عثمان بن عفان

۱۱ ـ عبدالله بن عمر بن الخطّاب

**و از تابعین:**

۱ ـ زاذان ابوعمر کندی متوفّی سال ۸۲

۲ ـ ابو عثمان نهدی

۳ ـ سالم بن ابی الجعداشجعی. متوفی سال ۹۷

۴ ـ ابوزبیر محمدبن مسلم بن قدوس اسدی مکّی متوفی سال ۱۲۶

۵ ـ عکرمة بن عبدالله بربری، مولی ابن عباس، متوفی سال ۱۰۷

۶ ـ عبدالرحمان بن یعقوب جهنی مدنی

۷ ـ ابوعبیدة: حمید بن ابی حمید طویل بصری، متوفی سال ۱۴۲

[خلاصه عبقات‌الانوار. ج ۴،ص ۱۵ و ۱۶، چاپ خیام ـ قم]

**از راویان دیگر:**

۱ ـ احمدبن حنبل شیبانی (۲۴۱)

۲ ـ ابوحاتم محمدبن ادریس رازی (۲۷۷)

۳ ـ عبدالله بن احمدبن حنبل (۲۹۰)

۴ ـ ابن مردویه ابوبکر احمدبن موسی اصفهانی (۴۱۰)

۵ ـ ابونعیم احمدبن عبدالله اصفهانی (۴۳۰)

۶ـ ابن عبدالبر یوسف بن عبدالله نمری قرطبی (۴۱۳)
۷ـ خطیب بغدادی احمدبن علی بن ثابت (۴۶۳)
۸ـ ابن مغازلی ابوالحسن علی بن محمد بن طیب جلاّبی (۴۸۳)
۹ـ ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۵۰۹)
۱۰ـ ابومحمدعاصمی، صاحب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل اتی»
۱۱ـ ابوالفتح محمدبن علی نطنزی (حدود سال ۵۵۰
۱۲ـ ابو منصور شهردار بن شیرویه دیلمی (۵۵۸)
۱۳ـ ابوالمؤید موفق بن احمد مکّی خطیب خوارزمی (۵۶۸)
۱۴ـ ابوالقاسم علی بن الحسن دمشقی معروف به ابن عساکر (۵۷۱)
۱۵ـ نورالدین ابو حامد: محمود بن محمّد صالحانی
۱۶ـ ابوالفتح: ناصر بن عبدالسید مطرزی (۶۱۰)
۱۷ـ ابو محمد قاسم بن الحسین خوارزمی (۶۱۷)
۱۸ـ عبدالکریم رافعی قزوینی (۶۲۴)
۱۹ـ کلاعی ابوالرّبیع، سلیمان بن موسی بلنسی معروف به «ابن‌سبع» (۶۳۴)
۲۰ـ محمدبن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸)
۲۱ـ ابوالعباس احمد بن عبدالله محب الدین طبری(۶۹۴)
۲۲ـ ابوالمؤید ابراهیم بن محمد حموینی (۷۲۲)
۲۳ـ شرف الدین درگزینی طالبی قرشی (۷۴۳)
۲۴ـ محمد بن یوسف زرندی (پس از ۷۵۰)
۲۵ـ محمد بن یوسف حسینی معروف به «گیسو دراز»
۲۶ـ سید محمد بن جعفر مکی.
۲۷ـ جلال بخاری (۷۸۵)
۲۸ـ سید علی همدانی
۲۹ـ جلال الدین احمد خجندی
۳۰ـ سید شهاب الدین احمد، صاحب «توضیح الدلائل»
۳۱ـ شهاب دولت آبادی، ملقب به «ملک العلماء» (۸۴۹)

۳۲ـ شهاب الدین احمدبن علی بن محمد، معروف به «ابن حجر عسقلانی» (۸۵۲)
۳۳ـ احمد بن محمد حانی حسینی
۳۴ـ وصّابی ابراهیم بن عبدالله عینی شافعی
۳۵ـ جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی (۱۰۰۰)
۳۶ـ شیخ بن علی علوی جفری
۳۷ـ شیخ محمد واعظ هروی
۳۸ـ احمدبن ابراهیم
۳۹ـ سید محمد ماه عالم
۴۰ـ محمد صدر العالم
۴۱ـ حسان الهند غلام علی آزاد

[خلاصه عبقات‌الانوار. ج ۴، ص ۱۶ـ۱۸. چاپ خیام. قم]

* * *

در این قسمت بعضی از بزرگانی که این حدیث را به غیر از این اسناد و به غیر از این الفاظی که مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب خود آورده است، نقل می‌نمائیم:

اول ـ حافظ قندوزی در ینابیع المودّه، ص ۱۱. چاپ اسلامبول از «المناقب» از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری از امام جعفر صادق علیه السّلام از پدرش از علی بن الحسین علیه السّلام که فرمود:

عمویم امام حسن علیه السّلام فرمودند:

از جدّم صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمودند:

«من از نور خداوند عزّ و جلّ آفریده شدم، و اهل بیتم از نور من آفریده شدند، و دوستداران ایشان از نور آنان خلق شدند... (حدیث ادامه دارد)

دوم ـ ابن عساکر در تاریخ دمشق با این سلسله سند بیان نموده: ابوالقاسم از هبة الله بن عبدالله از ابوبکر الخطیب، از علی بن محمدبن عبدالله المعدل از ابوعلی حسین بن صفوان برذعی از محمدبن سهل عطار از ابو ذکوان حرب بن بیان الضریر از اهل قیساریه از احمدبن عمرو، از احمد بن عبدالله؛ از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم جزری از عکرمه، از ابن عباس که گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند قطعه‌ای از نور چهل هزارسال قبل از پدیدآوردن دنیا آفرید، پس آن را تا اول آفرینش من در مقابل عرش قرار داد، سپس آن را به دو نیم کرد و از نیمی، نبیّ شما را و از نیمی دیگر علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام را آفرید.

بنگرید به: ترجمه امام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب از تاریخ دمشق. ج ۱. ص ۱۵۱ چاپ موسسه نشر محمودی بیروت.

همچنین این حدیث راکه نقل شد نیز این بزرگان آورده‌اند:

۱) حافظ عبدالرحمان، جلال الدین سیوطی در «ذیل اللئالی» ص ۶۰ چاپ لکنهو (ذیل احقاق الحق ج ۵ ص ۲۴۹، چاپ انتشارات اسلامیة ـ تهران)

۲) احمدبن علی بن حجر عسقلانی، در «لسان المیزان» ج ۷، ص ۴۶، موسسه الاعلمی ـ بیروت.

۳) محدث گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۳۱۵ و ۳۱۴ چاپ المکتبة الحیدریة ـ نجف اشرف. چنین گوید :

علی بن ابی عبدالله معروف به «ابن المقرّ» بغدادی اهل دمشق، از ابی الفضل محمد حافظ از ابو نصر بن علیّ، و از ابوالحسن علی بن محمّد المؤدب، از ابوالحسن فارسی، از احمدبن سلمة نمری، از ابوالفرج غلام فرج الواسطی، حسن بن علی از مالک بن أبی سلمة، از أبوسعید، که گفت:

ابو عقال [و او ابوعقال هلال بن یزید بن حسن بن سامة الکلجی دمشقی، مولی النبی می‌باشد. تهذیب التهذیب ج ۱۱، ص ۷۹] از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسید :

«ای رسول خدا! آقا و برتر مسلمانان کیست؟»

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای ابوعقال! تو چه کسی را می‌پنداری؟»

ابوعقال گفت: آدم.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه کسی از آدم برتر است؟»

ابوعقال به پیامبر عرض کرد که: «آیا خداوند آدم را با دست خود خلق نکرد؟ و از روح خود در او ندمید؟ و حواء را به همسری او برنگزید؟ و او را در بهشتش اسکان نداد؟! پس چه کسی از او برتر است؟»

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که خداوند عزّ و جلّ او را برتری داد.»

عرض کرد: «آیا او شیث است؟»

فرمود: «برتر از شیث.»

پرسید: «آیا ادریس است؟»

فرمود: «برتر از ادریس و نوح.»

عرضه داشت: «هود است؟»

فرمود: «برتر از هود و صالح و لوط.»

گفت: «آیا موسی است؟»

فرمود: «برتر از موسی و هارون.»

گفت: «حتماً ابراهیم است.»

فرمود: «افضل از ابراهیم و اسماعیل و اسحاق.»

گفت: «یعقوب است؟»

فرمود: «والاتر از یعقوب و یوسف.»

سؤال کرد: «آیا داوود است؟»

فرمود: «برتر از داوود و سلیمان.»

پرسید: «حتماً ایّوب است؟»

حضرت جواب داد: «برتر از ایّوب و یونس.»

گفت: «زکریااست»

فرمود: «بالاتر از زکریا و یحیی.»

گفت: « یسح است.»

فرمود: «افضل از یسع و ذوالکفل است.»

سؤال نمود: «عیسی می‌باشد؟»

حضرت فرمود: «افضل از عیسی است.»

ابو عقال گفت:«ای رسول‌خدا! نمی‌دانم‌که او کیست؟ آیا از فرشتگان مقرّب است؟»

آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «او کسی است که با تو سخن می‌گوید ای ابوعقال. ـ یعنی شخص مبارک پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ»

ابوعقال گفت: «به خدا سوگند، ای پیامبر! که مرا خوشحال نمودی.»

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «آیا بر این شادی تو بیفزایم؟»

گفت: «بله»

فرمود: «ای ابوعقال! بدان که پیامبران و رسولان سیصدو سیزده نفر می‌باشند، که اگر آنها در یک کفّه قرار گیرند و پیامبر تو در کفّه‌ای دیگر، پس پیامبر تو بر آنها رجحان یابد».

پس گفتم: «ای رسول خدا! مرا غرق سرور نمودی. پس افضل مردم بعد از تو کیست؟» (سپس او شخصی از قریش را نام برد.)

فرمود: «علی بن ابی طالب».

گفتم: «ای رسول خدا! کدامیک از آنها در نزد تو محبوب ترند؟»

فرمود: «علی بن ابی طالب».

گفتم: «چرا چنین است؟»

فرمود: «چون من و علی بن ابی‌طالب از یک نور خلق شدیم.»

گفت: پرسیدم: «چرا او را در آخر قوم قراردادی؟»

فرمود: وای بر تو ای ابوعقال! آیا به تو خبر ندادم که من بهترین پیامبرانم؟ و پیامبران دیگر در رسالت برمن پیشی گرفتند و قبل از من، پیامبری مرا بشارت دادند. و این که من در آخر آنها قرار گرفتم، آیا ضرری متوجه من شد؟

من محمد فرستادهٔ خدایم، و همچنین است که به علی علیه السّلام هیچ ضرری نمی‌رسد که در آخر قرار گیرد.

ولیکن ای ابوعقال! فضل علی بر سایر مردم مانند فضل جبرئیل است بر دیگر فرشتگان».

مؤلّف کتاب بعد از اتمام این حدیث، چنین گفته‌است:

این حدیث نیکو و بلند مقدار است، که آن طولانی بود و مختصر نمودم، ننوشتیم آن را مگر جهت موضوعی که مورد بحث ما بود.

سوم ـ محدث حافظ جمال الدین محمدبن یوسف بن حسن بن محمد زرندی حنفی مدنی «متوفی سال ۵۷۰ هـ» در «نظم درر السمطین» ص ۷۹، چاپ الزهراء ـ نجف اشرف، به صورت مرسل به نقل از ابن عبّاس آورده است که: روایت شده از ابن عباس که گفت:

شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«من و علی نوری در پیشگاه خدا بودیم چهارده هزارسال قبل از این که آدم خلق شود، پس هنگامیکه خداوند آدم را آفرید، آن نور را در پشت (صلب) آدم قرارداد. و پیوسته خداوند این نور را از صلبی به صلبی منتقل کرد تا این که در صلب عبدالمطلب استقرار داد. سپس از عبدالمطلب خارج ساخت و آن را دو قسمت نمود: قسمتی در صلب عبدالله و قسمتی دیگر در صلب ابوطالب. پس علی از من است و من از علی، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. پس کسی که علی را از روی حقیقت دوست بدارد، او را دوست می‌دارم، و هر که علی را مورد بغض قراردهد، مرا مورد بغض قرارداده و من او را دشمن دارم.

و زرندی این حدیث را در کتاب دیگرش بنام «معارج الوصول إلی فضل آل الرسول» (خطّی) آورده‌است.

[خلاصه عبقات الانوار، ج ۴ ص ۷۲ چاپ خیام ـ قم]

چهارم ـ حافظ علامه: شیخ محب الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۲،

ص ۱۶۴، به صورت مرسل به روایت از حضرت سلمان رضی الله عنه عین آنچه راکه مؤلّف غایةالمرام سید هاشم بحرانی رحمه‌الله تحت شمارهٔ (حدیث هفتم) از باب اوّل نقل نموده‌است از عبدالله بن احمد، از احمدبن حنبل در «مسند»ش، که اسناد داده‌است به خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان رضی الله عنه، با این تفاوت که لفظ «شنیدم حبیب من رسول خدا» را طبری نیاورده‌است.

و این حدیث را بزرگان زیر نیز آورده‌اند:

۱) ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۵۰۹)، در «فردوس الأخبار.»
۲) حافظ محدث «میر سید علی همدانی، در «المودة القربی» ـ «المودّة الثامنة.»
۳) علامه عینی در «مناقب سیدنا علی» ص ۴۰، چاپ حیدرآباد دکن.
۴) علامه شرف الدین طالبی قرشی درگزینی، در «نزل السائرین».

پنجم ـ ابو شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۵۰۹) در «فردوس الأخبار» ـ حدیث دیگری از سلمان رضی الله عنه به صورت مرسل با این الفاظ آورده‌است:

سلمان گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من و علی علیه السّلام از نور واحدی چهار هزار سال قبل از خلقت آدم آفریده‌شدیم. پس وقتی که خداوند تعالی آدم را آفرید، آن نور را بر صلب آدم جای داد. پس این دو از هم جدا نشدند، تا این که در صلب عبدالمطّلب، خداوند ما را از هم جدا نمود. پس در من نبوّت و در علی علیه السّلام خلافت قرار داد.

این حدیث را بزرگان زیر نیز نقل نموده‌اند:

۱) سید محمد دهلوی معروف به «گیسو دراز» در «الاسمار» چنانکه آن را دو محل دیگر غیر از این درکتابش روایت کرده‌است:

یکی به لفظ: «من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، پس در من نبوّت قرار گرفت و در علی خلافت.»

و لفظ دیگر: «من و علی از نور واحدی خلق شدیم».

۲) علامه حافظ عارف امیر سید علی همدانی در «مودة القربی» ـ «المودة الثامنة» به همین صورت این حدیث را نقل از سلمان فارسی رضی الله عنه در کتاب دیگرش «روضة الفردوس» ـ «الباب الثالث عشر» روایت کرده‌است.

۳) علامه مولی حسن بن مولوی أمان‌الله دهلوی(متوفی بعد از سال ۱۳۰۰هـ) در «تجهیز الجیش» ص ۱۰۷ خطی

۴) علامه حافظ امیر سید علی همدانی در «مشارب الأذواق» ص ۵۲ چاپ انتشارات مولی ـ تهران

۵) علامه عینی در «مناقب سیدنا علی علیه السّلام»، ص ۳۴ چاپ «حیدرآباد دکن».

ششم ـ علامهٔ شیخ عبدالرحمان صفوری شافعی در «نزهة المجالس» ج ۲ ص ۲۳۰، چاپ مکتبة و چاپخانهٔ المشهد الحسینی ـ قاهره:

به صورت مرسل به نقل از جابربن عبدالله انصاری (رض) از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم:

«خداوند من و علی را دو نور در عرش آفرید. که ما تسبیح و تقدیس خداوند را دو هزار سال قبل از خلقت آدم می‌نمودیم، وقتی خداوند آدم را آفرید، ما را در صلب او جای داد، سپس ما را از صلب پاک و بطن مطهر منتقل کرده تا اینکه در صلب ابراهیم قرارداد. و سپس از صلب ابراهیم به صلب پاکیزه و بطن طاهر منتقل نموده تا اینکه به صلب عبدالمطلب منتقل ساخت. سپس آن نور در عبدالمطلب از هم جدا شد و دو سوم آن در عبدالله و یک سوم آن در صلب ابوطالب قراگرفت. سپس نور من و علی علیه السّلام درفاطمه سلام الله علیها جمع شد. پس حسن و حسین دو نور از خداوند در جهان هستند.[سلام الله علیهم اجمعین]

و این حدیث را علامه مولی محمد صالح کشفی حسینی ترمذی (متوفی بعد از سال ۱۰۲۵) در «المناقب المرتضویه» ص ۷۲ چاپ بمبئی، آورده‌است.

هفتم ـ علاّمه سید محمدجعفر مکی در «بحر الانساب» به صورت ذیل این حدیث را روایت نموده‌است:

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من و علی از نور واحدی بودیم. پس این نور واحد در عبدالمطلب هم به صورت واحد بود، پس نور من به پیشانی عبدالله منتقل شد و آن نور، من هستم، و نور ولایت به پیشانی ابوطالب نازل شد و آن نور، علی است، پس من و علی یکی هستیم در پیامبری و ولایت».

و این حدیث را افراد ذیل نیز آورده‌اند:

۱) علامه حافظ میر سید علی همدانی، در «المودة القربی» ـ «المودة الثامنة».

۲) علامه مولوی سید ابومحمد حسینی (متوفی در اوائل قرن چهارده ۱۴) در «انتهاء الأفهام» ص ۲۲۴، چاپ «لکنهو» حدیثی به این معنی و مضمون نقل کرده‌است.

۳) علامه حافظ قندوزی حنفی بلخی، در «ینابیع المودة» ص ۲۵۶، چاپ «اسلامبول» با تفاوتی در لفظ، حدیث را آورده.

هشتم ـ علامه قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۵۶، چاپ «اسلامبول» حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام آورده‌است:

«به نقل از علی علیه السّلام آورده ـ من و علی از نور واحدی خلق شدیم».

و آن را علامه حافظ عارف میر سید علی همدانی، در «المودة القربی» ـ «المودة الثامنة نیز آورده‌است.

نهم ـ علامه حافظ قندوزی، در «ینابیع المودة» ص ۲۵۶ چاپ «اسلامبول»، به نقل از عثمان آورده که پیامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم فرمود: «من و علی، از نور واحدی، چهار هزار سال قبل از آفرینش آدم آفریده شدیم، آن هنگام که

خداوند آدم را آفريد، آن نور در صلب آدم قرارگرفت، و پيوسته آن نور يكى بود تا در صلب عبدالمطلب جدا شديم، در من پيامبرى قرار گرفت و در على جانشينى».

اين حديث را علامۀ معاصر سيد ابو محمد حسينى مولوى «متوفى در اوائل قرن چهارده، در «انتهاء الافهام»، ص ٢٢۴، چاپ «لكنهو» به نقل از «مودة القربى» آورده‌است.

دهم ـ علامه ابومحمد عاصمى در «زين الفتى فى تفسير سورة هل أتى» به طور مسند آورده و گفته است:

حسين بن محمد، ما را خبر داده‌است كه گفت: عبدالله بن ابومنصور، از محمدبن بشر، از محمدبن عبدالله‌بن مثنى، از حميد طويل، از انس بن مالک از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم كه فرمود:

«من و على بن ابى‌طالب از نور واحدى خلق شديم كه در سمت راست عرش قبل از خلقت دنيا، خداوند را تسبيح مى‌نمود، آن هنگام كه آدم ساكن بهشت گرديد ما در صلب او بوديم، و وقتى نوح سوار كشتى شد. و ابراهيم در آتش افتاد ما در صلب آنها بوديم، و خداوند پيوسته ما را از صلبهاى پاک به ارحام مطهره منتقل مى‌نمود تا اين كه ما را به عبدالمطلب رسانيد، و آن نور را دو قسمت نمود، و مرا در صلب عبدالله قرارداد و على عليه السّلام را در صلب ابوطالب، و در من نبوّت و رسالت قرارداد و در على شجاعت و فصاحت. و براى ما از اسماء خودش دو نام را مشتق ساخت. پس پروردگار عرش محمود است و من محمّد. و او أعلى است و اين علىّ.»

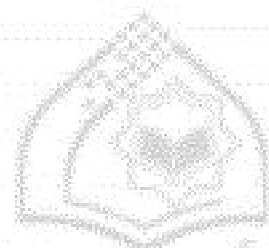
يازدهم ـ علامه شيخ عبدالله حنفى مشهور به «الاخوانيات» (متوفى به سال ٨٠٠)، در «الرّقائق ص ٣٠٠، خطى.» گفته‌است: و از ابى هريره نقل شده‌است: ما نزد پيامبر نشسته‌بوديم كه حضرتش روى به على عليه السّلام كرده و فرمودند:

«مرحبا به برادر و پسرعمويم، من و او از يک نور آفريده شديم.»

دوازدهم ـ حافظ ابوعبدالله محمدبن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ هـ) در «کفایة الطالب» ص ۴۰۵ ـ ۴۰۶، چاپ چاپخانهٔ حیدریه ـ نجف اشرف چنین گفته است:

شیخ مقری ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه کتبی در مسجدش در شهر موصل ـ متولد سال ۵۴۴ ـ از ابوالعلاء حسن بن احمد حسن عطار همدانی، از احمدبن محمدبن اسماعیل فارسی، از فاروق خطابی، برایمان نقل کرده که حجاج بن منهال، از حسن بن مروان بن عمران غنوی، از شاذان بن علاء، از عبدالعزیز بن عبدالصمد از مسلم بن خالد مکیّ، معروف به «الزنجی» از ابی زبیر از جابربن عبدالله، روایت نموده که گفت: «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودم از تولّد علی بن ابی‌طالب صلوات الله و سلامه علیه.

پس حضرت فرمود: «ازمن دربارهٔ بهترین مولود، شبیه به تولّد عیسی مسیح علیه السّلام سؤال کردی، خداوند تبارک و تعالی علی را از نور من و مرا از نور علی آفرید و ما ـ هر دو ـ از نور واحدی هستیم. سپس خداوند عزّ و جلّ ما را از صلب آدم علیه السّلام به صلبهای پاک و رحمهای مطهره منتقل نمود، و من از صلبی منتقل نشدم مگر این که علی علیه السّلام با من بود، و این پیوسته ادامه داشت تا این که مرا در بهترین رحم به ودیعت نهاده و آن رحمِ «آمنة» بود و علی علیه السّلام را در بهترین رحم به ودیعت نهاد که آن «فاطمهٔ بنت اسد» است ....



## پیوست ۲:

برای تکمیل بحث بیانی از صاحب عبقات الانوار در ذیل افضل الخلائق بعد النبی که کلام دو تن از بزرگان عامّه را آورده است نقل می‌نمائیم:

علامه قسطلانی گوید:

«بدان ای صاحب عقل سلیم و متّصف به اوصاف کمال! ـ که خدای تعالی من و تو را به راه راست هدایت فرماید ـ آن هنگام که ارادهٔ حق تعالی به خالقیّت و رازقیّت تعلّق گرفت، حقیقت محمدی برگرفته از انوار صمدی را در حضرت احمدی، متجلی ساخت، و دو عالم علوی و سفلی از آن خارج کرد به آن گونه که حکم نمود، همانطور که اراده و علم سابقش نیز چنین شد، سپس خدای تعالی او را از نبوتش آگاه گردانید و به رسالتش بشارت داد. این در وقتی بود که آدم نبود مگر میان روح و جسد.

سپس چشمه‌های ارواح از حضرت احمدی صلّی الله علیه و آله و سلّم جوشید به عالم ارواح مجرّده مفتخر شد و در منظر ابتلاء قرار گرفت و برای ایشان راهی به سوی زندگانی خرم بود.

و او ـ صلّی الله علیه و آله وسلّم ـ جنسی برتر از همهٔ اجناس است، و پدری بزرگ برای همهٔ موجودات و مردم. و هنگامی‌که زمان اسم مخفیّ حضرت به سر آمد و موقع ارتباط روح با جسمش فرارسید، حکم به زمان ظهور اسم تعلق گرفت، پس جسم و روح محمّد صلّی الله علیه وآله و سلّم پدیدار شد و اگر در

طينت وسرشت محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم تأخيرى صورت گرفت، ارزش او شناخته شد.

پس او خزانهٔ سرّ و راز است ومحل اجراى فرمان، پس هيچ امرى تنفيذ نمى‌يابد جز از سوى او و خبرى منتقل نمى‌شود الاّ از جانب او.

شاعر گويد:

پدرم فداى كسى باد كه او شاه و سرور است،

در آن هنگام كه آدم ميان آب و خاك ايستاده است.

پس آن رسول ابطحى، محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم است.

او را در عالم بالا بزرگى است و اين بزرگى از قديم بوده و او هم اكنون نيز داراى شرافت است.

آمد، در زمانى كه در آخرين حدّ از يمن و خوشبختى بود.

وبراى او در همهٔ زمانها چنين موقعيتى است.

پس زبانها وهمهٔ مردم او را ثنا گفتند.

اگر او امرى را اجراكرد خلاف آن نيست.

و براى آن امر، در هستى كسى نيست كه روى برگرداند.

(مقدمه المواهب اللدنيّه)

و همهٔ اين فضائل ـ منثور و منظوم ـ براى حضرت على عليه السّلام نيز تحقق مى‌يابد به اين علت كه نور آن دو متحدند... و هر كدام از اين فضائل، برترى او را از همهٔ خلائق مى‌رساند ـ همانطور كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم چنين است ـ و اين كافى است براى اثبات زشتى تقدم ديگرى بر حضرتش.

* * *

دربارهٔ كمالات پيامبران كه از نور رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم و على عليه السّلام گرفته شده است، دياربكرى گويد:

«در فصوص الحكم و شرح آن: وپيامبرى داراى هيچ كمالى نشد مگر اين كه

آن کمالات را از نور خاتم الانبیاء گرفت، و اگر چه خلقت خاکی او در تأخّر از انبیاء دیگر است اما این تأخّر به نور پیامبر تعلّق نمی‌یابد، و حقیقت پیامبر قبل از آنان موجود بوده است. زیرا او ابوالارواح است همانطور که آدم ابوالاشباح است.»

(تاریخ الخمیس دیار بکری ۱ / ۱۹)

و از اتّحاد نور آن دو بزرگوار دانسته می‌شود که انبیاء کمالات خود رااز مشکوة علی علیه السّلام نیز گرفته‌اند و در این هنگام چطور شخص گیرنده بر کسی که از آن گرفته، برتری می‌یابد، و چگونه کسی که از آن هیچ بهره‌ای ندارد بر حاوی همهٔ مشکوة، تقدم می‌یابد؟!

(خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۱۸۱ ـ ۱۸۲)

والعاقبة للمتّقین والحمدلله رب العالمین





# باب دوم

در اینکه محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام که وصیّ آن حضرت و پیشوای مردم است. و همچنین اولاد آن حضرت سبب ایجاد مخلوقاتند. و اگر نبودند هیچ مخلوقی موجود نمی‌شد. و ایشان همه از یک نور بودند. و در آن چهارده حدیث از طریق خاصّه ذکر می‌شود.



## نگاهی به باب دوّم

باب دوّم کتاب در عین حالی که عنوانش «چهارده‌معصوم سبب ایجاد مخلوقاتند و اگر نبودند، هیچ مخلوقی موجود نمی‌شد و ایشان همه از یک نور بودند» می‌باشد، ولی با آوردن چهارده روایت بسیار مفصّل، که طبیعتاً به‌علت همین مفصل بودنشان حاوی حقایق و مسائل فوق‌العاده قابل ملاحظه‌اند؛ امور مختلفه دیگری را نیز علاوه برآنچه به‌عنوان سرفصل ذکر نمودیم متذکر می‌گردد که توجّه و گوش دل سپردن به آنها دل هر شیعه را مالامال از شعف و سرورمی‌نماید. این مسائل عبارتنداز:

۱) انوار مقدّسهٔ معصومان سلام‌الله علیهم اجمعین معلّمان فرشتگان الهی بوده‌اند و به‌تعبیر دیگر اساساً فرشتگان به‌واسطه این انوار طیّبه هدایت یافتند و در مسیر حق و خداپرستی راهنمایی گردیدند، زیرا از مشاهده این انوار و عظمت ایشان حتی گمان خدایی در حق این بزرگواران نمودند. ولی با شنودن تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحویل (لاحول و لاقوة الاّ بالله)وتحمید آنان،ضمن آنکه نحوه تعظیم ذات اقدس الهی را آموختند، دانستند که اینان بندگان مقرّب پروردگار سبحانند.

۲) از آدم و تمام فرزندان او، الوهیّت حضرت حق جل و علا

را به‌همراه نبوت پیامبراکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم و ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او صلوات الله علیهم اجمعین پیمان گرفت.

۳) ایشان وجه خدای عزّوجلّ‌اند که هرگز هلاک نگردند و هرکس نیز که به ولای ایشان چنگ زند، هلاک نمی‌گردد.

۴) در صدر خلقت جهت ابتلا و امتحان و اختبار فرشتگان، ظلمت شدیدی را بر سر ایشان مسلط نمود و به‌هنگامی که ایشان خدای را به عزّت و جلالش سوگند دادند که ظلمت را از ایشان بزداید، قندیل‌هایی از نورفاطمه سلام‌الله‌علیها را در میان عرش خویش آویخت و به درخشش نور فاطمه سلام‌الله‌علیها، ظلمت مستولی‌شده بر فرشتگان زدوده‌گردید و صحنه و عرصه روشن‌شد.

۵) مراد از آیهٔ شریفه «و اِنَّ مِنْ شیعته لَابراهیم» آن است که: از جمله شیعیان حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است؛ و این پس از ارائه الهیِ ملکوت آسمانها و زمین به حضرت خلیل الرحمن بود. و مشاهده جلال و عظمت نور مقدّس مولای متّقیان باعث گردید که این پیامبر اولوالعزم از خدای تعالی درخواست نماید که وی را نیز از جمله شیعیان حضرت علی علیه‌السلام قرار دهد و عرض کرد: «اللهم اجعلنی من شیعة علی امیرالمؤمنین» که این درخواست اجابت شد و حضرت ابراهیم به شرافت شیعه بودن حضرت علی علیه‌السلام مفتخر گردید.

۶) عبادت و طاعت خدای سبحان بدون حبّ این خانواده هیچ سودی ندارد.

۷) پیامبر سیّد انبیاء بوده و علی سیّد اوصیاءالهیّه.

۸) جهان سرانجام به نور وجود باهره حضرت حجت بن الحسن سلام الله علیهما روشن خواهدگردید.

## (۲۰) حدیث اوّل

محمّدبن علی بابویه به اسناد خود از محمّدبن حرب امیر مدینه روایت کرده‌است که، به امام **جعفر صادق** علیه السّلام عرض کردم:

یابن‌رسول‌الله! مرا مسأله‌ای است و می‌خواهم از تو سؤال کنم. فرمود:

اگر می‌خواهی خبردهم از آنچه در دل داری پیش از آن‌که سؤال کنی؟ و اگر خواهی خود سؤال کن. عرض کردم:

به چه‌چیز از ضمیر من آگاه می‌شوی پیش از آنکه از تو بپرسم؟

فرمود:

به فراست. مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید:

«اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»(۱)

یعنی: در این علاماتی است برای اهل فراست. و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

«اتقُوا من(۲) فَرَاسَةِ الْمؤمِنِ، فَاِنّه يَنظر بنُورِاللهِ»

---

۱ ـ حجر / ۷۵.

۲ ـ در اصل «من» موجودنیست.

یعنی: بپرهیزید از فراست و نیک دریافتن اهل ایمان؛ زیرا که ایشان به نور خدا تعالی نگرند و چیزها را به‌آن دریابند. عرض کردم:

پس مرا از مسألهٔ من خبرده. فرمود:

یابن‌حرب! خواستی سؤال کنی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در فتح مکّه، در وقت فرودآوردن بتها از بام کعبه، چرا بر دوش علی علیه السّلام بالا نرفت؟ مگر علی علیه السّلام را قوّت وطاقت آن نبود که آن حضرت را بر دوش خود گیرد؛ با آن همه‌توانایی که در فتح خیبر از او به‌ظهور آمد، که خود به‌تنهایی باب قموص را از جای خود چهل ذراع به عقب سر انداخت، و چندان سنگین بود که چهل مرد را قوّة و توانایی برداشتن آن نبود؟ و دیگر آنکه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گاهی بر اسب، و گاهی بر استر و گاهی بر درازگوش سوارشدی و در شب معراج بر براق نشستی و قوّت امیرالمؤمنین علیه السّلام و توانایی او از اینها همه زیادتر بود.

عرض کردم: به خدا سوگند که سؤالم این بود. حضرت فرمود:

زیرا که شرافت علی علیه السّلام به‌واسطهٔ پیغمبر است. و از این جهت پا بر دوش پیغمبر نهاده، آتش شرک را خاموش و هر معبودی را جز حقّ تعالی باطل و سرنگون کرد. و به‌واسطهٔ پیغمبر به این منصب جلیل رسید. و اگر پیغمبر به‌دوش علی علیه السّلام بالا می‌رفت و بتها را سرنگون می‌کرد، در این‌صورت علی علیه السّلام باعث شرافت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌شد. و چون در این‌مقام شرافت محمول از حامل است، پس بالا رفتن علی علیه السّلام افضل خواهدبود.

**شعر:**

یاواضِعاً قَدَمَیْه حیثا وضعت

یَدالاله علیه عزٌّ من شان[3]

---

۳ ـ ای آنکه گامهایش را گذارد در آن مکان که دست خدای عزیز برآن قراریافت.

فرمود: مگر نمی‌دانی که علی علیه السّلام چون بالا رفت، گفت: مشرف شدم و بلند گردیدم، به‌حدی که اگر خواستمی به آسمان برسم، مرا دشوار نبود. مگر نمی‌دانی که در تاریکی شب، چراغ را به روشنائی خود چراغ دریابند، و روشنی چراغ از خود چراغ است. و آن حضرت فرمود:

«أنا من احمد کالضّوء من الضّوء»

یعنی: من از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مانند نورم از نور یا روشنائی از روشنایی.

**فقیر گوید:**

چه نزدیک است این سخن به گفتهٔ آن حضرت در دعای صباح:

«یٰا مَنْ دَلَّ عَلیٰ ذٰاتِهِ بِذٰاتِه.»[۴]

فرمود: مگر ندانسته‌ای یابن‌حرب! که محمّد و علی صلّی الله علیهما و آلهما نوری بودند در برابر حق تعالی، پیش از آفریدن همه مخلوقات به‌دوهزارسال؟ و چون ملائکه مشاهدهٔ آن نورکردند، دیدند که اصل و منشأ این نور، نور دیگراست. و این از آن اصل منشعب شده و می‌درخشد. عرض کردند:

الهی! این نور چیست که مشاهده می‌کنیم؟

وحی آمد که: این نور از نور من است. اصل آن نبوّت است و فرع آن

---

۴ ـ ای آنکه بر ذات خویش به ذات خویش دلالت کند.

دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السّلام از ادعیهٔ مشهوری است که از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده‌است. علامه مجلسی در بحارالانوار جلد ۸۷ چاپ اسلامیه (۸۴ چاپ بیروت) صفحهٔ ۳۳۹ و جلد ۹۴ چاپ اسلامیه (۹۱ چاپ بیروت) صفحهٔ ۲۴۳ متن دعا را از اختیار ابن‌باقی نقل کرده، و در هر دو موضع شرح مبسوطی بر فقرات دعا آورده‌است.

امامت. و نبوّت مخصوص محمّد [صلوات الله و سلامه علیه و آله] است که بنده و فرستادهٔ من است و امامت مخصوص علی [علیه السّلام] است که حجّت و ولیّ من است و اگر ایشان نبودند، هیچ مخلوقی را نمی آفریدم.

آیا ندانسته‌ای یابن الحرب! که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز غدیرخم، دست علی علیه السّلام را گرفته و چندان بلند کردکه سفیدی زیر بغلهای او نمایان شد. و او را بر همهٔ خلایق، صاحب اختیار و پیشوا فرمود. و در روز حظیرهٔ بنی النجّار، حسن و حسین را به‌دوش مبارک گرفته‌بود. بعضی از صحابه عرض‌کردند: یا رسول‌الله! از این دو نوباوه یکی را به ما ده، تا به‌دوش گیریم. در جواب فرمود:

«نعم الحاملان و نعم الرّاکبان و ابوهما خیر منهما»

**فقیر گوید:**

مراد حضرت از حاملان، می‌تواند بود که دو دوش مبارک آن حضرت باشند. یا آنکه ایشان حاملان دینند بعد از پدر بزرگوارشان. و یا آنکه حامل به‌معنی محمول باشد، چنانچه در آیه شریفهٔ «لاعاصم الیوم»[۵] ای لامعصوم. و قوله تعالی: «من ماء دافق»[۶] ای مدفوق:

پس معنی آن است که: نیکو بارهایند اینان بردوش من، و نیکو سوارانند برپشت من، و پدرایشان از ایشان بهتراست. و یا آنکه مراد از حاملان، خود آن حضرت و جبرئیل باشد، چنانچه در روایت دیگر آمده‌است که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حسن را به‌دوش مبارک برداشته‌بود و جبرئیل‌امین، حسین را در دوش دیگر آن‌حضرت نگاه داشته‌بود. و از این جهت فرمود:

«نعم الحاملان» یعنی‌من و جبرئیل.و «نعم‌الرّاکبان»یعنی‌حسن و حسین.

---

۵ ـ هود / ۴۳.

۶ ـ طارق / ۶.

فرمود: نوبتی، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با اصحاب خود نمازمی‌گذارد. یکی از سجده‌ها را بسیار طول‌داد. چون از نماز فارغ شد، عرض کردند:

یا رسول‌الله! سجده را بسیار طول دادی.

فرمود: پسرم برپشتم سوارشده‌بود، نخواستم به‌او تعجیل کنم. صبرکردم تا خود فرود آمد.

و نخواست پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از این، مگر اظهار شرف و قدر و منزلت ایشان را. پس نبی صلّی الله علیه و آله و سلّم هم فرستادهٔ خدا است به‌سوی خلق، و هم پیشوای ایشان است. و علی علیه السّلام امام و پیشوا است بر خلق، ولکن نه نبی است و نه رسول. و علی علیه السّلام را طاقت برداشتن بارهای سنگین نبوّت نبود.

محمّدبن حرب گوید، عرض کردم: مرا از سرّ این، زیاده از این آگاه کن.

فرمود: چون تو اهلیّت این را داری زیاده گویم. پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را بر دوش مبارک بلند کرد، تا اصحاب رابیاگاهند که، علی علیه السّلام پدر اولاد اولاد او است و پیشوای امامان است که از صُلب آن حضرت‌اند. چنانکه در نماز استسقاء، ردای مبارک خود را به او داد تا اصحاب را به آن اعلام کند که خشکسالی و گرانی مبدّل به فراخی و ارزانی شد.

عرض کردم: از سرّ این مرا بیشتر آگاه کن.

فرمود: علی را بر دوش مبارک برداشت، تا مردم را بفهماند که علی، وفاکنندهٔ وعده‌های پیغمبر است، صلّی الله علیه و آله و سلّم، و اداکنندهٔ قرضهای اوست.

بعد از آن عرض کردم: زیاده از این بیان فرما.

فرمود: چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هرگز بار گناه بردوش نمی‌گرفت و ذات مقدس او منزه و مبرّا بود از هر خطائی، پس علی علیه السّلام را به‌دوش مبارک خود برداشت، تا مردم بدانند که علی علیه السّلام

معصوم است و از هر وزر و خطائی منزّه است، تا اینکه افعال او را همه صواب و حکمت دانند و گمان خطا در او نبرند. این بود که فرمود:

یا علی! حق تعالی همهٔ گناهان شیعهٔ تو را بردوش من بار کرد، بعد از آن همه را بخشید. و این است که می‌فرماید:

«لِیَغفِر لَکَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ مَا تَاخَّر»(۷)

یعنی: بیامرزد خدای تعالی برای تو گناهان گذشته و آیندهٔ تو را.

و چون حق تعالی، آیهٔ:

«یاأیُّها الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُم اَنفُسَکُم»(۸)

را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل کرد، حضرت فرمود:

«یا اَیُّهَا النّاس عَلَیْکُم انفُسَکُم لایَضُرّکُمْ مَن ضَلَّ اذا اهْتَدَیْتُم و علی نفسي و اخي فانّه مُطهَّرٌ مَعْصُوم لایَضِلُّ و لایشق»

یعنی: ای گروه مردمان! بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را از ارتکاب معاصی. و چون شما هدایت یابید، زیان نمی‌رساند به‌شما کسی که گمراه شده‌است. و علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام نفس من و برادر من است و او پاک و مبرّاست از هرگناهی که هرگز گمراه نشود و شقی نگردد. پس تلاوت کرد:

«قُل اطیعُوا الله وَ اطیعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلّوا فَاِنَّمَا عَلَیْه مَا حُمِّلَ وَ عَلَیْکُم مَا حُمِّلْتُمْ وَ اِنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ اِلّا الْبَلاغُ الْمُبین»(۹)

---

۷ـ فتح / ۲.

۸ـ مائده / ۱۰۵.

۹ـ نور / ۵۴.

یعنی: ای محمّد! به مردم بگو اطاعت خدا و رسول کنید. پس اگر رو گردانید از فرمان او، نیست برپیغمبر مگر آنچه بارشده‌است بر او از تبلیغ، و نیست بر شما مگر آنچه را که بار کرده شده‌اید از انقیاد و امتثال. و نیست بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مگر رسانیدن آشکاری.

محمّدبن حرب گوید: پس آن حضرت فرمود:

ایّها الأمیر! اگر تو را خبردهم به حکمتها و اسراری که در این است، و آن چیزهائی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اراده‌کرده در برداشتن علی علیه السّلام به‌دوش خود در وقت انداختن بتها از بام کعبه، هر آینه خواهی‌گفت که جعفربن محمّد دیوانه است، و کافی است تو را آنچه من گفتم و تو شنیدی. پس برخاستم و سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم:

«اللهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالته»

یعنی: خدا داناتر است که منصب رسالت را در چه خانه‌ای وانهاده.(۱۰)

## (۲۱) حدیث دوّم

[محمدبن] علیّ‌بن بابویه ره به‌اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده‌است که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

[خُلقت] انا و علیّ من نور واحد.

---

۱۰ ـ معانی الاخبار / ۳۵۰ ـ ۳۵۲ چ حیدری.

و همچنین در علل الشرایع ۱ / ۱۶۶ ـ ۱۶۸ چ طباطبائی قم.

قصص الانبیاء / ۲۹۴.

اربعین شهید اوّل / ۶۹.

تأویل الآیات ۱ / ۲۸۷ آمده‌است.

و علامهٔ مجلسی در بحارالانوار ۳۸ / ۷۹ ـ ۸۲ از معانی الاخبار و علل الشرایع نقل فرموده‌است.

یعنی: من و علی هر دو از یک نور آفریده شدیم.(۱۱)

## (۲۲) حدیث سوم

ایضاً ابن‌بابویه علیه الرّحمه به اسناد خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه آورده‌است که، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله‌و سلّم شنیدم که فرمود:

من و علی علیه السّلام هر دو خلق شدیم از یک نور، تسبیح می‌کردیم خدا را در نزد عرش به دوهزارسال پیش از خلقت آدم.*(۱۲) و چون حق تعالی

---

۱۱ ـ معانی الاخبار / ۵۶، الخصال ۱ / ۳۱ نشر صدوق.

امالی الصدوق ۱ / ۱۴۲ چاپخانهٔ حکمت ـ قم.

العیون ۲ / ۵۸.

مناقب ابن‌شهرآشوب ۳ / ۲۶۹.

اثبات الهداة ۲ / ۲۹ چاپخانهٔ علمیّه ـ قم.

*۱۲ ـ علّامه سید حامد حسین گوید:

حدیث نور تقدّم طولانی نور پیامبر و علی علیهما و آلهما الصلاة والسلام را برآفرینش آدم می‌رساند. در برخی از الفاظ حدیث، چهارده‌هزار سال آمده و در برخی دیگر چهل‌هزار سال گفته شده‌است. از این رو علی علیه السّلام از آدم و دیگر پیامبران جز محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم برتر است و او پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم امام باشد.

(خلاصهٔ عبقات الانوار ۴ / ۱۷۲)

علّامه سید نعمت‌الله جزائری نیز نویسد:

میانهٔ اصحاب ما ـ رضوان الله علیهم ـ خلافی نیست دراین که پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و سلّم شریفتر از دیگر پیامبران علیهم السلام است، و بر این مطلب اخبار متواتر رسیده‌است. ولیکن اختلاف در برتری امیرالمؤمنین و ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام بر پیامبران به جز جدّشان صلّی الله علیه و آله و سلّم وجوددارد. گروهی بر آن هستند که آنان به‌استثنای اولوالعزم از دیگر پیامبران ↙

آدم را آفرید، آن نور را در پشت او جای‌داد. و چون در بهشت بود، ما در پشت او بودیم. و چون خیال معصیت کرد، ما در پشت او بودیم. و هنگامی که نوح برکشتی سواربود، ما در پشت او بودیم. و ابراهیم را که در آتش انداختند، ما در پشت او بودیم. و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب طاهره به‌ارحام مطهّره نقل می‌نمود، تا آنکه به عبدالمطّلب رسیدیم؛ پس ما را به دو نیم کرد. مرا در پشت عبدالله جای داد و علی علیه السّلام را در پشت ابوطالب. و در من نبوّت و برکت قرارگرفت، و در علی علیه السّلام فصاحت و شجاعت. و بشکافت از نامهای کرام خود دو نام برای ما، و خدای عرش محمود است و من محمّدم و او اعلی است و این علی. [صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما].(۱۳)

## (۲۳) حدیث چهارم

شیخ طوسی در امالی به‌سند صحیح از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است که، حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به من فرمود:

---

↙ افضل‌اند و جمعی به مساوات قائلند ولی بیشتر متأخرین بر این عقیده‌اند که امامان علیهم‌السلام بر اولوالعزم و جز آنان برتری دارند و این قول درست است.

(بنگرید به الانوار النعمانیّه ۱/ ۲۰)

۱۳ ـ علل الشرایع شیخ صدوق / ۱۳۴،
خصائص الوحی المبین / ۱۷۵،
معانی الاخبار / ۵۶، چاپخانهٔ حیدری.
و از او بحار الانوار ۱۵ / ۱۱،
البرهان ۳ / ۱۹۲،
جلاءالعیون ۱ / ۵۱،
بشارة المصطفی / ۲۹۱، چاپخانهٔ حیدریّه ـ نجف.

یا علی! حق تعالی خلق کرد مرا و تو را از نور خود، هنگامی که آدم را خلق کرد. پس آن نور را در صلب او جای داد، تا آنکه به صلب عبدالمطّلب قرارگرفتیم و از آنجا جدا شدیم. من در صلب عبدالله جای گرفتم و تو در صلب ابوطالب. و نبوّت سزاوار نیست مگر برای من. و وصایت سزاوار نیست مگر برای تو.*[۱۴] و کسی که انکار کند وصایت تو را، انکار نبوّت من کرده‌است. و کسی که انکار نبوّت من کند، حق‌تعالی او را سرنگون در آتش جهنّم اندازد.[۱۵]

## (۲۴) حدیث پنجم

شرف الدّین نجفی در باب «مانزل فیٍ اهل البیت علیه السّلام من القرآن» از امام موسی کاظم علیه السّلام*[۱۶] روایت کرده‌است که:

---

*۱۴ ـ علّامه شرف‌الدین گوید:
این حدیث، نصّ در وصی بودن علی علیه السّلام است و صراحت دارد بر اینکه آن حضرت، برترین مردمان پس از پیامبراست. و همچنین در این حدیث، دلالت التزامی بر خلافت آن حضرت و وجوب اطاعت از او وجوددارد، به‌گونه‌ای‌که بر صاحبان عقل پوشیده‌نیست. (المراجعات / ۲۰۳)

۱۵ ـ امالی الطوسی ۱ / ۳۰۱،
بشارة‌المصطفی / ۲۸۸ چاپخانه حیدریّه ـ نجف،
ارشاد القلوب / ۲۵۸،
بحارالانوار ۱۵ / ۱۲ ـ ۱۳.

*۱۶ ـ دربارهٔ این حدیث شریف، نکاتی چند قابل ذکر است:
نکته اول: در این حدیث تعبیراتی شده‌است که اینگونه تعابیر در لسان روایات کمتر به‌چشم می‌خورد.
نکته دوم: در بین روایات ما، روایات متشابه هم موجود است که باید به روایات محکم در این‌باره برگردانده شوند.

↙

**حق تعالی نور محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را از نوری آفرید که آن را از نور عظمت و جلال خود شکافته‌بود. و آن نور الوهیّت او است که از ذات او به هم رسیده. و آن نوری است که در کوه طور تجلّی کرد و موسی از مشاهده آن افتاده و بی‌خود شد. و آن نور، نور محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بود که چون ارادهٔ ازلی قرار گرفت که محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را از آن نور خلق کند، [آن را به دو نیمه کرد] از یک نیمهٔ آن محمّد [صلوات الله و سلامه علیه و علی آله] را آفرید و از نیمهٔ دیگر علی علیه السّلام را؛ و غیر از ایشان هیچ مخلوقی از نور نیافرید. و آفرید ایشان را به ید قدرت خود. و در ایشان دمید به ذات خود به جهت خود. و ایشان را مصوّر گردانید به‌صور خودشان که بودند. و ایشان را امین خود کرده و بر بندگان گواه گرفت و ایشان را خلیفه و جانشین خود گردانید. و ایشان را دیده‌بان یا چشم بینای خود کرد که به مردم نظرکنند.**

---

نکته سوم: به‌فرض صحت روایت، آنچه که بعضی از علماء، از تعابیر این روایت استفاده‌نموده‌اند با بعضی از محکمات روایات بخش توحید منافات دارد.

نکته چهارم: از جهت سند نیز این روایت محل اشکال است؛ مگر اینکه در نام جابربن یزید جعفی که شرف‌الدین نجفی حدیث را از او روایت می‌نماید، تصحیف روی داده‌باشد و یا در اسم امام موسی‌بن جعفر علیه السّلام سهوی اتفاق افتاده و حدیث اسناد به معصوم دیگری داشته باشد. چراکه جابربن یزید جعفی در سال ۱۲۸ یا به نقلی دیگر سال ۱۳۲ وفات یافته است. (معجم رجال الحدیث مرحوم آیة الله سید ابو القاسم خوئی ۴ / ۱۹) که در این حالت نمی‌تواند از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل حدیث نماید.

نکته پنجم: روش مرحوم محدّث بحرانی در کتاب غایة‌المرام بر این بوده که روایات مرتبط با امامت را از کتب عامّه و خاصّه عیناً نقل نماید. و بنای وی نیز مانند غالب محدثین متقدم در آثار خود، جمع احادیث همراه با اعتماد بر صاحبان مصادر بوده‌است.

و العلم عندالله

**شعر:**

**فهم امین الباری عَلیٰ کُلِّ مَنْ بـرا**

**یَـرونَ عِـیاناً فِـعْلَ کُـلِّ البَرِیَّـة**[۱۷]

و ایشان را زبان گویای خودکرد. و علوم خود را به‌ایشان عطاء فرمود. و قرآن را به‌ایشان تعلیم کرد، یا کیفیّت بیان آن را به ایشان نمود. و ایشان را به علم غیب خود آگاه گردانید. یکی از ایشان را نفس خود قرارداد و دیگری را روح خود، که هیچ‌یک از ایشان ثابت و برقرار نگردد، مگر با دیگری. ظاهر ایشان بشریّت است و باطن ایشان لاهوتیّت. در میان مردم هویدا شدند به هیکلهای ناسوتی، تا مردم را قوّت دیدن ایشان باشد و همین است که حق تعالی می‌فرماید:

«وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُون»[۱۸]

یعنی: پوشانیدیم‌لباسی را که همهٔ مردم پوشیده‌اند.

پس ایشان قائم‌مقام پروردگار عالمیانند و حجابهائی‌اند در میان خدا و خلق. و ابتدای آفرینش به ایشان شد. و به ایشان تمام کند حق تعالی پادشاهی و احکام را. پس از آن، از نور محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نور فاطمه سلام الله علیها را اقتباس کرد، مانند اقتباس آن از نور خود. و از نور علی علیه السّلام و فاطمه، نور حسن و حسین علیهم الصلواة و السلام را اقتباس نمود، مانند اقتباس چراغها از یکدیگر؛ و همه از نور خلق شدند، و نقل می‌شدند از پشتی به‌پشتی و از رحمی به رحمی، در طبقات عالیه اصلاب و ارحام؛ نه در طبقات سافله آنها که محلّ ادناس و اوساخ است، بلکه دست به دست. نه آب ضعیف یا شدید و نه منی جهنده مانند نطفهٔ سایر

---

۱۷ ـ آنان امین آفریدگار بر همهٔ آفریدگانند و به‌روشنی، اعمال همهٔ آفریدگان را می‌بینند.

۱۸ ـ سوره انعام: ۹.

مردم. بلکه انواری که نقل می‌شدند از اصلاب طاهره به ارحام مطهّره؛ زیرا که ایشان صفوه‌ای از صفوه‌ای بودند ـ یعنی: خلاص خلاص[۱۹] ـ که ایشان را برای خود برگزیده و خزانهٔ علوم خود کرد و ایشان را نیز مأمور تبلیغ علوم و احکام به‌مردم کردند و حق تعالی ایشان را قائم‌مقام خود قرارداد، زیرا که خود دیده نمی‌شود و حقیقت ذات او براحدی معلوم نمی‌گردد. و ایشان از جانب حق تعالی گویندگان و رسانندگانند. و ایشان را است که تصرف کنند در امر و نهی خدا. و به ایشان ظاهر می‌گردد قوّت و قدرت او. و از ایشان آشکار می‌شود دلایل خداوندی او. و به‌ایشان خود را به‌خلق شناسانید و به‌واسطهٔ ایشان مردم خدا را شناختند. و به‌سبب ایشان مردم اطاعت خدا کردند. و اگر ایشان نبودند، احدی خدا را نشناختی و هیچ بنده‌ای کیفیّت بندگی او را ندانستی. و خدا جاری می‌کند امر و حکم خود را به هر نحو که بخواهد و در هرچه بخواهد:

«لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»[۲۰][۲۱]

## (۲۵) حدیث ششم

ابن‌بابویه به‌سند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

حق تعالی نیافرید هیچ مخلوقی عزیزتر و نه آفریده‌ای گرامی‌تر از من.

عرض کردم: یا رسول‌الله! تو افضلی یا جبرئیل؟

---

۱۹ ـ یعنی: خالصِ خالص.

۲۰ ـ انبیاء / ۲۳.

۲۱ ـ تأویل الآیات ۱ / ۳۹۷،

البرهان ۳ / ۱۹۳،

کنز الدقائق ۹ / ۵۱۷.

فرمود: يا على! حق‌تعالى تفضيل داد انبياء را بر ملائكۀ مقربين، و مرا تفضيل داد بر همۀ انبياء و مرسلين. و پس از من افضليّت از آن تو است و ائمه پس از تو. و ملائكه از جمله خدّام دوستان و پيروان مايند.

يا على!

«اَلّذينَ يَحْمِلُونَ اْلعَرْش و مَنْ حَوْله يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِم وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ امنُوا بولاٰيتنٰا»(۲۲)

يعنى: حاملين عرش و آنانى كه بر گرد عرشند، تسبيح مى‌كنند به حمد پروردگار خود و طلب آمرزش مى‌كنند براى كسانى كه اقرارآورده‌اند به ولايت ما.

يا على! چرا ما از ملائكه افضل نباشيم؟ و اگر ما نبوديم، حق‌تعالى نمى‌آفريد آدم و نه حوّا و نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمين را. و ما سبقت جستيم بر ملائكه به‌شناختن پروردگار و او را تسبيح و تقديس و تهليل مى‌كرديم پيش از ملائكه؛ زيرا كه اوّل مخلوقى كه آفريد، ارواح ما بود. پس زبان ما را به‌توحيد و تمجيد خود گويا كرد بعد از آن ملائكه مشاهدۀ ارواح ما كردند و همه را نور واحد يافتند، مرتبۀ ما را بزرگ شمردند (يعنى گمان خدائى در حق ما كردند) ما تسبيح خدا كرديم، تا بدانند كه ما بنده و مخلوقيم و حق‌تعالى از صفات ما بندگان منزه است. پس ملائكه نيز مانند ما خدا را تسبيح كردند و او را از صفات ما بندگان منزّه گردانيدند. و چون عظم شأن ما را مشاهده كردند، خدا را تهليل كرديم تا بدانند كه معبودى نيست جز معبود بحق و ما همه بندگانيم؛ نه شريك خدائيم در خدائى، تا آنكه ما را با خدا بندگى كنند، و نه معبودبالاصاله‌ايم تا آنكه بى‌خدا بندگى ما كنند و ما را معبود حقيقى دانند.*(۲۳)

---

۲۲ ـ اشاره به آيۀ ۷ سورۀ غافر دارد: "اَلّذينَ يَحْمِلُونَ العرش، وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِم."

*۲۳ ـ علّامه سيد حامدحسين گويد: بنابراين حديث، هر تقديس و

**شعر:**

**رُبُــوبِيَّة كـادَتْ تَكُــونُ وَ لَمْ تَــكُـن**

**فَهُم دُونَ بارِيهِمْ وَ فَوْقَ البَرِيَّــة**(۲۴)

پس همه تهلیل خدا کردند. و چون ملاحظهٔ بزرگی محلّ ما کردند، تکبیر گفتیم تا بدانند که حق تعالی از آن اکبر و اعظم است که کسی جز به‌عنایت او به محلّ عظیمی رسد. و چون مشاهده کردند مقامی را که حق تعالی از برای ما از قدرت و عزّت خود برقرارکرده، گفتیم:

«لا حول و لاٰ قوّة الا بالله»

تا بدانند که هیچ حول و قوّتی نیست مگر به او. و چون مشاهده کردند، آنچه را که حق تعالی به ما إنعام فرموده و بر همه اطاعت ما را فرض گردانیده، خدا را حمد کردیم تا ملائکه بدانند آنچه را که سزاوار گفتن است از حمدکردن نعمتهای او. پس گفتند: «الحمد لله» و به‌سبب ما هدایت یافتند به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او.

بعد از آن آدم را آفرید و ما را در صلب او گذاشت، و ملائکه را امرکرد که آدم را سجدهٔ تعظیم و اکرام کنند. و سجدهٔ ایشان برای حق تعالی از روی بندگی بود، و به‌جهت آدم از روی تعظیم و اکرام ما، زیرا که ما در صلب او بودیم. پس چگونه افضل از ایشان نباشیم؟ و حال آنکه همه به آدم سجده کردند برای تعظیم ما.

و چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل اذان و اقامه خواند و در هر یک،

---

↙ تسبیح که از آدم و غیر او ـ از انبیاء و بشر ـ باشد در حقیقت به پیروی از آن دو می‌باشد ... و این فضیلتی رسا و مرتبتی والااست که هیچ کس از جهانیان بدان نرسد. (خلاصهٔ عبقات الانوار ۴ / ۱۶۹)

۲۴ ـ به ربوبیت نزدیک باشد، اما غیر آن است. ایشان از آفریدگارشان فروتر و از آفریدگان فراترند.

شهادتین را در دو نوبت، دو نوبت می‌گفت.

پس گفت:

یا محمّد! پیش برو.

گفتم: از تو پیشتر روم.

گفت: بلی، زیرا که حقّ تعالی انبیاء را عموماً برملائکه تفضیل داده و خصوصاً تو را.

من پیش رفتم و بر ایشان نمازکردم و فخر نمی‌کنم.

پس از آنجا رفتم تا به حجابهای نور رسیدم. باز مرا گفت:

پیش برو.

و خود ایستاد. گفتم:

در چنین جائی مرا تنها می‌گذاری؟

گفت: یا محمّد! اینجا نهایت حدّ من است که از آن تجاوز نتوانم کرد، و بیش از این مرا قدرت و رخصت پیش رفتن نیست. و اگر قدمی پیش بنهم، همهٔ بال و پرم بسوزد.

حضرت فرمود: پس لطمه‌ای از نور به من رسید و مرا به جایی انداخت که خدا خواست. پس ندا رسید:

یا محمّد! تو بندهٔ منی و من پروردگار تو. مرا بندگی کن و برمن اعتمادنما، که تو نور منی دربندگان من؛ و فرستادهٔ منی بسوی آفریدگان من، و حجّت منی بر مخلوق من. برای تو و پیروان تو آفریدم بهشت خود را. و برای کسی که با تو خلاف کند، ایجاد کردم آتش خود را. و برای اوصیای تو واجب کردم کرامت خودرا و برای شیعهٔ اوصیای تو فرض گردانیدم اجر و ثواب خود را.

عرض کردم: پروردگارا! اوصیای من کیانند؟

ندا رسید: [یا محمّد!] آنانند که [نام] ایشان بر ساق عرش نوشته شده‌است.

پس به ساق عرش نظرکردم، در حالتی که در برابر حق تعالی

ایستاده‌بودم. دوازده نور دیدم، در هر نوری سطری از خط سبز. در هر سطری نام یکی از اوصیای خود را دیدم که اوّل ایشان علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام است و آخر ایشان [مهدی صلوات الله و سلامه علیه] است. عرض کردم:

پروردگارا، اینان هستند اوصیای من پس از من؟

ندا رسید: یا محمّد! اینان اولیای منند و دوستان منند و اصفیای من و حجتهای منند [بعد از تو بر بندگانم]. و ایشان اوصیای تو و خلفای تواند و بهترین مردمند بعد از تو.

و سوگند یاد می‌کنم به‌عزّت و جلال خود که آشکار کنم به‌ایشان، دین خود را. و هویدا کنم به‌ایشان، کلمهٔ خود را. و زمین را پاک گردانم به آخر ایشان، از لوث دشمنان خود. و او را پادشاهی دهم و مالک کنم او را در مشرق و مغرب. و بادها را مسخّر او گردانم. و ابر صعب را ذلیل و منقاد او کنم. و بلندکنم مقام او را در اسباب، یعنی در مراتب عالیهٔ بهشت. و او را به لشکر خود یاری کنم، [و مدد کنم او را به ملائکه‌ام] تا آنکه بلند کند دعوت مرا و مردم را به توحید من گردآورد. پس دوام دهم پادشاهی او را. و بگردانم روزگار را به‌کام اولیای خود تا روز قیامت.(۲۵)*(۲۶)

---

۲۵ ـ کمال الدین شیخ صدوق / ۲۵۴،

علل الشرایع شیخ صدوق / ۷ ـ ۵ چ طباطبائی ـ قم،

العیون ۱ / ۲۶۲ دارالعلم ـ قم،

المحتضر / ۲۰،

تأویل الآیات / ۸۷۶،

تفسیر لاهیجی ۱ / ۲۴۸،

الفصول المهمّه شیخ حرّ عاملی / ۱۵۳ چ بصیرتی ـ قم (به‌اختصار نقل کرده‌است)،

بحارالانوار ۲۵ / ۳۳۵ ـ ۳۳۸.

* ۲۶ ـ علّامه سید عبدالله شبّر درکتاب حق الیقین خود چنین آورده‌است:

↙

↙ نصوص متضافر و اخبار متواتری است که بر امامت دوازده امام علیهم السلام دلالت می‌کند، که این روایات را موافق و مخالف روایت کرده‌اند. و این روایات بسیارند و لازم است که جمع شده و سخن در مورد آنها به تفصیل در کتاب مستقلی بیاید....

و قسمتی از این اخبار را ذکر کرده‌است.

(حق الیقین ۱ / ۱۹۶).

مضمون قول ناصب ـ فضل‌بن روزبهان ـ چنین است: آنچه احادیث در شأن ائمهٔ اثناعشر از قریش وارد است، صحیح و ثابت است ....

(حق الیقین ۱/۱۹۸)

خطیب خوارزمی از سلمان محمدی روایت کرده‌است که:

بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل شدم در حالی که حسین علیه السّلام بر زانوی حضرت نشسته‌بود و حضرت چشمان او را می‌بوسید و دهان او را می‌مکید و می‌فرمود: تو آقا، پسر آقا، پدر بزرگانی، تو امام پسر امام پدر ائمه هستی، تو حجّت پسر حجّت پدر حجتهایی، نُه امام از صلب تواند که نهمین آنها قائم ایشان است.

(خوارزمی در مقتل الحسین / ۱۴۵، و بحار ۳۶ / ۲۴۱، الطرائف ۱ / ۱۷۴)

سیدبن طاووس می‌گوید:

این حدیث تصریح مهمّی است در تأیید شیعه در تعداد امامانشان و نامهای آنها، و شهادتی است بر تعیین ایشان از طرف خدا و رسولش، پس چگونه اصرار برطعن و عداوت شیعه دارید.

بنگرید به: الطرائف ۱ / ۱۷۴

ابن‌عیاش گوید:

پس بدین ترتیب این عده که تعدادشان ذکر گردیده، در حاکمان بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم یافت نشده‌اند؛ نه در بنی‌امیّه، چرا که تعداد خلفای بنی‌امیه از دوازده نفر بیشتر است، ونه در حاکمان بعد از آنها، که آنان نیز بیش از دوازده نفر بودند. و هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های امت در

↙

## (۲۶) حدیث هفتم

محمدبن خالد طیالسی و محمّدبن عیسی‌بن عبید به‌اسناد خود از جابربن یزید جعفی آورده‌اند که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

«کان اللهُ و لا شَیءَ غَیْرَهُ و لامَعْلومٌ وَ لامَجْهولٌ»

یعنی: حق تعالی بود و هیچ چیز جز او موجود نبود، نه از معلومات و نه از مجهولات. و اوّل چیزی را که ابتدا به آفرینش او کرد، محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بود و ما اهل‌بیت. و آفرید ما را از نور عظمت خود. پس نگاه داشت ما را در سایهٔ سبزی در برابر خود، در وقتی که نه آسمانی بود و نه زمین و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی ونه ماهی. پس فضیلت نور ما از نور پروردگار ما است، مانند شعاع آفتاب ازآفتاب. و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کردیم و او را حمد و بندگی می‌نمودیم، بندگی‌ای که شایسته و سزاوار او بود. بعد از آن به آفرینش مکان ابتداء نمود و بر آن نوشت:

«لا اِلهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رسول الله عَلیٌّ اَمیرُالمؤمنینَ بـه اَیَّـدْتُهُ و نَصَرْته»

یعنی: به علی علیه السّلام تأیید کردم محمد را، و به علی علیه السّلام یاری نمودم او را.[۲۷]

---

ائمهٔ‌شان این تعداد را ادعا نکرده‌اند مگر امامیه. و این دلالت می‌کند بر اینکه ائمهٔ آنها مصادیق واقعی این حدیث هستند.

بنگرید به: مقتضب الاثر، ابن‌عیّاش جوهری (متوفی ۴۰۱) / ۷ و ۸.

۲۷ ـ دراصل ـ جز خدای یکتا، خدائی نیست. و محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم رسول اوست. و علی علیه السّلام امیرالمؤمنین است. و محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را با علی علیه السّلام تأیید و یاری می‌نمایم.

پس عرش را آفرید و بر سرادقات عرش نوشت، آنچه برمکان نوشته بود. پس آسمانها را آفرید و براطراف آنها نوشت، آنچه برعرش و مکان نوشته‌بود. پس بهشت و دوزخ را آفرید و نوشت برآنها آنچه بر اینها نوشته‌بود. پس ملائکه را آفرید و ایشان را در آسمانها جای داد. پس خود را به‌دلایل و امارات خدائی بر ایشان نمود و ایشان را از خود و وحدانیّت خود آگاه کرد و از ایشان طلب عهد و میثاق کرد به‌ربوبیّت خود و نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و ولایت علی علیه السّلام. ملائکه مضطرب شدند و از غضب الهی ترسیدند. حق تعالی از ایشان محتجب شد، و ایشان تا هفت سال به عرش الهی پناه بردند، از عذاب و سخط خدا. و اعتراف می‌کردند به آنچه از ایشان پیمان گرفته‌بود، و از حق تعالی رضای او را سؤال می‌کردند. تا آنکه بعداز اعتراف ایشان، از ایشان راضی شد. و به‌جهت این اذعان، ایشان را در آسمان جای داد و مخصوص خود گردانید و به جهت بندگی خود برگزید.

پس انوار ما را امرکرد که او را تسبیح کنیم. ما تسبیح کردیم و ملائکه نیز به‌تسبیح ما تسبیح کردند. و اگر ما تسبیح نمی‌کردیم، ملائکه نه می‌دانستند چگونه تسبیح خداکنند، ونه چگونه تقدیس الهی به‌جای آورند.

پس هوا را آفرید و بر او نوشت آنچه به مکان و عرش و بهشت و دوزخ نوشته‌بود. پس جنّ را آفرید و ایشان را در جوّ هوای جای داد و از ایشان طلب میثاق فرمود از برای خود به ربوبیّت، و از برای محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم به نبوّت، و از برای علی علیه السّلام به ولایت.

بعضی اقرارکردند و برخی انکار نمودند. از جمله منکرین ابلیس لعین بود[۲۸] که عاقبت او به شقاوت انجامید، و شد به او آنچه شد. پس حق تعالی انوار ما را امرکرد که تسبیح کنند. انوار ما تسبیح کردند و جنّ هم به تسبیح ما تسبیح کردند و اگر انوار ما تسبیح نمی‌کردند، جنّ نمی‌دانستند

---

۲۸ ـ در اصل نخستین کسی که انکار کرد ابلیس بود. که لعنت خدای براوباد.

چگونه تسبیح خدا کنند. پس زمین را آفرید و بر اطراف او نوشت آنچه به مکان و عرش و بهشت و دوزخ و هوا نوشته‌بود.

ای جابر! به همین کلمات آسمانها بی‌ستون بر پا ایستادند و به این کلمات زمین ساکن و مستقر گردید.

**شعر:**

بِهِمْ أَمْسَكَ اللهُ السَّمَآءَ وَ مَاجَرَتْ　　بِهِمْ عِلَّةُ اسْتِمْساكِها حَيْثُ دارَتْ

فَكانُوا لِافْلاكِ السَّماواتِ اَعْمُدًا　　وَفِي الْأَرْضِ اَوْتادًا وَمِنْها اسْتَقَرَّتْ (۲۹)

پس آدم را از خاک آفرید و روح در او دمید. و ذرّیهٔ او را از صلب او درآورد و از ایشان میثاق گرفت به ربوبیّت خود و نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و ولایت علی علیه السّلام بعضی اقرار کردند و برخی کتمان ورزیدند، و ما اوّل کسی بودیم که اقرار کردیم. پس حق تعالی به محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

قسم به عزّت و جلال و جبروت خودم، اگر مقصود از آفرینش تو و علی علیه السّلام و اولاد شما نبود، نمی‌آفریدم بهشت و نه روز جزا و نه مکان و نه زمین و نه آسمان و نه ملائکه و نه مخلوقی را که مرا بندگی کند.

ای محمّد! توئی حبیب من و توئی خلیل من و توئی بندهٔ خالص و توئی بهترین مخلوق نزد من و توئی اول آفریدهٔ من که ابتداء به آفرینش تو کردم. و پس از تو صدّیق اکبر علیّ‌بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام که وصیّ تواست. تو را به او تأیید کردم، و تو را یاری کردم به او بر دشمنان تو، و او را عروة الوثقی کردم. یعنی حلقهٔ محکم که هرکه دست به او زند، نجات یابد. و او را نور اولیای خود گردانیدم که به او درخشان شوند. و او را منار هدایت قراردادم که به او راه راست را یابند و از راه به‌در نروند. و پس از

---

۲۹ ـ خدای متعال، آسمانها و آنچه در آن است، به ایشان برقرارکرد. و قرار آنها تا آن هنگام که هستند نیز به ایشان باشد. پس آنان برای افلاک آسمانها ستون باشند و در زمین میخهایی باشند که بدان، زمین قراریابد.

علی علیه السّلام، هادیان راه را یعنی ائمه را آفریدم. و به جهت شما آفریدم این همهٔ مخلوق را، و شما بهترین بندگان و دوستان منید. و شمائید اسماء حسنی من، و شمائید اسباب و آیات بزرگ من، و شما حجّت منید میان من و بندگان من. شما را آفریدم از نور عظمت خود و خود را به شما محجوب داشتم از هرکه غیر از شما است. اقبال نمی‌کنم به احدی، مگر به‌توسّط شما. و سؤال کرده نمی‌شوم به چیزی مگر به شما. و هر چیزی هلاک می‌شود، جز وجه من. و شمائید وجه من که هرگز هلاک نگردید. و هلاک نشود کسی که به شما تولّا جُوید. و گمراه شده‌است و هلاک گردیده‌است کسی که مرا جز به[سبب و وسیله] شما، به سوی خود خواند. شمائید بهترین مخلوق من. و شمائید، حاملان سرّ من و شمائید خزانه‌های علم من و شمائید سادات و بزرگان اهل آسمانها و زمینها.

پس حق تعالی توجّه نمود به‌سوی زمین در میان ابرهای سایه گستردهٔ با ملائکه، و فرودآورد انوار ما اهل بیت را، و نگاه داشت ما را در برابر خود، در حالتی که صف کشیده‌بودیم. و او را تسبیح کردیم در زمین، چنانچه او را در آسمان تسبیح کرده‌بودیم. و تقدیس کردیم در زمین، چنانچه در آسمان تقدیس کرده‌بودیم. و بندگی او کردیم در زمین، چنانچه او را در آسمان بندگی کرده‌بودیم.

پس چون ارادهٔ الهی قرار گرفت که ذریّهٔ آدم را به وجود آورد برای اخذ میثاق، و برای اینکه نور ما را در آن قراردهد، بیرون آورد ایشان را از پشت او، در حالتی که هر یک به جای خود ایستاده بودند.

پس ما خدا را تسبیح کردیم و ذرّیهٔ آدم نیز به تسبیح ما، خدا را تسبیح کردند. و اگر تسبیح نمی‌کردیم، نمی‌دانستند خدا را چگونه تسبیح کنند. بعد از آن خود را به ایشان نمود -یعنی ایشان را از وجود و خالقیّت خود آگاه کرد- تا از ایشان پیمان ربوبیّت خودگیرد و ما اول کسی بودیم که بلی

**گفتیم، در وقتی که خطاب «الست بربّکم»(۳۰) رسید. بعد از آن پیمان گرفت از ایشان به نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و به ولایت علی علیه السّلام.*(۳۱) بعضی اقرار کردند و برخی راه انکار در پیش گرفتند.**

---

۳۰ ـ اعراف (۷) / ۱۷۲ : آیا من پروردگار شما نیستم؟

* ۳۱ ـ ابوالحسن قابسی گوید:

خدا پیامبر ما محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را به فضیلتی مخصوص کرد که آن را به هیچ کس ندادهاست و تنها به او آن فضیلت را آشکار نمود، و آن چیزی است که در این آیه آمدهاست. مفسّران گفتهاند که: خدا به وحی پیمان گرفت. و پیامبری را مبعوث نکرد، جز آنکه برای او محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصافش را بازگفت، و بر آن میثاق‌گرفت که اگر او را درک نماید به اوایمان آورد...

علی‌بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: خدا از آدم به بعد پیامبری مبعوث نکرد، جز آنکه در بارهٔ محمّدصلّی الله علیه و آله و سلّم از او پیمان گرفت که اگر مبعوث شود و تا روزگار از او زنده‌بماند، به او ایمان آورد و یاریگر او باشد و همین پیمان را از امّت خود نیز بگیرد.

شیخ تقی الدین سبکی گوید:

بنابراین پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم پیامبر پیامبران است. و به همین روشن گردد که همهٔ پیامبران در آخرت زیر لوای او باشند و در دنیا نیز در شب معراج بر آنان نمازگزارد. و چنانچه آمدن آن حضرت به روزگار آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم رخ می‌داد، بر آنان و امتشان واجب می‌شد که به آن حضرت ایمان آورند و یاریگر او باشند و به همین مطلب از آنان پیمان گرفت.

علامه سیّد حامد حسین نویسد:

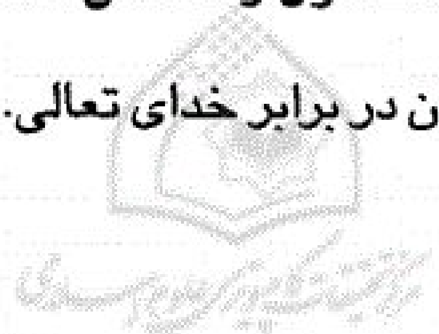
از سخنان بزرگان عامّه و مشاهیر و حافظان آنها دانسته می‌شود که پیمان گرفتن بر نبوّت سیّد پیامبران صلّی الله علیه و آله و سلّم از همهٔ پیامبران و مرسلین، یکی از آشکارترین و کاملترین برهان‌ها بر افضلیّت آن حضرت و مقدّم بودنش بر آنان است. و از آنجاکه این برتری فرع بر تقدّم آن حضرت در آفرینش ↙

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

ما اوّل مخلوقی هستیم که بندگی خدا کردیم. و ما اوّل کسی هستیم که تسبیح خدا کردیم. و مائیم سبب آفرینش، و مائیم سبب تسبیح کردن ایشان، و مائیم سبب بندگی کردن ملائکه و بنی آدم. و مردم به سبب ما خدا را شناختند. و به ما مردم خدا را به‌یگانگی خواندند. و به ما بندگی او کردند. و حق تعالی به سبب ما اکرام کرد هر که‌را که اکرام کرد از بندگان خود. و به ما اجر و ثواب عطا فرمود، هر که را که عطا فرمود. و به ما عقاب کرد هر که را که عقاب کرد.

پس این آیه را خواند:

«و اِنّا لَنحن الصّافُّونَ وَ انّا لَنَحْنُ المُسبِّحوُنَ»(۳۲)



یعنی مائیم صف‌زدگان در برابر خدای تعالی. و مائیم تسبیح کنندگان او.

و این آیه را خواند:

---

↙ بر آنان است و علی علیه السّلام نیز در آفرینش چنین بود، ثابت می‌شود که پس از خاتم پیامبران صلّی الله علیه و آله و سلّم، علی علیه السّلام برترین آفریدگان باشد. و او امام و خلیفهٔ پس از پیامبر است. و بر هیچ کس جایز نباشد که بر او تقدّم جوید. و از این بالاتر آنکه احادیث فراوانی درکتابهای ایشان صراحت دارد که خدا از پیامبران و غیرآنان بر ولایت و امامت علی علیه السّلام پیمان گرفت، چنانکه به نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز از آنان پیمان گرفت. پس همهٔ آن چیزهایی را که بزرگان علما دربارهٔ فضیلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ذکر کرده‌اند مثل احادیث میثاق و جز آنها، برای علی علیه السّلام نیز ثابت است. و این چیزی است که زبان زورگویان را بندآورد و عرصه را بر معاندان تنگ سازد. والحمدلله ربّ العالمین.

(بنگرید به خلاصهٔ عبقات الانوار ۴ / ۲۰۶ - ۲۰۸)

۳۲ - صافّات. (۳۷) / ۱۶۶ و ۱۶۵.

«قل ان کان للرّحمن ولد فانا اوّل العابدین»(۳۳)

یعنی: بگو، ای محمّد! اگر خدا را زاده‌ای باشد، من اول کسی‌ام که انکار کنم. یعنی خدا منزّه است از زائیدن.

پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اول کسی بود که بندگی خداکرد. و اول کسی بود که نفی ولد و شریک کرد. و بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ما اهل بیت که خدا را به یکتائی پرستیده‌ایم. پس انوار ما را در صلب آدم جای دادند و پیوسته آن نور منتقل می‌شد از اصلاب به ارحام و از صلبی به صلبی. و در هیچ صلبی قرار نگرفت، مگر آنکه برهمهٔ مردم آشکار می‌شد که آن صلب از نور ما خالی شده. و مشرّف می‌کرد آن صلب را که در او قرار یافته‌بود. تا آنکه در صلب عبدالمطلب آمد. پس به رحم فاطمه مادر عبدالله آمد و در آنجا دو جزء شد، جزئی در صلب عبدالله منتقل شد و جزئی در صلب ابوطالب. و این است که حق تعالی می‌فرماید:

«وَ تَقَلُّبَكَ فِی السّاجِدِینَ»(۳۴)

یعنی: در اصلاب انبیآء و معصومین، و ارحام زنان طاهرهٔ ایشان که همه خدا پرستان و سجده‌کنندگان بودند. بعد از آن باز در اصلاب طاهره و ارحام مطهّره بودیم تا این زمان که می‌بینید. و کسی که گمان کرده‌است که ما چنین نبوده‌ایم بلکه پدران و مادران ما ـ چون دیگران ـ ما را زائیده‌اند، دروغ گفته‌است.(۳۵)*(۳۶)

---

۳۳ ـ زخرف (۴۳) / ۸۱.

۳۴ ـ شعراء (۲۶) / ۲۱۹.

۳۵ ـ بحارالانوار ۲۵ / ۱۷ ـ ۲۰ و در ۱۵ / ۲۳ بخشی کوتاه از ابتدای حدیث آمده‌است.

* ۳۶ ـ دقّت شود که در اینجا، زاده‌شدن معصومین علیهم السّلام از پدران و مادران نفی نشده است، بلکه آنچه نفی‌شده، «زاده‌شدن چون دیگران» و

↙

**شعر:**

حَقیقَتهُمْ لَمْ یُدْرِکِ الْعَقل کُنهَهٰا

کَمٰا اللهُ لَمْ یُدْرَکْ بِکنه الحقیقة(۳۷)

## (۲۷) حدیث هشتم

شیخ طوسی در کتاب «مصابیح الانوار»، از انس‌بن مالک روایت کرده‌است که:

روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نماز صبح را ادا فرمودند. پس پشت به محراب کرده و روی مبارک به طرف ما نمود. عرض کردیم:

یا رسول‌الله! اگر رای مبارک قرارگیرد، این آیه را تفسیر بفرمائید:

«اولئكَ مَعَ الّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ اُولَئِکَ رَفیقاً(۳۸)»

حضرت فرمود: مراد از نبیّین منم، و از صدّیقین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام است و از شهداء عمّم حمزه است، و از صالحین دخترم فاطمهٔ زهراء و دو پسرش حسن و حسین است.

انس گوید: عبّاس در آنجا حاضربود. از نزد ما به‌تعجیل برخاسته، در نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشست و عرض کرد که:

---

↙ آلودگی‌های نطفه و حمل و مانند آن است. و تأکید بر خلقت نوریِ آن بزرگواران است، چنانکه احادیث دیگر این باب و این کتاب مستطاب بر آن گواه است.

۳۷ ـ خرد به کنه حقیقت آنان نرسید چنانکه حقیقت خدای هم درک نشد.

۳۸ ـ نساء (۴) / ۶۹:

آنها کسانی هستند که خدا ایشان را نعمت داد. آنان پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحانند و چه نیک رفیقانی باشند.

من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک سرچشمه نیامده‌ایم؟

فرمود: مگر تو را چه شد، که چنین گفتی؟

عرض کردم: می‌بینم تو را که چون نام ایشان بری و یاد ایشان کنی، خوشوقت می‌شوی به ایشان، دون از من.

حضرت متبسّم شد فرمود:

امّا آنچه گفتی ـ که مگر ما همه از یک سرچشمه نیستیم ـ راست گفتی، ولکن ای عمّ! حق تعالی من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، پیش از آنکه آدم را بیافریند، در وقتی که نه آسمانی برپا شده‌بود و نه زمینی گسترده گردیده بود، و نه تاریکی بود و نه روشنائی، نه بهشت بود و نه دوزخ، و نه آفتاب بود و نه ماه.

عبّاس عرض کرد: یا رسول‌الله! ابتدای خلقت شما چگونه بود؟

فرمود: ای عمّ! چون اراده الهی قرارگرفت که ما را بیآفریند، تکلّم به کلمه‌ای فرمود، و از آن کلمه نوری ایجاد کرد. پس به کلمهٔ دیگر تکلّم فرمود، از آن روحی آفرید. و آن نور را با آن روح ممزوج کرد؛ من و علی و فاطمه و حسن و حسین را از آن خلق نمود. و او را تسبیح کردیم، در وقتی که تسبیحی نبود. تقدیس کردیم در هنگامیکه تقدیسی نبود.

و چون بنای خلقت آفرینش را نهاد، اوّل نور مرا شکافته و از آن عرش را آفرید؛ و عرش از نور من است، و نور من از نور خدااست، و نور من از عرش خدا افضل است. پس نور برادرم علی را شکافت و از آن ملائکه را آفرید؛ و ملائکه همه از نور علی علیه السّلام خلق شده و نور علی علیه السّلام از نورخدا است و علی علیه السّلام افضل است از ملائکه. پس نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن همهٔ آسمانها وزمین‌ها را آفرید؛ و آسمانها و زمینها از نوردختر من است، و نور دخترم از نور خدا است. و نور فاطمه سلام الله علیها افضل است از همهٔ آسمانها و زمینها. پس نور فرزندم حسن را شکافت، و از آن آفتاب و ماه را آفرید؛ و آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور حسن از نور خدا است و نور حسن افضل است از آفتاب و ماه.

پس نور فرزندم حسین را شکافت، و از آن بهشت و حورالعین را آفرید؛ و بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین است، و نور فرزندم حسین از نور خدا است، و نور حسین از بهشت و حورالعین افضل است.

پس حق تعالی ظلمات را امر کرد که تا ابرهایی تاریک بگسترانید، و همهٔ آسمانها بر ملائکه تاریک شد. و ملائکه ناله را به تسبیح و تقدیس بلند کردند و عرض کردند:

خداوندا! از آن روزی که ما را آفریده‌ای و این انوار مقدّسه را به ما شناسانیده‌ای، هیچ زحمتی ندیده و المی نکشیده‌ایم. تو را به حق این انوار سوگند می‌دهیم که این ظلمت را به نور مبدّل کن.

حق تعالی سؤال ایشان را پذیرفته، قندیلهائی از نور فاطمه صلوات الله علیها درمیان عرش آویخت.

«فَاَزْهرتِ السماوات و الارض ثمّ اشرقت بنورها فَلاجل ذٰلِكَ سُمّيَتِ الزَّهراء»

یعنی: پس روشن شدند همهٔ آسمانها و زمینها، و درخشیدند به نور فاطمه. و از این جهت، حضرت فاطمه سلام الله علیها به زهراء موسوم شد. ملائکه عرض کردند: خداوندا! این نور که می‌درخشد، نور کیست که همهٔ آسمانها و زمینها به آن روشن شده؟

وحی آمد که: این نور، نوری است که آن را از نور خود ایجادکرده‌ام برای کنیزک خود فاطمه که دختر حبیب من و جفت ولی من است که برادر حبیب من و پدر حجّتهای من است بر بندگان من.

**شعر:**

وَهُم حُجج البَارِی علی کُلّ مَنْ بَرا

أَئِمَّـةُ حَـقٍّ حُـجَّةٌ بَـعْدَ حُـجَّة[۳۹]

---

۳۹ ـ و ایشان حجّتهای آفریدگار بر همهٔ آفریدگانند، پیشوایان برحقّند که یکی پس از

ای ملائکه شما را گواه می‌گیرم که تمامی ثواب و اجر تسبیح و تقدیس شما را برای این زن و شیعیان و دوستان او قراردادم تا روزقیامت.

پس چون عبّاس این سخنان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنید، به پاخاست، و میان دو چشم علی علیه السّلام را بوسه داد و گفت:

یا علی! به خدا سوگند که توئی حجّت‌بالغهٔ خدا به‌هر کسی که اقرار به خدا و روز قیامت آورده‌است.(۴۰)

## (۲۸) حدیث نهم

شرف الدین نجفی ره در کتاب «تأویل الایات الباهرة فی فضایل العترة الطّاهرة» به اسناد خود از ابوبصیر یحیی بن ابی‌القاسم رحمه‌الله روایت کرده‌است که جابربن یزید جعفی از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کرد از تفسیر آیهٔ:

«وَ اِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَاِبراهیمَ(۴۱)»

حضرت فرمود: چون حق‌تعالی ابراهیم را آفرید، پرده از چشم او برداشت. نظرکرد، نوری در جانب آن نور دید. عرض کرد:

الهی! این چه نوری است که چنین درخشان است؟

آوازی به گوشش آمد که: این نور محمد است که بندهٔ خالص من است.

ابراهیم، نور دیگر[ی] در جانب آن نور دید. عرض کرد:

---

↙ دیگری حجّت هستند.

۴۰ ـ تأویل الآیات ۱ / ۱۳۷،

حلیة الابرار ۱ / ۵۴۵،

بحارالانوار ۲۴ / ۳۱، ج ۲۵ / ۱۶ ـ ۱۷ با اندکی تفاوت، ج ۳۷ / ۸۳، ج ۱۵ / ۱۰ ـ ۱۱ با حذف آغاز و انجام حدیث.

۴۱ ـ سوره صافّات (۳۷) / ۸۳: همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السّلام باشد.

الهی! این نور، نور کیست؟

باز آوازی شنید که: این نور علیّ‌بن ابی‌طالب است که ناصر دین من است.

ابراهیم سه نور دیگر دید، در اطراف این دو نور. عرض کرد:

الهی! این انوار، از آن کیانند؟

آوازی شنید که این نور فاطمه[۴۲] و نور دو پسرش حسن و حسین است.

ابراهیم نه نور دیگر دید به گرد این انوار جمع آمده‌اند، عرض کرد:

الهی! این انوار دیگر از آن کیان هستند؟

آوازی آمد که: انوار ائمه‌اند از اولاد علی و فاطمه.

ابراهیم عرض کرد: خداوندا! از تو سؤال می‌کنم به حقّ این پنج نور که آن نه نور دیگر را به من بشناسان.

آوازی آمد که: ای ابراهیم! اوّل ایشان علیّ‌بن الحسین است؛ پس از آن محمّد پسر او؛ و بعد از آن پسر محمّد جعفر علیه السّلام؛ و پسرجعفر موسی علیه السّلام؛ و پسرش علی علیه السّلام؛ و پسرش محمّد علیه السّلام؛ و پسر او علی علیه السّلام؛ و پسرش حسن علیه السّلام، و پسر حسن الحجة القائم.

عرض کرد: الهی و سیدی! می‌بینم نورهای بی‌شمار که به‌گرد این چهارده نور حلقه زده‌اند. و عدد آنها را جز تو کسی نمی‌داند.

آوازی شیند که: ای ابراهیم! این انوار پیروان ایشانند که شیعهٔ امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابی‌طالب‌اند.

عرض کرد: خداوندا! شیعه ایشان به چه عمل شناخته می‌شوند؟

فرمود: به پنجاه و یک رکعت نماز شبانه روز، و بلند گفتن

---

۴۲ ـ در اصل اضافه دارد: «فطمت محبیّها من النّار: دوستداران او از آتش بریده شده‌اند.»

«بسم اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم» در نماز، و به خواندن قنوت قبل از رکـوع، و بـه انگشتر در دست راست کردن.

ابراهیم گفت:

«اَللّهم اجعلنی من شیعة علیّ امیرالمؤمنین[۴۳]»

پس حق‌تعالی در قرآن خود پیغمبر خود را خبر داد که:

«و انّ من شیعته لابراهیم[۴۴]».

## (۲۹) حدیث دهم

ابن‌بابویه[۴۵] در کتاب «النّصوص علی الائمّة الاثنیٰ‌عشر» به‌اسناد خود از انس‌بن مالک و همچنین هارون‌بن موسی رضی‌الله عنه به اسناد خود از انس روایت کرده‌اند که گفت:

من و ابوذر و سلمان و زیدبن ثابت و زیدبن ارقم در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم نشسته‌بودیم که حسن و حسین [علیهما السّلام] داخل شدند، [و پیامبر آن دو را بوسید].[۴۶] ابوذر از جای برخاست و بـا کـمال خضوع و انکسار خم شده، دست ایشان را بوسه داد و بازگشت نشست. ما از روی ملامت در پنهانی به او گفتیم:

ای ابوذر! تو با این پیری که سالها ادراک صحبت پیغمبر کرده‌ای، با این

---

۴۳ ـ خدایا مرا از شیعیان علی امیرالمؤمنین قرارده.

۴۴ ـ تأویل الآیات ۲ / ۴۹۶، اثبات الهداة ۱ / ۶۴۶.

بحارالانوار ۸۵ / ۸۰ و ۳۶ / ۱۵۱ ـ ۱۵۲.

۴۵ ـ کتاب «النصوص علی الائمّة الاثنی عشر» ـ کفایة الاثر ـ نگاشتهٔ علی‌بن محمّدبن علی الخزّاز قمی (سدهٔ ۴ هـ) است که وی از شاگردان ابن‌بابویه به‌شمار می‌رود.

(بنگرید به: مقدّمهٔ کفایة‌الاثر / ۱۱ و ۱۲)

۴۶ ـ در اصل اضافه دارد.

حالت از جای خود برخاسته با نهایت خضوع و انکسار دست‌بوسی اطفال هاشمی می‌کنی؟

گفت: بلی. اگر شما می‌شنیدید در حق ایشان آنچه من شنیده‌ام، هرآینه شما زیاده از من برای ایشان ملاحظهٔ خضوع و ادب را به جا می‌آوردید.

از او پرسیدم که: در حق ایشان چه شنیدی؟

گفت: شنیدم از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم که به علی و حسن و حسین علیهم السّلام می‌فرمود:

به‌خدا سوگند، اگر کسی نماز گذارد و روزه دارد، چندان که لاغرشود مانند ریسمان پوسیده یا خیک کهنه، نفع نبخشد او را نماز و روزهٔ او مگر به دوستی شما. یا علی! کسی که توسّل جوید به دوستی شما، خدا بر خود واجب ساخته که اجابت او کند و سؤال او را ردّ نکند. یا علی! هرکه شما را دوست دارد و دست خود را به دامن شما محکم کند، به‌تحقیق که به عروة‌الوثقی ـ یعنی به حلقهٔ محکمی ـ تمسّک جسته‌است.

**شعر:**

هُوَ الْعُروَةُ الوُثقَى الَّتِي کلّ مَنْ بِهَا
تَمَسَّكَ لَمْ يُسْئَلْ غَداً عَنْ خَطِيئَةٍ[۴۷]

انس گوید: ابوذر برخاست و بیرون رفت. و ما به خدمت آن حضرت رفتیم و عرض کردیم: یا رسول‌الله! ابوذر دربارهٔ حسن و حسین، از شما چنین و چنان روایت کرد.

حضرت فرمود: به‌خدا سوگند که ابوذر راست گفته. و به‌خدا سوگند که سایه نیفکنده است آسمان سبزرنگ، و نه زمین بر پشت خود گرفته‌است، راست گوینده‌تری از ابوذر.

---

۴۷ ـ او حلقهٔ محکمی است که هرکس به آن چنگ زند، هرگز از خطایش پرسیده نشود.

پس فرمود: حق تعالی آفرید من و اهل بیت مرا از یک نور پیش از آفرینش آدم به نُه‌هزار سال. پس نقل کرد ما را به صلب آدم و از آنجا به اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات.

عرض کردیم: یا رسول‌الله! در آن زمان در کجا بودید و به چه هیئت بودید؟

فرمود: در آن زمان اشباح و تمثالها بودیم از نور در زیر عرش و خدا را حمد و تسبیح می‌کردیم.

چون مرا به آسمان بردند و به سدرة‌المنتهیٰ رسیدم، جبرئیل مرا وداع کرد و از من جدا شد. گفتم:

در چنین جائی من را تنها می‌گذاری؟

گفت: جرأت نیارم که از اینجا تجاوز کنم، و قدمی پیش نهم. و اگر از این حدّ پا پیش نهم، همه بال و پرم بسوزد. پس نورالهی به من لطمه‌ای زد و مرا به جائی که خدا خواست انداخت.

در آنجا وحی آمد: ای محمّد! من که پروردگار توام، به اهل زمین توجّه کردم و نظر گماشتم، تو را از میان اهل زمین اختیار کرده و برگزیدم و پیغمبر خود کردم. باز نظرکردم و علی را اختیار کردم و او را وصیّ و وارث علم تو، و او را بعد از تو امام و پیشوای مردم گردانیدم. پس از صلب تو و علی، بیرون آوردم ذریّهٔ طاهرین و ائمه معصومین را، که خزانه‌های علوم منند. و اگر شما نبودید، خلق نمی‌کردم دنیائی، و نه آخرتی، و نه بهشتی، و نه دوزخی. ای محمّد! دوست داری که ذریّه خود را ببینی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: به‌طرف بالا نظرکن. نظرکردم، دیدم نور علی و حسن و حسین و علیّ‌بن الحسین و محمّدبن علی و جعفربن محمّد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمدبن علی و علی‌بن محمّد و حسن [بن علی] و حجّت علیهم السّلام را. و نور حجّت را دیدم از میان این انوار می‌درخشید، مانند ستارهٔ درخشنده. عرض کردم: پروردگارا! اینها کیانند و این کیست؟

فرمود:ای محمّد! اینها ائمهٔ دینند بعد از تو. و اینها پاکانند از صلب تو. و

این حجّت است که روی زمین را از عدل و قسط پرمی‌کند. و شفا می‌دهد سینهٔ قومی را که ایمان آورده‌باشند.

## راوی گوید:

عرض کردیم: پدران و مادران مافدای توباد یا رسول‌الله! امروز سخن عجیب فرمودی.

فرمود: از این عجیب‌تر، این است که قومی می‌آیند و این سخنان را در حق ایشان از من می‌شنوند و روگردان می‌شوند، با آنکه حق‌تعالی اسباب هدایت را برای ایشان مهیّا ساخته و مرا دربارهٔ ایشان از خود می‌رنجانند. چه می‌شود این قوم را از شأن و مرتبه‌ای که حق‌تعالی به ایشان عطا فرموده؟ و ایشان را چه بازداشته که انکار و کتمان مقام و منزلت ایشان کنند؟

پس برایشان نفرین کرد و فرمود: خدای تعالی شفاعت مرا به ایشان نصیب نگرداند.[۴۸]

## (۳۰) حدیث یازدهم

ایضاً ابن بابویه در همان کتاب، به‌اسناد خود از محمّد حنفیه روایت کرده‌است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود:

حق‌تعالی فرموده‌است: عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که فروتنی و پیروی کند امام و پیشوائی را که از جانب من نباشد، هرچند که این خود

---

۴۸ ـ کفایة الاثر / ۶۹.

ارشاد القلوب ۲ / ۲۲۸ و ۴۱۵ چ اعلمی ـ بیروت.

الانصاف / ۳۱۸.

بحارالانوار ۳۶ / ۳۰۱ ـ ۳۰۳.

نیکوکار باشد. و ببخشم بر رعیّتی که اطاعت کند امام عادلی را که از جانب من منصوب به امامت باشد، هر چند آن رعیّت نیکوکار نباشد و پرهیز از معاصی نکند.

شعر:

ذَنْبُنَا اللَّیلِ وَ الْوِلاٰیَةُ شَمْسٌ
جَعَلَ اللهُ مَحوه بِضِیٰاهٰا

ذَرَّةٌ مِنْ وِدٰادِنٰا لِعَلیٍّ
شِبهُ الاکسیر بَلْ نَرٰاهُ وَرٰاهٰا

وَ بِه یُرتَجی انقِلاٰبُ الخَطٰایٰا
عَمَلاً صٰالِحًا بِیَوْمِ جَزٰاهٰا(۴۹)

پس فرمود: یا علی! بعد از من تو امام و خلیفه منی. کسی که با تو داوری کند، با من داوری کرده. و کسی که تو را اطاعت کند، من را اطاعت کرده. و تو پدر اولاد و شوهر دختر منی. و ائمّه دین و سلالهٔ طاهرین همه از ذریّهٔ تو خواهندبود. منم سیّد انبیاء و تونی سیّد اوصیاء. و من و تو میوهٔ یک درختیم. و اگر ما نبودیم، حق تعالی نمی‌آفرید بهشت و نه دوزخ و نه پیغمبری و نه ملکی را.

عرض کردم: یا رسول‌الله! ما افضلیم یا ملائکه؟

---

۴۹ ـ گناهان ما شب و ولایت، خورشید است. خدا محو گناهان را به نور خورشید قرارداد.

ـ ذرّه‌ای از دوستی ما با علی، به اکسیر می‌ماند، بلکه از آن بالاتر است.

ـ امید آن داریم که به همان، گناهان در روز جزا به کار نیک تبدیل گردد.

بیت‌ها، افزودهٔ مترجم به‌نقل از قصیدهٔ هائیهٔ مرحوم شیخ کاظم ازری بغدادی است. و بیت آخر، اشاره دارد به آیهٔ شریفهٔ «فاولئك یبدّل الله سیئاتهم حسنات» (فرقان/ ۷۰)، که در اخبار اهل بیت تأویل به ولایت امیرالمؤمنین و ائمهٔ اطهار علیهم السّلام شده، که به شکرانهٔ نعمت ولایت ایشان، خدای تعالی، سیئات مؤمنان را به حسنات بدل می‌کند.

فرمود: ما بهترین مخلوق خدائیم بر روی زمین، و ما بهتر از ملائکه مقرّبینیم و چگونه از ایشان بهتر نباشیم؟ و حال آنکه سبقت جستیم ما برایشان در معرفت خدا و یگانگی او. و ملائکه به تعلیم ما بندگی خدا کردند، و به ما طریقهٔ خداشناسی را فهمیدند.

یا علی! تو از منی و من از تو. و تو برادر و وزیر منی. و چون من دنیا را وداع گویم، منافقین کینه‌های نهانی را آشکارکنند. و بعد از من عجب فتنهٔ شدید و طرفه امری عظیم برپا شود. و در آن فتنه، هر ناجنس و ناروائی پا نهد و خود را در آن داخل کند. و این در وقتی خواهدشد که ادراک نکنند و نیابند شیعهٔ تو، پنجمین پسرِ هفتمین پسر تو را.

## فقیر گوید:

مراد حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم، جناب قائم غائب است عجل الله فرجه و لاغیر. و عبارت در اینجا خالی از دغدغه نیست. و بعضی از توجیهات و تأویلات به‌نظر قاصر می‌رسد لکن هیچ‌یک از آنها خالی از تشویش نیست. و تصحیح عبارت و ادای مراد به‌طوری که باید نمی‌کند. همانا از طغیان قلم راوی حدیث و یا ناسخ آن شده‌است که سادس را سابع و یا رابع را خامس نگاشته، والله اعلم.

و محزون می‌شوند به‌جهت عدم ادراک آن حضرت، اهل زمان و زمین. و چه‌بسیار از مؤمن و مؤمنه که در فقدان آن حضرت متأسف و حیران خواهندبود.

پس حضرت سر مبارک به‌زیرانداخت و پس از اندکی سر بالاکرده، فرمود:

پدر و مادرم فدای آن کسی که شبیه من و شبیه موسی‌بن عمران است. و لباسهائی از نور پوشیده‌است که می‌درخشد از شعاع قدس. پس ندا می‌کند به صوتی که هر نزدیک و دوری بشنوند و می‌گوید:

«یکُونُ رَحْمَةً عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَ عَذاباً عَلَی الْمُنافِقینَ»(۵۰)

عرض کردم: چه ندائی است؟

فرمود: سه نوبت آواز به‌گوش مردم رسد، در ماه رجب‌المرجّب.

اول:

اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ.(۵۱)

دوم:

ازفت الآزفة.*(۵۲)

یعنی: قیامت نزدیک شد.

سوم: وقتی است که مردم بدنی با قرص آفتاب مشاهده‌کنند و او ندا کند:

«الا انَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ فُلان بن فُلانٍ ـ حَتیٰ یَنْسِبَهُ اِلیٰ عَلِیٍّ علیه السّلام ـ فیهِ هَلاکُ الظّالمینَ.»

یعنی: بدانید که حق‌تعالی فرستاده‌است فلان پس فلان را ـ و مراد حضرت قائم است عجلّ الله فرجه ـ و نسبت آن حضرت را ذکرکند تا به‌جدّش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام، که هلاک ظالمان در دست او خواهدبود.

در این هنگام فرج رسد و حق‌تعالی شفادهد دلهای قومی را که ایمان

---

۵۰ ـ بر مؤمنان رحمت است و بر منافقان عذاب.

۵۱ ـ آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمگران است.

*۵۲ ـ سورهٔ نجم، آیه ۵۷. این آیه، همچون غالب آیات قیامت، به ظهور حضرت بقیة‌الله ارواحنافداه تأویل شده، و این از دلایل شباهت ظهور حضرتش به قیامت است. در باره این کلام در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

آورده‌باشند. و غیظ قلوب ایشان را زایل گرداند.(۵۳)

عرض کردم که: عدد ائمه که بعد از تو می‌آیند چنداست؟

فرمود: عدد ایشان بعد از فرزندت حسین نُه خواهدبود. و نهمی ایشان قائم ایشان است.(۵۴)

ابن ابی الحدید معتزلی گفته:

**شعر:**

وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأنّه لابُدَّ مِن
مَهديّکمَ وِ لِيومه اَتَوَقَّعُ

يحميه مِن جُندِ الالٰهِ کتٰائِبُ
کالیّم اقبل زاخراً يتدفّع(۵۵)

## (۳۱) حدیث دوازدهم

شیخ ثقة محمّدبن عباس ابن ماهیار صاحب تفسیر در کتاب «مانزل فی القرآن في اهل البيت» به اسناد خود از ربیع‌بن عبدالله هاشمی و او از جمعی از مشایخ آل علی روایت کرده‌است که:

---

۵۳ـ اشاره به آیه شریفه: «و یشف صدور قوم مؤمنین و یذهب غیظ قلوبهم» (سوره توبه، آیه ۱۴ و ۱۵) که به ظهور حضرتش ـعجل الله فرجه ـ تأویل شده است.

۵۴ـ کفایة الاثر / ۱۵۶ ـ ۱۵۹.

الجواهر السنیّه / ۲۵۸.

بحارالانوار ۲۶ / ۳۴۹ و ج ۳۶ / ۳۳۷ با اندکی تفاوت.

۵۵ـ به یقین دانم که ناگزیر مهدی شما خواهدآمد و روز آمدنش را انتظار کشم.

ـ گروهی از لشکر خدای او را حمایت کند، و همچون دریا، پرخروش روان شود.

بیت‌ها، افزودهٔ مترجم است، به نقل از قصیدهٔ عینیهٔ ابن‌ابی‌الحدید، که در ضمن قصاید علویهٔ سبعه آورده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در بعضی از خطبه‌های خود فرمود:
ما آل محمّد -صلّی الله علیه و آله و سلّم- انواری بودیم در دور عرش، حق‌تعالی، ما را امرکرد که تسبیح کنیم. پس تسبیح خدا کردیم. و ملائکه نیز با ما تسبیح کردند. بعد از آن ما را به‌زمین فرودآورد و باز ما را امر کرد به‌تسبیح. پس تسبیح کردیم و اهل زمین نیز با ما خدا را تسبیح کردند.

«فَإِنّا لَنَحْنُ الصّافُون وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسبِحُونَ»[56]

پس ما جماعت صف‌زدگانیم در حضور حق‌تعالی، و ما تسبیح کنندگانیم مر او را.

## مؤلّف گوید:

و از این قبیل است آنچه به چند سند از محمّدبن زیاد روایت شده‌است که ابن مهران از عبدالله‌بن عبّاس از تفسیر آیه:

«وَ إِنّا لَنَحن الصافون وَ إِنّا لَنَحْن المُسبِحُونَ»

سؤال کرد.
ابن عبّاس گفت: وقتی در خدمت رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم که علی علیه‌السّلام داخل شد. حضرت چون او را دید، تبسّم فرمود و فرمود:
خوش آمدی، ای آنکه به چهل هزارسال پیش از آدم آفریده‌شده‌ای.
من از روی تعجّب عرض‌کردم:
یا رسول‌الله! آیا شود که پسر، پیش از پدر به وجود آید؟
فرمود: بلی. حق‌تعالی من و علی را از یک نور آفرید، پیش از خلقت آدم به چهل‌هزارسال. پس آن نور را به دونیم کرد، از یک نیم آن مرا آفرید، و از نیم دیگر علی را، پیش از ایجاد همه موجودات. و بعد از آن اشیاء را خلق کرد و

---

۵۶ - الصافّات (۳۷) / ۱۶۵ و ۱۶۶.

همه در ظلمت بودند. حق‌تعالی آنها را به‌نور من و علی علیه السّلام روشن گردانید، و ما را به طرف راست عرش جای داد. پس ملائکه را آفرید و ما تسبیح خداکردیم، ملائکه نیز تسبیح کردند. و ما تهلیل کردیم، ملائکه نیز تهلیل کردند. و ما تکبیر گفتیم، ملائکه نیز تکبیر گفتند. و این همه از من و علی علیه السّلام بود. و در علم ازلی امضاء پذیرفته‌است که داخل نشوند در آتش جهنّم، دوستان من و علی علیه السّلام. و داخل نشود در بهشت، دشمنان من و علی علیه‌السّلام.

یابن‌عبّاس! بدان که حق‌تعالی ملائکی آفریده‌است که ابریقهای بلورین در دست دارند، پر از آب حیات از بهشت فردوس. و نیست احدی از شیعیان علی، مگر آنکه دامن پدر و مادرش از لوث معصیت پاک بوده و به خدا ایمان آورده. و از این جهت است که چون پدران ایشان ارادهٔ مواقعه باجفت خودکنند، یکی از آن ملائکه ابریقی از آب بهشت در دست گرفته بیاید، و آن را در مشربهٔ ایشان خالی کند، و از آن بیاشامند. پس در دل ایشان ایمان روید، مانند روئیدن سبزه در فصل بهاران. پس شیعیان آن حضرت قائم و ثابتند به ایمان، به بیّنه و برهان از جانب پروردگار عالمیان و پیغمبر آخرالزّمان و از جانب علی علیه السّلام وصیّ پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و از جانب دخترم فاطمه زهراء، پس حسن پس حسین پس ائمه از اولاد حسین علیه السّلام.

عرض کردم: یا رسول‌الله ائمه چه کسانند؟

فرمود: ایشان یازده‌نفرند از اولاد علی علیه السّلام.

بعد از آن فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ مَحَبَّةَ عَلِيٍّ وَالْاِيمانَ سَبَبَيْنِ»

یعنی: حمد خدا را که محبّت علی علیه‌السّلام و ایمان را دو سبب قرارداد.

-یعنی سببی به‌دخول بهشت و سببی به‌خلاصی از آتش جهنم-[۵۷]

## (۳۲) حدیث سیزدهم

محمدبن یعقوب به اسناد خود از حضرت ابی عبدالله علیه السّلام روایت کرده‌است که حق‌تعالی فرمود:

یا محمّد! خلق کردم تو و علی را نوری. یعنی روحی بی بدن پیش از آنکه بیآفرینم آسمانها و زمینها و عرش و دریاها را و آن نور پیوسته تهلیل و تمجید می‌کرد تا آنکه روح شما را جمع کردم*[۵۸] و آنها را یکی کردم. پس دو قسمت کردم و هر قسمتی را نیز دو قسمت کردم. یکی از آن محمّد است و یکی علی، سوم حسن است و چهارم حسین. پس آفرید فاطمه را از نوری

---

۵۷ ـ تأویل الآیات ۲ / ۵۰۱.
ارشاد القلوب ۲ / ۲۱۵ ـ ۲۱۶.
بحارالانوار ۲۴ / ۸۸ و ج ۲۶ / ۳۴۵ ـ ۳۴۶.

*۵۸ ـ میر حامد حسین هندی نویسد:

همهٔ مقامات ثابت شده برای رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم برای سیّد ما، امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز ثابت است. چه، حدیث نور دلالت می‌کند براینکه نور آن دو در آفرینش پیش از آدم یکی بوده‌است.

بنابراین آن حضرت بر همهٔ پیامبران جز رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم برتری دارد و برآنها مقدّم است و مهتر همهٔ بنی‌آدم محسوب می‌شود. و آنگاه که برتری آن حضرت ثابت آمد، بی‌شک امامت و خلافت نیز او را باشد و این مطلوب ماست. (خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۲۲۸)

شیخ مظفّر گوید:

این‌گونه اخبار در درجهٔ بالای اعتبار، و بهترین دلیل بر افضلیّت امیرالمؤمنین بر غیر خودش می‌باشد. پس آن حضرت امام است علاوه براینکه برخی از آن اخبار به خلافت او و وصایتش تصریح دارند.

(دلائل الصدق ۲ / ۳۵۵)

که آن روحی بود بی قالب، و ما خود را به آن نور سودیم و در ما جای گرفت.[۵۹]

## (۳۳) حدیث چهاردهم

شیخ صدوق[۶۰] علیه‌الرّحمة در کتاب امالی به سند صحیح از حضرت امام حسن علیه السّلام روایت کرده‌است که، از جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

من از نور الهی خلق شدم و اهل بیت من از نور من و دوستان ایشان از انوار ایشان و سایر مردم در آتش جهنّم خواهندبود.[۶۱]



---

۵۹ـ الکافی ۱ / ۴۴۰.

الوافی ۳ / ۶۸۰.

مجمع البحرین ۲ / ۳۶۰.

الکلمات المکنونه / ۷۰.

الجواهر السنیّه / ۲۱۲.

بحارالانوار ۱۵ / ۱۸ و ۱۹.

۶۰ـ اصل: شیخ طوسی. و همین درست است.

۶۱ـ امالی طوسی ۲ / ۲۶۸ و ۲۶۹.

بحارالانوار ۱۵ / ۲۰.

# پیوست باب دوم

## پیوست ۱:

در موضوع این باب، احادیث دیگری نیز وجوددارد که به عنوان استدراک در اینجا ذکر می‌شود:

۱ ـ علّامه ابوجعفر محمّدبن ابی‌القاسم طبری در بشارة المصطفی / ۲۳۴ چ نجف به اسناد خود از جابربن عبدالله که گفت:

گفتیم : یا رسول‌الله! دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب، چه گوئی؟

فرمود : ای جابر! من و علی از یک نور آفریده‌شدیم. البته دوهزارسال پیش از آنکه خدا آدم را آفریند.

۲ ـ علّامه ابوجعفر محمّدبن فتّال نیشابوری (شهید ۵۰۸) در «روضة الواعظین ۱ / ۹۶ چ قم» در حدیث طویلی از جابربن عبدالله انصاری که از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ تولّد علی‌بن ابی‌طالب پرسیدم، و حضرتش فرمود:

خداوند متعال من و علی را از یک نور آفرید.

۳ ـ رئیس المحدّثین شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا علیه‌السّلام ۲ / ۱۳ چ قم» به اسناد خویش از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که فرمود: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

به راستی علی علیه السّلام برادر و وزیر و آفریدهٔ از طینت من است. و من و او یک نوریم.

۴ ـ همو در «الخصال ۲ / ۶۴۰ چ نشر صدوق ـ تهران» به‌اسناد خویش از ابوالجارود از محمّدبن عبدالله از پدرش از پدرانش که گفت: رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

من و علی نوری بودیم پیش روی الله جلّ جلاله.

همین حدیث را با اندکی تفاوت، علّامه حلّی در «کشف الیقین /۵ چ نجف» آورده‌است.

۵ ـ سلیم‌بن قیس هلالی عامری کوفی صحابی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در «السقیفه / ۱۱۴ چ قم» در حدیثی چنین آورده‌است:

چهارده هزارسال پیش از آفرینش آدم، ما نوری تابان پیش روی الله بودیم.

۶ ـ فرات‌بن ابراهیم کوفی در «تفسیر فرات / ۱۹۰» به اسناد خویش از صعصعة‌بن صوحان و احنف‌بن قیس که آن دو گفتند: از ابن عبّاس شنیدیم که می‌گفت: با رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم که فرمود:...خدا ما را نوری در زیر عرش آفرید...

۷ ـ شیخ صدوق در «علل الشرایع ۱ / ۱۹۸ ـ ۱۹۹ چ قم» به اسناد خویش از انس‌بن مالک ازمعاذبن جبل روایت کرده‌است که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

به‌راستی خدا، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید هفت هزار سال پیش از آنکه دنیا را آفرینند.

گفتم: پس کجا بودید یا رسول‌الله؟

فرمود: پیش روی عرش، خدای را تسبیح، تقدیس و تمجید می‌نمودیم.
گفتم: به چه شکلی بودید؟
فرمود: شبح نورانی بودیم.
علّامه مجلسی همین حدیث را در بحارالانوار ۱۵/۷ـ۸ آورده است.

۸ ـ فرات‌بن ابراهیم کوفی در «تفسیر فرات / ۱۳۶» به اسنادخویش از ابوذر غفاری ـ رضی‌الله‌عنه ـ از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در ضمن وصف معراج نقل می‌کند که فرمود:

گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را به حقیقت می‌شناسید؟

گفتند: ای پیامبر خدا! چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما نخستین آفریدهٔ خداهستید؟ خدا شما را به‌صورت شبح نورانی از نور عزّتش و پرتو سلطنتش و نور وجه کریمش آفرید...

علّامه مجلسی همین حدیث را در «بحارالانوار ۱۵ / ۸ ـ ۹» آورده‌است.

۹ ـ علّامه مجلسی در «بحار الانوار ۱۵ / ۹» به نقل از منتخب البصائر به اسنادخویش از سلمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ در حدیثی از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

ای سلمان! دانی که نقبای من کیانند؟ و آن دوازده‌نفر که خدای، آنان را برای امامت پس از من برگزید، کیستند؟

گفتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: ای سلمان! خدا مرا از برگزیدهٔ نورش آفرید و مرا خواند و من اطاعتش نمودم. و از نور من علی را آفرید و فراخواندش و او اطاعتش نمود. و از نورمن و نورعلی فاطمه را آفرید و او را خواند و او اطاعتش نمود و از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید و آنها را فراخواند و آنها نیز اطاعتش نمودند.

۱۰ ـ همو در «بحارالانوار ۱۵ / ۹ ـ ۱۰» به نقل ازکنزجامع الفوائد به اسناد خویش از ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر علیه‌السّلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

خداوند تبارک و تعالی یگانه و یکتا است و در وحدانیتش یگانه است. به کلمه‌ای فرمان ایجاد داد و آن کلمه نور گردید، آنگاه از آن نور محمّد را آفرید و من و فرزندانم رانیز آفرید. آنگاه به کلمه‌ای فرمان ایجاد داد و آن کلمه روح گردید و آن را در آن نور جای داد و آن را در بدنهای ما ساکن گردانید. پس ما روح‌الله وکلمات او هستیم، و به ما از خلقش محتجب شد. و پیوسته در سایه‌ای سبزرنگ بودیم. آنجاکه نه خورشید است و نه ماه و نه شب است و نه روز و نه چشمی است که برهم زند. و خدای را عبادت می‌کردیم و تقدیس و تسبیح می‌نمودیم، پیش از آن که آفریدگان خلق شوند.

۱۱ ـ شیخ صدوق در «معانی الاخبار / ۳۵۰ ـ ۳۵۲» در خبر طویلی آورده که حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود:

آیا ندانستی که محمد و علی صلوات‌الله علیهما نوری بودند پیش روی الله جلّ جلاله، دو هزارسال پیش از آنکه آفریدگان خلق شوند؟ و اینکه فرشتگان چون آن نور را بدیدند...

گفتند: ای خدای ما! و ای سیّدما! این نور چه باشد؟ خدای به ایشان وحی نمود: این نوری است از نور من، اصلش نبوّت است و فرعش امامت. اما نبوّت از برای محمّد بنده‌ام و فرستاده‌ام‌باشد. و امّا امامت برای علی حجّت و ولیّ من است.

علّامه مجلسی بخشی از این حدیث را در بحارالانوار ۱۵ / ۱۱ ـ ۱۲ آورده‌است.

۱۲ ـ شیخ طوسی در «امالی ۱ / ۱۸۶» به اسناد خویش از انس‌بن مالک که گفت: از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

من و علی در جانب راست عرش بودیم و خدای را تسبیح می‌گفتیم، دو هزارسال پیش از آنکه آدم را آفرینند.

علّامه مجلسی همین حدیث را در بحارالانوار ۱۵ / ۱۲ آورده‌است.

۱۳ ـ علّامه مجلسی در «بحارالانوار ۲۶ / ۳۴۳ ـ ۳۴۴» از جابربن عبدالله انصاری که گفت: از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

به راستی خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السّلام را از نور آفرید. سپس آن نور را یکبار فشرد و از آن شیعیان ما خارج شدند.

۱۴ ـ شیخ جلیل ابوجعفر محمّدبن الحسن صفّار (درگذشتهٔ ۲۹۰ ه) از اصحاب حضرت عسکری علیه السّلام در «بصائر الدرجات / ۴۰» به اسناد خویش از حضرت صادق علیه السّلام که می‌فرمود:

خدای ما را از نور عظمت خویش آفرید...

۱۵ ـ علّامهٔ حلّی در «کشف الیقین / ۵ ج نجف» به نقل از صاحب مناقب از سلمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ که گفت: از حبیبم مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

من و علی نوری بودیم پیش‌روی خدای‌تعالی.

شیخ جلیل حسن‌بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اوّل همین حدیث را در «مختصر بصائر الدرجات / ۱۱۶ ج نجف» به اسنادخویش از ثوربن یزید از خالدبن معدان، از سلمان، از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آورده‌است.

۱۶ ـ شیخ صدوق در «کمال‌الدین ۱ / ۳۱۸ و ۳۱۹» به اسناد خویش از حضرت سجاد علیه السّلام که می‌فرمود:

همانا خدای تبارک و تعالی محمّد و علی و امامان یازده‌گانه را از نور عظمتش بیافرید.

علّامهٔ مجلسی حدیث را در «بحارالانوار ۲۵ / ۱۵» آورده‌است.

۱۷ ـ صدوق در «کمال‌الدین ۲ / ۳۳۵ و ۳۳۶» به اسناد خویش از مفضّل‌بن عمر که گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

به راستی خدای تبارک و تعالی چهارده‌نور آفرید، چهارده هزار سال پیش از آنکه آفریدگان خلق شوند.

علّامه مجلسی همین حدیث را در «بحارالانوار ۲۵ / ۱۵ ـ ۱۶» آورده‌است.

۱۸ ـ علّامه مجلسی در «بحارالانوار ۲۵ / ۲۱» از صفوان از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:

...خداوند عزّوجلّ فرمود: این دو نور مطیع من باشند. پس از آن نور محمّد و علیّ و برگزیدگان از فرزندانش را بیافرید...

۱۹ ـ همو در «بحارالانوار ۲۵ / ۲۱» آورده که مفضّل از حضرت صادق علیه السّلام پرسید:

پیش از آنکه خدا آسمانها و زمینها را آفریند، کجا بودید؟ فرمود: انواری در پیرامون عرش بودیم که خدای را تسبیح و تقدیس می‌نمودیم....

۲۰ ـ ثقة‌الاسلام کلینی در «الکافی ۱ / ۴۴۱ و ۴۴۲» به‌اسناد خویش از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:

...و خدا نورالانوار را آفرید که انوار از آن منوّر شوند و در آن جاری کرد از نورش همان که انوار از آن منوّر شدند. و همان نور است که محمّد و علیّ را از آن آفرید...

علّامه مجلسی همین حدیث را در «بحارالانوار ۱۵ / ۲۴» آورده‌است.

* * *

## پیوست ۲:

برای تکمیل مباحث این باب بیانی راز یکی از علمای معاصر می‌آوریم:

مرحوم آیةالله سید محمد هادی میلانی (قدس سره) در پاسخ به این سؤال:

«برخی معتقدند که حضرت پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وائمهٔ اطهار علیهم السّلام قبل از وجود حضرت آدم علیه السّلام وجود داشته‌اند و خداوند متعال اول امر به خلقت وجود چهارده معصوم فرموده، آیا واقعاً وجود مبارک حضرت پیغمبر و مولیٰ حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السّلام قبل از حضرت موسی وحضرت عیسی خلقت شده‌اند یا نه؟ و اگر خلقت نشده‌اند منظور حدیث «لولاك لما خلقت الافلاك» چیست؟»

می‌فرماید:

روح مقدس پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم که مقام نورانیّت محض امکانیه و مرتبهٔ عقل اول دارند. البته باید پیش از وجود حضرت آدم بلکه همهٔ کائنات وجود داشته باشند، به دلیل حدیث که فرمود:

«اول ما خلق الله نوری».

و قاعدهٔ امکان اشرف که از مسلمات براهین است. بلکه بیشتر دقت شود احتیاج موجود و ممکن است به واسطه‌ای در فیض که از آن تعبیر می‌شود به «مابه الوجود» که وساطت دارد واز مقام (من منه الوجود) مجرای افاضات می‌باشد بسیار روشن خواهد شد.

و الحاصل، قبلیّت راجع به روح مقدسشان است. و امابدن و نفس مادی الحدوث آن بزرگواران، در زمان متأخر و به وسیلهٔ اصلاب و ارحام و آباء و اجداد و امّهاتشان تحقق پیدا کرده‌است.

و به عبارت واضح‌تر، حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله و سلّم دارای دو جنبه می‌باشند جنبهٔ روحانی و جنبهٔ جسمانی.

اما جنبهٔ روحانی آن حضرت، قبل از همهٔ مخلوقات از مبدأ متعال جلّ و علا صادر گشته، و به توسط این فیض مقدس، فیض هستی و کمالات معنوی و ظاهری به بقیهٔ مخلوقات رسیده و به همین جنبه به عالم وحی و لوح محفوظ اتصال داشته، معارف و علوم را تلقی نموده به سایرین رسانیده، و به همین جنبه مبعوث بر همگان است. و نیز همهٔ موجودات، استفاضهٔ مناسب خود حتی انبیاء و مرسلین از حضرتش می‌نمایند، که فرمود:

«کنت نبیّاً و آدم بین الماء والطّین».

و چون این جنبهٔ مقدس مجرد است و فوق عوالم مادی است، لهذا نسبت او با همهٔ زمانها مساوی است. گذشته و حال و آینده در او مندک ومضمحل است. و در روایات متواترهٔ معتبره، از این مقام منیع، تعبیر به رحمت واسعه و نور ومشیت الهی شده‌است.

و این مختصر، اشاره به بعض مراتب آن بزرگوار صلّی الله علیه و آله و سلّم بود. و بقیهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز دارای این جنبهٔ روحانی می‌باشند، و واجد مرتبه ولایت کلّیهٔ الهیّه هستند. و به این نظر، با حقیقت ختمی‌مرتبت صلّی الله علیه و آله و سلّم متّحد می‌باشند، گرچه مقام نبوت و رسالت راندارند.

[محمدبن مسلم قال: «سمعت اباعبدالله علیه السّلام، یقول:

الائمة بمنزلة رسول الله الا انهم لیسوا بانبیاء»

گفت محمدبن مسلم، شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌گوید:

ائمه مانند رسول خدایند إلا آنکه پیامبر نمی‌باشند. (کافی ج ۱ ص ۲۱۲ باب ان الائمه بمن یشبهون)].

و ازحیث عنوان، بالأصالة و بالتّبع بودن فرق دارد، آنچه گفته شد روایات معتبرهٔ متواتره و براهین و ادلّهٔ عقلیّه دلالت بر آن دارد.

و از این بیان مختصر، می‌توان فهمید معنای فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام راکه فرمود:

«کنت مع الانبیاء سرّاً، و مع محمد صلی الله علیه و آله و سلّم جهراً».

و همچنین معنای آنچه از قضایای گذشته در روایات دربارهٔ حضرتش (حضرت امیر) وارد است. مانند:

آنکه حضرت عصای موسی علیه السّلام راگرفتند، و به دستش دادند، بعد از اژدها شدن آن در مقابل فرعون و فرعونیان، باشرح وتفصیلی که در آن قضیّه است.

و از آنچه گفته شد، می‌توان فهمید، معنای حدیث «لولاك لما خلقت الافلاك» را.

و جملهٔ (خلقت الافلاك) قابل است به دو نحو خوانده شود:

یک: به نحوی‌که نوعاً می‌خوانند و «خَلَقْتُ» فعل مبنی للفاعل، و تاء متکلّم وحده فاعل آن، و افلاک مفعول و منصوب خوانده می‌شود. به مناسبت آنکه وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله و سلّم، سر سلسله ممکنات واشرف کاینات است، پس خلق سایر مخلوقات به خاطر آن حضرت بوده و خلقت حضرتش بلاواسطه به خاطر ذات مقدس ربوبی جلّ وعلا می‌باشد.

دو: به نحوی که (خُلِقَتْ) مبنی للمفعول خوانده شود، و افلاک نایب فاعل و مضموم باشد. در این صورت، معنای «لولاك لماخُلِقَتِ الافلاک» این‌است:

اگر خلق نمی‌شدی و وجود پیدا نمی‌کردی، محال بود افلاک وجود پیداکنند. چون استعداد و قابلیّت و امکان نداشت بدون واسطه به فیض هستی نائل شوند و ازکتم عدم به مرحله پیدایش درآیند.

والحاصل، آنچه ذکر شد، قطره‌ای است از اقیانوس معانی، و ذرّه‌ای است در جنب آفتاب حقایق، و شمّه‌ای است از آنچه در روایات و زیارات مانند زیارت

جامعه و غیره است.

و اما جنبۀ دوّم که جنبۀ جسمانی است،... [ایشان] زمانی ومکانی هستند، و در این مرحله ابتلاءات و انفعال و تأثّر و سایر لوازم جسمانی دارند. و به این عالم بشریّت با مردم معاشرت دارند، لساناً و عملاً و اخلاقاً مردم را به سوی حق و حقیقت و آئین خداوند و شریعت دعوت می‌کنند. مردم را تربیت می‌نمایند. و هر یک را به حسب استعدادی که دارند به مرتبۀ فعلیّت ما بالقوّه را می‌رسانند. و آنان را دارای ملکات فاضله و سجایای کامله قرار می‌دهند و واقعیّت انسانی را به ثبوت می‌رسانند، باذن الله سبحانه و تعالی و حسن افاضته.

(صد و ده پرسش از آیة الله میلانی / ۲۰ - ۲۳)

**و الحمدلله الّذی نوّر قلوبنا بمعرفة محمّد**
**و اهل بیته المعصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین.**



# باب سوم

**در بیان این‌که آن حضرت در خانه کعبه متولّد شد.**

**از روایات عامّه**





## نگاهی به باب سوم

خدای تبارک و تعالی را بنابرآن است که بر حقّ‌جویان و حقّ‌طلبان ارائه طریق فرموده، و بر منکران و معاندان نیز در این نشئه و زندگانی این جهانی اتمام حجت نموده‌باشد.

بر همین اساس؛ تمام شواهد، ارج و بزرگواری کسانی را که انسانها باید به طیب‌خاطر و اختیار تمام به ایشان اقتفاء نمایند و در مسیر آنان رهسپری کنند، ارائه کرده و نشان داده‌است. و جالب آنکه این شواهد را حتی کسانی که خود در مسیر حقّ، کامل نیستند و طریق دیگری را انتخاب نموده‌اند، در کتابهای خویش آورده‌اند. از آن جمله است: شگفتیها و امتیازات ویژهٔ مولای متقیان امیرمؤمنان علی‌علیه السّلام، که در کتب عامّه نیز به فراوانی آمده‌است و می‌توان به‌جرأت و قدرت این ادّعا را نمود که بسیاری از مناقب و فضائل این بزرگوار را بزرگان مکتب خلافت در کتابهای معتبر خویش متذکر گردیده‌اند.

یکی از این امتیازات مسألهٔ ولادت سرور موحّدان می‌باشد که اعتقاد شیعی برآن است که آن بزرگوار در خانه کعبه دیده به‌جهان گشوده و عالم را به‌نور خویش منوّر و مزیّن فرموده‌اند.

در این باب مؤلّف محترم به‌ذکر روایاتی از اهل سنت و جماعت پرداخته‌است، که وقوع ولادت مولای ما را در خانه کعبه تأیید و تصریح نموده‌اند. و این منقبت از جمله مناقبی است که هیچکس را قبل از حضرت علی‌علیه السّلام نصیب نشد و پس از او نیز هرگز هیچکس را عاید نخواهدگردید.

و به این ولادت، بیفزاییم مسألهٔ شهادت مولایمان علی‌علیه السّلام را، که خاتمه عمر این بزرگوار در جهان نیز در خانه خدا انجام پذیرفت.

یعنی پروردگار سبحان خواست که شروع و ختم زندگی این موحّد راستین و خداشناس سترگ در خانه‌خدای باشد.



## (۳۴) حدیث

ابن مغازلی فقیه شافعی در کتاب «مناقب» از حضرت علی‌بن الحسین علیهما السّلام آورده‌است که فرمود:

با پدرم در سر قبرجدّم صلّی الله علیه و آله و سلّم مشغول زیارت بودیم، و در آنجا زنان بسیاری بودند. ناگاه یکی از ایشان نزد ما آمد. به او گفتم:

تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند.

گفت: من زبدة دختر قرسة‌بن العجلان ساعدیَم.

گفتم: هیچ سخن تازه‌ای داری که ما را از آن آگاه کنی؟

گفت: بلی. به‌خدا قسم، مادرم امّ عمّاره دختر محارة‌بن فضلة‌بن العجلان ساعدی مرا خبرداد که روزی با جمعی از زنان عرب بودیم که ابوطالب آمد حزین و اندوهناک. گفتم:

تو را چه رسیده‌است که اندوهگینی؟

گفت: فاطمه بنت اسد را اثر وضع حمل ظاهر شده.

این را گفت، و مانند آدم متحیّر، دست خود را در پیش روی خود گرفت. که ناگاه محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و فرمود:

یا عمّ! تو را چه واقع شده؟

گفت: فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفته و می‌نالد.

حضرت، دست ابوطالب را گرفته و هردو به‌شتاب آمدند و فاطمه را

به خانهٔ کعبه آوردند. پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

بنشین به‌برکت خدا.

پس او را درد گرفت، تا اینکه پسری زائید پاک و پاکیزه و خوشرو و شوخ که به نیکوئی او هرگز ندیده‌بودم. و ابوطالب او را علی نام کرد و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آن طفل را برداشته، برروی دست گرفت و به‌خانه فاطمه آورد.

حضرت فرمود: به‌خدا سوگند هرگز حدیثی نشنیده‌بودم مگر اینکه این حدیث از آن نیکوتر بوده است(۱).

و این حدیث را مالکی در کتاب «فصول المهمّه» از کتاب «مناقب» تألیف ابوالمعالی فقیه مالکی، از حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام نیز روایت کرده و در کتاب خود گفته است:

زائیده نشده‌بود در خانه کعبه پیش از علی علیه السّلام احدی غیر از علی علیه السّلام. و این فضیلتی است که حق‌تعالی مخصوص گردانید آن را به علی علیه السّلام، از جهت بزرگ‌داشتن مقام آن حضرت و بلند گردانیدن رتبهٔ او. و آشکار گردانیدن بزرگواری او و بود علی علیه السّلام هاشمی هم از پدر و هم از مادر. و اول کسی بود که دو نوبت از هاشم متولّد شده [است].(۲)(۳)

---

۱ ـ مناقب ابن مغازلی / ۶ و ۷ چ اسلامیه ـ تهران.

۲ ـ منظور همان جمله قبل است، یعنی: اولین مولودی که از دو طرف، نسبتش به هاشم می‌رسد.

۳ ـ الفصول المهمّه / ۳۰ چ اعلمی ـ تهران.

همین حدیث را شیخ عبدالله بلخی در «التلخیص / ۹ چ مکتبة یوسفیّه ـ مصر» آورده‌است.

در اصل اضافه‌دارد: روایت تولّد امیرالمؤمنین علیه السّلام به حدّ تواتر رسیده و در کتابهای عامّه و خاصّه شناخته شده است.

# پیوست باب سوم

ولادت یافتن امیرالمؤمنین علیه السّلام از ویژگی‌های روشن آن حضرت است و جمعی بسیار از دانشمندان عامّه و عالمان خاصّه آن را ذکرکرده‌اند، به گونه‌ای که به حدّ تواتر بلکه فوق حدّ تواتر رسیده است. و اینک به ذکر اسامی جمعی از آنان می‌پردازیم:

۱ ـ علّامه شیخ عبدالرحیم صفوری در «نزهة المجالس ۲ / ۲۰۵ چ مصر» گفته‌است که در «الفصول المهمّه فی معرفة الائمّه» نگاشتهٔ ابوالحسن مالکی به شهر مکّه دیدم که چنین آمده‌است:
به راستی علیّ ـ رضی‌الله‌عنه ـ در اندرون کعبه از مادرش زاده شد که خدای شرافت آن‌خانه را بیفزاید.و این فضیلتی است که خدا فقط او را داده‌است و بس.

۲ ـ علّامه ابوعبدالله محمّدبن یوسف‌بن محمّد قرشی گنجی‌شافعی (۶۵۸ ه) در «کفایة الطالب / ۴۰۵ ـ ۴۰۷ چاپ نجف» دو حدیث در باب تولّد آن حضرت در اندرون کعبه آورده، که یکی از آنها را از باب تیمّن نقل می‌کنیم.
خبرداد ما را شیخ مقری ابواسحاق ابراهیم‌بن یوسف‌بن برکة کتبی (متولّد ۵۵۴ ه) در مسجدش در شهر موصل، از ابوالعلاء حسن‌بن احمدبن حسن عطّار همدانی ـ به اجازهٔ عمومی اگر خصوصی نباشد ـ از احمدبن محمّدبن اسماعیل فارسی، از فاروق خطّابی از حجّاج‌بن منهال از حسن‌بن مروان‌بن عمران غنوی از شاذان بن علاء از عبدالعزیزبن عبدالصمد

از مسلم‌بن خالد مکّی معروف به زنجی از ابوالزبیر از جابربن عبدالله که گفت:

از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ تولّد علی‌بن ابی‌طالب پرسیدم.

فرمود: پرسیدی از بهترین مولودی که شبیه مسیح علیه‌السلام است. به‌راستی خدای تبارك و تعالی علی را از نورمن آفرید و مرا از نور خود خلق نمود و هر دوی ما از یک نور هستیم .آنگاه خدای عزّوجلّ ما را از پشت آدم علیه‌السّلام به پشتهای پاکیزه و از آنجا به رحمهای پاک منتقل کرد. و از هیچ پشتی منتقل نشدم جزآنکه علی با من بود. و پیوسته چنین بود، تاآنکه خدا مرا در بهترین رحم که آمنه باشد به ودیعت نهاد. و علی را نیز در بهترین رحم جای داد که از فاطمه بنت اسد است.

در زمان ما مردی زاهد و عابد به نام مبرم‌بن و غیب‌بن شقبان بود که خدا را ۲۷۰ سال پرستید، ولی از او حاجتی نخواست. ابوطالب به سراغ او کس فرستاد. چون مبرم او را دید، به احترامش برخاست و سر مبارکش را بوسه زد و پیش رویش نشاند. آنگاه گفت: تو کیستی؟

ابوطالب در پاسخ گفت: مردی از تهامه.

عابد گفت: ازکدام تیرهٔ تهامه؟

ابوطالب گفت: از بنی هاشم. در این هنگام عابد از جای خود برخاست و بار دیگر سرش را بوسه‌زد وگفت:

ای مرد! همانا علیّ أعلی مرا الهامی کرده‌است.

ابوطالب گفت: آن چیست؟

عابد گفت: به من الهام شده که از پشت تو فرزندی متولّدشود و او ولیّ خدای عزّوجلّ است.

چون شب تولّد علی فرا آمد، زمین منوّر شد و ابوطالب از خانه بیرون آمد و می‌گفت: ای مردم! درکعبه ولیّ خدای عزّوجلّ متولّدشد. و هنگامی که صبح شد، داخل کعبه شد و می‌گفت:

یـاربِّ هـذا الغَسَق الدَّجيّ — وَالْـقَمَرِ المُـنْبلج المُـضِيّ

بَـيِّنْ لَـنا مـن أمـرك الخـفيّ — ماذا ترى فی اسْم ذاالصَّبيّ

ـ ای پروردگاراین سیاه ظلمانی و ماه روشن و نورانی!

ـ امر پنهان خود را بر ما آشکار فرما که در مورد نام این کودک چه اراده کرده‌ای؟

آنگاه صدای هاتفی به گوش رسید که می‌گفت:

یا اهلَ بَیْتِ المصطفی النبیّ    خُصِّصْتُم بِالوَلَد الزَّکیّ

انَّ اسْمهُ مِن شامِخِ العَلیّ    علیٌّ اشتُقَّ مِن العلیّ

ـ ای خاندان پیامبر برگزیده، فرزندی پاک از آن شما گشت.

ـ نامش از جانب خداوند بلندمرتبه، علی است که از نام علیّ پروردگار گرفته‌شده.

۳ ـ حافظ جمال‌الدین محمّدبن یوسف رزندی حنفی مدنیّ (۵۷۰ هـ) در «نظم درر السمطین / ۸۰ ج نجف»

۴ ـ شیخ حسین‌بن محمّدبن حسن دیاربکری در «تاریخ الخمیس ۲ / ۲۷۵ ج مؤسسهٔ شعبان»

۵ ـ شیخ الاسلام علّامه حافظ کبیر ابراهیم‌بن محمّد حموینی در «فرائد السمطین ۱ / ۴۲۵ ج محمودی ـ بیروت»

۶ ـ علّامه شیخ عمربن محمّدبن عبدالواحد در «النعیم المقیم، باب دوم فصل اوّل ص ۱۶ گفته‌است:

تولّد آن حضرت در کعبهٔ معظمه اتفاق افتاد و هیچ‌کس جز او در کعبه تولّد نیافت.... و چون بر زمین فرودآمد، دیده‌شد که به سجده افتاد و گفت:

لا اله الّا الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله...

زمین به ولادتش منوّر شد و درهای آسمان گشوده گشت و در فضای آسمان شنیده شد:

خُصِّصْتُم بِالْوَلَدِ الزکیّ    والطّاهر المطهّر المرضیّ

و اسمه من شامخ العلیّ    علیّ اشتقّ من العلیّ

ـ فرزندی پاک از آن شما گشت که پاکیزه و مطهر و پسندیده است.

ـ نامش از جانب خداوند بلند مرتبه علی است، که از نام علیّ پروردگار گرفته‌شده.

پس مسرور و پاکیزه ولادت یافت. بنابرآنچه در ذیل «فرائد السمطین حموینی ۱ / ۴۲۶ چ محمودی ـ بیروت» آمده است.

۷ ـ علّامه محمّدبن طلحهٔ شافعی در «مطالب السؤول / ۱۱ چ سنگی».

۸ ـ علّامه حافظ حاکم نیشابوری در «المستدرك علی الصحیحین ۳ / ۴۸۳ چ بیروت» گوید:

اخبار به تواتر رسیده‌است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب ـ کرّم‌الله‌وجهه ـ را در اندرون کعبه زائید. و علّامهٔ امینی در الغدیر ۶ / ۲۲ و ۲۳ گفتار او را آورده و اضافه‌کرده‌است: و احمدبن عبدالرحیم دهلوی مشهور به شاه‌ولی‌الله پدر عبدالعزیز دهلوی نویسندهٔ «التحفة الاثنی عشریّه فی الرّد علی الشیعه» او را پیروی کرده و در کتابش «ازالة الخفاء» گفته است:

اخبار به حدّ تواترآمده که فاطمه بنت‌اسد، امیرالمؤمنین علیّ را در اندرون کعبه به دنیا آورد. و علیّ در روز جمعه سیزدهم رجب سی‌سال پس از عام‌الفیل در کعبه تولّد یافت. و در آن خانه پیش از او و پس از او کسی زاده‌نشد.

۹ ـ علّامه حافظ ذهبی در «تلخیص المستدرك» (چاپ شده در حاشیهٔ المستدرك ۳ / ۴۸۳ چ بیروت) همان سخن حاکم نیشابوری را آورده است. و این گواه باشد که خود ذهبی چنین سخن را پذیرفته‌است.

۱۰ ـ علّامه حافظ سبط‌بن جوزی (۵۸۱ ـ ۶۵۴ ﻫ) در «تذکرة الخواص / ۱۰ چ نینوی **الحدیثة** ـ تهران، و ص ۷ چ سنگی»

۱۱ ـ علّامه مورخ علی‌بن الحسین‌بن علی مسعودی (۳۴۶ ﻫ) در «مروج الذهب ۲ / ۲۳۶ چ مصر»

۱۲ ـ علّامه شیخ مؤمن‌بن حسن شبلنجی در «نورالابصار / ۸۵ چ دارالکتب العلمیّه ـ بیروت».

۱۳ ـ علّامه علیّ‌بن برهان الدین حلبی شافعی در «انسان العیون فی سیرة الامین و المأمون معروف به السیرة الحلبیّة ۳ / ۳۶۷ چ بیروت در وقایع سال سی‌ام از تولّد آن حضرت».

۱۴ ـ عبدالله بلخی در «التلخیص / ۹ چ مصر»

۱۵ ـ علی قاری حنفی در «شرح الشفا / ۱۵۱».

۱۶ ـ علاءالدین سکتواری حنفی در «محاضرات الاوائل / ۱۲۰ و ۷۹».

۱۷ ـ محمّد رستمخان بدخشی شافعی (۲۱۰ ه) در «مفتاح النّجاء فی مناقب آل العباء ـ خطّی».

۱۸ ـ محمّد صالح ترمذی حنفی (۱۰۲۵ ه) در «المناقب المرتضویّه».

۱۹ ـ عبدالله امرتسری هندی (۵۶۸ ه)در «ارجح المطالب / ۳۸۸».

۲۰ ـ محمود آلوسی بغدادی (۱۳۲۴ ه) در «شرح قصیده عبدالباقی العمری / ۱۵ ـ ۷۵» گفته‌است:

اینکه امیر ـ کرّم الله وجهه – در کعبه تولّدیافته، در دنیا مشهوراست و در کتابهای سنّی و شیعه آمده‌است. و جز آن حضرت ـ کرمّ‌الله وجهه ـ مشهور نیست که کسی در کعبه زاده‌شده‌باشد. و سزاواراست که پیشوای پیشوایان در مکانی زاده‌شود که قبلهٔ مؤمنان باشد. پاک است آنکه همه چیزها را در جای مناسب خود قرارمی‌دهد و هم او احکم حاکمان است.

۲۱ ـ نورالدین شافعی در «السیرة النبویّه ۱ / ۱۵».

۲۲ ـ شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶ ه) در «ازالة الخفاء».

۲۳ ـ علی جلال الدین در کتاب خود «الحسین ۱ / ۱۶».

۲۴ ـ شاه محمد حسن خشتی در «آینهٔ تصوّف / ۱۳۱۱».

۲۵ ـ صدرالدین احمد بردوالی در «روائح المصطفی / ۱۰».

۲۶ ـ عبدالحمید دهلوی در «سیرة الخلفاء».

۲۷ ـ محمدعلی قفّال شافعی در «فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام».

شمارهٔ ۱۶ ـ ۲۷ را از ذیل غایة المرام ۱ / ۴۸ و ۴۹ چ «هیئت نشر معارف» نقل نمودیم.

۲۸ ـ علّامه شیخ محمّد حبیب‌الله شینقیطی (مدرس دانشگاه الأزهر مصر) در «کفایة الطالب گردانیدهٔ فارسی / ۷۹ چ طوس ـ مشهد مقدّس».

۲۹ ـ علّامه فاضل ملاحسین واعظ کاشفی (۹۱۰ ه) در «روضة الشهداء / ۱۴۵ چ خاور ـ تهران».

۳۰ ـ علّامه مورّخ تبارشناس علی‌بن الحسین مسعودی (۳۴۶ ه) در «اثبات الوصیّه / ۱۲۹ چ بصیرتی ـ قم».

۳۱ ـ مورّخ ادیب شاعر فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج الدین محمّدبن محمّدبن داود بناکتی (۷۳۰ ه) در «روضة‌اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب / ۹۸ چ تهران ۱۳۴۸ ش».

۳۲ ـ مورّخ مشهور حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده / ۱۹۱، چ امیرکبیر ـ تهران.»

۳۳ ـ قاضی احمدبن محمّد غفاری کاشانی(۹۰۰ ـ ۹۷۵ ه) در «تاریخ نگارستان / ۱۲،چ مصطفوی ـ تهران».

۳۴ ـ هندوشاه‌بن سنجربن عبدالله در «تجارب السلف / ۳۶ ـ ۳۷ چ طهوری ـ تهران».

۳۵ـ غیاث‌الدین همام‌الدین حسینی (خواند میر) در «حبیب السیر ۱ / ۵۲۰» چ خیام ـ تهران.

۳۶ ـ میرمحمّدبن سیّد برهان الدین خداوندشاه مشهور به میرخواند در «روضة‌الصفا».

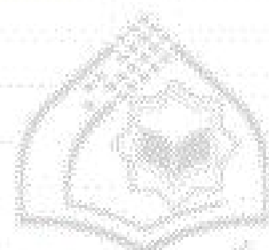
۳۷ ـ علامهٔ معاصر توفیق ابوعلم در «اهل البیت / ۱۸۸ چ مصر».

۳۸ ـ علامهٔ تبارشناس سیّدشریف تاج‌الدین‌بن محمّدبن حمزه بن زهرهٔ حسینی نقیب حلب و زادهٔ نقیبان آن شهر (زنده در ۷۵۳ه) در «غایة‌الاختصار فی البیوتات العلویه المحفوظة من الغبار / ۱۵۸ چ نجف».

۳۹ ـ علّامهٔ پژوهشگر عبدالفتاح عبدالمقصود در «الامام علی بن ابی‌طالب ۱ / ۳۵ ـ ۳۶ چ عرفان ـ بیروت».

۴۰ ـ استاد علّامه عباس محمود عقّاد در موسوعه خود جلد۲، عبقریّات الاسلام ـ عبقریة الامام علیّ / ۷۰۵ چ بیروت.

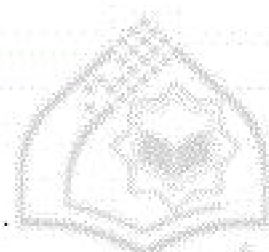
**والحمد لله ربّ العالمین**



# باب
## چهارم

در اینکه تولّد آن حضرت در حرم محترم حقّ سبحانه و تعالی واقع شده‌است.

از روایات خاصّه



# نگاهی به باب چهارم

در این باب مؤلف ارجمند به بیان شرح ولادت مولایمان از طریق خاصّه می‌پردازد که در باب سوم اشارتی در این مورد داشتیم.

روایت از دوتن نقل گردیده که عبارت باشند از: «عبّاس‌بن عبدالمطّلب» و «یزیدبن قعنب» که به شرح مشاهدات خویش، در مورد این واقعه شگفت‌آور و بی‌نظیر می‌پردازند. و آنچه که از روایت مستفاد است، مطالب زیراست:

۱) فاطمه بنت اسد سلام‌الله علیها را به زادن در خانه خدا می‌خوانند.

۲) فاطمه بنت اسد مدت سه روز در خانهٔ کعبه میهمان خدای تعالی است.

۳) وجود مقدّس مولا علی علیه السّلام، در هنگام زندگی جنینی، با مادر خویش سخن می‌گفته‌اند.

٤) آن‌چنان مقام این بزرگوار عظیم است که مادر، خدای تعالی را به حق وی سوگند می‌دهد.

٥) هاتف غیبی ندا درمی‌دهد که نام وی را «علی» بگذارد.

٦) به‌هنگام‌بیرون‌آمدن‌از خانهٔ کعبه، به پدر خویش سلام می‌کند.

۷) به‌هنگام دیدن و رؤیت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، به‌روی پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم خندیده و بر حضرتش سلام می‌نماید.

۸) سوره مؤمنون را، قبل از اینکه قرآن بر مردمان خوانده‌شود، می‌خوانند.

۹) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به وی می‌فرمایند: مؤمنان به‌وسیلهٔ تو ـ ای علی ـ رستگار می‌شوند.

۱۰) پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به حضرتش فرمودند: تو امیر مؤمنانی.

۱۱) نخستین غذادهندهٔ به مولای متّقیان، وجود مقدس خاتم‌الأنبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم است.

۱۲) ابوطالب علیه السّلام از مردم دعوت به ولیمه خوردن کرده و می‌خواهد که یک‌یک آمده و به فرزند عزیز و بزرگوار و گرانقدرش سلام دهند.

## (۳۵) حدیث

شیخ ابوجعفر طوسی (ره) در کتاب امالی [از حضرت امام صادق علیه السّلام] آورده‌است که:

عبّاس‌بن عبدالمطلب و یزیدبن قعنب با جمعی از بنی‌هاشم در برابر خانه کعبه نشسته بودند. ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین آمد و مدت حمل او تمام شده‌بود و اثر حمل براو ظاهر گردیده بود و مجال بیرون رفتن نداشت.

پس روی نیاز به درگاه بی‌نیاز آورد و گفت:

ای صاحب خانه و ای معبود یگانه! من اقرارآوردم به تو، و به آنچه رسول تو از پیش تو آورده، و به هر پیغمبری از پیغمبران تو، و به هر کتابی که فرستاده‌ای. و من تابع دین جدّ خود ابراهیم خلیلم که این خانه را بناکرد پس سؤال می‌کنم از تو به‌حقّ این خانه، و به‌حق آن کسی که آن را بنا نهاد و به‌حق فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید، و انیس من است به سخنان خود، و اقرارآوردم که این مولود یکی از دلائل و آیات الوهیّت و وحدانیّت تو است، این ولادت را بر من آسان گردان.

گویند: چون دعای فاطمه تمام شد، دیدیم دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه به‌درون خانه رفت و از نظر ما غایب شد. و دیوار خانه به حال اوّل بازآمد به‌نوعی که شکاف آن پیدانبود بإذن الله‌تعالی.

بعد از ملاحظه این امر غریب، ارادهٔ آن کردیم که در خانه را بگشائیم، تا بعضی از زنان ما نزد فاطمه روند و او را پرستاری نمایند. هرچند سعی کردیم، در بازنشد. دانستیم که خالی از سرّی نخواهد بود و فاطمه مدّت سه روز در آنجا بود و احدی را از او خبری نبود.

راوی گوید:

در این مدت، پیوسته مردم بر سر کوچه‌ها و بازارها از این قضیّه داستانها می‌راندند. و زنان در خانه‌ها از این امر غریب حدیثها می‌گفتند. و چون روز چهارم شد، دیدیم همان موضع شکافته شد و فاطمه بیرون آمد و علی را برسردست گرفته و گفت:

ای گروه مردم! بدانید که حق‌تعالی مرا از میان همه برگزید و بر همه زنان پیشین تفضیل داد. حق‌تعالی آسیه دختر مزاحم را از میان زنان برگزید و او در پنهان بندگی خدا می‌کرد، در موضعی که نمی‌خواست کسی او را در آنجابندگی‌کند مگر از روی اضطرار. و همچنین مریم دختر عمران، شاخهٔ خشک درخت خرما را در بیابان بجنبانید، برای او رطب تازه ریخت. و حق‌تعالی مرا برگزید بر این دو زن، بلکه بر همه زنان عالم که پیش از من آمده‌اند برتری داد. و در خانه خود برد و از طعامها و میوه‌های بهشت مرا روزی گردانید. و چون فرزندم متولّدشد، از هاتف غیب، ندای «لاریب»[1] شنیدم که:

ای فاطمه! این مولود را «علی» نام کن، زیرا که نام من علیّ الاعلی است و من او را از قدرت و عزّت و جلال و عدل خود آفریدم و نام او را از نام خود جداکردم و او را خود تربیت نمودم و به‌آداب خود متأدّب گردانیدم. و او اول کسی است که در بام خانهٔ من أذان گوید و بتها را سرنگون دراندازد.

---

۱ ـ لاریب: بی هیچ شکّ و شبهه‌ای.

**شعر**

**هُـوَ الَّـذي کـان بَـيْتُ اللهِ مَـوْلِدهُ فَطَهَّرَ الْبَيْت مِـنْ ارجـاسِ اَوْثـانٍ**(۲)

و مرا تعظیم و تمجید و تهلیل کند. و او بعد از حبیب مـن و نـبیّ مـن و بهترین مخلوق من محمّد که رسول من است، امام و پیشوای مردم و وصیّ رسول من است. خوشا به‌حال کسی که او را دوست دارد و او را یاری کند. و بدا به‌حال کسی که او را دشمن دارد و ذلیل گرداند و حق او را انکارکند.

و چون ابوطالب او را دید، خوشحال شد. علی گفت:

«السَّلام عَلَيْكَ يا اَبَتِ وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَكاتُه(۳)».

**راوی گوید:**

در این هنگام، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل شد. چون چشم علی علیه السّلام بر آن حضرت افتاد، بـه‌شوق آمـد و بـر روی آن حضرت خنده کرد و گفت:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ الله وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَكاتهُ(۴)».

**مؤلّف گوید:**

پس علی علیه السّلام سرفه کرد به‌اذن خدا و گفت:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤمِنُونَ اَلَّـذينَهُمْ فِي صَـلاتهم خاشِعُونَ ـ تا آخر آیه(۵)».

یعنی: فیروزی یافتند و کامکار شدند گروه مؤمنانی که نماز خود را با خضوع و خشوع ادا کردند....

---

۲ ـ او همان است که بیت‌الله زادگاهش بود. و از آن پس، خانه را از پلیدی پاک نمود.

۳ ـ ای پدر، سلام و رحمت و برکات خدا برتوباد.

۴ ـ سلام و رحمت خدا و برکاتش برتو باد ای رسول‌خدا.

۵ ـ مؤمنون (۲۳) / ۱ ـ ۱۱.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در جواب خواند:

«قَدْ اَفْلَحُوا بِك»

یعنی: ای علی! مؤمنان به تو فیروزی یافتند. و تمام آیه را تا «هم فیها خٰالِدُون» تلاوت فرمود. که معنی آیه این است که:

آن کسانی که متّصف به‌این صفاتند، یعنی در نماز خاشعند، و از لغو کناره می‌جویند و فروج خود را از زنا و لواط نگاه می‌دارند، ایشان وارثان بهشت فردوسند که آن را به‌ارث تصرّف کنند و در آن مخلّد خواهندبود.

فقیر گوید:

در تفسیر آیه در کتاب «مجمع» از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌است که:

نیست احدی از شما مگر آنکه برای او دو منزل مهیّا است: منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ. پس چون کسی بمیرد و او را به جهنّم برند اهل بهشت منزل او را به‌ارث متصرّف شوند. و این است مراد از ارث در آیه شریفه.

و قمی نیز از حضرت امام جعفر صادق [علیه السّلام] حدیثی به همین مضمون نقل کرده‌است.

پس پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

به‌خدا سوگند که تو امیر ایشانی. و برایشان امارت و بزرگی خواهی‌کرد، به‌علوم خود. و ایشان نیز شاگردی تو خواهندکرد و از تو تعلیم خواهند گرفت. و به‌خدا سوگند که تو دلیل و راهنمای ایشان خواهی‌بود و همه به‌تو هدایت یابند.

پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

برو به‌خدمت عمّت حمزه و او را به‌ولادت علی علیه السّلام بشارت ده.

فاطمه گفت:

«فَاِذٰا خَرَجْتُ اَنَا، فَمَنْ يرويه؟
فقال: اَنَا اروِيه.
فقالت: انتَ تَروِيه؟
قال: نعم»

فاطمه گفت: چون من بروم، علی را که از شیر سیر کند؟
فرمود: من او راسیرکنم.
فاطمه عرض کرد: تو او را سیر خواهی‌کرد؟
فرمود: بلی
و این است که حق‌تعالی می‌فرماید:

«فانْفَجَرتْ مِنْهُ اثنَتا عَشْرَةَ عَيْنًا[6]»

یعنی شکافته و روان شد از آن دوازده چشمه.

**فقیر گوید:**

«همانا دوازده چشمه، کنایه از دوازده امام باشد، والله اعلم».

**راوی گوید:**

و به این سبب آن روز به‌روز ترویه موسوم شد.

پس چون فاطمه بازگشت، دید نوری از علی علیه السّلام تابیده و به‌آسمان کشیده‌شده. گوید:

پس او را در قماطی[7] پیچیدم و آن را بستم. علی [صلوات الله علیه] آن را بازکرده، دستهای خود را بیرون آورد. چون چنین دیدم، دو قماط بر او پیچیدم. باز آن را بازکرده و دستهای خود را بیرون آورد. او را سه قماط

---

۶ ـ بقره (۲) / ۶۰.

۷ ـ قِماط: پارچه‌ای عریض است که کودک را به آن پیچند؛ قنداق.

پيچيدم، باز آن را گشوده، و بيرون آمد. او را در چهار قماط از قدک[٨] مصری به جهت صلابت و محكمی آن پيچيدم. آن را نيز گشوده و بيرون آمد. او را در پنج قماط ديباج از جهت صلابت آن پيچيدم. همه را گسيخته باز بيرون آمد، تا آنكه به شش قماط پيچيدم، پنج قماط از ديباج[٩] و يكی از پوست. باز دست و پای خود را در آن دراز كرده، همه را ازهم گسيخته و خود را بيرون كشيد. [بأذن الله][١٠] و به‌زبان آمده گفت:

ای مادر! دستهای مرا قماط مپيچ كه می‌خواهم بادست و انگشتان خود از خدای خود تعالی شانه مسألت كنم و پروردگار خود را بخوانم، تا مرا از نكال برهاند و محلّ كرامت خود را به‌من ارزانی دارد.

**فقير گويد:**

«اين از آنِ مهد آن حضرت بود، امّا چون به‌مقام ولايت ظاهری قدم نهاد، عرض كرد:

الهي! ما عَبدتُكَ خَوْفًا مِنْ نارِكَ وَ لاطَمَعًا لِجَنَّتِك بل وَجدتكَ أَهلاً لِلْعِبادة فَعبدتك[١١]»

**راوی گويد:**

چون ابوطالب چنين ديد، گفت:

ای فاطمه! اين پسر، صاحب مقام ارجمند و دارای شأن و مرتبه بلندی خواهدشد.

---

٨ ـ قَدَک: جامه كرباس رنگين.

٩ ـ ديباج: ابريشمی.

١٠ ـ اصل اضافه دارد.

١١ ـ بحارالانوار ٤١ / ١٤.:

خدايا من تورا برای ترس از آتش و يا طمع بهشت نپرستيدم؛ بلكه تو را سزاوار پرستش يافتم و پرستيدم.

چون فردای آن روز شد، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در اوّل روز باز به‌خانه فاطمه آمد. چون چشم علی علیه السّلام برآن حضرت افتاد، سلام کرد و در روی آن حضرت بخندید. و اشاره کرد که:

مرا از مادرم بگیر و به من بیاشامان آنچه در روز گذشته به من آشامانیدی.

حضرت او را گرفته، فاطمه گفت:

عَرَفه و رَبِّ الْکَعْبَةِ.

یعنی قسم به‌خدای کعبه که علی علیه السّلام، محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را شناخت.

**راوی گوید:**

به همین کلام فاطمه، آن روز به‌عرفه موسوم شد.

و چون روز سوم ولادت شد ـ که عبارت از دهم شهر ذی الحجّة الحرام باشد ـ *(۱۲) ابوطالب در میان مردم بانگ درداد و گفت:

---

*۱۲ ـ این حدیث شریف بنابر قولی است که تولد امیرالمؤمنین علیه السّلام را هفتم ذی‌الحجة برشمرده است ولی مشهور سیزدهم رجب المرجب می‌باشد که بزرگان شیعه برآن اعتماد کرده‌اند. و از جملهٔ آنان:

۱) شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ه) در ارشاد بدینگونه آورده‌است:

ولد بمکة فی البیت الحرام یوم الجمعة الثالث عشر من شهر رجب، سنة ثلاثین من عام الفیل و لم یولد ولا بعده مولود فی بیت‌الله تعالی سواه، اکراماً من الله تعالی جلّ اسمه له بذلك، و اجلالاً محلّه فی التعظیم».

در شهر مکه، در خانهٔ کعبه، در روز جمعه سیزدهم ماه رجب، سال سی‌ام از عام الفیل متولد گردید. وکسی پیش از آن حضرت، و نه بعد از او در خانهٔ کعبه بدنیا پانهاد، و این بزرگداشتی و اکرامی از جانب خدای تعالی بود که نسبت به

↙

---

مقام شامخ و باعظمت حضرتش عنایت فرمود.
بنگرید به ارشاد شیخ مفید (چاپ اسلامیه ـ تهران / ۲)

۲) تاج المواليد ـ علامه طبرسی متوفّی ۵۴۸، چاپ شده ضمن «مجموعه نفیسه» ص ۸۸:
«ولد عليه السلام بمكة فی بيت الله الحرام، يوم الجمعه الثالث عشر من رجب سنة ۳۰ ثلاثين من عام الفيل. و لم يولد قبله و لابعده مولود فی بيت الله عالی سواه اكراماً من الله تعالىٰ.»

۳) التتمة فی تواريخ الائمة نوشته سید تاج الدين بن علی بن احمد حسینی عاملی (قرن ۱۱ هـ).
چاپ بنیاد بعثت، ۱۴۱۲، ص ۴۷.
«مولوده بمكة داخل الكعبه على الرخامة الحمراء و لم ينقل ولادة احدٍ قبله ولا بعده فی الكعبة يوم الجمعة ثالث عشر رجب بعد عام الفيل بثلاثين سنة فی ملک شهريار و كان رسول الله يحمله على كتفه.»
۴) روضة الواعظين / ۷۶
۵) كفاية الطالب / ۴۰۷
۶) كشف الغمه ۱ / ۵۹
۷) ارشاد القلوب ۲ / ۲۱۱
۸) الفصول المهمه / ۳۰
۹) نورالابصار / ۸۵
۱۰) الجدول فی تواريخ المعصومين ـ کفعمی ضمن «المصباح» ص ۵۲۲:
«الجمعه، ثالث عشر رجب سنة ثلاثين من عام الفيل»
۱۱) علامه حسن بن یوسف حلی (متوفی ۷۲۶) در کشف الیقین /۱۷ (چاپ تهران)
۱۲) طبرسی در اعلام الوری / ۹۳

↙ ۱۳) مجلسی در بحار الانوار ۳۵ / ۱۶ ـ ۱۷ و مرآة العقول ۵ / ۲۷۶

۱۴) مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ۱ / ۲۷۳. در فصل اول از باب دوم در احوالات امیرالمومنین علیه السلام، ج هجرت.

* * *

در موضوع روز تولّد مولی امیرالمومنین علیه السلام، اقوال دیگری نیز نقل شده است، که علامه مجلسی در جلد پنجم ازمرآة العقول و جلد سی و پنجم بحارالانوار در باب مولد امیرالمومنین صلوات الله علیه ،گزیدۀاین اقوال را آورده و بحث کامل و جامعی دراین باب نموده است.

و از آن جمله روایتی در بحارالانوارنقل نموده است که:

روی صفوان الجمال عن ابی عبدالله جعفربن محمّد علیه السلام قال:

ولد امیرالمؤمنین علیه السلام فی یوم‌الاحد لسبع خلون من شعبان.

(بحارالانوار ۷/۳۵ نقل از مصباح)

طالبین به مرآة العقول ۵ / ۲۷۵ ـ ۲۸۲ و بحارالانوار ۷/۳۵ مراجعه نمایند.

* * *

شیخ حر عاملی در «ارجوزة فی احوال المعصومین علیهم السّلام» در مورد میلاد امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید:

مولده بمكة قد عرفا — فی داخل الكعبة زيدت شرفا

وذاک فی ثالث عشر من رجب — فقدره علا وحقه وجب

وقيل فی‌الثالث والعشرينا — منه فحققه لتستبينا

وقيل فی‌السابع من شعبانا — مطلع ذاک‌البدر حين بانا

(به نقل از دیوان شیخ حر عاملی ـ نسخۀ اصل به خط مؤلف موجود در ↙

---

↙ کتابخانه ملک شمارهٔ ۶۰۲ صفحه ۵۹۷)

***

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی گوید:

بدانکه بر ظاهر این روایت امالی شیخ، اشکالی است. وآن این است که مشهور در ولادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام، این است که آن روز سیزدهم از ماه رجب است. و ظاهر این روایت، چنین است که تولد آن بزرگوار در ماه ذی الحجّة الحرام بوده است.

واز این اشکال، به دو نحو جواب داده شده است:

اول آن که این مبتنی بر قاعده «نسیء» (توبه / ۳۷) است که درایام جاهلیّت معمول بوده که حج را در هنگام شغل به امورات، به‌تعویق می‌انداختند، و هنگام فراغت آن رابه جای می‌آورند. و بنابراین، درتمام ایام سال مجوز بود از برای ایشان، اتیان به حج. پس نظر به این قاعده، چون ولادت آن جناب درماه رجب بوده، در آن سال هم حج اهل جاهلیت درماه رجب اتفاق افتاده. لذا روز اول که امیرالمومنین علیه السلام، حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله و سلّم را دید و زبان آن جناب را مکید، روز ترویه نامیده شد. و روز دوم از دیدنش آن جناب را، به یوم عرفه نامیده شد. و روز سوّم از دیدنش آن حضرت را، به یوم عید و نحر نامیده شد. و این جواب را علامه مجلسی در بحار، به طریق اجمال اشاره فرموده است.

دوم: آن که به مفاد «الحج اشهر معلومات» (بقره / ۱۹۷) ماه رجب نیز، از اشهر حج بوده است، قبل از نسخ عمل به این آیه، زیراکه رجب هم از اشهر حُرُم است. پس ولادت با سعادت حضرت امیر علیه السّلام، با اوقات حج در آن سال موافقت نموده است. و این روایت بر طبق آن وارد شده است.

و این ناچیز گویدکه: این‌دو جواب ملایم می‌نماید این روایت راکه ذکر شد، با قول مشهور از ولادت آن حضرت درخصوص ماه ولادت. ولیکن باروز ↙

---

↙ ولادت، تنافی این باقول مشهور باقی است، چه روز سیزدهم رجب نشاید که روز ترویه شود. مگرآن‌که بگویید چنانچه نسیء درشهریور می‌نموده‌اند، در اوقات و ایام نیز نسیء می‌کرده‌اند، کما هو الظاهر. و دراین صورت، اوّل ماه حجّ این سال را، باید از روز ششم رجب محسوب داشت، تا ملایم گردد با تصریح عاشر ذی الحجّة که در این روایت است. فتأمل.
(بنگرید به: انوار المواهب / ۲۱۷ و ۲۱۸)

❊ ❊ ❊

شاید بتوان گفت که اسم‌گذاری این ایّام، به «ترویه» و «عرفه» و «یوم‌نحر» بر حسب تشبیه باشد، نه تسمیهٔ واقعی. چرا که این اسامی بر هشتم و نهم و دهم ذی‌الحجة در جاهلیّت نیز اطلاق می شده است.

❊ ❊ ❊

نکته‌ای دیگر که بیان آن خالی از فائده نیست، آن است که:
مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمة‌الله علیه در مفاتیح‌الجنان و منتهی الآمال، با اینکه بنا را بر قول مشهور نهاده است، دعایی را نیز در مفاتیح الجنان در باب ادعیهٔ هرروز ماه رجب ذکر نموده است که درآن از میلاد دوامام بزرگواریاد شده است، لیکن از تولد سیّدالاوصیاء امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه ذکری به میان نیامده است. که کلام راباآوردن صدر این دعای شریف ازمفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی به پایان می بریم. این دعا را مرحوم سیدبن طاووس در اقبال خود، درهمین باب (اقبال الاعمال / ۶۴۷ چ اسلامیه ـ تهران) و مرحوم کفعمی در بلد الامین خود درهمین باب (البلد الامین / ۱۸۰) با همین متن و سند آورده‌اند. امّا متن سخن شیخ عباس قمی ومتن دعا چنین است:
«شیخ [ابوجعفر طوسی ره] روایت کرد، که بیرون آمد از ناحیهٔ مقدسه بردست شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه این دعا درایام رجب:

↙

ای مردم به ولیمهٔ فرزندم علی علیه السّلام حاضر آئید.

**راوی گوید:**

در آن روز، سیصد شتر نحر کرد، و هزار گاو و گوسفند ذبح فرمود، و ولیمهٔ بزرگی کرد، و گفت:

ای گروه مردم! اگر میل تناول از طعام فرزندم علی علیه السّلام دارید، بیائید و هفت در هفت خانهٔ کعبه طواف کنید. و داخل شوید و بر فرزندم علی سلام کنید، و تحیّت به جای آرید، زیرا که حق‌تعالی او را برتری داد و به خانهٔ خود او را مشرّف گردانید و سرافراز فرمود. و آن روز را به جهت نحر و ذبح ابوطالب محترم داشته و عید کردند.*(۱۳)

---

↙ اللّهم إنّی أسْألُكَ بِالْمَوْلُودَینِ فی رَجَبٍ، مُحمَّدِبن عَلیٍ الثّانی وَ ابْنِهِ عَلِیِّ‌بنِ محمد الْمُنْتَجَبِ، وَ أتَقَرَّبُ بِهِما اِلَیْكَ خَیْرَالْقُربِ،......»

(مفاتیح الجنان ـ باب دعای هرروز ماه رجب/۱۳۵)

انتهی کلامه. **والله اعلم.**

*۱۳ ـ علامه شیخ علی اکبر نهاوندی درباب کیفیّت ولادت امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین گوید:

درمعدن الاسرار آورده که:

البته در این امر، سرّی و نکته‌ای بوده است. وگرنه بندهٔ شایستهٔ خدا دراول ورودش به این عاریت سرا، که دارتکلیف وابتلاء است، چگونه امتثال امر«وأتواالبیوتَ‌من ابوابها» را ترک می کند و مرتکب نهی «ولاتؤتوها من ظهورها» می شود؟ و بزرگان چند نکته از برای تولّد آن بزرگوار به این کیفیّت درخانه کعبه احتمال داده‌اند:

نکته اوّل: آن است که خداوند عالم خواست به مردمان بفهماند که علی علیه‌السّلام صاحب خانه است، و هر قسم تصرّفی که درخانه کعبه نماید مختار است. وکراهت دخول ازظهور، ازبرای غیر صاحب خانه است .وازخطبه ای که امام سجاد علیه السّلام درشام خواند، ظاهر می شود: صحّت اطلاق صاحب مکه و مشاعر، برایشان، زیرا درآن خطبه فرمود:

↙

---

انابن مکّه وَمنی انابن زمزم وصفا.

ونیست معنی معقولی از برای اینها،مگر اینکه :منم پسر صاحب مکّه و منی الی اخرها. اگرچه به معنی حافظ نیز می‌توان تفسیر نمود.

نکته دوم : آن است که خداوند عالم خواست که برعالمیان بفهماند که محبّت من نسبت به علی علیه السلام، چنان است که اقصر خطوطِ به سوی میهمان خانهٔ خود را، ازبرای او اختیار می‌کنم که تا زحمتش کمتر شود. پس چون که مادرش از راهی می‌آید که پشت خانهٔ کعبه به اونزدیکتر بود. لهذا همان جا اورا راه دادیم.

نکته سوم : آن است که خداوند خواست که ازاوّل وجود ظاهری علی علیه السلام، استیلاء اورابه خانهٔ خود، بر مردم ظاهر وآشکار نماید ، تاآن که بدانند که علی علیه‌السّلام بر خانه‌ها و مالها وجانهای ایشان چندین اضعاف این می‌باید استیلا داشته باشد، پس مقام اولوالامری اورا از این معنی ابراز فرموده ، ومرتبهٔ اولویّت و ولایت مطلقه وانبساط وجودش رااظهار داشته . هم چنان که ازحدیث عرض ولایت آن بزرگوار برجمیع مخلوقات ظاهر می شود . زیرا که معنی وی نیست ، مگر اینکه هرچه می کنند می باید به اذن آن بزرگوار باشد. هم چنان که می‌باید به اذن خدا ورسول نیز باشد.

و دلیل براین مدّعی ، اخبار متضافرهٔ متکاثره‌ای است که از جملهٔ آنها حدیث بساط معروف است ، چه درآن حدیث است که سلمان گفت :

آن حضرت علیه السّلام امرفرمود به باد، تا سیرکردیم به کوه قاف ، وآن کوهی بود از زمرّد سبز ، ویراو فرشته ای بود به صورت انسان. وچونْ نظر اوبه امیرالمومنین افتاد، گفت :« السّلامُ عَلیکَ یاوَصیّ رسول الله » آیا اذن می‌دهی که سخنی عرض کنم ؟ حضرت بعد از ردّ جواب سلام فرمود: بگو، اگر می خواهی . وگرنه، من خبر دهم ، که چه می‌خواهی سؤال کنی .

آن فرشته گفت : یاامیرالمومنین شما بفرمائید .

↙ حضرت فرمود که: اراده داشتی که من تو را اذن دهم ورخصت فرمایم که به زیارت حضرت پیغمبر روی؟ گفت: بلی یاامیرالمومنین.
حضرت فرمود: رخصت دادم. آن فرشته چون مأذون گردید، گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و روان شد.
پس ما برآن کوه سیر می کردیم که آن ملک بازگردید. سلمان گوید: گفتم یا امیرالمومنین، این فرشته بی اذن شما به زیارت پیغمبر نرفت، فرمود: به حقّ خدائی که بردارندهٔ آسمانها است بی ستون. که اگر یکی از فرشتگان خواهد از مکان خود حرکت نمایند وجداشوند به قدر نفس زدنی، نتوانند تا آن که من اذن دهم. وهم چنین است حال اولاد من حسن و حسین ونه امام دیگر از اولاد حسین که نهم ایشان قائم ایشان باشد. [علیهم السلام]
و سرّ و نکتهٔ وی همان است که همه چیز به ایشان ایمان آورده، و معلوم است که مؤمن، رعیّت امام خواهد بود. و رعیّت بی‌اذن پادشاه نباید نفسی بکشد، وماها غافلیم والاّنفسی از ما نیز بی‌اذن ایشان نباید کشیده شود.

نکته چهارم: آن است که، تا ورود آن بزرگوار و مادرش به این کیفیّت درخانهٔ کعبه، اشاره باشد به اینکه پس از شکافتن بیت الله ظاهری از برای تولّد آن بزرگوار، بیت واقعی و حقیقی الهی که قلب است هم باید ازبرای قبول ولایت آن بزرگوار شکافته شود. که از هرجا و از هرسوی که خواهد داخل شود. یعنی همهٔ اطراف این بیت حقیقی باید سبیل دخول ولایت آن سرور قرار داده شود.
واین نکتی بود که صاحب معدن الاسرار دراین خصوص بیان فرموده‌اند.
و این ناچیز را در مقام، نکته‌ای به نظر رسیده، که به حَسَب ترتیب ذکری، نکتهٔ پنجم می شود. و آن این است که:
شاید این کیفیّت از ولادت آن بزرگوار، توطئه بوده است از برای آن موهبت خاصّه، و منقبت مخصوصه‌ای که آن حضرت بعد از این ولادت به مدّتی به آن نائل می شد، که آن سدّ ابواب بود از مسجد رسول خدا، غیرازباب علی علیه السّلام، که دراین خصوص از طرق عامه، بیست ونه حدیث واز ↙

↙ طرف خاصه پانزده حدیث وارد شده است، ـبنابرنقل سیّد بحرینی علیه الرّحمه در غایةالمرام ـ.

زیرا که گویا خداوند عالم خواست که به مردمان بفهماند که علی علیه السّلام از اوّل ولادتش طاهر و پاک و پاکیزه است. و شمامردمان که درسدّ ابواب غیراز باب علی، تعرض به پیغمبر می‌نمائید ـ چنانچه مفاد بعضی از آن احادیث است ـ بی جا تعرّض می کنید. چه شما آلودهٔ به کثافات ونجاسات می شوید، ومسجد را گنجایش این چیزها نیست . به خلاف علی علیه‌السّلام، که در روز اوّل ورودش به دنیا که باید محلّ تولّد حائض و نفساء مسجد نباشد ، به واسطهٔ طهارتش من اورا به خانهٔ خود داخل کردم. و الحال هم من امر به سدّ ابواب نمودم که حایض و جنب داخل مسجد نشود غیر او ، وهرکس که ازاهل بیت پیغمبر است به واسطهٔ طهارت ایشان .

ومناسب دراین مقام، چنان است که دو حدیث ازآن احادیث ذکر شود. یکی از طریق عامّه ودیگری از طریق خاصّه .

امّا اول: موفّق بن احمد به سند خود از ابوذر در حدیث مناشدهٔ اهل شوری روایت کرده است که، فرمود:

«آیا یکی از شما هست‌که‌داخل‌مسجد شده‌باشد در حال‌جنابت غیر از من ؟»

گفتند: نه.

و امّا دوّم : ابن بابویه به سند صحیح از حضرت امیرالمومنین روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «جایزنیست از برای احدی که دراین مسجد جنب شود مگر من وعَلی و فاطمه و حسن و حسین و هر که از اهل بیت من که از من باشد »

نکتهٔ ششم: که ایضاً داعی را درنظر است. وآن است که شاید خداوند عالم از این کیفیّت، اراده فرموده که باب علم نبیّ بودن علی علیه السلام را به مردم بفهماند از اول پای گذاردنش در این عاریت سرا. به بیان اینکه: چون هر که بخواهد که توجه به ساحت قدس خدائی پیدا کند، لابدّ است که اولاً متوجه ↙

ـــــــــــــــــــــــــــــــ

کـا به کعبهٔ معظّمه شود که بدون توجّه به کعبه، توجه به خدا از برای او حاصل نشده است. پس هم چنین است وجود مقدس علویّ نسبت به حضرت مصطفوی، که هرکه بخواهد توجّه به آن جناب ختمی مآب کند، لابدّ است که اولاً متوجّه به ساحت قدس علوی گردد. و مفصّح ازاین است قول خود حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود:

«انا مدینه العلم وعليّ بابها وهل تُدخل المدینة الّامن بابها؟» علی رواه الصدوق بهذه العبارة - وقول آن بزرگوار که فرمود: مَثلِ علی مثل کعبه است! چنانچه در غایةالمرام است.

پس گویا خداوند عالم از اوّل امرِ علی علیه السلام خواسته است که به مردم بفهماند که علی وکعبه دراین صفتِ توجه خلق به ایشان شریکند، وهر دو دراین سمت مساهمند. که متوجه به من باید به کعبه متوجّه شود، و متوجّه به پیغمبر باید به علی متوجّه شود.

نکته هفتم: که ایضاً داعی را درنظر است، آن است که چنانچه سلاطین ظاهریّه در وقت تهاجم بر دشمنان، طلیعه و مقّدمةالجیشی دارند که از اول، محض اطلاع عدو ازتهیّؤ ایشان آن را مقدم می‌فرستند، هم چنین خداوند عالم نیز در مقامِ نیست و نابود کردن بتان و برانداختن آئین بت‌پرستی، وجود مقدّس علویّ را طلیعه و مقدّمه قرار داد که بر بتهای معظمه‌ای که در خانهٔ کعبه نهاده بودند، ارائه دهد این وجود مقدس را. یعنی زود است که به دست او شکسته خواهد شد.

و تأیید می‌کند این را آنچه در بحار است که از مناقب نقل کرده که: چون فاطمه بنت اسد به علی علیه السلام حامله شد حُسن او زیاده گردیده، و آن بزرگوار با ما در در حالتی که جنین بود مکالمه می‌کرد، تا آنکه وقتی فاطمه با جعفر بنای تکلم را گذاشت، پس جعفر ازاین کیفیت غش کرد، و بتهایی که در کعبه بودند به رو بر روی زمین افتادند. پس فاطمه دست بر شکم خود مالید و گفت:ای نور چشم، هنوز که تو در داخل رحم من هستی، بتها تو را خدمت می‌گذارند، پس چگونه است شأن تو، اگر به عرصهٔ شهود و دار دنیا قدم بگذاری؟! (انوارالمواهب/۲۰۳-۲۰۵)

# پیوست باب چهارم

شایان ذکر است که بسیاری از عالمان شیعی، ولادت باسعادت امیرالمؤمنین علیه السّلام را در آثار خود آورده‌اند و مرحوم علّامهٔ امینی در الغدیر ۶/۲۳ ـ ۲۷ آنان را چنین برشمرده‌است:

۱ ـ حسن‌بن محمّدبن حسن قمّی در تاریخ قم که به سال ۳۷۸ هـ آن را تألیف و به صاحب‌بن عبّاد اهداء کرده‌است و شیخ حسن‌بن علی‌بن حسن قمیّ به سال ۸۶۵ هـ آن را به فارسی ترجمه کرده‌است.
(بنگرید به: ترجمهٔ فارسی تاریخ قم / ۱۹۱)

۲ ـ شریف رضی (۴۰۶ هـ) در خصائص الائمّه. و افزوده‌است:
جز امیرالمؤمنین علیه السّلام کسی را نمی‌دانیم که در کعبه تولّد یافته‌باشد.

۳ ـ شیخ الامّه و معلّم البشر ابوعبدالله مفید (۴۱۳ هـ) در مقنع، و مسارالشیعه / ارشاد /۳. و افزوده‌است:
پیش از او و پس از او کسی جز او در بیت‌الله تولّد نیافت و این از جهت بزرگداشت وی از جانب خدا و اجلال مقام او بود.

۴ ـ شریف مرتضی (۴۳۶ هـ) در شرح قصیدهٔ بائیّه حمیری / ۵۱ ج مصر. و افزوده است: او را در این فضیلت همسانی نیست.

۵ ـ نجم الدّين شريف ابوالحسن علىّ‌بن ابوالغنائم محمّد معروف به ابن‌الصوفىّ درکتاب المجدىّ (خطّى)

۶ ـ شيخ ابوالفتح کراجکى (۴۴۹ ه) درکنزالفوائد / ۱۱۵.

۷ ـ شيخ حسين‌بن عبدالوهّاب ـ معاصر شريف مرتضى ـ در عيون المعجزات.

۸ ـ شيخ الطائفه محمّدبن الحسن طوسى (۴۶۰ ه) در التهذيب و مصباح المتهجّد / ۵۶۰.

۹ ـ امين الاسلام فضل‌بن الحسن طبرسى (۵۴۸ ه) در اعلام الورى / ۹۳. و گفته‌است:

در بيت‌الله تعالى مولودى جز او ولادت نيافت، نه پيش از او و نه پس از او.

۱۰ ـ ابن شهرآشوب سروى (۵۸۸ ه) در المناقب ۱ / ۳۵۹ و ج ۲ / ۵۰.

۱۱ ـ ابن بطريق شمس الدين ابوالحسين يحيى‌بن الحسن حلّى (۶۰۰ ه) در العمده. و گفته‌است:

مولودى جز او در بيت‌الله ولادت نيافت، نه پيش از او و نه پس از او.

۱۲ ـ رضىّ الدين علىّ‌بن طاووس (۶۶۴ ه) در الاقبال / ۱۴۱.

۱۳ ـ عمادالدين حسن طبرى آملى (صاحب الکامل نگاشته‌شده در ۶۷۵ ه) در تحفةالابرار فصل ۸ از باب چهارم.

۱۴ ـ بهاءالدين اربلى (۶۹۲ ه) درکشف‌الغمّه / ۱۹. و آورده‌است که: مولودى جز او در بيت‌الله ولادت نيافت، نه پيش از او و نه پس از او. و اين فضيلتى است که خدا او را به آن مخصوص گردانيد، از براى اجلال او و بلند ساختن رتبه و آشکار ساختن تکريم او.

۱۵ ـ ابوعلی‌بن فتّال نیشابوری در روضةالواعظین / ۶۷.

۱۶ ـ هندوشاه بن عبدالله صاحبی نخجوانی در تجارب السّلف/۳۷.

۱۷ ـ علامه حسن‌بن یوسف حلّی (۷۲۶ هـ) در دو کتابش به نامهای کشف الحقّ و کشف الیقین / ۵. و تصریح کرده‌است که کسی جز او در بیت‌الله متولّد نشده، نه پیش از او و نه پس از او.

۱۸ ـ جمال‌الدین ابن عنبه(۸۲۸ هـ) در عمدةالطالب / ۴۱.

۱۹ ـ شیخ علی‌بن یونس عاملی بیاضی (۸۷۷ هـ) در الصراط المستقیم.

۲۰ ـ سیّد محمّدبن احمدبن عمیدالدین علی حسینی در المشجّر الکشّاف للسّادة الاشراف / ۲۳۰ ج مصر.

۲۱ ـ شیخ تقی‌الدین کفعمی در المصباح / ۵۱۲.

۲۲ ـ احمدبن محمّدبن عبدالغفّار غفّاری قزوینی در تاریخ نگارستان / ۱۰ ج ۲۴۵ هـ (نگاشته شده در ۹۴۹ هـ)

۲۳ ـ قاضی نورالله مرعشی (شهید در ۱۰۱۹ هـ) در احقاق الحقّ.

۲۴ ـ شیخ عبدالنبیّ جزائری (۱۰۲۱ هـ) در حاوی الاقوال.

۲۵ ـ شیخ محمّدبن شیخ علی لاهیجی در محبوب القلوب.

۲۶ ـ مولی محسن کاشانی (۱۰۹۱ هـ) در تقویم المحسنین.

۲۷ ـ شیخ نظام الدین محمّدبن حسین تفرشی ساوجی شاگرد شیخ بهائی در تکملهٔ جامع عبّاسی نگاشتهٔ استادش.

۲۸ ـ شیخ ابوالحسن شریف (۱۱۰۰ هـ) در کتاب بزرگ و سترگ و قیّم ضیاءالعالمین. و گفته‌است:

آن ولادت در صدر اسلام مشهور بوده‌است.

۲۹ ـ علّامهٔ مجلسی (۱۱۱۰ / ۱۱۱۱ ه) در جلاء العیون / ۸۰. و آورده است که: آن واقعه بین محدّثان و مورّخان خاصّه و عامّه مشهور بوده است.

۳۰ ـ سیّد نعمت‌الله جزائری (۱۱۱۲ ه) در الانوار النعمانیّه.

۳۱ ـ سیّد علی‌خان شیرازی (۱۱۱۸ / ۱۱۲۰ ه) در الحدائق الندیّه فی شرح الفوائد الصمدیّه.

۳۲ ـ سیّد محمّد طباطبائی جدّ آیة‌الله بحرالعلوم (فراغت یافته از بعضی نوشتجات در ۱۱۲۶ ه) در رساله‌اش که در باب تواریخ ولادت امامان و وفات آنان نگاشته‌است.

۳۳ ـ سیّد عبّاس‌بن علیّ‌بن نورالدّین موسوی حسینی مکّی (۱۱۷۹ ه)در نزهة الجلیس ۱ / ۶۸.

۳۴ ـ ابوعلی حائری (۱۲۱۵ ه)در دائرة المعارف رجالی خود منتهی المقال/ ۴۶.

۳۵ ـ سیّد محسن اعرجی (۱۲۲۷ ه) در عمدة الرّجال.

۳۶ ـ شیخ خضربن شلّال عفکاوی نجفی (۱۲۵۵ ه) در مزار خود به‌نام ابواب الجنان و بشائر الرضوان

۳۷ ـ سیّد حیدر حسنی حسینی کاظمی (۱۲۶۴ ه) در عمدة الزائر /۵۴.

۳۸ ـ سیّد مهدی قزوینی (۱۳۰۰ ه) در فلک النجاة / ۳۲۶.

۳۹ ـ مولی سیّد محمودبن محمّدعلی‌بن محمّدباقر در تحفة‌السلاطین ج ۲. و گفته‌است: این واقعه همچون خورشید در میانهٔ روز روشن است.

۴۰ ـ مولی سلطان محمّدبن تاج الدین حسن در تحفة‌المجالس /۸۸ ج ۱۲۷۴ ه

۴۱ ـ سید میرزا حسن زنوزی ساکن خوی در کتاب مفصّل خود بحرالعلوم.

۴۲ ـ حاج مولی شریف شروانی از شاگردان سیدبزرگوار صاحب ریاض در الشهاب الثاقب فی مناقب علیّ بن ابی طالب.

۴۳ ـ مولی علی اصغر بروجردی در عقائدالشیعه / ۳۱ ج ۱۲۶۳.

۴۴ ـ حاج میرزا حبیب خوئی در شرح نهج البلاغه ۱ / ۷۱.

۴۵ ـ ابوعبدالله جعفربن محمّدبن جعفرحسینی اعرجی در مناهل الضرب.

۴۶ ـ حاج شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ ه) در سفینة البحار ۲ / ۲۲۹.

۴۷ ـ سیّدمحسن امین حسینی عاملی در اعیان الشیعه ۳ / ۳.

۴۸ ـ شیخ جعفر نقدی در نزهة المحبّین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام/ ۲ ـ ۸.

۴۹ ـ شیخ اردوبادی رحمه الله در این موضوع کتابی سترگ تألیف نموده... که فهرست عناوین آن چنین است:

۱ ـ حدیث زادگاه شریف و تواتر آن.
۲ ـ حدیث ولادت شریف بین امّت مشهور است.
۳ ـ خبر ولادت و محدّثان.
۴ ـ حدیث ولادت و تبارشناسان.
۵ ـ حدیث ولادت و مورّخان.
۶ ـ حدیث ولادت و شاعران.
۷ ـ حدیث ولادت و اجماع بر وقوع آن.

۵۰ ـ شاکر شبّع، مستدرکی بر کتاب علیّ ولید الکعبه مرحوم اردوبادی نگاشته تحت عنوان:
الولادة فی الکعبة المعظّمة که در مجلهٔ تراثنا شمارهٔ ۲۶ سال ۱۴۱۲ ص ۱۱ ـ ص ۴۲ به چاپ رسیده است.

۵۱ ـ قاضی ابوالبختری کتابی در مولد امیرالمؤمنین علیه السّلام نگاشته که نجاشی و شیخ الطائفه از آن یادکرده‌اند. و ابومحمّد علوی حسن‌بن محمّد از حجربن محمّد سامی از رجاءبن سهل صنعانی از ابوالبختری آن واقعه را روایت نموده‌است، چنانکه در تاریخ خطیب بغدادی ۷ / ۴۱۹ آمده‌است.

۵۲ ـ نجاشی در رجال/ ۲۷۹، ازکتاب مولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌نگاشتهٔ شیخ صدوق ابن بابویه یاد کرده است.

* * *

واینک متن حدیث شریف ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام درکعبه به نقل ازکشف الیقین / ۱۷ ـ ۱۹ ذکر می‌شود تا خوانندگان گرامی بتوانند از آن استفاده کنند:

«صاحب کتاب بشارةالمصطفی [/۷ـ۸] از یزیدبن‌قعنب روایت کرده‌است که:

کنت جالساً مع العباس‌بن عبدالمطّلب و فریق من بني عبدالعزّی بازاء بیت‌الله الحرام، إذ أقبلت فاطمة بنت أسد؛ اُمّ امیرالمؤمنین علیه السّلام و کانت حاملاً به لتسعة أشهر، و قد أخذها الطّلق.

فقالت: یا ربیّ! إنّی مؤمنة بک، و بما جاء من عندك من رسل و کتب. و إنّی مصدّقة بکلام جدّي، إبراهیم الخلیل علیه السّلام و إنّه بنی بیتك العتیق. فبحقّ‌الّذی بنی هذا البیت، و بحقّ المولود الّذی في بطني، إلّا ما یسّرت عليّ ولادتی.

قال یزیدبن قعنب: فرأیت البیت قد انشقّ عن ظهره، و دخلت فاطمة فیه، و غابت عن ابصارنا، و عادالبیت إلی حاله. فرمنا أن ینفتح لنا قفل الباب، فلم ینفتح. فعلمنا أنّ ذلك من أمرالله ـ تعالی ـ ثمّ خرجت في الیوم الرّابع و علی یدها امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام.

فقالت: إنّي قد فضّلت على من تقدّمني من النّساء؛ لأنّ آسية بنت مزاحم عبدت‌الله سرّاً في موضع لايحبّ الله أن يعبد فيه إلّا اضطراراً؛ و أنّ مريم بنت عمران هزّت النّخلة اليابسة بيدها حتّى اكلت منها رطباً جنيّاً، و أنّي دخلت بيت‌الله الحرام، فأكلت من ثمارالجنة، و ارزاقها.

فلمّا أردت أن أخرج، هتف بي‌هاتف:

يا فاطمة! سمّيه عليّاً، فهو عليٌّ.

والله العليّ الاعلى يقول:

إنّي شققت اسمه من اسمي، و أدّبته بأدبي، و أوقفته على غامض علمي، و هو الّذى يكسر الأصنام في بيتي، و هو الّذي يؤذّن فرق ظهر بيتي و يقدّسني و يمجّدني. فطوبىٰ لمن أحبّه و أطاعه، و ويل لمن ابغضه و عصاه»

و متن حديث را نيز علامه مجلسى دربحارالانوار۹/۳۵به نقل ازكشف الحق وكشف اليقين نقل نموده است.

۵۳ ـ علّامه سيد محمّدكاظم قزوينى نيز در بارۀ تولّد حضرت مولى‌الموحّدين امير المؤمنين عليه الصّلوات و السّلام نويسد :

«[با وجود تواتراين اخبار]، مجالى براى شكّ و استبعاد باقى نمى‌ماند كه اين حادثه از قدرت و ارادۀ الهى ناشى شده‌است. و چه مانعى داردكه خداى، زادگاه وليّش را، شريفترين مكان زمين برگزينند تا اينكه آن مكان از مزاياى منحصر به فرد او باشد؟ و چه مانعى داردكه اينگونه عطايا و بخششها را به بندگان مقرّبش ببخشد تا دليلى بر بزرگى آنان در نزد خداى تعالى باشد؟»

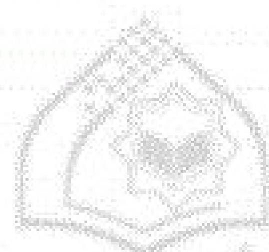
وى در پايان نيز اشعار سيد حميرى از شاعران سدۀ دوم هجرى و محمدبن منصور سرخسى از شاعران سدۀ ششم هجرى در بارۀ اين واقعه را آورده‌است.

(عليّ من المهد الى اللّحد / ۲۰ ـ ۲۲)

**والحمد لله على نعمة الولاية**

# باب پنجم

در نسب آن حضرت است. از روایات
عامّه و خاصّه.



## نگاهی به باب پنجم

بحث این باب در نسب حضرتش مـی‌باشد. و در آن از دو مسیر خاصّه و عامّه به بیان این نسب پرداخته شده و برگی دیگر بر برگهای زرّین افتخارات مفخر عالمیان، امیرمؤمنان علی‌علیه‌السّلام، می‌افزاید. به‌این‌ترتیب کـه در سـلسله نسب حضرتش افراد شاخص و ممتاز دستگاه خلقت ـ یعنی افرادی چون حضرت اسماعیل ذبیح‌الله، حـضرت ابـراهیم خـلیل الله حضرت هود، حضرت ادریس و حضرت نوح علی نبینا و آله و علیهم السلام ـ وجود می‌دارند.

گو آنکه به قطع و یقین شـخصیت والای مـولای مـوحّدان فراتر و گسترده‌تر از آن است که دیگرانی ـ به‌استثنای وجود مقدّس خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ـ بتوانند بـه ایـن بـزرگوار افـتخاری بـخشند، حـتی اگـر بـرگزیدگانی چـون نامبردگان فوق باشند. ولی بیان این باب و گشودن آن از آن روی انجام پذیرفته که منکران مقام و منصب والای پیشوایی متّقیان جهان از غیر شیعیان به این مطلب گردن نهند که اراده حضرت حق جل و علا برآن تعلق گرفته که وصی رسول ربّ العالمین از تباری برگزیده شود که در برگیرنده پـاکـترین و

ممتازترین خاندان و دودمان بشری است. دودمانی که مظهر و نمونه مبارزه با شرک و بت پرستی و خرافه، با گردنی افراشته در میانشان وجوددارد. یعنی بت‌شکن بزرگ تاریخ و قهرمان توحیدی ـ حضرت ابراهیم خلیل‌علیه‌السّلام ـ آن‌کس که یک تنه دربرابر اعوجاجات و انحرافات و کج‌اندیشی‌ها، قد مردانگی را به‌فرمان خدا علم می‌کند. و سرانجام در برابر توان الهیش، کجروان و کج‌اندیشان تسلیم و مخذول و منکوب می‌گردند. آن بزرگواری که در راه انجام و امتثال امر الهی تا حد قربان‌کردن فرزندش پیش می‌رود. و فرزند ـ یعنی اسماعیل ـ نیز به این امر گردن می‌نهد و فرمان خدای را پذیرا می‌گردد. و نیز در میان اجداد این نادرهٔ دهر، حضرت نوح‌علیه‌السّلام را می‌بینیم با تحمّل و طاقتی عجیب و طاقت‌فرسا که در مسیر هدایت و دستگیری درماندگان معنویات، نهصدسال تمام رنجها را برجان می‌خرد و پاپس نمی‌کشد و سرانجام خدایش با مؤمنان راستین نجاتش می‌دهد و در پناه حمایت خویش نگاهش می‌دارد، تا نسل بشر و نسل هدایت از طریق او، باقی مانده و این سلسله در مسیر زمان نیز باقی بماند.

آری به آنانی که باور ندارند که علیّ مرتضی‌صلوات‌الله علیه، وصیّ پیامبراست و برگزیدهٔ خدا، باید چنین گفت که او از سلالهٔ پاکان است و برگزیدگان خدا. و سعادت وسلامت دنیا و آخرت، تنها در تضمین پیروی کردن از اوست.

## از طریق عامّه:

## (۳۶) حدیث اول

حدیثی است که [ابو] عبدالرّحمان بن احمدبن حنبل از «مسند» والدش احمدبن حنبل آورده‌است. و از روایت دیگر نیز از او که گفت:

علی پسر ابوطالب. و نام ابوطالب، عبدمناف‌بن عبدالمطّلب است. و نام عبدالمطّلب، شیبة ابن هاشم. و نام هاشم، عمروبن عبد مناف. و نام عبدمناف، مغیرة‌بن قصیّ. و نام قصیّ زیدبن کلاب‌بن مرّة‌بن کعب‌بن لویّ‌بن قالب‌بن قهربن مالک‌بن نضربن کنانة‌بن خزیمة بن مدرکة‌بن الیاس ابن مضربن نزاربن معدن‌بن عدنان‌بن اد بن ارد بن همیسع‌بن یخشب [دراصل: یشخب] و گفته‌اند اخشب [دراصل: اشحب].بن بنت بن قیداربن اسماعیل.

و اسماعیل اول کسی بود که زبان به عربی فصیح بازکرد. و قرآن به آن زبان نازل شد. و اوّل کسی است که بر اسب سوار شد. و آن زمان اسبان وحشی بودند.

و او پسر عرق‌الثّری است. یعنی رگ زمین که او خلیل‌الله ابراهیم است.

و او پسر تارخ‌بن ناخور. و گفته‌اند ناضر [در اصل: ناخر] بن ساروع بن ارغو بن فارغ.

و او آن کسی است که زمین را به خلق قسمت کرد.

پسر غابر و او هود پیغمبر است.

پسر صالح بن ارفحشد [دراصل: مثالخ‌بن اوفخثد] و او رافدبن سام بن نوح ابن ملک ـ که در لغت عرب: ملکان‌بن متوشلح و او مشوب بن اخنخ ـ و او پیغمبراست.

ابن‌یزد و او یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش و او طاهربن شیث و او هبة‌الله و بعضی گفته‌اند شاث بن آدم ابوالبشر است.(۱)

## (۳۷) حدیث دوم

و از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مروی است که فرمود:

هرگاه نسب به ابراهیم متّصل شد، دیگر نسّابون دروغ می‌گویند. مراد پیغمبر مابعد ابراهیم است.

و گفته‌اند: فرمودهٔ پیغمبر این است:

هرگاه نسب به معد بن عدنان(۲) رسد، نسّابون، پس از آن را دروغ گفته‌اند. و نسب متعارف غیر از این نیست. و الله اعلم.

---

۱ ـ ابن‌بطریق در «العمدة» / ۱۱ چاپ ایران

مجلسی در بحارالانوار ۳۵ / ۱۴۱.

۲ ـ ابن‌شهرآشوب در مناقب حدیث را چنین آورده‌است:

«و روی عنه علیه السّلام : «اذا بلغ نسبی الی عدنان فأمسکوا»

آن هنگام که نسب من به عدنان رسید کفایت کنید.

بنگرید به: مناقب ابن‌شهرآشوب ۵۵۱/۱. و ابن‌سعد نیز در طبقات ۲۸۱/ حدیثی با همین مضمون آورده‌است.

# از طریق خاصّه:

## (۳۸) حدیث

محمّدبن علی‌بن بابویه به‌اسناد خود از حسن بصری آورده‌است، که: روزی حضرت امیرالمؤمنین در بصره بالای منبر رفت و فرمود:

ای گروه مردم! نسب مرا بیان کنید اگر مرا می‌شناسید. و اگر نمی‌شناسید من خود نسب خود را بیان کنم. من زید بن عبدمناف بن عامربن مغیرة بن زیدبن کلابم.

ابن‌الکوّاء از میانه برخاست و گفت:

ما تو را نمی‌دانستیم، مگر علی‌بن أبی‌طالب‌بن عبدالمطّلب‌بن هاشم‌بن عبدمناف بن قصیّ‌بن کلاب.

پس فرمود: یا لکع پدر من مرا زید نامید، به‌اسم جدّ خود قصیّ. و نام پدر من عبد مناف است و کنیهٔ او به‌نامش غالب شده. و نام عبدالمطّلب، عامر است و لقبش بر نامش غالب آمده. و نام عبدمناف مغیره است و لقب او بر نامش غلبه کرده‌است و نام قصیّ، زید است و عرب آن را مجمع نامیدند، چون از بلاد دور، عرب را جمع کرده، به مکّه آورد و لقبش بر نامش غالب شده.(۳)

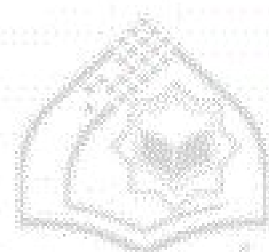
---

۳ ـ معانی الاخبار / ۱۱۹ ـ ۱۲۰.

امالی صدوق / ۵۴۰ چاپ نجف.

بحارالانوار ۳۵ / ۵۱ ـ ۵۲.

و این حدیث راصاحب الدمعة الساکبه در صفحهٔ ۳۱ نیزآورده‌است.



# پیوست باب پنجم

نسب شریف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه همان نسب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد چون وی پسرعمّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد که در جدّ خود عبدالمطّلب اشتراک دارند و نسب آن بزرگوار نیز به‌روشنی واضح و آشکار است. و بزرگان عامّه و علماء خاصّه در کتب خود آورده‌اند که، برخی از آنها را در ذیل ذکر می‌کنیم:

**از بزرگان عامّه آورده‌اند:**

۱ ـ حافظ گنجی شافعی در کفایة الطالب / ۴۸ چاپ نجف

۲ ـ ابن‌مغازلی در مناقب علی‌بن ابی‌طالب / ۵ چاپ تهران

۳ ـ موفّق‌بن احمد خوارزمی در مناقب / ۱۲ چاپ تهران

۴ ـ سبط ابن‌جوزی در تذکرة الخواص / ۲ چاپ تهران

۵ ـ حموینی در فرائد السّمطین ۱ / ۴۲۴ ـ ۴۲۵ چاپ مؤسّسهٔ محمودی بیروت.

۶ ـ «ابن‌عساکر» شامی در «تاریخ مدینه دمشق» در قسمت «ترجمهٔ امام علی‌بن ابی‌طالب» از او نقل می‌کند: ج ۱ / ص ۱۳ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۹. انتشارات مؤسسه محمودی ـ بیروت.

۷ ـ «محب‌الدین طبری» در «ذخائر العقبیٰ» ص ۵۵، چاپ مکتب قدسی قاهره

۸ ـ «ابن‌طلحه شافعی» در «مطالب السّؤول» چاپ شده به ضمیمهٔ کتاب «تذکرة الخواص» چاپ سنگی ص ۱۲.

۹ ـ علّامه جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی در «تاریخ الخلفاء» ص ۱۶۶ چاپ مطبعه سعادت ـ مصر.

۱۰ ـ دانشمند نسّابه: احمدبن علی، معروف به «ابن‌عنبة» در کتاب «عمدة الطالب فی أنساب آل‌ابی‌طالب» ص ۲۳. چاپ مطبعه حیدریّه ـ نجف.

۱۱ ـ ابن‌طولون در «الائمة الاثنی عشر» ص ۴۷، چاپ دارالصادر ـ بیروت

۱۲ ـ ابن اثیر در «الکامل» ج ۳ / ص ۱۹۹، چاپ دارالکتب العربی ـ بیروت.

۱۳ ـ ابن کثیر شامی در «البدایة و النهایة» ج ۷، ۲۲۳ و ۲۳۳، مکتبة العارف ـ تهران.

۱۴ ـ ابن‌قتیبه دینوری در «المعارف» ص ۸۸ چاپ «دار احیاء التّراث‌العربی»ـ بیروت.

۱۵ ـ ابن‌عبدالله اندلسی در «الاستیعاب» چاپ شده در ذیل:
«الإصابة» ج ۳ ص ۲۶، چاپ مصطفی محمد ـ مصر.

۱۶ ـ ابن حجر عسقلانی در «الاصابة فی معرفة الصحابة» ج ۲ / ص ۵۰۱، چاپ مصطفی محمد ـ مصر.

۱۷ ـ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۱ / ۱۱، می‌گوید:
او ابوالحسن علی‌بن ابی‌طالب است و نامش عبدمناف پسرعبدالمطلب ـکه اسم او شیبه است ـ پسر هاشم ـکه نامش عمرو است ـ پسر عبدمناف بن قصیّ...

## و از بزرگان خاصّه آورده‌اند:

۱ ـ ابن فتّال نیشابوری در «روضة الواعظین» ج ۱ / ص ۹۵، چاپ الحکمة ـ قم.

۲ ـ علّامه «اربلی» در «کشف الغمّة فی معرفة الائمة» ج / ۱ ص ۶۴، چاپ تبریز، مکتب بنی‌هاشمی.

۳ ـ علّامه طبرسی در «تاج الموالید» ص ۸۷، چاپ مکتبة بصیرتی ـ قم.

۴ ـ علّامه مجلسی در بحارالانوار ۳۵ / ۱۳۸ ـ ۱۳۹، اطراف نسب امام علی علیه السّلام و حالات والدین او و هنگامی که از نام پدرش ـ آنجا که می‌گوید: ابوطالب نامش عبدمناف است.

و صاحب کتاب «عمدة‌الطالب» می‌گوید: گفته‌شده که:

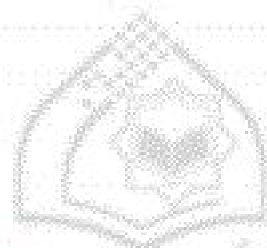
نام او عمران است. و این روایت ضعیف را ابوبکر محمدبن ابراهیم‌بن عبدالله بن جعفر الاعرج روایت کرده‌است. گمان می‌برد که خط امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیده است و در آن خط علی‌بن ابوطالب نوشته است.

ولی تاج‌الدین محمدبن القاسم نسّابه وجدی محمدبن حسین اسدی ـ روایت کرده است که:

آنچه در آخر دست‌نوشته بوده، علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام، بوده‌است، لکن در خط کوفی «یاء» شبیه «واو» است.

صحیح این است که نامش عبدمناف بوده و به آن نام، پدرش عبدالمطّلب شعری دارد که به رسول خدا وصیت کرده است:

وصیت می‌کنم تو را ای عبدمناف بعد از من، به کسی که بعد از پدرش تنها است.



# باب ششم



در بیان آنکه کنیهٔ آن حضرت ابوتراب است. از احادیث عامّه.



## نگاهی به باب ششم

در این باب، دربارهٔ یکی از کنیه‌های وجود مقدّس مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام از مسیر احادیث عامّه به بحث پرداخته می‌شود، و آن کنیه عبارت است از کنیه ابوتراب.

این کنیه از روایات فراوانی استخراج می‌گردد که گرچه در متن روایت کم و بیش باهم اختلاف دارند، ولی به‌تعبیر، تقریباً باهم متّفقند. احادیث از کتب مؤلّفان مختلفه‌ای ـ که برخی از ایشان از نام‌آورترین بزرگان مکتب خلافت نیز محسوب می‌گردند ـ نقل گردیده است. از جمله:

«احمدبن حنبل»،

«ابراهیم‌بن محمد حمّوینی» در کتاب «فرائد السّمطین»،

«محمدبن اسماعیل بخاری» در صحیح خود،

«مسلم‌بن حجّاج نیشابوری» نیز در صحیح خود،

«موفّق‌بن‌احمد» درکتاب «فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام».

اختلاف در متن روایات وارده ـ درباره این مطلب ـ شاید به‌آن دلیل باشد که این لقب به‌کرّات از سوی حضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله علیه و آله و سلم، خطاب به پسرعمّ گرامیش عنایت گردیده‌باشد.

مثلاً در حدیثی به‌علّت خوابیدن در خاک، نوبتی دیگر خوابیدن در مسجد و کنار رفتن رداء و نشستن خاک براندام، و نوبتی دیگر برنامه عقد اخوّت خواندن رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم، بین یاران و رفتن مولای متّقیان بیرون از شهر و خوابیدن در کنار نهری و افشانده شدن خاک بر روی اندام آن بزرگوار و تشریف‌فرمائی رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم بر بالین علی علیه السّلام و بیان حدیث منزلت.

و به‌هرحال آنچه که در بین تمامی این احادیث بسیار جلب‌نظر می‌کند، زدودن خاک توسط رسول‌اکرم از سر و روی امام متّقین و، تسمیهٔ وی به این لقب است. به این بیان که:

«قُم یا اَباتُراب، قُم یا اَباتُراب»

ای ابوتراب برخیز، ای ابوتراب برخیز!

اما نکتهٔ مهمّی که در این باب باید متذکّر گردید آن است که: چند حدیثی که از مدارک عامّه، درباب منازعهٔ بین حضرت زهرا سلام الله علیها و امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نقل گردیده است، بنابر نصّ صریح فرمایش خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم و بنابر ادلّه عقلی و نقلی مطرود است و با مقام عصمت کلّیهٔ الهیّه که ذات باری تعالی در وجود ایشان قرار داده است، منافات دارد. دربارهٔ این موضوع درجای خود به‌تفصیل سخن گفته خواهد شد.

## (۳۹) حدیث اول

ابو عبدالرحمن عبداللّه‌بن احمدبن حنبل از پدرش به اسناد خود از عمّاربن یاسر آورده‌است که:

من و علی علیه السّلام در حرب ذی‌العشیرة با هم رفیق بودیم. و چون حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آنجا تشریف آوردند و اقامه فرمودند، دیدم جماعتی از بنی‌مدحج را که تنقیهٔ‌نهر برای نخلستان می‌کردند. حضرت به من فرمود:

یا اَباالیَقضان! بیا تا به نزد این جماعت برویم و ببینیم چه می‌کنند.

آمدیم و به قدر ساعتی در آنجا بودیم. ما را خواب در ربود. در نخلستانی رفتیم که زمین آن بسیار خاک آلود بود، در آنجا خوابیدیم. و به خواب بودیم تا وقتی که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده‌بود و ما را در خواب دیده، با پای مبارک ما را حرکت داده و از خواب بیدار کرد. و عتاب فرمود که:

چرا در میان خاک خوابیده‌اید؟

در آن روز، حضرت علی را ابوتراب خواند، به جهت خاکی که بر اندام او نشسته بود. پس فرمود:

می‌خواهید شما را خبردهم به دو نفر که شقیّ‌ترین مردمند؟

عرض کردم: بلی یا رسول الله!

**فرمود: یکی را در ثمود که ناقه او را پی کرد. و دیگری آنکه به اینجا ضربت زند ـ و اشاره به فرق مبارک آن حضرت فرمود ـ تا آنکه از آن تر شود، و اشاره به ریش آن حضرت فرمود.**[1]*[2]

---

۱ - مسند احمد ۴ / ۲۶۳ چ دار صادر بیروت.

فضائل الصحابه ۲ / ۶۸۶، حدیث ۱۱۷۲.

این حدیث را بزرگان دیگر از عامّه در کتابهای خود آورده‌اند که در پیوست همین باب آورده‌ایم.

*۲ - ابن ابی الحدید نویسد:

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم کنیهٔ او را ابوتراب نهاد؛ هنگامی که علی علیه السّلام را در خاک خوابیده دید و ردایش از بدنش به‌کناری رفته‌بود و بدنش به خاک آغشته شده‌بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و بالای سرش نشست و بیدارش نمود. خاک را از پشتش می‌زدود و به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بنشین، به راستی که ابوترابی. از آن زمان بود که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم این کنیه را برای امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست داشت. و هنگامی که با کنیه، ایشان را صدا می‌زد، خوشحال می‌شد. امّا بنی‌امیّه، به گویندگان خود دستور دادند که این نام را برای سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام در منابر بکار برند، و آن را نقیصه‌ای برای حضرتش به شمار آورند. (شرح نهج البلاغه ۱ /۱۲)

شاید یکی از ابزارهای تبلیغ بنی‌امیّه در این مورد، مضامین ساختگی باشد که در ضمن احادیث وجه تسمیهٔ ابی‌تراب وارد کردند، تا هم از سویی وجه صحیح آن را بپوشانند. (بنگرید به: حدیث اول از باب هفتم همین کتاب)

و هم به هدف شوم خود دست یابند. (بنگرید به: تعلیقات باب ششم و هفتم، کلمات شیخ صدوق، سیّد بحرانی و علامه امینی در مورد اینگونه روایات). ظاهراً ابن‌بطریق با عنایت به همین معانی، پس از نقل برخی از روایات عامّه در این باب، این بیت شعر را آورده است:

و لو أنصفت فی حکمها امّ مالك　　　اذاً لرأت تلك المساوی محاسناً

(بحارالانوار ۶۵/۳۵ به نقل از عمدهٔ ابن بطریق)

**سیّدگوید:**

ابراهیم‌بن‌محمد حموینی نیز از طریق [عامّه] درکتاب «فرائدالسّمطین» به‌اسناد متّصل از عمّار یاسر همین حدیث را تا به آخر نقل کرده[۳].

## (۴۰) حدیث دوم

و در جزء اول از «صحیح بخاری» در باب «نَوْمُ الرَّجل فِي المسجد» در نصف مجلد یازده از آن از اجزاء ثمانیه، به سند متّصل از سهل بن سعد آورده‌است که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی به خانه فاطمه علیها السّلام تشریف آورد علی را ندید، از فاطمه علیها السّلام پرسید:

پسر عمّت کجا است؟

عرض کرد: سخنی در میان ما گذشت*[۴]که از آن اندوهگین شد و از

---

۳ - فرائد السّمطین ۱ / ۳۸۴ و ۳۸۵ چ مؤسّسهٔ محمودی بیروت با اسناد به محمدبن اسحاق از میثم از عمّار رضی الله عنه.

*۴ - علامه امینی چنین می‌فرماید:

بلی، نزد راویان حدیث در متن حدیث، سخنانی مخدوش یافت می‌شود که خبر از دخالت هوای نفسانی ایشان می‌دهد. و در بعضی از گفتار ایشان،شبههٔ منازعه و ناراحتی بین امیرمؤمنان علیه السلام و دختر عمّ پاک و راستگویش حضرت فاطمه سلام الله علیهامی‌رود،که از آن دو بزرگوار سلام الله علیهما بعید است این مطلب صحّت داشته باشد، چون به نصّ قرآن کریم، خداوند ایشان را معصوم داشته است...و این سخنان چیزی نیست، مگر سخنانی بی پایه و بی اساس، تا قداست امیرالمؤمنین علیه السّلام را از بین برده و زندگی زیبا و پسندیدهٔ ایشان با همسر گرامی شان را مشوب کرده، و مقام آن راستگویان بزرگ را در مکارم اخلاقی متزلزل گرداند.

(الغدیر ۶ / ۳۳۶ چاپ بیروت)

↙

خانه بیرون رفت و نگفت به کجا می‌روم - یا آنکه گفت خبر او را کسی به من نداد که در کجا است؟-

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم به کسی که در آنجا بود فرمود:

برو و ببین که علی در کجاست.

آن کس رفته، بازگشت و عرض کرد:

او را دیدم که در مسجد خوابیده، و ردای او از پشتش افتاده، و خاک زیادی بر اندامش نشسته. حضرت خود به نفس نفیس بر بالین او آمدند، و خاک از سرو صورت او پاک می‌کردند و می‌فرمودند:

قم یا اباتراب، قم یا اباتراب!

یعنی: ای اباتراب برخیز![5]

## (۴۱) حدیث سوم

و ایضاً از «صحیح بخاری» در جزء چهارم از اجزای ثمانیه، در ثلث اخیر از عبدالله بن سلمه نقل کرده‌است که عبدالعزیزبن ابی حازم از پدرش روایت کرده‌است که:

مردی نزد سهل‌بن سعد آمده گفت:

فلان کس که امیر مدینه است، علی را به نزد منبر نام می‌برد.

---

↙ همچنین به کلام محدّث جلیل شیخ صدوق و مؤلّف بزرگوار سیّد بحرانی در خاتمهٔ باب هفتم مراجعه کنید، که نشان می‌دهد به اینگونه احادیث اعتماد ندارند. و فقط از جهت احتجاج به روایات مورد قبول جماعت، متن کامل روایت ذکر شده، تا شاهد کلام(تکنیهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام به کنیهٔ ابوتراب) بیان گردد.

۵ - صحیح بخاری ۱ / ۷۷، باب نوم الرّجل فی المسجد، چ محمّد افندی مصری.

گفت: به چه نام؟

گفت: به ابوتراب.

سهل بخندید و گفت: به خدا قسم، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم او را به این نام نامید و این نام را از همهٔ نامهای خود دوست‌تر داشتی.

این سخن را بزرگ شمردم و گفتم: یا ابا عبّاس! چرا او را به این نام نامید؟

گفت: روزی علی علیه السّلام به خانه رفت و باز بیرون آمد و به مسجد رفته در آنجا خوابید. پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به فاطمه فرمود: پسر عمّت کجا است؟

عرض کرد: در مسجد است.

حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به مسجد آمدند و دیدند علی علیه السّلام خوابیده، و رداء از پشتش بر زمین افتاده، و خاک بر بدنش نشسته. حضرت بر بالین او آمد و خاک را از او پاک می‌نمود، و فرمود:

اجلس ابا تراب.

یعنی: بنشین ای ابوتراب.

## (۴۲) حدیث چهارم

ایضاً از «صحیح مسلم» در کراس سوّم از جزء چهارم از اجزاء ستّه در باب «فضایل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام» از سهل‌بن سعد آورده‌است که: یکی از مروانیان در مدینه عامل شده بود. سهل‌بن سعد را خواسته و او را امر کرد که به علی علیه السّلام ناسزا گوید. سهل ابا کرد. مروانی گفت: حال که از دشنام ابا می‌کنی، بگو: «لعن الله اباتراب».

سهل گفت: علی علیه السّلام این نام را از همهٔ نامهای خود دوست تر داشتی، و چه خرسند شدی وقتی که او را به این نام خواندندی.

گفت: پس بگو چرا به این نام نامیده شد؟

سهل گفت: وقتی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل خانه فاطمه شد، علی را ندید و فرمود:

پسر عمّت کجا است؟

عرض کرد: سخنی در میان من و او شد،از من رنجیده و از خانه بیرون رفت و ندانستم به کجا رفت.

حضرت به کسی که در آنجا بود، فرمود: برو و ببین علی علیه السّلام در کجاست.

آن کس عرض کرد: در مسجد خوابیده.

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم بر بالین او آمده، دید در خواب است و رداء از یک جانبش افتاده و خاک بر اعضایش نشسته. حضرت خاک را از اعضایش پاک می‌کرد و می‌فرمود:

قُم ابا تراب قمُ ابا تراب!(۶)

## (۴۳) حدیث پنجم

ایضاً از طریق [عامّه] حدیثی است که ابوالمؤیّد موفّق‌بن احمد که از اعیان علمای ایشان است، در کتاب «فضایل امیرالمؤمنین علیه السّلام» به سند متّصل از ابن عبّاس روایت کرده‌است که:

چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در میان اصحاب خود از مهاجرین و انصار طرح اخوّت انداخت، علی علیه السّلام را با کسی برادر نکرد. چون چنین دید، خشمناک شد، از آنجا بیرون آمده نهر کوچکی را دید. در آنجا رفت و سر خود را بالای دست گذاشته بر روی خاک خوابید، و خاک

---

۶ - صحیح مسلم ۷ / ۱۲۳ و ۱۲۴ چ بیروت.

بر روی مبارک او نشسته. رسول خدا به جستجوی او بیرون آمد، تا آنکه او را با چنین حالتی یافته، پای مبارک را به بدن او زده و فرمود:

یا علی! برخیز که شب نکردی مگر آنکه مسمّی به ابوتراب شدی. و اندوهناک شدی که تو را با کسی برادر نکردم؟

آیا نمی‌خواهی که باشی از برای من به منزلهٔ هارون از برای موسی، الاّ آنکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود؟

یا علی! کسی که تو را دوست دارد، قرین امن و ایمان است. و کسی که تو را دشمن دارد، حق‌تعالی او را دشمن دارد، حق‌تعالی او را دشمن دارد. حق‌تعالی او را بمیراند به مردن جاهلیّت، و در قیامت از او حساب کشند، هر عملی را که در اسلام کرده است(۷).



---

۷ - مناقب خوارزمی / ۷ چ نجف.

منتخب کنز العمّال چاپ شده در حاشیه مسند احمد۳۱/۵.

ابن صبّاغ مالکی در فصول المهمّة / ۳۸ چ تهران.

هیثمی در مجمع الزواید ۹ / ۱۱۱ چ بیروت.

ابن عساکر در تاریخ دمشق ۱ / ۳۲ - ۳۴ چ بیروت.



# پیوست باب ششم

در موضوع این باب به منابع و مآخذ زیر نیز می‌توان استناد جست.

۱ - ابن مغازلی در «مناقب /۸ و ۹ ج اسلامیه تهران» به اسنادش از محمدبن اسحاق و او نیز به اسنادش از خیثم بن ابی یزید از عماربن یاسر.

۲ - شیخ حسین‌بن محمدبن حسن دیّار بکری در «تاریخ الخمیس ۲ / ۳۶۴ ج مؤسسهٔ شعبان ـ بیروت» به اسنادش از محمدبن اسحاق.....از خیثم‌بن ابی یزید از عمّار (رض)..... و در ۲ / ۲۷۵.

۳ - مورخ نسّابه احمدبن یحیی بلاذری در «انساب الاشراف» / ۸۹ و ۹۰ ج اعلمی - بیروت» در قسمت شرح احوال امیرالمؤمنین علیه السّلام بدون ارائه سند.

۴ - سبط ابن جوزی در تذکرةالخواص / ۵ ج نینوی‌الحدیثه ـ تهران به اختصار.

۵ - حافظ ابوجعفر طحاوی در «مشکل الآثار ۱ / ۳۵۱ و ۳۵۲ ج دار صادر ـ بیروت به اسنادش از خیثم از عمار(رض)......

۶ - علامه حافظ حاکم نیشابوری در «مستدرک الصّحیحین» ۳ / ۱۴۰ و ۱۴۱ ج دارالکتاب العربی - بیروت با استنادبه محمدبن اسحاق......از خیثم از عمار.

۷ - ابن هشام در السیرة النبویّه ۲ / ۲۳۶.

۸ - ابن کثیر در تاریخ ابن کثیر ۳ / ۲۴۷.

۹ - سیوطی در جامع‌الکبیر ۶ / ۳۹۹ به نقل از ابن عساکر و ابن النجّار.

۱۰ - عینی در عمدة القاری ۷ / ۶۳۰.

۱۱ - علّامه حافظ ذهبی در تلخیص المستدرک چاپ شده به ضمیمهٔ المستدرک ۳ / ۱۴۰ و ۱۴۱ چ دارالکتاب العربی.

۱۲ - علامه هیثمی در «مجمع الزوائد» بیروت ۹ / ۱۰۱ چ دارالکتاب بیروت از بزّار و احمد. همچنین در همین کتاب ۹ / ۱۳۶ چ دارالکتاب - بیروت باحذف سند آورده و بعد از نقل حدیث گوید: احمد و طبرانی و بزّار با اختصار حدیث را نقل کرده‌اند و رجال همگی آنها مورد اطمینان است.

۱۳ - علامه ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ۱ / ۱۴۱ چ دارالکتاب العربی -بیروت به اسنادش ازمحمدبن اسحاق......از خیثم از عمار.

۱۴ - علامه محمدبن جریر طبری در «تاریخ طبری» ۲ / ۲۶۱ چ افست ایران، به دو طریق ذکر کرده‌است.

۱۵ - علامه علی بن برهان الدین حلبی شافعی در «انسان العیون فی سیرة الامین المأمون المعروف بالسّیرة الجلیله ۲ / ۱۲۶ چ دارالفکر - بیروت.

۱۶ - علامه ابن صبّاغ مالکی در «الفصول المهمّة» / ۳۹ چ اعلمی - تهران به نقل از صحیح مسلم.

۱۷ - علامه حافظ محبّ‌الدین طبری در «ذخایر العقبی» / ۵۷، چ قاهره و گفته: مسلم و بخاری آن را نقل کرده‌اند.

۱۸ - علّامه حافظ محمدبن معتمدخان بدخشانی در «نزل الابرار» ۳۹ چ تهران و گفته: بخاری و مسلم از ابوحازم از سهل بن سعد نقل کرده‌است.

۱۹ - علّامه حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در «تاریخ الخلفاء» / ۱۶۷ چ مصر به نقل از بخاری.

۲۰ - علّامه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین / ۲۵ و ۲۶ چ اسماعیلیان به اسنادش از ابوحازم از سهل بن سعد با تفاوت در لفظ.

۲۱ - علّامه نسّابه جمال الدین احمدبن علی حسنی معروف به «ابن عنبه» در عمدة الطالب / ۵۹ چ حیدریّه - نجف با اختلاف در لفظ و حذف سند.

۲۲ - علامه حافظ ابوالفداء ابن کثیر شامی در «البدایة و النّهایة» ۷ / ۳۳۶ چ معارف - بیروت و گفته: در صحیحین از سهل بن سعد آورده‌اند.

۲۳ - علامه متّقی هندی در «منتخب کنز العمّال» چاپ شده در حاشیهٔ مسند احمد ۵ / ۳۰ چ دار صادر، بیروت به نقل از بخاری از سهل بن سعد.

۲۴ - علّامه شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی در «نور الابصار» / ۹۰ چ دارالکتب العلمیّه - بیروت از بخاری و مسلم از سهل بن سعد.

۲۵ - علامه محدّث ابن حجر هیثمی مکّی در «الصواعق المحرقه» / ۱۲۳ چ مصر به نقل از بخاری و مسلم از سهل بن سعد.

۲۶ - علامه میبدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین به زبان فارسی / ۱۰۴ چ سنگی از مسلم از سهل بن سعد.

۲۷ - علامه ابن صبّان در «اسعاف الراغبین» چاپ شده در حاشیه نور الابصار / ۱۷۵ چ دارالکتب العلمیّه - بیروت از بخاری و مسلم از سهل بن سعد.

۲۸ - علامه ابن طلحة شافعی در «مطالب السؤول» / ۱۲ چاپ شده با «تذکرة الخواص» به نقل از بخاری و مسلم از سهل بن سعد.

۲۹ - علامه محمدبن ابی‌بکر انصاری تلمسانی معروف به «بریّ» در جوهرة فی نسب الامام علی علیه السّلام / ۹۴ چ دمشق.

۳۰ - علامه جمال الدین شیخ محمدبن یوسف رزندی حنفی مدنی در «نظم دررالسّمطین» / ۱۰۷ چ نجف.

۳۱ - علامه قسطلانی در «ارشاد السّاری» ۶ / ۱۱۶ چ داراحیاءالتراث العربی ـ بیروت.

۳۲ - علامه حافظ ابوعبدالله محمدبن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطّالب» / ۱۹۵ چ نجف.

۳۳ - علاّمه ابن طولون در «الائمّة الاثنی عشر / ۴۷ چ دارصادر ـ بیروت. و گفته:

کنیهٔ علی (رض) ابوالحسن است و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم او را به ابوتراب کنیه داد و محبوبترین نام نزد او همین بود.

۳۴ - ابن سعد درالطبقات / ۵۰۹.

۳۵ - عیون الاثر ۱ / ۲۲۶.

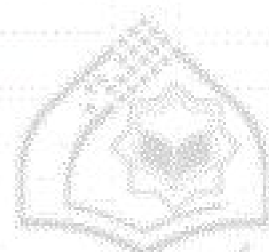
۳۶ - مقریزی در امتاع الاسماع / ۵۵.

۳۷ - بیهقی در السنن الکبری / ۴۴۶.

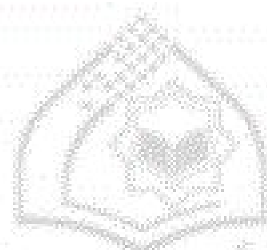
۳۸ ـ ابن عساکر دمشقی در کتاب تاریخ دمشق در قسمت شرح احوال امیرالمؤمنین علیه السّلام ج ۱ ص ۳۴ - ۳۲. مؤسسه محمودی - بیروت احادیث دیگری نیز در کنیهٔ آن حضرت به ابوتراب آورده‌است از جمله:

ابوالقاسم بن الحصین با سلسلهٔ سندش آورده است‌که سمّاک بن حرب گفت:
به جابر گفتم: این قوم مرا به دشنام‌گویی علی علیه‌السّلام دعوت می‌کنند!!!
گفت: چرا او را دشنام دهی؟!
گفتم: چون کنیه‌اش ابوتراب است.
گفت: به خدا قسم برای علی، کنیه‌ای محبوبتر از ابوتراب نبود!!
پیامبر صلی‌الله علیه و آله بین مردم عقد برادری بست. ولی بین امیرالمؤمنان و هیچ کس عقد اخوّت نبست. پس ایشان خشمگین شده و از شهر خارج شد تا اینکه به پشته‌ای از خاک رسید و روی آن خوابید. پیامبرصلی الله علیه و آله نزدیک او رسید و گفت:
«ابوتراب برخیز.»!
و همچنان خاک از پشتش و لباسهایش می‌زدود و می‌گفت:
«برخیز ای ابوتراب! آیا خشمناک شدی که بین مردم برادری باشد ولی بین تو و شخص دیگری عقد برادری نباشد؟»
گفت: «بله».
پس گفت: تو برادر من هستی و من برادر تو هستم.

۳۹ ـ شیخ علاءالدین سکتواری در محاضرة الاوائل / ۱۱۳ گفت:
اول کسی که به ابوتراب مکنّی شد، علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنه) است. پیامبر او را کنیه دادند در هنگامی که او را یافتند که به پهلو روی خاک خوابیده پس با لطف و مهربانی فرمودند:
ای ابوتراب برخیز. پس آن بهترین لقبهایش بود و از آن پس همان به برکت نفس محمّدی کرامتی برایش بود. و در روز قیامت، آن خاک به سخن می‌آید از آنچه که اتفاق افتاده بود، و به آنچه که اتفاق می‌افتد. پس سرّ آشکاری را می‌فهمیم.



# باب هفتم



در کـنیهٔ آن حـضرت است بـه ابوتراب از روایات خاصّه. و در آن چهار حدیث ذکر می‌شود.



## نگاهی به باب هفتم

به‌دنبال بحث باب قبل درباره کنیه «ابوتراب» از طریق عامّه، مؤلّف عالیقدر از مسیر خاصّه همان بحث را تعقیب فرموده و در این مورد چهار حدیث را ذکر می‌نماید.

این احادیث از محدّث بزرگوار شیعه، «محمدبن علی‌بن بابویه» مشهور به شیخ صدوق، نقل گردیده است. که به استثنای یک حدیث، سه‌حدیث دیگر برمبنای ارزیابی حدیثی شیعی محلّ تأمّل می‌باشد.

زیرا همان‌گونه که در باب قبل گفتیم از اموری سخن گفته‌اند که با مقام عصمت دو نادرهٔ خلقت و دو شخصیت والامقام هستی ـ حضرت علی علیه السّلام و حضرت زهراسلام‌الله علیها ـ تطابق و همخوانی ندارند.

امّا حدیثی نیز در میان این چهار حدیث از استحکام فراوان برخوردار بوده در برگیرنده خصوصیّات و ویژگیهای دیگری از پیشوای متّقیان جهان است.

این خصوصیّات عبارتند از:

۱) مولا علی علیه السّلام صاحب زمین است.

۲) حضرت علی علیه السّلام حجّت خداست برخلق و بقای زمین. و آرام آن به‌واسطه وجود آن بزرگواراست.

۳) در روز قیامت، وقتی کفار مشاهده‌کنند که چه مقدار برای دوستان و شیعیان آن حضرت از پاداش و بهره و کرامت مهیا گردیده، آرزو کنند که ای‌کاش! ما همه خاک می‌شدیم یعنی کاش شیعه علی علیه السّلام بودیم و این است معنی سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

«و یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً»

## (۴۴) حدیث اول

ابن بابویه به سند صحیح روایت کرده‌است که از ابن عبّاس پرسیدند:

چرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی را مکنّی به ابو تراب فرمود؟

گفت: به جهت آن که صاحب زمین است و حجّت خدا است بر خلق. و بقای زمین و آرام آن، به واسطهٔ وجود آن حضرت است. و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

چون قیامت شود، و کفّار مشاهده نمایند آنچه را که حق‌تعالی آماده کرده‌است برای دوستان و شیعیان علی علیه‌السّلام از ثواب و فرّ و اجر و کرامت، می‌گویند:

ای کاش ما همه خاک می‌شدیم ـ یعنی کاش شیعهٔ علی علیه‌السلام بودیم ـ و این است که حق‌تعالی می‌فرماید:

«وَ یَقُولُ الکافِرُ یا لَیْتَنِي کُنتُ تُراباً.»*(۱)(۲)

---

*۱ ـ علامهٔ مجلسی در بحارالانوار چنین می فرماید:

ممکن است که غرض از ذکر این آیه، بیان وجه دیگری در نامگذاری امیرالمؤمنین علیه السّلام به ابوتراب باشد. چرا که شیعیان امیرالمؤمنین ↙

## (۴۵) حدیث دوم

ابن بابویه به سند خود از ابن عمر آورده است که گفت:
در خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم، در یکی از نخلستان‌های مدینه. و آن حضرت علی را می‌طلبید. ناگاه داخل باغی شد و علی را آنجا دید که شخم می‌کرد و غبار بر چهرهٔ مبارکش نشسته، فرمود:
ملامت نمی‌کنم مردم را اگر تو را ابوتراب گویند.
پس رنگ علی علیه السّلام سفید شد و این کلمه بر او گران آمد. حضرت‌رسول فرمود:
نمی‌خواهی تو را خشنود کنم؟
عرض کرد: بلی یا رسول‌الله.
فرمود: تو برادر و خلیفه و وزیر منی و تو قرض مرا ادا کنی و ذمّه مرا بری گردانی. هرکه تو را دوست دارد در حیات من، از اهل بهشت است. و هرکه تو را در ایّام حیات تو بعد از من دوست دارد، پایان کار او امن و امان

---

کاعلیه السّلام در مقام حضرتش و متابعت اوامرش، در نهایت کوچکی خاک نامیده شوند، همانطورکه در آیهٔ شریفه متذکّرگردیده ـ و بدینگونه بزرگ و امام ایشان، اباتراب نامیده شده‌است.
و شاید هم‌آیهٔ شریفه، شاهد دیگری‌به‌نامگذاری‌حضرت به «ابوتراب» باشد. و یا به جهت مدح حضرت باشد نه ذمّ‌شیعه، برخلاف آنچه‌بعض از نواصب به جهت کوچک کردن ایشان بیان نموده‌اند.
(بحارالانوار ۳۵ / ۵۱)

۲ ـ آیهٔ شریفه: سورهٔ نبأ آیهٔ ۴۰: و کافر چنین گوید: ای کاش خاک می‌بودم.
معانی الاخبار / ۱۲۰.
علل الشرایع / ۶۳.
بشارة المصطفی / ۱۱ به روایت از صدوق.
بحارالانوار ۳۵ / ۵۱ و ۶۸ / ۱۲۳.

خواهدبود و هرکه بعد ازتو، تو را دوست دارد و برآن ثابت بماند، حق‌تعالی او را در روز رستخیز از عذاب ایمن گرداند. و هر که بمیرد و با تو دشمن باشد، مردن او مردن جاهلیّت است. و حق‌تعالی با او حساب کند در روز قیامت آنچه در اسلام کرده‌است.[۳]

## (۴۶) حدیث سوم

ایضاً ابن بابویه به اسناد خود از ابوهریره روایت کرده‌است که گفت:

روزی نماز صبح را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به جماعت گزاردیم. حضرت برخاست، ما نیز برخاستیم و اثر حزن و ملال در گونه و احوال آن حضرت نمایان بود. پس به خانه فاطمه علیها السّلام تشریف بردند. چون به آنجا رسیدیم، دیدیم علی علیه السّلام در بیرون‌خانه بر روی خاک خوابیده. حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بر بالین او نشست و به دست مبارک خاک از روی علی علیه السّلام پاک می‌کرد و می‌فرمود:

برخیز، پدر و مادرم فدای تو باد، یا ابا تراب!

پس دست علی علیه السّلام [را] گرفته هر دو داخل خانه شدند. چندان نکشید که آواز خندهٔ بلندی به گوش ما رسید. ناگاه حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم از خانه بیرون آمد، خرّم و شادان با روی درخشنده.

عرض کردم:

یا رسول‌الله! محزون داخل خانه شدی و مسرور بیرون آمدی.

فرمود: چگونه مسرور نباشم حال آنکه اصلاح کردم میان دو نفر را که

---

۳ـ علل الشرایع ۱ / باب ۱۲۵ / ۱۵۱ (چاپ قم).

مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۱۱۱.

بحارالانوار ۳۵ / ۵۰.

محبوبترین اهل زمینند در نزد اهل آسمان.(۴)

## (۴۷) حدیث چهارم

ایضاً ابن بابویه علیه‌الرّحمه از حبیب بن ثابت روایت کرده‌است که گفت:
میان علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام سخنی گذشت. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل خانه فاطمه شد و بر روی فرش پشمینه خوابید. پس علی علیه السّلام و فاطمه هر دو داخل شدند. علی علیه السّلام در یک طرف پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خوابید و فاطمه علیهاالسّلام در طرف دیگر. حضرت دست علی‌علیه السّلام را گرفته در بالای ناف خود گذاشت و دست خود را در بالای ناف فاطمه علیهاالسّلام گذاشت و با ایشان گفتگو می‌کرد و سخن می‌راند، تا اینکه میان ایشان تألیف کرد و اصلاح فرمود و خشنود از منزل فاطمه علیهاالسّلام بیرون آمد. اصحاب از سبب خوشحالی او سؤال کردند.
فرمود: چرا خوشنود نباشم حال آنکه اصلاح کردم میان دو نفر که محبوبترند نزد من از هر که بر روی زمین است؟(۵)

### سیّد گوید:

ابن بابویه علیه‌الرّحمة بعد از ذکر این حدیث گفته است که محمّدبن‌علیّ‌بن الحسین گفته:
اعتماد و اعتقاد به این خبر ندارم. زیرا که علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام‌کسانی نبودند که میان ایشان سخنی گذرد که باعث رنجیدگی و ملال ایشان شود،تابه‌حدّی که رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم ایشان

---

۴ ـ علل الشرایع ۱ / باب ۱۲۵ / ۱۵۰.
بحارالانوار ۳۵ / ۵۰ و ۴۳ / ۱۴۶.
۵ ـ علل الشرایع ۱ / ۱۲۵ / ۱۵۰.

را صلح دهد. زیرا که علی علیه السّلام سیّد اوصیاء است و فاطمه علیها السّلام سیّدهٔ نساء. و این هر دو بزرگوار در مراسم اخلاق، تابع سیّد ابرار و احمد مختار بودند.

ولکن اعتماد من بر حدیث احمدبن الحسن القطّان است.

## مؤلّف گوید:

همانا مراد محمّدبن علی‌بن الحسین -ره- از این سخن، این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به ادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه حجّت خدا است. وحدیث احمدبن الحسن القطّان که در اول این باب ذکر شد، صریح است در این مطلب. و همچنین عصمت فاطمه علیها السّلام از ضروریّات مذهب و کلیّات ملت می‌باشد. بنابراین رنجش آن معصومه از حجّت خدا که از عصیان و خطا منزّه و مبرّاست، منافی با عصمت خواهدبود. لهذا خبر از درجهٔ اعتبار ساقط است.

و امّا احادیث سابقه که در باب سابق از طرق عامّه نقل شد، دلالت آنها بر این مطلب به طریق اولی اعتباری نخواهد داشت، چه آن جماعت، عدم عصمت را منافی نبوّت و امامت نمی‌دانند. در فاطمه [علیها السّلام] به طریق اولی چنین خواهند گفت.

## تذییل

فقیر در مؤلّفات بعضی از علماء و عرفاء معاصرین وجهی در باب کنیهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام به ابی تراب دیدم که ذکرآن به مذاق اهل ذوق، خالی از وجهی نیست و آن این است که، به مؤدّای آیه:

«اِنّا خَلَقْنَا الْاِنسانَ مِنْ طینٍ»(۶)

بنی نوع انسانی همه از خاک آفریده‌شده.

---

۶ ـ سورهٔ مؤمنون / ۱۲.

و به مقتضای آیهٔ شریفه:

«وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیٍ حَیّ»(۷)

حیات جمیع موجودات از آب است.
پس حیات خاک نیز از آب خواهدبود. و به اتّفاق اکثر مفسرین، آیه:

«وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً، فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهراً»(۸)

در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده. پس خلقت آن حضرت از آب است و آب باعث حیات همهٔ موجودات است، حتّی خاک. پس حضرت امیرالمؤمنین ابوتراب خواهدبود. والله‌اعلم.*(۹)

---

۷ ـ سورهٔ انبیاء / ۳۰.
۸ ـ سورهٔ فرقان آیهٔ ۵۴.
یعنی: و او آن کسی است که انسان را از آب آفرید و برای او پیوند و خویشی قرارداد.
*۹ ـ محمدبن عباس در تفسیر خود، از سعید سمّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که آیهٔ شریفهٔ «یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا» یعنی:
کاش علوی می‌بودم، و ولایت ابوتراب را گردن می‌نهادم.
(تأویل‌الآیات ۲ / ۷۶۱،بحارالانوار۱۹۴/۷ و ۲۶۲/۲۴، تفسیربرهان ۴۲۳/۴)
علی‌بن ابراهیم قمی نیز آیه شریفه را چنین تفسیر کرده است.
(بحارالانوار ۳۶ / ۷۱)
ابن شهر آشوب نیز نوشته: یا لیتنی کنت ترابا، ای شیعیّاً.
(بحارالانوار ۳۵ / ۶۰ به نقل از مناقب).
در روایت دیگر، آمده است:
حضرتش کنیهٔ ابی تراب گرفت، از آن روکه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده بود:
یا علی! اوّل من ینفضّ التّراب من رأسه أنت.

↙

---

ای علی! تو اوّل کسی هستی که(در قیامت و زمان احیای مجدد مردمان) خاک از سرش می‌زداید.

(بحارالانوار ۳۵ / ۶۱ به نقل از مناقب)

در روایت دیگر از رسول خدا روایت شده که فرمود:

ما وقتی به علی علیه السلام «اباتراب» می‌گفتیم، او را ـ به این کنیه ـ می‌ستودیم.

(همان مدرک)

برای حسن ختام این گفتار، دو قصیده از شاعران سلف می‌آورم، که کنیهٔ «ابوتراب» را در شعر خود آورده‌اند.

وصیّ همدانی گوید:

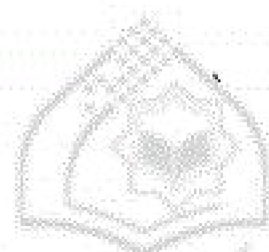
مات الموالی و المحبّ     لأهل بیت ابی تراب

(الغدیر ۴ / ۷۹)

و شواء کوفی حلّی گوید:

ضمنت لمن یخاف من العقاب     اذا والی الوصیّ ابا تراب

(الغدیر ۵ / ۴۰۹)



# باب

## هشتم

در اثبات اینکه آن حضرت علیه السّلام «امیرالمؤمنین» و «سیّدالوصیّین» و «امیرالبررة» است از روایات عامّه

و در این باب چهل و دو حدیث ذکر می‌شود.



## نگاهی به باب هشتم

باب هشتم متضمّن چهل و دوحدیث از احادیث عامّه است.
که از بزرگانی چون:

«ابوالمؤیّد موفّق‌بن احمد خطیب خوارزم» در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین»

«ابراهیم‌بن محمد حموینی» در کتاب «فرائد السّمطین»،

«ابن‌مغازلی شافعی» در کتاب «مناقب»،

«ابن‌عباس» حبر امّت،

«حافظ ابوبکر احمدبن مردویه» در کتاب «مناقب امیرالمؤمنین»

«خطیب بغدادی»،

«ابن‌شیرویّه» در کتاب «فردوس»

نقل گردیده‌است به‌صور گوناگون، که بیانگر برخی از القاب مولانا امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله علیه است.

از جمله اموری که در احادیث وارده. در این باب آمده، به‌شرح زیراست:

در شب معراج، به‌بیان پیامبرصلی‌الله علیه و آله و سلم این القاب به علی‌علیه‌السّلام داده شد:

«سیّدالوصیّین» و «امام المتّقین» و «قائد الغّر المحجّلین»:
یعنی: سرور اوصیاء الهی، پیشوای پرهیزکاران و پیشتاز پیشانی سفیدان در روز قیامت. و دیگر از القاب او «حامل لواء حمد در روز قیامت» است.

در روایاتی عجیب آمده‌است که رسول‌اکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ای علی! با خورشید سخن بگوی تا با تو سخن گوید.

علی‌علیه‌السّلام فرمود:

السلام علیك أیّها العبد الصالح المطیع لله تعالی!

که پاسخ شنید:

علیك السلام یا امیرالمؤمنین و امام المتّقین و قائدالغرّ المحجّلین.

در روایتی دیگر چنین ذکر گردیده که این بزرگوار:

امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و عیبة علمی

یعنی: «صندوقچه دانش» پیامبراکرم است.

در بیانی دیگر از رسول‌اکرم نقل شده که فرمودند:

بابِی الّذي اوتِیَ منه

یعنی درِ دانش من است که باید از آن واردشد.

از جمله القاب دیگری که از سوی پیامبراکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلم به این بزرگوار داده شده، این است:

«عليٌّ يَعْسُوبُ الّدينِ»

که معنی «یعسوب» بزرگ زنبوران است: یعنی بزرگ دین و سرور دین است.

لقب دیگری از روایتی از روایات این باب استفاده می‌شود:

«عروة الْوُثق»

است.

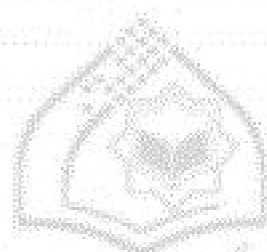
یعنی: ریسمان مستحکم. و این لقب را از آن‌روی به حضرتش داده‌اند که چنگ‌زدن به دامان آن بزرگوار، انسان را در فتنه‌ها حفظ و حراست می‌نماید.

و سرانجام از القاب دیگر مستفاد از روایات این باب، به بیان وجود مقدس رسول خاتم‌صلی‌الله علیه و آله و سلم عبارت است از:

«عليٌّ اميرُ البَرَرة و قاتلُ الفَجَرة»

علی علیه‌السّلام‌پیشوای‌نیکوکاران است و کشندهٔ بدکاران.

آنچه در این باب آمد، وجوه اشتراکشان، همان القابی بود که ذکر گردید.



## (۴۸) حدیث اول

ابوالمؤیّد موفق‌بن احمد اخطب خوارزمی که از اعیان علمای عامّه است، در کتاب «فضایل امیرالمؤمنین» به اسناد خود از انس‌بن مالک آورده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا انس! آبی حاضر کن تا وضوئی تازه کنم.

پس برخاست و دو رکعت نماز به‌جاآورد و فرمود:

یا انس! اوّل کسی که از این در بر تو داخل شود، او امیرالمؤمنین و سیّد المسلمین و قائدالغرّالمحجّلین و خاتم الوصیّین است.

انس گوید: در دل خود گفتم: خداوندا! این کس مردی از انصار باشد [و آن را پوشیده نگاه داشتم][1]، که در این هنگام علی علیه السّلام داخل شد.

حضرت فرمود: کی است؟

عرض کردم: علی است.

حضرت برخاست خرّم و شادان و دست به‌گردن علی علیه السّلام انداخت و عرق از پیشانی او پاک می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد:

یا رسول‌الله! امروز با من به نوعی مهربانی فرمودید که تا به حال نفرموده بودید.

---

۱ ـ در اصل اضافه دارد: «وکتمته».

فرمود: چگونه با تو مهربانی نکنم و حال آنکه تو اداکنندهٔ دِیْنِ منی پس از من. و تو احکام مرا به گوش مردم می‌رسانی. و تو آشکارخواهی کرد بعد از من برای مردم، آنچه را که در او اختلاف کنند.(۲)

## بیانُ:

«قائد» رئیس و مطاع و سرکرده و کشنده را گویند. و «غرّ» اسبان پیشانی سفید را گویند. و «محجّلین» اسبان دست و پا سفید را. و عرب این نوع اسبان را زیاد پسندند. و در اینجا مراد «نجباء» و معروفین است. و معنی این است که: امیرالمؤمنین بزرگ اهل دین و سرکردهٔ ایشان است. یا آنکه کشانندهٔ روسفیدان و دست و پا سفیدان است، در روز قیامت، به‌سوی بهشت.

## (۴۹) حدیث دوم

ایضاً ابوالمؤیّد به‌اسناد خود از ابن عبّاس آورده‌است که:

هنگام صبح حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانه تشریف داشتند و علی علیه السّلام پیش از همه کس بر آن حضرت داخل شد. دیده، سر آن حضرت، در دامن دحیة‌بن خلیفه کلبی است.

علی علیه السّلام گفت: السَّلام عَلَیْكَ. یا دحیه، چگونه صبح کرد رسول خدا؟

---

۲ ـ مناقب خوارزمی / ۴۲ چ نجف.
مقتل الحسین خوارزمی ۱ / ۴۶.
فرائد السمطین حموینی ۱ / ۱۴۵ چ بیروت (محمودی).
حلیةالأولیاء ابونعیم اصفهانی ۱ / ۶۳ چ دارالکتاب بیروت.
کفایة الطالب گنجی شافعی / ۲۱۲ ـ ۲۱۱ چ نجف.
میزان الاعتدال علامه ذهبی ۱ / ۶۴ چ بیروت.
تجهیز الجیش مولوی حسن‌بن امان الله دهلوی / ۳۴۴ خطی.
تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر (باب امام علی‌بن ابی‌طالب) ۲ / ۴۸۷ و ۲۵۹ چ بیروت.

دحیه گفت: به نیکی و خوشحالی، ای برادر رسول خدا. علی علیه السّلام گفت: خدا تو را از ما اهل بیت جزای خیر دهاد.

دحیه گفت: یا علی من تو را دوست می‌دارم و تو را نزد من فضیلت و منقبتی است. آن را به‌تو گویم تا به آن خوشوقت شوی.

«أنت امیرالمؤمنین و قائد الغرّالمحجّلین.»

و گفت: یا علی! تو بر همه اولاد آدم سیّد و سروری، مگر سلسلهٔ انبیاء و مرسلین. و لوای حمد در روز قیامت به‌دست تو خواهدبود. و تو و شیعهٔ تو در روز قیامت بشتابید به‌سوی بهشت با محمّد صلی الله علیه و آله وسلّم و حرم او، مانند عروسانی که به حجله روند. و به تحقیق فیروزی یافت و رستگار شد هر که به تو پیوست و زیان دید هرکه از تو دوری جست. و هرکه تورا دوست دارد، محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم‌را دوست داشته. و هرکه با تو دشمنی کند، شفاعت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت او را نصیب نخواهدشد. ای بندهٔ خالص خدا، نزدیک بیا.

چون نزدیک شد، سر مبارک آن حضرت، را در دامن علی علیه السّلام گذاشت.

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: این همهمه چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام آنچه گذشته بود، عرض کرد.

حضرت فرمود: یا علی! این دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بود و تو را به نامی نامید، که حق تعالی تو را به آن نامیده، و او است که محبّت تو را در دل مؤمنین ثابت کرده‌است. و سطوت[۳] تو را در دل کفّار انداخته است[۴].

**سیّد رحمه‌الله گفته است:**

همان حدیث سابق را که اخطب خوارزمی نقل کرده‌است، محمد حموینی

---

۳ ـ سَطْوَت: شکوه، ابهّت، وقار.

۴ ـ مناقب خوارزمی / ۲۳۱ و ۲۳۲ چ نجف.

نیز از طریق عامّه در کتاب «سمطین» به اسناد خود از انس‌بن مالک روایت کرده‌است، تا آنجا که حضرت فرمود:

یا علی! تو آشکار می‌بینی پس از من برای مردم، آنچه را که در او اختلاف کرده‌اند.

پس گفته‌است: و احمدبن عبدالله به روایت جابرجعفی از ابوالطفیل از انس‌بن مالک نیز این حدیث را روایت کرده‌است[۵].

## (۵۰) حدیث سوم

ایضاً موفّق‌بن احمد، به اسناد خود روایت کرده‌است که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود:

یا اباالحسن! با آفتاب سخن گوی که با تو سخن گوید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت:

«السَّلام عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطيعُ للهِ تَعالى»

یعنی درود برتو باد. ای بندهٔ نیکوکار فرمان بردار خدا.

آفتاب در جواب گفت:

«و عَلَيْكَ السَّلامُ يا اميرالمؤمنين وَ إِمامَ الْمُتَّقين و قائد الغُرِّ الْمُحَجَّلين»[۶].

یا علی! جای تو و شیعیان تو در بهشت است.

یا علی! اوّل کسی که زمین برای او شکافته شود و در صحرای محشر

---

۵ ـ فرائد السمطین ۱ / ۱۴۵ حدیث ۱۰۹.

۶ ـ و بر تو درود باد، ای امیر ایمان آورندگان و پیشوای پرهیزکاران و پیشانی سفیدان.

قدم گذارد، محمّداست صلّی الله علیه و آله و سلّم. و بعد از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم تو خواهی بود. و اوّل کسی که زنده شود در روز قیامت، محمّد است صلّی الله علیه و آله و سلّم. و بعد از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم تو خواهی بود. و اوّل کسی که در آن روز خلعت بزرگی و افتخار پوشد، محمّد است صلّی الله علیه و آله و سلّم. وبعد از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم تو خواهی بود.

**راوی گوید:**

پس امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌سجده افتاد و اشک از چشمان مبارکش جاری شد. حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خود را برروی او انداخت و فرمود:

یا اخی و حبیبی! سر از سجده بردار که حق‌تعالی فخر و مباهات می‌کند به تو ملائکه هفت آسمان را[7].

## (۵۱) حدیث چهارم

موفّق‌بن احمد ایضاً به اسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه آورده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

هذا علیّ‌بن ابی‌طالب، لَحمه لحمی و دمه دمی، و هُو منّی بِمَنزلة هٰرُونَ مِنْ موسیٰ الاّ اَنَّهُ لانَبِیَّ بَعْدی.

[ این علی پسر ابی‌طالب علیه السّلام است. گوشت او گوشت من است و خون او خون من است. و قدر و منزلت او به من، به نسبت قدر و منزلت

---

۷ـ مقتل الحسین خوارزمی ۱ / ۵۰ ـ ۴۹ و همو در مناقب / ۶۴ ـ ۶۳.

فراید السمطین حموینی ۱ / ۱۸۵ ـ ۱۸۴.

ینابیع المودة قندوزی / ۱۴۰ چ اسلامبول ترکیه.

هارون بر موسی علیهما السلام است، غیر از اینکه پس از من پیامبری نخواهدبود.]

و فرمود: ای امّ سلمه! بشنو و گواه باش به آنچه می‌گویم:

هذا عَلِیُّ بْنُ ابی‌طالبٍ اَمیرُالمؤمنین وَ سَیِّدُالْمُسْلِمینَ وَ عَیْبَة علمی.

یعنی: علی علیه‌السّلام [امیرمؤمنان و آقای مسلمانان] صندوق علم من است.

«وَ بابي الّذي اُوتِيَ مِنْهُ».

و باب من است که احدی به‌من نرسد مگر از آن باب.

«و اخي فی الدّین».

و برادر دینی من است.

«وَخِذْنی فی الْآخِرَة».

و رفیق و مونس من است در آخرت.

«و مَعی فِی السَّنامِ الْاَعلیٰ».

و پیوسته با من خواهدبود در درجات عالیه بهشت[۸].

---

۸ ـ مناقب خوارزمی / ۸۶ چ حیدریه نجف.

میزان الاعتدال علامه ذهبی ۲ / ۳ و ۲ / ۴۱۶ چ داراحیاء الکتب‌العربیه مصر.

مجمع الزوائد علامه هیثمی ۹ / ۱۱ چ بیروت.

ینابیع المودّة قندوزی / ۱۳۰ ـ ۱۲۹ چ اسلامبول.

لسان المیزان علامه ابن حجر عسقلانی ۲ / ۴۱۴ ـ ۴۱۳ چ بیروت.

منتخب کنزالعمّال متقی هندی چاپ شده در حاشیه مسند احمد ۵ / ۳۱ ـ ۳۰.

کنوزالحقائق عبدالرؤوف مناوی چاپ شده در حاشیه جامع الصغیر سیوطی ۲ / ۱۴۵.

## (۵۲) حدیث پنجم

موفّق‌بن احمد آورده‌است که، در «معجم طبرانی» به اسناد خود از عبدالله‌بن علیم جهنی روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم‌فرمود:

شبی که به معراج رفتم، در شأن علی علیه السّلام سه وحی به من رسید. و آنهااین است.

إِنَّهُ سيدُالوَصِيّينَ وَ إِمَامُ المُتّقينَ وَ قَائِد الغُرّ المحجّلين. (۹)*(۱۰)

---

۹ ـ مناقب خوارزمی / ۲۳۵ چ نجف.
فرائدالسمطین حموینی ۱ / ۱۴۳ ح ۱۰۷ چ محمودی بیروت.
نظم دررالسمطین زرندی / ۱۱۴ چ نجف.
فصول المهمه ابن صباغ مالکی / ۱۰۵ چ نجف.
مجمع الزوائد هیثمی ۹ / ۱۲۱ چ دارالکتاب بیروت.
المعجم الصغیر طبرانی ۲ / ۸۸ چ مدینه.
ذکر اخبار اصبهان ابونعیم اصفهانی ۲ / ۲۲۹ چ بریل ـ لیدن.
شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السّلام میبدی (فارسی) / ۱۰۶ چاپ سنگی.

* ۱۰ ـ شیخ طوسی در تلخیص الشافی ۲ / ۱۶۵ نویسد:
اینکه آن حضرت فرموده: «سیّد الوصیّین و قائدالغرّالمحجّلین» به معنی امامت برمی‌گردد. چه، سیادت همان ریاست است و چنین است رهبر قوم که او رئیس و مطاع آنان باشد.

وی در همان کتاب ۲ / ۱۶۴ آورده:
کسی را نرسد که بگوید: منظور پیامبر صلّی الله‌علیه و آله وسلّم از «امام المتّقین»تنها پیشوائی در تقوی است، چنانکه صالحان در دعاهایشان گویند که: خدای آنان را برای متقیان پیشوا قراردهد..... زیرا اگر کلام آن حضرت را بر آن معنی حمل کنیم نه برمعنی دیگر، تخصیص لازم می‌آید در حالی که ظاهر ↙

## (۵۳) حدیث ششم

ابراهیم‌بن محمّد حموینی در کتاب «فرائد السّمطین» به اسناد خود از ابن‌عبّاس روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به امّ‌سلمه فرمود:

هذا علیّ‌بن اَبی‌طالب. لَحمه لَحمی و دَمهُ دَمی وَ هُوَ مِنّی بِمَنزِلَة هٰارُونَ مِنْ مُوسی اِلاّ أنّه لاَنَبیّ بَعدی.
یا اُمّ سَلمة! هذا عَلی اَمیرُ المؤمنینَ وَ سَیِّدُالمُسْلِمیْنَ، وَ وَصِیّی وَ عَیْبَةُ علمی، و بٰابِیَ الّذی اُوتِیَ مِنهُ، وَ مَعِی فِی السَّنٰامِ الْاَعْلی. یَقْتُلُ القٰاسِطینَ وَ النّٰاکِثینَ وَ المٰارِقینَ. (۱۱)*(۱۲)

---

↙ گفتار، عموم است. مگر اینکه دلیلی برتخصیص داشته‌باشیم. حقیقت مطلب را چنین بیان می‌کنیم که معنی امامت، پیروی از امام را درکردار وگفتار متضمّن است. و هرگاه ثابت شود که آن حضرت پیشوای برخی از امت در برخی از امور است. گریزی نمی‌ماند که در همان امور اطاعت شود و این مقتضی لغزش ناپذیری و عصمت اوست. و هرگاه ثابت شود که او معصوم است، امامتش نیز ثابت می‌شود. چه، هرکه او را عصمت ثابت شود، امامتش نیز پس از رسول صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم واجب و حتمی می‌گردد، بی‌آنکه بین آن دو، کسی دیگر فاصله اندازد.

و مطلب دیگر آنکه پیشوائی او را به متّقیان اختصاص داد نه به فاسقان. و چنین گفتاری رواست، گرچه پیشوای همه است چنانکه خدای تعالی فرموده: «هدیً للمتّقین.»

و این از آن روست که متّقیان از هدایت او بهره ورند و فاسقان بی‌بهره. و همین مطلب در «امام المتّقین» نیز گفته‌می‌شود.

۱۱ ـ این علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام است، که گوشت او گوشت من، و خون او خون من است. و جایگاه او نزد من به منزلت هارون در نزد موسی است، مگر اینکه بعد از ↙

↙ من پیامبری نمی‌باشد.

ای ام سلمه! این علی، امیرمؤمنان، و آقای مسلمانان، و وصیّ من و صندوق علم من است. و باب من است که مردم از آن برمن وارد می‌شوند، و در درجه‌های اعلی بهشت با من خواهدبود. و با ستمکاران و پیمان شکنان و از دین خارج شدگان پیکار خواهندنمود.

فرائدالسمطین ۱ / ۱۵۰ ـ ۱۴۹ ح ۱۱۳ چ محمودی بیروت.

مناقب خوارزمی / ۸۶

*۱۲ ـ اربلی در کتاب کشف‌الغمّة در مورد قتال حضرتش با ناکثین و مارقین وقاسطین آورده‌است:

ناکثون آن کسانی هستند که پیمان بیعت خود را نقص کردند، اما اطاعت و بیعتی که با امامشان کرده‌بودند برآنها واجب بود. پس آن هنگام آن بیعت را نقض کردند و از اطاعت او سرپیچی نمودند و از حکمش تخلّف کردند وخارج شدند. و درکشتن علی علیه السّلام راه ظلم و عناد پیش گرفتند. ناکثین سرکش شدند که برامام علیه‌السّلام جنگیدن با آنان واجب گردید، همانطورکه حضرتش در جنگ جمل آن را به انجام رسانید.

و امّا قاسطین آنهایی هستند که از سنن حق پافراتر گذاشته و به باطل گرویدند و از پیروان هدایت، روی برگردانده، از اطاعت واجب امام خارج شدند. پس در این هنگام برامام علیه‌السلام جنگ با ایشان واجب گردید، همانگونه که در جنگ با معاویه و اصحابش رخ داد. و آن جنگ صفّین است.

و اما مارقین، آنانی هستند که از پیروی حق خارج شده و بر مخالفت امام اصرار ورزیدند و به خلع امام رای دادند. و آن زمان که چنین نمودند، برامام علیه‌السلام جنگ با ایشان واجب گردید. و آن جنگ نهروان نام گرفت و ایشان خوارج بودند.

وی همچنین در ادامه کلامش از اموری یاد کرده‌است :

پس هنگامیکه حقیقت جنگ ازتنزیل و تأویل معلوم گردید، رابطهٔ اتصال و برادری و پیوستگی بین پیامبر و علی صلّی الله علیهما و آلهما، و اینکه این خصوصیات برای فرد دیگری ثابت نیست، روشن می‌شود.

↙

**فقیر گوید:**

«قاسِطُون»، معاویه و اتباع او بودند که جور در حکم کردند. و با آن حضرت محاربه نمودند. و این حرب را «حرب صفّین» گویند.

و «ناکثون» اهل جملند، که بیعت را شکسته، عایشه را بر اشتر سوار کردند، و او را به بصره آوردند و با امیرالمؤمنین علیه السّلام محاربه کردند. و این حرب را «حرب جمل» گویند. به‌معنی اشتر.

و «مارقون»، خوارجند که از دین بیرون شدند، مانند تیر که از کمان بیرون رود و با آن حضرت جنگ کردند، در وقعهٔ نهروان که در چهارفرسخی بغداد است. و سرکردگان ایشان عبدالله‌بن وهب و حرقوص‌بن زهیر بجلّی که معروف به ذوالثّدیة بود. و این بیان از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله وسلّم قبل از وقوع، روایت شده‌است. و این حرب را «حرب نهروان» گویند.



## (۵۴) حدیث هفتم

**ایضاً حموینی به اسناد خود از عبدالرّحمان‌بن سهمان آورده است که:**

---

همانطور که در این‌باره از پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم واردشده‌است:

«علی از من است و من از علی». و «تو از منی و من از تو» و همچنین: «تو برای من به منزلهٔ هارونی نسبت به موسی.»

این نصوص، اشاره به خصوصیات مشترک بین آن دو می‌نماید، پس دراین خصوصیت که بیان شد، او می‌دانست که در جنگ با خوارج آزمایش می‌شود، همانطور که پیامبرصلّی الله علیه و آله و سلّم در جنگ با کفّار آزمایش گردیده بود. و او در زمان امامتش با مشکلاتی روبرو می‌شود همانطور که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم‌در ایام نبوتش با مشکلاتی روبرو گردیده بود.

(کشف الغمّة اربلی ۱ / ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸)

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم در روز حدیبیّه، در وقتی که بازوی علی علیه السّلام را گرفته بود، به‌آواز بلند می‌فرمود:

عليٌّ امام البَرَرةِ وَ قاتِل الكَفَرَةِ.
منصورٌ مَن نَصَرَهُ مَخذولٌ مَنْ خَذَلَه.

یعنی: علی علیه السّلام پیشوای اخیاراست و کشندهٔ کفّار. منصوراست کسی که نصرت او کند، و مخذول است کسی که اهانت او کند(۱۳).

---

۱۳ ـ ترجمهٔ دقیق‌تر جملهٔ آخر حدیث این است:
«از جانب خدای یاری نشود کسی که او را یاری نکند.»
فرائد السمطین ۱ / ۱۵۷ ح ۱۱۹ چ مؤسسه محمودی بیروت.
مناقب ابن مغازلی / ۸۰ و ۸۴ چ تهران.
مستدرک صحیح حاکم نیشابوری ۳ / ۱۲۹ چ دارالکتب العربی بیروت.
تلخیص المستدرک علامه ذهبی چاپ شده در ذیل المستدرک ۳ / ۱۲۹ چ دارالکتاب العربی بیروت.
و همو در میزان الاعتدال ۱ / ۱۱۰ ـ ۱۰۹ چ داراحیاء الکتب العربی بیروت.
جامع الصغیر سیوطی ۲ / ۶۶ و همو در اللئالی المصنوعة ۱ / ۳۳۰ چ دارالمعرفه بیروت.
نزل الابرار بدخشانی / ۵۶ چ تهران.
فیض القدیر مناوی ۴ / ۳۵۶ چ دار المعرفه ـ بیروت.
کنوز الحقایق مناوی چاپ شده در حاشیهٔ جامع الصغیر ۲ / ۱۷ چ دارالکتب‌العلمیة بیروت.
نور الابصار شبلنجی / ۸۶ چ دارالکتب‌العلمیة بیروت.
اسعاف الراغبین محمدبن علی صبّان چاپ شده در حاشیه نورالابصار / ۱۷۴.
الصواعق المحرقه ابن حجر هیثمی / ۱۲۳ چ مصر.
تاریخ بغداد ۲ / ۳۷۷ و در ۴ / ۲۱۹ چ دارالکتاب العربی بیروت.
لسان المیزان ابن حجرعسقلانی چ موسسه اعلمی بیروت.
کفایة الطالب گنجی شافعی / ۲۲۱ چ حیدریه نجف.
ینابیع الموده شیخ قندوزی / ۲۸۴ چ اسلامبول ترکیه.

## (۵۵) حدیث هشتم

ابن مغازلی در کتاب «مناقب» آورده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا علی! اَنتَ سَیِّدُ الْمُسْلِمینَ وَ اِمامُ الْمُتَّقِینَ و قائد الغرّالمحجّلین و یعسوب الدّین.*(۱۴)

**فقیر گوید:**

«یعسوب» بزرگ و رئیس مگس عسل است که آن را «نحل» نیز گویند. قال [الله تبارک] و تعالی:

«وَأوحی رَبُّكَ اِلَی النَّحل»(۱۵)

و لهذا آن حضرت را امیرالنّحل نیز گویند؛ چنانکه شافعی گفته‌است.

**شعر:**

قَالُوا امْتَدِحْ لِاَمیرِ النَّحل قُلْتُ لَهُمْ مَدْحِي وَ مَدْحُ الْوَرَیٰ فِي بَعْضِ معناه
اِنْ اَدَّعِه بَشَرًا فَالْعَقْل یَمْنعنی وَ اَخْتشِي الله منْ قَوْلی هُوَالله(۱۶)

پس «یعسوب الدّین» به‌معنی پیشوای اهل دین است. و چه شیرین است تشبیه اهل دین به مگس عسل، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را به

---

*۱۴ ـ علامه طریحی در مجمع البحرین ۲ / ۱۲۱ نویسد:
الیعسوب: پادشاه بزرگ و مهترِ زنبورداران عسل، به آن مثل زنند، زیرا که اگر از لانه‌اش خارج شود زنبوران عسل نیز به دنبال آن همگی خارج شوند.

۱۵ ـ سورهٔ نحل آیهٔ ۶۸.

۱۶ ـ مرا گویند که امیرنحل (امیرالمؤمنین علیه السّلام) را مدح گوی. من چنین گویم که مدح من و مدح خلق، ذره‌ای از فضائل اوست. اگر ادعا کنم، او بشر است، پس عقل مرا منع کند. و از خدا می‌ترسم از آنکه بگویم او خداست.

یعسوب آنها.

و این خبر را ابن مغازلی شافعی نیز به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا علی! أنْت سَیِّدُ المُسلمین الی آخر الحدیث[17].

## (۵۶) حدیث نهم

شیخ ابوالحسن فقیه محمدبن علی بن احمد بن شاذان در کتاب «مناقب مائة لعلیّ امیرالمؤمنین و الائمة من ولده و فضائلهم علیهم السّلام» به اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا علی! تو امیرمؤمنانی و پیشوای پرهیزکاران.

یا علی! تو سیّد اوصیائی و وارث علم انبیاء علیهم السّلام. تو بهترین صدّیقانی و فاضل‌ترین سابقان. *[18] تو جفت سیّده زنانی، و جانشین

---

۱۷ ـ مناقب ابن مغازلی / ۶۵ ح ۹۲ چ تهران.

مناقب خوارزمی / ۲۱۰ چ نجف.

ذیل اللئالی / ۱۴۴ چ لکهنو.

تشبیه القواعد فی شرح تجرید العقائد / ۲۴۹ خطی.

الریاض النضرة محب الدین طبری ۲ / ۱۷۷ چ مصر.

*۱۸ ـ علّامهٔ مظفر گوید:

«اگر امیرالمؤمنین علیه السّلام پیشی گیرندهٔ این امّت باشد، برترین و بهترین آنها است، زیرا سبقت در اسلام نشانهٔ شناخت و فضیلت است. همانطور که خدای تعالی فرمود: «اولئك المقرّبون» بخاطر افادهٔ حصر آن، و او مقرّب است و هیچ کدام از اصحاب این‌چنین نیستند، زیرا قرب دیگران در مقایسه با قرب او، چیزی انگاشته نمی‌شود. و بین او و دیگران در معرفت و فضل و تقویٰ

↙

بهترین فرستادگان و مولای مؤمنان.

یا علی! تو بعد از من حجّت خدائی برهمهٔ مردم. مستوجب نعیم بهشت است، کسی که به تو تولّا جوید. و مستحق آتش جهنّم است، کسی که با تو ستیزه کند.

یا علی! قسم به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت و از تمام خلق برگزید.[19] و اگر بنده‌ای هزارسال بندگی خدا کند، قبول نشود بندگی او، مگر به‌ولایت تو و ولایت ائمه از اولاد تو. و ولایت تو قبول درگاه الهی نشود از احدی، مگر به برائت از دشمنان تو و دشمنان ائمه از اولاد تو.*[20] و این فضیلت را دربارهٔ تو جبرئیل امین به‌من خبرداد.

---

☜ فاصله‌ای طولانی است.

و شکی نیست که چنین شخصی امام است، و او برتر از سابقین سه‌گانه است. سپس گوید:

و آن دلالت بر فضل دیگر امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به اصحاب است، و آن این که او حتی به اندازهٔ یک چشم برهم زدن به خدای یکتا کفران نداشته‌است، به رغم کمی سنّش و رشد و نموی که در میان بت‌پرستی داشته است، و او نسبت به کسی که به سبب کوته‌فکری و جهل بسیارش در بیشتر عمرش بتها را پرستیده‌است؛ به امامت سزاوارتر می‌باشد.

(دلائل الصدق ۲ / ۱۵۷)

۱۹ ـ در اصل اضافه دارد.

* ۲۰ ـ صفوانی (از بزرگترین تلامذة ثقة‌الاسلام کلینی، عالم بزرگ شیعه در قرن چهارم) در انس العالم گوید:

بدان که ولایت کامل نشود و محبّت خالص نگردد و مودّت آل محمّد ثابت نیاید، جز آنکه از دشمنانشان بیزاری جسته شود چه نزدیک باشد و چه دور و در این راه قلبت به آنان رؤوف نشود.....سپس به این آیه استدلال جست: «لاتجد قوماً یؤمنون بالله» (المجادله / ۲۳)

(بحارالانوار ۲۷ / ۵۸ و السّرائر نگاشته ابن ادریس / ۴۸۸)

«من شاءَ فَليؤمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَليَكفر»(۲۱)

هرکه خواهد قبول کند و اقرار آورد و هرکه خواهد قبول نکند و کافر گردد.(۲۲)

شعر:

وَبُغضُ الذي غاداهُ شرطٌ لِحُبِّه　　كَمَا الطُّهرُ شَرْطٌ فی صَلٰوةِ الفريضَة(۲۳)

## (۵۷) حدیث دهم

ایضاً ابن شاذان از طریق [عامّه] از ابوسعید خدری روایت کرده‌است که، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

چون روز قیامت شود، حق‌تعالی امر کند دو ملک را، که بر پل صراط نشینند و نگذارند احدی از آن پل بگذرد مگر به برات امیرالمؤمنین علیه السّلام. و کسی که برات آن حضرت را ندارد، حق تعالی او را در آتش اندازد. و این است که می‌فرماید:

«وَقِفوهم إنّهُمْ مَسؤولُون»(۲۴)*(۲۵)

---

۲۱ ـ سورهٔ کهف آیهٔ ۲۹.

۲۲ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۶ منقبت نهم چ نجف.

بحارالانوار ۲۷ / ۶۳.

کنزالفوائد / ۱۸۵.

۲۳ ـ نفرت ازکسی که با او دشمنی نموده، شرط محبت او است. آن چنان که پاکیزگی در نماز واجب، شرط می‌باشد.

۲۴ ـ سوره صافّات آیهٔ ۲۴.

*۲۵ ـ علامه شیخ مظفّر چنین گوید:

↙

ایشان را نگاه دارید تا از ایشان سؤال کنند که از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برات دارند یا نه.

عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول‌الله! چه چیز است برات امیرالمؤمنین علیه السّلام؟

فرمودند: نوشته‌است در او

«لااِلَـهَ اِلّااللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللهِ، وَ عَلِیٌّ امیرالمؤمنین وَصِیُّ رَسُول‌اللهِ»(۲۶)

---

↙ این آیه به آن معنا دلیل بر امامت علی علیه السّلام است، که: امامت اولین چیزی است که بعد از وحدانیت و رسالت پرسیده می‌شود، و ضروری‌ترین امر برای عبور از صراط، شناخت امامت است. چون کسی که امامت امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلی می‌میرد. [اشاره به حدیث شریف دارد که: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة».] به شرط آنکه از اصول دین نباشد اگر کسی برای شناخت آن اقدام نکرد، از دین خارج نمی‌شود. و به همین جهت است که آیهٔ کریمه در هنگام ذکر احوال کافرین آمده‌است.

از آنچه که بیان کردیم (اگر چه دلالت براین دارد که آن حضرت از اولیاء خداست) این مطلب معلوم می‌شود: هر عاقلی از این روایت، این معنا را می‌فهمد که سؤال از ولایت او در این معنی، بدون سؤال نمودن از سایر اولیاء دلیل بر تمایز او از سایرین در فضل و قرب به خدااست. و امامت او را می‌طلبد. و بعید است که مقصود از ولایت در اخبار، دوستی و حب به تنهائی باشد، اگرچه حبّ او واجب و اجر رسالت است، و حبّ خالص به او همراه اقرار به امامت اوست. در این هنگام بعد از آشکار شدن امر امامت آن را انکار نمی‌کند، مگر کسی که از او روی برمی‌گرداند.

و این که سؤال از دوستی او، و جواز عبور از صراط، موقوف بر دوستی است؛ دلیل بر منزلت بزرگ او بر سائر اصحاب می‌باشد. و مقامی است که به خاطر فضل او بر سایرین واجب فرمود.

پس در این هنگام افضل احقّ در امامت است. (دلائل الصدق ۲ / ۱۵۲)

۲۶ ـ مأة منقبة ابن شاذان / ۱۱ منقبت سیزدهم چ نجف.

## (۵۸) حدیث یازدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه از ابن عباس روایت کرده‌است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

قسم به آن کسی که مرا به حق، به‌بشارت به‌سوی مردم فرستاده؛ که عرش و کرسی آرام نگرفتند، و افلاک به گردش نیامدند، و آسمان و زمین قرارنگرفتند، مگر آنکه بر هریک از آنها نوشته شد:

«لاٰاِلٰهَ اِلّاٰ اللهُ، مُحمدٌ رَسُول اللهِ، علیٌّ امیرالمؤمنینَ»

و حق‌تعالی مرابه آسمان برد و مرا مخصوص گردانید به ندای خود و فرمود:

یا محمّد!

عرض کردم:

«لبّیک ربی و سعدیک»

فرمود: من محمودم و تو محمّدی. نام تو را از نام خود شکافتم، و تو را بر جمیع نیکان و پاکان از بندگان خود تفضیل دادم. پس علی صلوات الله علیه را نصب کن، مانند عَلَمی که خلق را هدایت و راهنمائی کند به دین من.

یا محمّد! من علی صلوات الله علیه را بر زمرهٔ مؤمنین امیر گردانیدم، و

---

شواهد التنزیل ۲ / ۱۰۷.

کفایة‌الطالب گنجی شافعی / ۲۴۷ چ حیدریه نجف.

مناقب خوارزمی / ۱۹۵.

مناقب المرتضویه کشفی ترمذی / ۱۱۸ چ بمبئی.

ینابیع المودّة قندوزی / ۲۵۲ چ اسلامبول ترکیه.

هر که بر او امارت کند و حکم راند او را [از رحمت خود دور گردانم]. و هرکه مخالفت او کند، او را عذاب کنم. و هرکه اطاعت او کند، او را در درگاه خود مقرّب گردانم.

یا محمّد! من علی صلوات الله و سلامه علیه را بر مردم امام کردم. هرکه در امامت بر او پیشی گیرد، او را رسوا کنم. و کسی که معصیت او کند. او را در زمرهٔ جفاکاران داخل گردانم.

و فرمود:

اِنَّ عَلِیًّا اَمیرالمؤمنین وَ قائد الغرّ المحجّلین
وَ حُجَّتی عَلَی الخَلْقِ اَجْمَعینَ.(۲۷)

## (۵۹) حدیث دوازدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه از ابن عبّاس روایت کرده‌است که، در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته بودیم. ناگاه علی علیه السّلام داخل شد و گفت:

السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ‌الله!

حضرت فرمود:

وَ عَلَیْکَ السَّلام یا اَمیرالمؤمنینَ، وَ رَحْمَةُالله وَ بَرَکاته.

عرض کرد آیا من در زمان حیات تو امیرالمؤمنینم؟

فرمود: بلی. در روز گذشته من با جبرئیل به سخن مشغول بودیم، ناگاه

---

۲۷ ـ همانا علی علیه السّلام، امیرمؤمنان و پیشرو پیشانی سفیدان و حجّت من بر تمام آفریدگان است.

مناقب مأة‌ابن شاذان / ۱۶ منقبت بیست و چهارم چاپ نجف، بحارالانوار ۳۷ / ۳۳۸.

تو بر ما گذشتی و سلام نکردی. جبرئیل گفت: چرا علی امیرالمؤمنین بر ما سلام نکرد؟ و به خدا سوگند که ما را خشنود می‌کرد اگر بر ما سلام می‌کرد و ما هم سلام او را جواب می‌گفتیم.

عرض کرد: چون دیدم که شما با دحیه خلوت کرده‌بودید، خوش نداشتم که سخن شما را به سلام قطع کنم.

فرمود: آن شخص دحیه نبود، بلکه جبرئیل بود. به او گفتم: ای جبرئیل! چگونه او را امیرالمؤمنین خواندی؟

گفت: حق‌تعالی در روز غزوه بدر مرا امر کرد که:

بر زمین فرود آی، و محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را بگو که امیرالمؤمنین را امرکند تا در میان دو صف جولان کند. و حق‌تعالی علی علیه السّلام را در آسمان امیرالمؤمنین نامیده است.

پس تو ای علی! امیر همهٔ اهل آسمانی و امیر همهٔ اهل زمین. و امیری برهرکه از دنیا گذشته و هر که هست و خواهد بود. و هیچ امیری بر تو مقدّم نیست، و نخواهدبود امیری بعد از تو، زیرا که سزاوار نیست کسی را که حق‌تعالی او را به آن ننامیده باشد(۲۸).

## (۶۰) حدیث سیزدهم

همین ابن شاذان از طریق عامّه، از انس‌بن مالک روایت کرده‌است که، گفت:

وقتی به‌انجام خدمات حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم مشغول بودم، فرمود:

---

۲۸ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۱۷ منقبت بیست و ششم چاپ نجف.

فقراتی از این حدیث در مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۵۴ و بحارالانوار ۳۷ / ۳۰۷ آمده‌است.

یا انس! الحال داخل می‌شود بر ما شخصی که او امیر مؤمنان است و سیّد اوصیاء است*(۲۹) و اولی‌ترین مردم است به انبیاء و قائد الغرّالمحجّلین است.

من در پیش خود گفتم: الهی این شخص از انصار باشد. ناگاه آواز درآمد و علی علیه السّلام داخل شد و در جبین مبارک پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عرق زیادی به‌هم رسید. حضرت آن عرق را گرفته بر روی علی علیه السّلام می‌مالید. و فرمود:

الحال، وحی بر من نازل شد، یا علی! که تو اداکنندهٔ دِیْنِ من و رسانندهٔ رسالت منی.

امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا رسول‌الله! مگر تو تبلیغ رسالت خود نکردی؟

فرمود: بلی. ولکن تو به مردم تعلیم خواهی کرد پس از من، از تأویل قرآن، آنچه را که نمی‌دانند.(۳۰)

---

* ۲۹ ـ علامه سید شرف‌الدین در این باره چنین گوید:

و این تصریحی است به وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السّلام، و به خوبی آشکار است که آن حضرت برترین مردم بعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. و این مطلب دلیل التزامی است برخلافت و واجب بودن اطاعتش، که بر صاحبان خرد پوشیده نیست.

(المراجعات / ۲۲۷-۲۲۶)

۳۰ ـ مناقب المأة ابن شاذان / ۲۱ ـ ۲۰ منقبت سی و یکم.

فرائد السمطین حموینی ۱ / ۱۴۵.

حلیة‌الاولیاء ۱ / ۶۳.

مناقب خوارزمی / ۴۳.

ینابیع المودة قندوزی / ۳۱۳.

کفایة الطالب / ۲۱۳.

**سیّد گوید:**

صاحب کتاب مناقب نیز، این حدیث را از طریق عامّه از انس‌بن مالک روایت کرده‌است.

## (۶۱) حدیث چهاردهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است که، فرمود:

بخدا سوگند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم من را خلیفه و جانشین خود کرد در امّت خود. و من حجّت خدایم بر ایشان، بعد از پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و قبول ولایت من بر اهل آسمانها واجب است، چنانچه براهل زمین و ملائکه پیوسته به ذکر فضایل من مشغولند. و تسبیح ایشان در نزد حق‌تعالی این است که:

ایّها النّاس إتّبعونی اَهْدِکُم سَوآءَ السّبیلِ.[۳۱]

یعنی: پیروی من کنید، تا شما را به راه راست هدایت کنم.

«ولاٰ تاخذوا یَمِینًا وَشِمالًا فَتَضِلُّوا»

و از راه راست قدم بیرون مگذارید که گمراه خواهید شد.

به‌تحقیق،من وصی و خلیفهٔ پیغمبر شمایم و امام مؤمنان و امیر ایشانم.

---

۶۱ تاریخ دمشق ۲ / ۴۸۶.

و این حدیث را با اختلاف الفاظ، علامه مجلسی در بحارالانوار نقل فرموده است: ۳۷ / ۳۲۴، ۳۸ / ۱۷ و ۱۲۷ و ۱۳۴.

۳۱ ـ در روایات دیگری نیز، نام امیرالمؤمنین علیه السّلام به عنوان «صدّیق امت»، همراه با نام مؤمن ـ فرعون یاد شده است. خداوند در سورهٔ غافر آیهٔ ۳۸ می‌فرماید: و قال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد.

«وَ اَنَا قائِدُ شیعَتی الی الجَنَّة وَ سائِقُ اَعدائی اِلَی النّارِ»

منم که شیعهٔ خود را پیشرو ام به سوی بهشت، و دشمن خود را رانندەام به سوی آتش جهنم.

«انا سَیْف اللهِ عَلیٰ اَعْدائِه وَ رَحْمَتُهُ عَلیٰ اَولیائِه»

من شمشیر خدایم بر دشمنان او و رحمت اویم برای دوستان او.

فرمود: من صاحب و ساقی حوض رسول خدایم و بردارنده و نگهدارندهٔ لوایم، یعنی: کوثر و لوای حمد.*(۳۲)

و من صاحب مقام شفاعت آن حضرتم و حسن و حسین و نه نفر دیگر از اولاد حسین علیه السّلام خلیفه خدایند در روی زمین و امنای وحی و پیشوایان و امامان اهل اسلامند بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و حجّتهای خدایند برهمهٔ مردم.(۳۳)*(۳۴)

---

*۳۲ ـ علامه مجلسی گوید:

چه فضلی روشن‌تر و بالاتر از آن است که امیرالمؤمنین علیه السّلام ساقی حوض کوثر و حامل پرچم ولایت است، و اول کسی است که داخل بهشت می‌شود؟ در این حالت چگونه جایز است که بر او، کسی مقدم شود که این صفات را دارا نیست؟

(بحارالانوار ۳۹ / ۲۱۹)

علامه شیخ مظفر در این باره گوید:

شکی نیست که پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم صاحب حوض کوثر است. ولیکن علی علیه السّلام متولّی آن و نیز صاحب آن هم می‌باشد، و همچنین در آخرت، پرچم پیامبر، که لوای حمداست به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌باشد. همانطور که احادیث رسیده از عامّه، علاوه بر احادیث ما بیانگر این مطلب است.

(دلائل الصدق ۲ / ۵۹۴)

۳۳ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۲۹ ـ ۲۸ منقبت سی و دوم چاپ نجف.

## (۶۲) حدیث پانزدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه از ابن عبّاس روایت کرده‌است که، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:

ای گروه مردم! بدانید که حق‌تعالی را دری است که هر که از آن در داخل شود، از آتش جهنّم و هول محشر ایمن خواهدبود.

ابوسعید خدری برخاست و عرض کرد:

یا رسول‌الله! ما را بدان در، هدایت کن(۳۵).

فرمود: آن در، علی ابن ابی‌طالب است که سیّد اوصیاء، و امیرمؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان است، و خلیفهٔ خدا است برهمهٔ مردم.

**شعر:**

هُوَالنَّبَأُ الْعَظِيمُ وَ فُلْكُ نُوحٍ وَ بَابُ اللهِ وَ انْقَطَعَ الْخِطَابُ(۳۶)

ای گروه مردم! کسی که بخواهد تمسّک جوید به حلقهٔ محکمی که هرگز گسیخته‌نشود، *(۳۷) باید به‌ولایت علی تمسّک جوید و خود را به آن استوار

---

* ۳۴ـ علامه بیاضی چنین گوید:

آنکه نصّ‌های مختلفی دربارهٔ ائمه و بزرگان ما رسیده‌است و موافق و مخالف دربارهٔ تعداد آنها، احادیثی نقل نموده‌اند. و عالم و جاهل به اندازهٔ معرفت و شناخت خود سخن گفته‌اند. و صفات معتبری در شأن هر امامی بیان کرده‌اند و اسمهائی منسوب به ایشان بانظم و ترتیب ذکر کرده‌اند. این روشن‌ترین دلیل و فصیح‌ترین بیانهاست در اینکه ایشان بعد از پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ائمّه دوران و حجتهای خدا بر انس و جانّ هستند.

(الصراط المستقیم علامه بیاضی ۲ / ۱۳۵)

۳۵ـ در اصل اضافه دارد: تا او را بشناسیم.

۳۶ـ او خبر بزرگ و کشتی نوح و باب‌الله است و به او خطاب پایان پذیرفت.

* ۳۷ـ علامه مجلسی در بیان حبل و عروة‌الوثقی گوید:

کند، که ولایت علی علیه السّلام ولایت من است و پیروی او پیروی من است.

ای گروه مردم! هر که خواهد حجّت خدا را بشناسد، پس از من باید علی را بشناسد.

ای گروه مردم! کسی را که حق تعالی به پیروی من خوشنود فرموده‌است، پس واجب است بر او که پیروی کند علی و ائمه از اولاد او را علیهم‌السّلام، و ایشان را بعد از من ولی و صاحب اختیار داند، که ایشان خزانهٔ علم منند.

پس جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنه از جای برخاست و عرض کرد:

یا رسول‌الله! چند است عدد ائمّهٔ دین بعد از تو؟

فرمود: [ای جابر! خدا تو را رحمت کند؛ از تمام اسلام سؤال کردی. تعداد آنها برابرتعداد ماههاست. که آن نزد خدا، دوازده ماه است. و در کتاب خدا،

---

«بدان که حبل، به هر چیزی که برای نجات به آن متوسل شوند، اطلاق می‌گردد. و از آن جمله، ریسمانی برای امنیّت است، زیراکه سبب نجات است. پس کتاب و عترت، به ریسمانی که به آن تمسّک می‌جویند تا به رضای الهی و قرب و ثواب و دوستی او واصل شوند، تعبیر گردیده‌است.»

سپس بیان طبرسی و مفاد آن که سه تفسیر برای «حبل» نقل نموده آورده‌است، بدینگونه که گوید:

«در معنای ریسمان الهی سخنانی گفته شده:

یکی اینکه حبل، قرآن است.

و دوم اینکه: آن دین خدا و اسلام است

وسوم آن: روایتی است که ابان‌بن تغلب از جعفربن محمد صلوات الله و سلامه علیه نقل نموده که فرمود: ما ریسمان خدائی هستیم که فرمود......

و نهایتاً چنین گوید که:

«اولی این است که برتمام آنها اطلاق شود.....»

(بحارالانوار علامه مجلسی ۳۶ / ۲۰)

در روزی است که آسمانها و زمین را آفرید.][۳۸]

به عدد چشمه‌هایی است که برای موسی‌بن عمران منفجر شد، زمانی که عصای خود را به سنگ خارا زد:

«فَانفجرت مِنهُ اثنتا عَشرَةَ عَيْنًا»[۳۹]

پس دوازده چشمه از آن منفجر شد. و عدد نقبای بنی اسرائیل، که حق‌تعالی می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ اَخَذَ اللهُ میثاقَ بَنی اِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنهُمُ اثنی عَشَرَ نَقیبًا»[۴۰]

یعنی: ما از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم و دوازده نفر نقبای ایشان را فرستادیم.

ای جابر! ایشان دوازده امامند، اوّل ایشان علی علیه السّلام است، و آخر ایشان قائم است ـ عجّل‌الله‌فرجه ـ[۴۱]*[۴۲]

---

۳۸ ـ در اصل اضافه دارد.

۳۹ ـ سورهٔ بقره آیهٔ ۶۰.

۴۰ ـ سورهٔ مائده آیهٔ ۱۲.

۴۱ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۲۹ ـ ۲۸ چاپ نجف منقبت چهل و یکم.

بحارالانوار ۳۶/۲۶۳.

*۴۲ ـ علّامه بیاضی بعد از بیان نصوصی، مبنی بر دلالت داشتن بر امامت دوازده امام، این چنین گوید:

اینها گوشه‌ای از نصوص انتخاب شده در شأن ائمه و بزرگان دین است که موثّقین و بزرگان اهل حدیث، کوچک و بزرگ، با وجود دوری مکانهایشان و فاصلهٔ زمانی که از هم دارند، آن را نقل نموده‌اند که هیچ عقل سلیمی انکار را به خاطر شهرت آن و هیچ طبعی آن را به علّت انتشار آن نفی نمی‌کند....

(الصراط المستقیم علامه بیاضی ۲ / ۱۵۹)

## (۶۳) حدیث شانزدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه، از رافع غلام عایشه آورده‌است که، رافع می‌گفت:

هر وقت که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانهٔ عایشه تشریف داشتند، من در آن نزدیکی می‌ایستادم و متوجه خدمات آن حضرت بودم. نوبتی در آنجا تشریف داشتند که یکی در [را] کوبید. رفتم در را باز کنم، دیدم دخترکی است و طبقی سرپوشیده در دست دارد. بازگشتم به عایشه گفتم، رخصت داد. آن دختر آمده و آن طبق را نزد عایشه گذاشت. عایشه آن را برداشت، به خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برد. حضرت از آن تناول کرد و آن دختر بیرون آمد. حضرت فرمود:

ای کاش امیرمؤمنان و سیّد مسلمانان و امام متّقیان در اینجا حاضربود و از این طعام تناول می‌کرد با من.

عایشه عرض کرد: امیرمؤمنان و سیّد مسلمانان کیست؟

حضرت جواب نداد. و باز آن کلام را تکرار فرمود. باز عایشه سؤال کرد که کیست؟ باز هم حضرت ساکت شده، جواب نداد. ناگاه یکی در [را] کوبید، رفتم و در را باز کردم، دیدم حضرت امیرالمؤمنین است. بازگشتم و عرض کردم. حضرت فرمود:

مرحباً و اهلاً. دو نوبت تو را تمنّا کردم. چون دیرآمدی، از حق‌تعالی سؤال کردم که تو را به من رساند. بنشین و با من طعام بخور.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نشست و از آن طعام تناول کرد. حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا علی! خدا بکشد کشندهٔ تو را و دشمن دارد آن را که با تو دشمنی کند. عایشه عرض کرد: یا رسول الله! او را که خواهد کشت و با او دشمنی که خواهد کرد![۴۳]

---

۴۳ ـ مناقب المأة ابن شاذان / ۳۱ ـ ۳۰ منقبت چهل و سوم چ نجف.

## (۶۴) حدیث هفدهم

ایضاً ابن شاذان، از طریق عامّه، از سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌است که، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

ای سلمان! هر که فاطمه [صلوات الله و سلامه علیها] دختر مرا دوست دارد، جای او در بهشت است. و هرکه او را دشمن دارد، جای او در جهنّم است. ای سلمان! محبّت فاطمه زهراء [صلوات الله و سلامه علیها] در چند جای مرگ به‌کار آید.(۴۴) که کمتر آنها عذاب قبر و عذاب محشر و گذشتن از صراط و محاسبه اعمال است. هر که فاطمه [علیها السلام] از او راضی است، من از او راضیم. و هر که را من از او راضیم، خدا از او راضی است. و هر که را فاطمه [سلام الله علیها] از او خشمگین است، من از او خشمگینم. و هر که را من از او خشمگینم، خدا از او خشمگین است. *(۴۵)

---

↙ اسد الغابة ۳ / ۳۰.

ذخائر العقبی / ۶۱.

کفایةالطالب گنجی شافعی / ۱۴۵ چ حیدریه نجف.

مستدرک حاکم نیشابوری ۳ / ۱۰۳.

تلخیص المستدرک علامه ذهبی(همان صفحه).

تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۳ / ۱۷۱ و ۹ / ۳۶۹ چ دارالکتب العربی بیروت.

مناقب خوارزمی / ۵۹.

بحارالانوار علامه مجلسی ۳۸ / ۳۵۱.

در بعضی از مصادر یاد شده، در ادامهٔ حدیث، توضیحی در مورد قاتل امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده، که طالبان به آنها مراجعه کنند.

۴۴ ـ در اصل: محبت فاطمه در یکصد جای مرگ سود می‌رساند.

* ۴۵ ـ علّامه شرف الدین موسوی گوید:

برخی از اهل نظر با تدبّر در این حدیث، اشاره به عصمت آن حضرت را ↙

ای‌مسلمانان! بدا به حال کسی که بر او و بر شوهرش امیر المؤمنین علیه‌السّلام ظلم کند.

و بدا به حال کسی که بر ذریّه فاطمه و شیعه او ستم‌کند.(۴۶).

## (۶۵) حدیث هیجدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه از ابن عباس رضی‌الله‌عنه آورده‌است که، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

شبی که مرا به معراج بردند، داخل بهشت شدم. نوری دیدم که برروی من تابید و چشمم از آن خیره شد. به جبرئیل گفتم:

این نور کیست که چنین می‌تابد؟

گفت: یا محمّد! این نور آفتاب و ماه نیست؛ بلکه این نور کنیزک خادمه‌ای است از خدمتکاران علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام که سر از دریچه قصربیرون آورده تا مشاهده جمال تو کند. و چون تو را دید لب را به خنده باز کرد و این نور از تلألؤ دندانهای او است. و پیوسته در بهشت سیرمی‌کند تا وقتی که مولای او علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام قدم در بهشت‌گذارد.(۴۷)

---

↙ دانسته‌اند. چه، این حدیث دلالت دارد براینکه آزردگی، ناراحتی، خشم، نارضایتی، گرفتگی، و خوشی آن حضرت، بی‌مورد واقع نشود؛ چنانکه آزردگی، ناراحتی، خشنودی، نارضایی، گرفتگی، و خوشی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز این گونه باشد و این کنه و حقیقت عصمت است.

(الکلمة الغرّاء / ۵۲)

۴۶ ـ مناقب المأةابن شاذان / ۳۹ منقبت شصت و یکم چ نجف.

فرائد السمطین حموینی ۲ / ۶۷ چ موسسه محمودی بیروت.

مقتل خوارزمی / ۶۰.

۴۷ ـ مناقب المأة ابن شاذان / ۴۱ منقبت شصت و پنجم.

↙

## (۶۶) حدیث نوزدهم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامه، به‌اسناد خود از حضرت امام حسین علیه‌السّلام روایت کرده‌است که از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کردند، از معنی آیه:

«طوبی لهم و حسن مآب»(۴۸)

فرمود: در شأن امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام نازل شده است. و «طوبی» درختی است در خانه امیرالمؤمنین در بهشت. و هیچ قصری از قصور بهشت نیست،*(۴۹) مگر آنکه شاخه‌ای از آن درخت در آن

---

مناقب خوارزمی ۱ / ۲۲۸ ـ ۲۲۷ چ تهران.

مقتل الحسین خوارزمی ۱ / ۴۰ ـ ۳۹ چاپ الزهراء نجف.

کفایة الطالب گنجی شافعی / ۳۲۲ ـ ۳۲۱ چاپ حیدریه نجف.

ریاض النضرة محب‌الدین طبری ۲ / ۲۱۱.

تهذیب التهذیب ۷ / ۳۵۹.

بحارالانوار علامه مجلسی ۳۹ / ۲۳۶.

۴۸ ـ سوره رعد آیهٔ ۲۹.

*۴۹ – علامّه مظفر گوید:

مضمون این حدیث شریف، از طریق خاصّه نیز به الفاظ مختلفی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است. گاهی به این نحو بیان شده:

«إنّ طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی داری و فروعها فی دور اهل الجنة»

(طوبی، درختی است در بهشت، که ریشهٔ آن درخانهٔ من، و شاخه‌های آن در قصور اهل بهشت است.)

و در روایت دیگر آمده:

«اصلها فی دار علیّ»

قصر خواهد بود.(۵۰)

## (۶۷) حديث بيستم

أيضاً ابن شاذان از طريقهٔ عامّه از ابوهريرة آورده‌است كه: رسول‌خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم وقتى خبرداد كه بعد از من فتنه عظيمى برپا شود، و نجات يابد از آن فتنه، كسى كه به عروه الوثقى تمسک جسته.

عرض كردند: يا رسول‌الله! عروة الوثقى كدام است؟

فرمودند: ولايت سيّد الوصيّين.

---

↙ (ريشهٔ آن در خانهٔ على عليه السّلام است).

دلالت اين حديث بر امامت اميرالمؤمنين عليه السّلام، از دو وجه است:

اول ـ روشن است كه اميرالمؤمنين عليه السّلام، ـ طبق اخبار نبوى ـ قطعاً از اهل بهشت است. همان‌گونه كه قبلاً نيز تكرار گرديد كه پيامبر، بارها به صراحت از اين معنى خبر داده‌بود. و اين، عصمت و برترى ايشان را بر ديگران مى‌رساند.

دوم ـ يكى بودنِ خانهٔ پيامبر و اميرالمؤمنين ـ صلّى الله عليهما و آلهما ـ دليلى است بر اينكه هر دو، مانند نفس واحده‌اند. پس على عليه السّلام، برترين مردم و افضل از آنان است، حتّى از پيامبران خدابه جز خاتم‌الانبياء، صلّى الله عليه و آله و عليهم اجمعين. پس البته او بر امّت اسلام، امام است.

(دلائل الصدق ۲ / ۲۹۴)

۵۰ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۴۳ منقبت شصت و نهم.

شواهد التنزيل ۱ / ۴۰۳ و ۴۱۷.

مناقب ابن مغازلى / ۲۶۸ و ۳۱۵ چاپ اسلاميه تهران با تفاوت لفظ و سند.

تفسير الدر المنثور جلال‌الدين سيوطى ۴ / ۵۹ چاپ افست اسلاميه.

تفسير قرطبى ۹ / ۳۱۷.

ينابيع المودة / ۱۳۱ چاپ اسلامبول تركيه با اختلاف لفظ و سند.

تفسير عياشى ۲ / ۲۱۲ و بحارالانوار ۸ / ۸۷ و ۱۴۸.

احقاق الحق علامه قاضى نورالله شوشترى ۳ / ۴۴۳ ـ ۴۴۰ چاپ اسلاميه تهران.

عرض کردند: سیّد الوصیّین*(۵۱) کیست؟

فرمود: امیرالمؤمنین.

عرض کردند: امیرالمؤمنین کیست؟

فرمود: مولی المسلمین و امام ایشان بعد از من.

---

*۵۱ - اخباری که درباره وصیّ وارد شده است، شامل قرائن دیگری می‌شود که از آن ارادهٔ خلافت مستفاد می‌گردد. مانند فرمایش پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در وصف علی علیه السّلام که فرمودند:

«إنّه خیر من اخلف» و یا «خیر من اترک بعدی».

احادیث وصایت که به ما رسیده بس فراوان است، بلکه نزد عامه متواتر و بیشتر از ماست. و در ینابیع احادیث زیادی ذکر شده که مصنف از مسند احمد آن را حکایت کرده‌است.

و ابن ابی‌الحدید، سه صفحه اوائل جزء اول، اشعاری که در صدراسلام سروده شده که آنها وجوه بسیاری از بیان وصایت علی علیه السّلام را ذکر نموده‌اند نگاشته، و سپس در پایان آن مطالب آورده‌است:

«اشعاری که این لفظ را بیان می‌کند، حقّاً بسیار است. ولیکن ما در اینجا آنچه که دربارهٔ این دو جنگ - یعنی جنگ جمل و صفّین - سروده شده نقل می‌نمائیم. اما غیر از این دو موضع آنقدر بسیار است که نمی‌توان آنها را شمارش کرده و بیان نمود. و اگر ترس از ملال نبود ما آنها را بیان کرده و اوراق بسیاری را پر می‌کردیم».

و این موضوع را نیز در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در ذیل خطبهٔ ایشان (خطبه ۲) بدینگونه بیان نموده‌است:

«هیچ احدی از امّت با آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم مقایسه نمی‌شود. و ابداً کسانی که به آنها نعمت داده‌می‌شود با آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم مساوی نیستند. آنها - خاندان پیامبر - اساس دین و ستون یقین هستند. و خصلتهای حقیقی ولایت و وصایت و وراثت در ایشان است. الآن هنگامی است که حق به اهلش واگذار می‌شود و در جای خود قرار گیرد».

(دلائل الصدق ۲ / ۳۷۴ و ۳۷۵)

عرض کردند: مولای مسلمین و امام ایشان بعد از شما که خواهدبود؟
فرمود: برادرم علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام.(۵۲)

## (۶۸) حدیث بیست و یکم

أیضاً ابن شاذان از طریق عامّه از ابوهریره روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

حق تعالی در آسمان چهارم، صد هزار ملک آفریده، و در آسمان پنجم سیصدهزار ملک آفریده، و در آسمان هفتم یک ملک آفریده است که سر او در زیر عرش است و دوپای او در زیرزمین. و همچنین ملائکه بسیاری آفریده است که زیادتر از ربیعه و مضرّ. و همه این ملائکه را خوردن و آشامیدنی نیست مگر آنکه صلوات می‌فرستند بر امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابی‌طالب و دوستان‌او، و طلب مغفرت می‌کنند برای گناهکاران شیعه او.(۵۳)

## (۶۹) حدیث بیست و دوم

ایضاً ابن شاذان از طریق عامّه به اسناد خود، از فاطمه دختر حسین‌بن علی، از پدرش و عمّش حسن‌بن علی، و هر دو از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

---

۵۲ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۴۹ ـ ۴۸ منقبت هشتادویکم ـ چاپ نجف.
مناقب خوارزمی / ۵۷.
ینابیع المودّة قندوزی / ۸۲.
و بحارالانوار مجلسی ۳۶ / ۲۰.
۵۳ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۵۲ منقبت هشتاد و هشتم.
بحارالانوار ۲۶ / ۲۴۹.

چون داخل بهشت شدم، درختی دیدم که بار آن درخت، همه زیور طلا و نقره و لباسهای فاخر بود. طرف اسفل آن درخت، همه اسبهای ابلق، و وسط آن درخت، همه حورالعین، و طرف اعلای آن درخت، همه رضوان بود. از جبرئیل سؤال کردم: این درخت از آن کیست؟

گفت: از آن امیرالمؤمنین پسر عمّت علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام است. چون حق‌تعالی امرکند که مردم داخل بهشت شوند، شیعهٔ علی علیه السّلام را به پای این درخت حاضر آرند، و از این لباسها به ایشان در پوشند، و به این زیورها ایشان را زینت دهند، و بر این اسبان ابلق سوار کنند. پس منادی ندا کند در میان مردم که:

اینها شیعیان امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب‌اند که در دنیا صبر کردند به‌آنچه اذیّت و اهانت از دشمنان به‌ایشان رسید. و به جهت آن صبری که کردند، امروز به این کرامت ممتاز شدند.(۵۴)

## (۷۰) حدیث بیست و سوم

علیّ‌بن عیسی، در «کشف الغمّه» به حذف اسناد از کتاب «الیقین فی اختصاص مولانا علیّ بأمرة المؤمنین» علیه السّلام تالیف سیّد رضی‌الدّین علیّ بن طاوس علیه الرّحمة، و او از حافظ ابوبکر احمدبن مردویه*(۵۵) که

---

۵۴ ـ المناقب المأة ابن شاذان / ۵۷ ـ ۵۶ منقبت نود و ششم.

مقتل خوارزمی / ۴۰.

مناقب خوارزمی / ۳۲.

بحارالانوار علامه مجلسی ۲۷ / ۱۲۰.

*۵۵ – در اصل، در اهمیّت نقل این حدیث از احمدبن مردویه نزد عامه مطالبی ذکر گردیده که مصنف کتاب رحمه‌الله از کتاب کشف‌الغمهٔ إربلی ۱ / ۳۴۱ـ۳۴۲ نقل نموده که آوردن آنها خالی از لطف نیست:

↙

از اعاظم علمای عامّه است نقل کرده، و او از کتاب «مناقب مولانا علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام»، و او به اسناد خود از ابن‌عبّاس آورده‌است که:

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در صحن خانه تشریف داشتند، و سر مبارک آن حضرت در دامن دحیهٔ کلبی بود. در این هنگام علی علیه السّلام داخل شد و گفت:

السَّلامُ عَلَيْكَ كَيْفَ اَصبَحَ رَسُولُ اللهِ(۵۶)

دحیه گفت: به خیر.

پس گفت: یا علی! تو را نزد من مدحتی است.(۵۷) آن را به تو گویم و تو را خوشنود کنم.

یا علی! تو امیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجّلین هستی. و تو سیّد و بزرگ

---

✍ سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس رحمه‌الله درکتاب «الیقین» خود، بیش از سیصد طریق روایت را نقل کرده‌است که من به اقتصار، احادیثی را آورده‌ام که به جمهور علماء منسوب باشد. از بزرگان این جمهور علماء عامّه، احمدبن مردویه‌است. که مدحش درکتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی بدینگونه آمده‌است:

ابوبکر بن مردویه به اسکاف منسوب است و در سال ۳۵۲ هـ آنجا بوده، وی فردی مورد اطمینان و ثقه است.

همچنین حافظ سعدبن عبدالقاهر درکتاب «رشح الولاء فی شرح الدعاء» ضمن آوردن حدیثی از ابوبکر بن مردویه ـ با مضمون آن وصف مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به «امام المتّقین» ـ اینگونه آورده‌است:

«الامام الحافظ طراز المحدثین ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه».

و همچنین خطیب خوارزمی درکتاب «المناقب فی الفصل التاسع فی فضائل شتی» در بیان سندش به ابی‌بکر احمدبن مردویه اینگونه بیان کرده:

«طراز المحدثین احمدبن مردویه».

۵۶ – درودبرتو «مراد دحیه است». رسول خداصلی‌الله علیه وآله‌وسلم چگونه صبح کرد؟

۵۷ – در اصل: دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم و برای تو مدحتی است...

و پیشوای اولاد آدمی مگر انبیاء و رسل. و در روز قیامت، لوای حمد به‌دست تو خواهد بود. و تو و شیعیان تو، مبادرت و سرعت خواهید کرد با محمد و حرم او به‌سوی بهشت، در حالتی که همه خوشوقت و ریّان[۵۸] باشید. به تحقیق که فیروزی یافت کسی که به تو پیوست، و پیروی کرد تو را. و خسران ورزید و زیان دید کسی که از تو دوری جست.

یا علی! دوست تو دوست محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. و دشمن تو دشمن محمّد صلّی الله علیه و آله و سلم است و از شفاعت محمّد محروم و بی‌نصیب خواهدبود. نزدیک بیا، ای بندهٔ خالص خدا.

پس سر مبارک آن حضرت را در دامن علی علیه السّلام گذاشت. و در این هنگام پیغمبر خدا از خواب وحی بیدار شد، و فرمود:

«مٰا هٰذِهِ الْهَمهَمة.»

یعنی: چه می‌گفتید؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ماجرا را عرض کرد.

فرمود: یا علی! این مرد دحیه کلبی نبود، بلکه او جبرئیل بود بصورت دحیه کلبی و تو را نامید به‌نامی‌که حق‌تعالی‌تو را به آن نام نامیده است و او است‌که محبّت تو را در دل اهل ایمان انداخته‌است و خوف تو را در دل کفّار.

سیّد رضی‌الدّین ابن طاوس علیه الرّحمه بعد از نقل این حدیث گفته:

کسی که منتقل شود به چنین حدیثی، از جانب حق‌تعالی به توسط جبرئیل به روایت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلم، هر آینه حجّت بر او خواهند گرفت. در وقتی که در خدمت پیغمبر او را حاضر سازند و جهت مخالفتش را با علی علیه السّلام از او سؤال کنند. زیرا که خود این حدیث را

---

۵۸ – ریّان: شاداب.

نقل کرده، و به آن اعتماد نموده‌است.

**فقیر گوید:**

استثنای انبیاء و رسل در حدیث جبرئیل، همانا مطابق مذهب عامّه است. و اکثری از شیعه را اعتقاد این است که به مقتضای حدیث نبوی صلّی‌الله‌علیه و آله و سلم:

«علماء امّتی کأنبیاء بنی اسرائیل»

ـ بلکه در بعضی از روایات «افضل من انبیآء بنی‌اسرائیل» ـ رسیده. با افضلیت انبیاء بنی‌اسرائیل از سایر انبیاء، ائمّه علیهم السّلام از انبیاء و رسل افضلند. زیرا که مراد از علماء، یا ائمه دینند صلوات الله علیهم، فهو المطلوب. و یا علمای اعلامند رضوان‌الله علیهم. در این صورت، به دلیل اولویّت ثابت خواهدبود[59].

## (۷۱) حدیث بیست و چهارم

به همین اسناد سابق از ابن مردویه از ابن‌عبّاس از انس‌بن مالک آورده‌است که، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

ای انس! آب وضو حاضرکن.

پس حضرت به متوضّأ[60] رفته و بازگشت و فرمود:

---

۵۹ - کشف الغمه اربلی ۱ / ۳۴۱ چاپ تبریز.

مناقب خوارزمی / ۲۳۱.

ارجح المطالب / ۳۱.

این حدیث و قسمت اول از حدیث دوم همین باب‌یک سند دارند، ولی در الفاظ با هم مختلفند.

۶۰ - متوضأ: جای وضو گرفتن، معین ۳ / ۳۸۷۴.

یا انس! آنکه الحال بر ما داخل شود، او امیرالمؤمنین و سیّد المسلمین و خاتم الوَصِیّین و امام الغرّالمحجّلین است.

پس علی علیه السّلام آمد و در [را] کوبید.

حضرت فرمود: کیست؟

عرض کردم: علی علیه السّلام است.

فرمود: در [را] باز کن تا داخل شود.(۶۱)

## (۷۲) حدیث بیست و پنجم

و به همین اسناد از ابن مردویه به اسناد خود از بریدة آورده‌است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ما را امر کرد که چون به علی علیه السّلام سلام کنیم، بگوئیم:

«السَّلامُ عَلَیْكَ یا امیرالمؤمنین»

و او را به لفظ امیرالمؤمنین تحیّت گوئیم.(۶۲)*(۶۳)

---

۶۱ - کشف الغمه اربلی ۱ / ۳۴۲ چاپ هاشمی تبریز.

مناقب خوارزمی / ۴۲.

تاریخ مدینه دمشق ابن‌عساکر ۲ / ۲۵۹ ح ۷۸۳.

۶۲ - اصل جمله این است:

اَمَرنا النبی ان نسلّم علی علیّ بإمرة المؤمنین.

یعنی: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به ما امر فرمود تا بر علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین سلام کنیم.

ـ کشف الغمّة فی معرفة الأئمه شیخ اربلی ۱ / ۳۴۲ چاپ هاشمی تبریز.

تاریخ مدینه دمشق ابن‌عساکر قسم ترجمه امیرالمؤمنین علیه السّلام ۲ / ۲۶۰ ـ ۲۵۹ ح ۷۸۴ چاپ مؤسّسة محمودی بیروت.

ارجع المطالب / ۱۵.

## (۷۳) حدیث بیست و ششم

و به همین اسناد از سالم غلام امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است که: آن حضرت را مزرعه‌ای بود و خود در آنجا مشغول زرع بود. و من نیز در خدمت او بودم که ابوبکر و عمر هر دو آمدند و تحیّت گفتند و سلام کردند، به این لفظ که:

«اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمیرَالْمُؤمنینَ وَ رَحْمَةُاللهِ وَ بَرَکاتُه»

حضرت به ایشان فرمود: شما در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مرا امیرالمؤمنین می‌گوئید؟* (۶۴)

---

*۶۳ - علّامه محقّق علی‌بن عیسی نویسد:

شیعیان جملگی برآنند که پیامبر صلّی الله علیه و آله آن حضرت را در مناسبتهای گوناگون امیرالمؤمنین خطاب کرده‌است. از مناسبتها یکی فرمان خداست به پیامبر که او را به این لقب خطاب کند.

و دیگری آن بود که از جانب خود به آن حضرت امیرالمؤمنین می‌گفت چه، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم. از سر هوای نفس سخن نمی‌گفت....

(کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۰)

*۶۴ - همدانی صاحب کتاب الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام گوید:

«از این اخبار استفاده می‌شود که تسمیهٔ علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین، به‌خاطر امتیاز او بر مؤمنین و امیر بودن بر آنهاست، و این‌که احساس می‌شود که امیر مشتق از میر است، نادرستی آشکار است زیراکه، امیر بر وزن فعیل از أمر مهموز الفاء است، و میر اجوف یائی است، و تناسبی از جهت اشتقاق بین آن دو نیست.

(الامام علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السّلام، همدانی / ۳۶)

علّامه مجلسی نیزگوید:

المیرة - باکسره -: طعام را جلب کرد؛ گفته می‌شود: مخارج خانواده‌اش را داد یمیر میراً. و آنها را آذوقه داد و برایشان آذوقه جمع کرد، و بر می‌گردد به این

گفتند: بلی، زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم خود ما را به این لفظ امر فرموده.(۶۵)

## (۷۴) حدیث بیست و هفتم

به همین اسناد از کتاب «مناقب» از ابن مردویه از عبدالله آورده‌است که گفت: وقتی عایشه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم بود، علی علیه السّلام داخل شد، و در میان عایشه و آن سرور نشست. عایشه از روی توبیخ به او گفت:

گویا جائی برای نشستن خود جز بالای ران من نیافتی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم متغیر شده، دست بر پشت عایشه زد و فرمود:

چه رسیده‌است تو را که مرا دربارهٔ برادرم می‌رنجانی؟ او امیرالمؤمنین و قائد الغرّالمحجّلین است.

و چون روز قیامت شود بر بالای پل صراط نشیند تا دوستان [من] را

---

↙ که امیر بر وزن فعیل از أمر باشد نه از اجوف، و وجوهی نیز برای آن ممکن است:

اوّل: این که قلب در آن باشد. مخفی نیست که آن از وجوه دیگر دور است،

دوّم: این که «أمیر» فعل مضارع در صیغهٔ متکلّم باشد، و علی علیه السّلام آن را گفت و به آن مشهور شد، همانطور که در تأبّط شراً بدین گونه است.

سوّم: این که معنا این است که امیران دنیا به امیر نامیده می‌شوند، به‌خاطر وظیفه‌ای که برای تأمین مخارج خلق بر عهده دارند و نیازی که مردم در زندگیشان به آنان دارند، و اما امیرالمؤمنین برای امری بزرگ‌تر از این است، زیرا امیری حضرت بر مردم به‌سبب زندگی ابدی آنها و تقویت روحانی اوست.

(بحارالانوار علامه مجلسی ۳۷ / ۲۹۳)

۶۵ - کشف الغمه اربلی ۱ / ۳۴۲ چاپ تبریز.

داخل بهشت کند و دشمنان خود را به جهنّم داندازد[۶۶].

## (۷۵) حدیث بیست و هشتم

به همین اسناد از ابن مردویه از انس بن مالک آورده که:
وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در خانهٔ امّ حبیب دختر ابوسفیان تشریف داشت، فرمود:

یا امّ حَبیب اعتزلینا

یعنی: از نزد ما به کناری رو، که ما را شغلی در پیش است.
پس آب وضو طلبید و وضوئی به احسن وجه تازه کرد و فرمود:
الحال، اوّل کسی که بر ما از این در درآید، او امیرالمؤمنین و سیّدعرب*[۶۷] و بهترین اوصیاء است.

---

۶۶ - کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۲ چاپ تبریز.
مناقب عبدالله الشافعی/۳۰.
*۶۷ - شیخ صدوق گوید:
برای معنای کلمهٔ سیدالعرب، عایشه دو حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کرد.
اول این که: «عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: علی سرور عرب است.
پس گفتم: ای رسول خدا! آیا تو سرور عرب نیستی؟
فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب.
پرسیدم: مقصود از سیّد کیست؟
فرمود: کسی که طاعتش واجب است، همانطور که طاعت من واجب است».
و امّا دوّم، [حدیث دیگر به همین مضمون با اندک اختلافی در لفظ نقل

↙

↙ شده است که از تکرار آن خودداری گردید]
برای تفصیل کلام به مصدر حدیث مراجعه گردد.

(معانی الاخبار/ ۱۰۳)

علامه مجلسی در بیان لفظ (سید العرب) گوید:
«شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در بیان سیادت علی علیه السّلام بر عرب، بخاطر تدریجی بیان کردن فضل او، بسنده کرد تا موجب تکذیب از سوی منافقین و شک مسلمانان ضعیف العقیده نشود.»
(بحارالانوار علامه مجلسی ۳۸ / ۹۴)

علامه میرحامد حسین گوید:
در باب بیان حدیث نور و آنچه از آن از دلایل بر سیادت علی علیه السّلام و اهل بیتش استفاده می‌شود:
وجه اول: همان حدیث مشهور «یا علی! من سرور مرسلینم و تو سرور مسلمین، هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، یا علی! من سرور بنی‌آدم و تو سرور بنی هاشم هستی»
و در الصحائف آمده: عایشه گوید: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نشسته بودم که علی علیه السّلام آمد. پس حضرت فرمود: این سرور بزرگ عرب است. پس عایشه گوید: گفتم: پدر و مادرم فدای تو آیا تو سرور عرب نیستی؟
فرمود: من سرور عالمیانم و او سید عرب است.
و این حدیث مشهور و متواتراست، و هر که بگوید: علی، سرور نیست، رسول اکرم را تکذیب کرده، و تکذیب حضرتش کفر است.
دوم: علی از همان نوری آفریده شده که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم از آن آفریده شده و شکی نیست که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم سید و سرور است.

و اولی‌ترین مردم است به مردم در امور ایشان.

من در پیش خود گفتم: خداوندا! این مرد یکی از انصار باشد، که ناگاه علی علیه السّلام داخل شد و آمد تا آنکه در پهلوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم نشست و حضرت از روی مبارک خود عرق پاک می‌کرد و بر روی علی علیه السّلام می‌مالید، عرض کرد:

و ما ذاك يا رَسُولَ اللهِ؟[۶۸]

فرمود: یا علی! تو بعد از من تبلیغ رسالت مرا به مردم خواهی کرد و تو قرض مرا ادا خواهی‌کرد، *[۶۹] و تو می شنوانی به مردم آنچه من از جانب حق‌تعالی آورده‌ام. و تو می‌آموزی به مردم و بیان می‌کنی برای ایشان، آنچه را که نمی‌دانند.[۷۰]

## (۷۶) حدیث بیست و نهم

و به همین اسناد از کتاب «مناقب» از انس روایت کرده‌است که گفت:

روزی من در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم که آن حضرت فرمود:

---

↙ سوم: علی و محمد از یک درخت هستند، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود و شکی نیست که محمّد سید و سرور است.

(خلاصه عبقات الانوار ۴ / ۸۴)

۶۸ - یعنی: ای رسول خدا! شما را چه شده‌است؟

*۶۹ - این ترجمه، بنابر آن است که «دین» را به فتح دال بخوانیم. امّا اگر «دین را به کسر دال بخوانیم، چنانچه برخی از علماء گفته‌اند، عبارت چنین می شود: "تو در اختلافاتی که در مورد دین میان مردم پیش می‌آید، بحق قضاوت خواهی کرد."

۷۰ - کشف الغمّة فی معرفة الائمه شیخ اربلی ۱ / ۳۴۲ چاپ تبریز.

الحال، مردی داخل می‌شود که او امیرالمؤمنین و سیّد الوصیّین و اولی‌النّاس بالمؤمنین و قائد الغرّالمحجّلین است. من گفتم:

«اَللّٰهُمَ اجْعَلْهُ رَجُلاً مِنَ الْانصار»

در این دعا بودم که علی علیه السّلام داخل شد.[۷۱]

## (۷۷) حدیث سی‌ام

به همین اسناد از «مناقب» ایضاً از انس روایت کرده‌است که گفت:

وقتی در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم، فرمود:

الحال، داخل شود بر ما مردی که او امیرالمؤمنین و سید المسلمین و خیرالوصیّین و اولی الناس بالمؤمنین است. ناگاه علی علیه السّلام از در، درآمد. و چون نمایان شد، حضرت برخاست و عرق از پیشانی و روی خود پاک می‌کرد و بر روی علی علیه السّلام می‌مالید. و عرق از روی علی علیه‌السّلام پاک می‌کرد و بر روی مبارک خود می‌مالید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: همانا دربارهٔ من چیزی نازل شده؟

فرمود:

«اَمَا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنزلة هٰارُونَ مِنْ مُوسیٰ اِلاّٰ اَنَّه لانَبی بَعدی».

### شعر

هُــوَالذی مِـنْ رَسُــولِاللهِ کٰـانَ لَـهُ　　مَقٰامُ هٰارُونَمِنْ مُوسَیبن عِمرٰان[۷۲]

---

۷۱ - کشف الغمه ۳۴۲/۱ چ تبریز.

۷۲ - او کسی است که برایش نزد رسول‌خدا، مقام هارون است نزد موسی بن عمران.

یا علی! تو برادر و وزیر منی*(۷۳)، و تو بهترین کسی هستی که من او را پس از خود خلیفه و جانشین خود کنم. و تو ادا می‌کنی قرض مرا و وفا می‌کنی به وعده‌های من و بیان می‌کنی برای مردم آنچه را که در آن اختلاف کنند پس از من. و یادخواهی داد به ایشان از تأویل قرآن، آنچه را که نمی‌دانند. و با ایشان مقاتله خواهی کرد در تأویل آن، چنانکه من با ایشان مجادله کردم در تنزیل آن.(۷۴)

**فقیر گوید:**

این فضیلتی است ظاهر و هویدا که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم متولّی ظاهر قرآن باشد و علی علیه السّلام متولّی باطن آن، و کوشش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در تنزیل بوده و کوشش علی علیه السّلام در تأویل.

«وَ ذٰلِکَ فَضلُ اللهِ یؤتیه من یَشاءُ».(۷۵)

---

*۷۳ - ابوالصلاح حلبی در این باره گوید:
وزارت در عرف نبوت، بدون اشکال خلافت است، به دلیل قول خدای تعالی که فرمود:
«و اجعل لی وزیراً من اهلی»
«برای من وزیری از اهل من قرار بده»
به اتّفاق مفسّرین، یعنی خلیفه و امام برای بعد از من مشخص فرما.
چراکه لفظی که در برگیرندهٔ وزارت و برادری باشد، همان چیزی است که در برگیرندهٔ خلافت است.
(کتاب تقریب المعارف ابوالصلاح حلبی / ۱۳۶ - ۱۳۰)

۷۴ - کشف الغمه اربلی /۱ ۳۴۳ چاپ تبریز.

۷۵ - سورهٔ حدید آیهٔ ۲۱
این فضلی از جانب خدای است و به هرکه خواهد دهد.

## (۷۸) حدیث سی و یکم

و به همین اسناد از کتاب «مناقب» از رافع غلام عایشه آورده‌است که:

من پیوسته مباشر خدمات عایشه بودم. و چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانهٔ او تشریف می‌آورد، من در آن حوالی می‌بودم. روزی در آنجا تشریف داشتند، که یکی در [را] کوبید. رفتم دیدم دخترکی است و ظرفی سرپوشیده در دست دارد. بازگشتم به عایشه گفتم. رخصت داده، آمده و آن ظرف را به عایشه داد. و عایشه آن را در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گذاشت. حضرت فرمود:

ای کاش امیرالمؤمنین و سیّدالمسلمین و امام المتّقین نزد من حاضر بودی تا با من از این طعام تناول کردی که ناگاه یکی در [را] کوبید. رفتم، دیدم علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام است. بازگشتم و عرض کردم علیّ‌بن‌ابی‌طالب علیه السّلام است.

فرمود: در [را] باز کن.

چون داخل شد، حضرت فرمود:

یا علی! اهلاً و سهلاً، دو نوبت تو را تمنّا کردم، چون دیرکردی از حق تعالی سؤال کردم که تو را به من برساند. الحال، بنشین و با من طعام بخور.(۷۶)

## (۷۹) حدیث سی و دوم

به همین اسناد از انس بن مالک آورده‌است که گفت:

در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم که فرمود:

الحال وارد خواهدشد.

عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، که را اراده فرمودید؟

---

۷۶ - کشف الغمه فی معرفة الائمه شیخ اربلی ۱ / ۳۴۳.

فرمود: آنکه سیّد مسلمانان و امیرمؤمنان و بهترین اوصیاء و اولی‌ترین مردم است به مردم.

گوید: ناگاه دیدم علی علیه السّلام داخل شد. حضرت فرمود:

یا علی! انت منّی بمنزلة هٰارون مِن موسی.(۷۷)

## (۸۰) حدیث سی و سوم

از حافظابن مردویه از داودبن ابی عوف روایت است که معاویةبن‌ثعلبة اللّیثی گفت:

می‌خواهی تو را آگاه کنم به حدیثی که هیچ تغییر نیافته و تحریف نشده؟

گفتم: بلی.

گفت: چون ابوذر مریض شد، وصایای‌خود را به علی علیه السّلام عرض کرد و او را وصیّ خود گردانید. بعضی که به عیادت او رفته‌بودند، گفتند: اگر وصیّت خود را به امیرالمؤمنین عمر می‌گفتی، بهتر بود.

گفت: به خدا قسم، که من وصیّت خود را جز به امیرالمؤمنین به کسی عرض نکرده‌ام. و به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السّلام بهارستانی است که مردم در پناه او نشینند و از او بهره‌مند شوند. و اگر شما او را مفارقت کنید، هر آینه از دنیا سیر و از زمین و اهل آن روگردان خواهیدشد.

ما گفتیم: ای ابوذر! می‌دانیم که محبوب‌ترین مردم نزد رسول‌خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم، محبوب‌ترین مردم است نزد تو. کیست آنکه او را می‌ستایی و او را بر دیگران تفضیل می‌دهی؟

گفت:

هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقّه.

---

۷۷ - کشف الغمّة فی معرفة الائمه شیخ اربلی ۱ / ۳۴۳ چاپ هاشمی تبریز.

یعنی: علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام. این بزرگوار مظلومی که او را از حق خود منع کرده‌اند، یعنی علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام.(۷۸)

## (۸۱) حدیث سی و چهارم

از طریق دیگر از معاویة بن ثعلبة آورده‌است که:

ابوذر به مرض شدیدی مبتلا شد. به او گفتند:

اگر عمر را وصی خود می‌کردی، از علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام بهتر بود.

گفت: به خدا سوگند، که وصیّ خود گردانیدم کسی را که امیرالمؤمنین است حقاً حقاً. یعنی از روی استحقاق و اهلیّت. و او عالم و فقیه و صبور روی زمین است که همه مردم به او خاکساری کنند، و طریقهٔ انکسار پویند، و راه خضوع جویند و در پناه او ساکن شوند. یا مراد زاهد و عابد روی زمین است که مردم از او طریقهٔ زهد و بندگی را یاد گیرند.

پس گفت: و اگر از او مفارقت کنید، هر آینه دست از دنیا کشیده و چشم از زمین و اهل زمین پوشیده خواهید بود، و این است که حق‌تعالی می‌فرماید:

«و کأیّن مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ ربیّوُنَ کثیر.»

یعنی: و چه بسیار پیغمبرانی که با دشمنان دین کارزار کردند و با ایشان بودند علماء و زهّاد بسیار.

«فما وَهَنُوا لِما اَصابَهُمْ فِی سَبیلِ الله.»

و سستی نورزیدند از آنچه به ایشان رسید، از صدمات و زحمات در راه خدا ـ الایة.(۷۹)

و «ربیّون» جماعت کثیرة را گویند.(۸۰)

---

۷۸ ـ کشف الغمّة ۱/۳۴۴.

۷۹ ـ سوره آل عمران آیه ۱۴۶.

۸۰ ـ کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۴ چاپ تبریز.

## (۸۲) حدیث سی و پنجم

از حافظابن مردویه از رجال خود، از انس بن مالک آورده‌است که:
وقتی رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:
بهشت به چهار نفر از امّت من مشتاق است.
من نزد ابوبکر آمدم و به او گفتم: از رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کن که آنها کیانند.
ابوبکر گفت: می‌ترسم که من از آنها نباشم و به این سبب، بنوتیم مرا سرزنش کنند.
پس نزد عمر آمدم. او نیز گفت:
می‌ترسم از آنها نباشم و بنوعدی به من ملامت کنند.
پس به نزد عثمان آمدم. او نیز گفت:
می‌ترسم از آنها نباشم، و بنوامیّه مرا سرزنش کنند.
در آخر به نزد علی علیه السّلام آمدم در نخلستانی که آن را آبیاری می‌کرد، [پس به او گفتم: پیامبر فرمود: «بهشت به چهارنفر از امّت من مشتاق است». پس، از او -یعنی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم- سؤال کن که آنها کیانند.
پس علی علیه السّلام][۸۱] فرمود:
به خدا سوگند که از او سؤال کنم تا اگر از آنها باشم، خدا را حمد کنم، و اگر نباشم از حق تعالی سؤال کنم که مرا از ایشان گرداند، و من محبّت ایشان را در دل خود جای دهم.
پس آمد و من نیز با او آمدم. چون داخل شدیم، دیدم که سر مبارک حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در دامن دحیهٔ کلبی است. چون دحیه، علی را دید، از جای برخاسته و به علی علیه السّلام سلام کرد. و گفت:

---

۸۱ - در اصل اضافه دارد.

سر پسر عمّت را در دامن گیر، ای امیرالمؤمنین! که تو از من اولایی.

در این حالت، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم سر از خواب وحی برداشت. و سر خود را در دامن علی علیه السّلام دیده، فرمود:

یا اباالحسن! همانا تو را حاجتی است که به نزد ما آمده‌ای؟

عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، یا رسول‌الله! آمدم دیدم سر مبارک شما در دامن دحیهٔ کلبی بود. چون مرا دید، برخاسته و سلام کرد و گفت: سر پسر عمّت را در دامن گیر که تو اولائی به او از من، یا امیرالمؤمنین.

حضرت فرمود: او را شناختی؟

عرض کرد: دحیهٔ کلبی بود.

فرمود: او جبرئیل بود.

عرض کرد: بأبی و امّی یا رسول‌الله! انس به من گفت که شما فرموده‌اید که بهشت به چهارنفر از امّت من مشتاق است. بفرمائید کدامند ایشان؟

حضرت به دست خود اشاره کرد و فرمود:

«اَنتَ وَ اللهِ اَوَّلُهُمْ» *(۸۲)

تا سه نوبت. یعنی به خدا سوگند که تو اوّل آن چهارنفری.

عرض کرد: بأبی انت و امّی آن سه نفر دیگر کدامند؟

---

*۸۲ - علامه بیاضی گوید:

در این حدیث، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تصریح دارد که بهشت مشتاق امیرالمؤمنین علیه السّلام است و جبرئیل تصریح دارد که حضرت سزاوارتر و نزدیکتر از او به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. پس هرگاه آن حضرت نزدیکتر از جبرئیل صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد، پس از آن سه نفر و جز آنان نیز نزدیکتر و سزاوارتر به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهدبود، به سبب اینکه جبرئیل از همهٔ آنان برتر است.

(الصراط المستقیم ۱ / ۲۴۵)

فرمود: سلمان و مقداد و ابوذر.(۸۳)

مؤلّف «کشف الغمّه» شیخ علیّ‌بن عیسی رحمه‌الله گوید:

احمد بن حنبل در «مسند» خود از بریدة آورده‌است که رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

حق‌تعالی چهارنفر از اصحاب مرا دوست می‌دارد، و مرا به دوستی ایشان خبر داده، و امر فرموده‌است که من نیز ایشان را دوست دارم.

حضّار عرض کردند: آن چهار نفر کدامند؟

فرمود: علی علیه السّلام از ایشان است، و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقدادبن اسود الکندی.(۸۴)

---

۸۳ - کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۵ چاپ تبریز.

۸۴ - مسند احمدبن حنبل ۵ / ۳۵۱ چاپ دار صادر بیروت.

مناقب خوارزمی / ۸۳ چاپ تهران.

کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۴ چاپ تبریز.

مجمع الزوائد علامه هیثمی ۹ / ۱۱۸ - ۱۱۷ چاپ دارالکتاب العربی بیروت.

مستدرک صحیحین علامه حاکم نیشابوری ۳ / ۱۳۰ چاپ دارالکتاب العربی بیروت.

تلخیص المستدرک علامه ذهبی ۳ / ۱۳۰ چاپ شده در ذیل المستدرک بیروت.

سنن ابن ماجه ۱ / ۵۳ باب فضائل اصحاب رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چاپ دارالکتاب العربی - بیروت.

الجامع الصحیح ترمذی ۴ / ۳۲۷ باب مناقب امیرالمؤمنین علیه السّلام، چاپ دارالکتاب العربی بیروت.

شرح الجامع الصحیح الترمذی علامه مبارکپوری ۴ / ۳۲۸ باب مناقب امیرالمؤمنین، چاپ شده در ذیل جامع ترمذی، و دارالکتاب العربی بیروت.

حلیة الاولیاء ابونعیم اصبهانی ۱ / ۱۹۰ چاپ دارالکتاب العربی - بیروت.

فرائد السمطین حموینی ۱ / ۲۹۴ چاپ موسسه محمودی بیروت.

تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ۱ / ۲۸۶ چاپ دار صادر بیروت.

تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ۲ / ۱۷۲ چاپ مؤسسه محمودی بیروت.

## (۸۳) حدیث سی و ششم

علی بن عیسی در «کشف الغمّه» از سیّدبن طاووس علیه‌الرّحمه، از «تاریخ خطیب» به اسناد خود از ابن عبّاس آورده‌است که رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

در روز قیامت، همهٔ مردم پیاده خواهندبود، مگر ما چهار نفر. و غیر از ما احدی سواره نیست.

عباس از جای برخاست و عرض کرد که: چهارنفر کدامند؟

فرمود: امّا من، پس سوار خواهم شد بر مرکبی که حق‌تعالی به من عطاء فرموده و نام آن براق است. و امّا برادرم صالح، پس سوار خواهدشد بر ناقهٔ خدا که او را پی کردند. و اما عمّم حمزه که شیرخدا و شیررسول خدا است، پس سوار خواهدشد بر ناقهٔ عضبا.

و امّا برادر و پسر عمّم علیّ‌بن ابی‌طالب، پس سوار خواهدشد بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت که بلند کوهان است. دو پای آن از زمرّد سبز مذهّب به طلای سرخ، و سر آن ناقه از کافور سفید، و دمش از عنبر اشهب، و دست و پایش از مشک ازفر، و گردنش از مروارید. و بر پشت آن ناقه قبّه‌ای است از نور، باطن آن قبّه عفو خدا است و ظاهرش رحمت خدا. و چون سوار شود، لوای حمد در دست او خواهدبود. به هیچ فوجی از ملائکه گذر نکند، مگر آنکه بگویند:

این ملک مقرّب است یا نبیّ‌مرسل یا حامل عرش پروردگار عالمیان؟

ناگاه منادی ندا کند از نزد عرش ـ یافرمود از میان عرش ـ که: این نه ملک مقرّب است و نه نبیّ‌مرسل و نه حامل عرش. بلکه

«هٰذا عَلیُّ‌بنُ اَبي‌طالِبٍ علیه السّلام اَمیرالمؤمنینَ وَ إمامُ المُتَّقینَ وَ قائِدِ الغُرِّ المُحَجَّلینِ اِلیٰ جَنّاتِ النَعیم. افلح مَن صَدَّقَهُ وَ خابَ مَـنْ کَذَّبه».

فیروزی یافت و رستگار شد کسی که تصدیق او کرد. و زیان کار و هلاک شد کسی که او را تکذیب نمود. و اگر بنده‌ای مدّت هزارسال[۸۵] در میان رکن و مقام بندگی خدا کند تا آنکه بدنش مانند خیک کهنه پوسیده شود و با آن حالت خدا را ملاقات کند، و در دل او کینهٔ آل محمّد صلّی الله علیه و آله وسلّم باشد، حق‌تعالی او را نگونسار در آتش جهنّم در اندازد.[۸۶]

## (۸۴) حدیث سی و هفتم

و به همین اسناد از «مناقب» موفّق‌بن احمد الخوارزمی به اسناد خود از علی علیه السّلام روایت کرده‌است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون مرا به آسمان بردند و به سدرة المنتهی رسیدم و در برابر حق‌تعالی ایستادم، فرمود:

یا محمّد!

عرض کردم: لبّیک و سعدیک.

---

۸۵ - در اصل دوبار هزارسال تکرار شده‌است (الف عام و الف عام).

۸۶ - کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۶ چاپ تبریز.

مناقب خوارزمی / ۲۱۰ چاپ تهران به اسناد خود از علی بن موسی الرضا علیه‌السّلام از پدران‌خود از رسول‌خدا صلّی‌الله علیه‌و آله‌و سلّم،و همو در همان‌کتاب/ ۲۶۰ ـ ۲۵۹.

تاریخ بغداد خطیب بغدادی ۱۳ / ۱۲۳.

فرائد السمطین ۱ / ۷۸ ـ ۷۷ چاپ موسسه محمودی بیروت.

منتخب کنز العمّال متقی هندی چاپ شده در حاشیه مسند احمدبن حنبل ۵ / ۵۱.

لسان المیزان ابن حجر عسقلانی ۲ / ۳۹۷ چاپ موسسه اعلمی بیروت

و همو در همان کتاب ۲ / ۳۸۷.

تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ۲ / ۳۳۶ ـ ۳۳۳ با اختلاف سند.

کفایة الطالب‌گنجی شافعی / ۱۸۴ ـ ۱۸۳ چاپ حیدریة نجف.

فرمود: مردم را امتحان کرده، از میان ایشان که را یافتی که از همه بیشتر اطاعت و فرمانبرداری تو کند؟

عرض کردم: پروردگارا علی علیه السّلام را. فرمود:

راست گفتی. هیچ خلیفه‌ای به جای خود نصب کرده‌ای که بعد از تو قرض تو را ادا کند، و مردم را تعلیم کند از کتاب من ـ که قرآن باشد ـ آنچه را که نمی‌دانند؟

عرض کردم: پروردگارا! تو اختیار کن خلیفهٔ مرا، که هر که را تو اختیار کنی، من نیز او را اختیار کنم.

فرمود: من علی علیه السّلام را اختیار کردم. تو نیز او را وصیّ و خلیفهٔ خود کن، که من علم وحلم خود را به او ارزانی داشتم. و او امیرالمؤمنین است حقّاً. و احدی پیش از او به این مرتبهٔ بلند و مقام ارجمند فایز نگردیده است که او را امیرالمؤمنین کنم. و برای احدی پس از علی [صلوات‌الله علیه] نیز این مقام نخواهدبود.

ای محمد! علی [که درود خدا بر او باد] سرّ هدایت است. و امام کسی است که به من ایمان آورد. و علی علیه السّلام نور اولیا و احبّاء من است. و علی علیه السّلام همان کلمه‌ای است که جملهٔ پرهیزکاران به آن پیوسته‌اند. هر که او را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد، مرا دشمن داشته.

ای محمّد! این بشارت را به پسر عمّت ده.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: عرض کردم: پروردگارا! او را بشارت دادم.

گفت: من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت او. اگر مرا عقاب کند، به سبب گناهان من است و به من ستم نکرده. و اگر وعدهٔ مرا تمام کند، یعنی مرا اجل دریابد یا آنکه به آنچه وعده داده‌است، به آن وفا کند، او مولا و صاحب اختیار من است.

پس دعا کردم و عرض کردم: خداوندا! دل او را روشن‌گردان و ایمان را

برای او مانند درخت بهاران خرّم و خندان کن.

فرمود: دعای تو را مستجاب کردم و لکن او را به بلائی مخصوص گردانیده‌ام که احدی از دوستان را به آن بلا مخصوص نکرده‌ام.

عرض کردم: الهی! او برادر من و مونس و رفیق من است.

فرمود: این در علم ازلی گذشته‌است. و اگر علی علیه السّلام نبود، شناخته نمی‌شدند گروه من ـ یعنی اهل توحید ـ و نه دوستان من.(۸۷)

## (۸۵) حدیث سی و هشتم

از «مناقب خوارزمی» از ابن عباس آورده‌است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

این علیّ‌بن ابی‌طالب است. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. و او از برای من به منزله هارون است از برای موسی، الاّ آنکه بعد از من پیغمبری نباشد.

ای ام سلمه! گوش فرا دار و گواه باش تا گواهی دهی. علی امیرالمؤمنین و سیّد المسلمین است. و علی [صلوات الله علیه] صندوق علم من است. و علی علیه السّلام باب من است که مردم از آن باب به من درآیند. و برادر دینی من است، و مصاحب من است در آخرت، و با من خواهدبود در اعلی‌مراتب بهشت(۸۸).

---

۸۷ - مناقب خوارزمی / ۲۱۵.

کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۶.

فرائد السمطین علامه حموینی ۱ / ۲۶۹ ـ ۲۶۸.

۸۸ - مناقب خوارزمی / ۸۶.

کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۷.

## ۸۶) حدیث سی و نهم

ایضاً از «مناقب» خوارزمی از سعید بن جبیر از ابن عبّاس آورده‌است‌که:
وقتی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانه خود تشریف داشتند و علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام در اوّل روز به خدمت آن حضرت آمد. و نمی‌خواست که احدی پیش از او به زیارت آن سرور مشرّف شود. چون داخل شد، دید پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در صحن خانه است، و سر مبارک او در دامن دحیهٔ کلبی است تا آخر خبر.
و مثل این حدیث در روایات سابقه گذشت[۸۹].

### سیّد رحمه‌الله گوید:

علیّ‌بن عیسی رحمه‌الله در کشف الغمّه گوید:
سیّدبن طاووس علیه‌الرّحمة این احادیث را از سیصد طریق بلکه زیاده نقل کرده‌است. و من اکتفاء کردم از آن به آنچه در این مختصر ذکر کرده‌ام. و آنچه او ذکر کرده‌است، من نکردم. زیرا که از این قلیل ادراک کثیر توان کرد، چنانکه درخت را از یک میوهٔ آن. و ادّعا نمی‌کنم که مناقب آن حضرت محصور است، بلکه احصای آن در قوّهٔ هیچ بشری نیست[۹۰].

### شعر

وَكَمْ أَشارُوا وَكَمْ أبدوا وَكَمْ سَتَرُوا وَالفَضلُ يَظهَر مِنْ بادٍ و مُستَتِرِ
أُجِلّ قَدْرك عَن وَصفٍ بِمَنْقَبَةٍ وَأنتَ فِي الْعَيْنِ مِثْلُ الْعَيْنِ فِي السّوَرِ[۹۱]

---

۸۹ - مناقب خوارزمی / ۲۳۱.
کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۸ - ۳۴۷.
۹۰ - کشف الغمّة اربلی ۱ / ۳۴۸ - ۳۴۷.
۹۱ - چه بسا اشاره کردند و چه بسا آشکار نمودند و چه بسا کتمان ساختند. ولیکن فضل آشکار می‌شود از آشکارکننده و کتمان کننده.

↙

# (۸۷) حدیث چهلم

به روایت ابن شهر آشوب از طریق عامّه، در کتاب «مناقب» در تفسیر مجاهد گفته‌است:

آنچه در قرآن مجید، لفظ «یا ایها الّذِینَ امَنُوا» ذکر شده، امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را در آن لفظ، حق سبقتی است و رتبهٔ امارتی. و علی علیه السّلام رئیس آن طایفه و مشرّف به خطاب ربّ الارباب است، زیرا که از همه پیشتر به شرف اسلام مشرّف شد. بنابراین حق سبحانه و تعالی در هشتاد و نه موضع آن حضرت را امیرالمؤمنین و سیّد المخاطبین خوانده‌است، تا روز قیامت. و آن حضرت را به این القاب نام برده. بعد از آن گفته‌است:

و آنچه از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به آن امر شده‌است که علی صلوات الله علیه را به لفظ امیرالمؤمنین خطاب کنید و به این لفظ بر او سلام کنید؛ در نزد شیعه متواتر است و این خبر را نقل می‌کنند. و آن از جمله الفاظی است که به نصّ جلیّ آمده‌است و در او شایبهٔ شک و ریب و ابهام و اجمال، و دغدغهٔ نقص و احتمال راه ندارد. و اکثر علمای عامّه نیز از طرق مختلفه این خبر را روایت کرده‌اند. و احدی را از روات عامّه که این خبر را روایت کرده‌اند، ندیده‌ام که مورد طعن باشد. و همچنین از علمای عامّه احدی را ندیده‌ام که انکار این حدیث کند. یا در صدد این باشد که این خبر را از نظرها پنهان کند و در مقام دفع آن باشد[۹۲]. و حدیث این است:

قال النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم:
«سَلِّمُوا عَلى عَلِيٍّ بإمرة المؤمنين.»

---

↙ من رتبهٔ تو را بالاتر دانم از اینکه تو را به منقبتی توصیف کنم، و تو در چشم، گوئی چشمی در حدقهٔ آن.

۹۲ - روش مترجم در این کتاب، در بسیاری از موارد، ترجمه نقل به مضمون بوده‌است. که در اینجا نیز مفهوم کلام مصنّف را آورده است.

و این را اکثر علمای عامّه روایت کرده‌اند چنانکه مغیری به اسناد خود از عمران از بریدهٔ اسلمی و هم چنین یوسف بن کلب مسعودی به اسناد خود از ابو داود سبیعی و همچنین عبادبن یعقوب الاسدی به اسناد خود از ابوداود السبیعی از ابوهریره[۹۳] آورده‌اند که:

ابوبکر به‌خدمت‌رسول‌خدا صلّی‌الله علیه‌و آله‌و سلّم آمد. حضرت‌فرمود: ای ابوبکر! برو و بر امیرالمؤمنین علی علیه السّلام سلام کن.

عرض کرد: یا رسول الله! در حیات تو، علی را امیرالمؤمنین گوئیم؟

فرمود: بلی. در حیات من، او امیرالمؤمنین است.

پس عمر آمد و به او نیز چنین فرمود. او نیز چنان سؤال کرد.

حضرت به او فرمود، آنچه به ابوبکر فرموده بود.

و در روایت سبیعی عمر گفت:

امیرالمؤمنین کیست؟

فرمود: علیّ‌بن ابی‌طالب است.

گفت: از جانب خدا و به امر رسول خدا؟

فرمود: بلی. از جانب خدا و به امر رسول خدا، امیرالمؤمنین است.

و ابراهیم ثقفی نیز از عبدالله بن جبلّهٔ کنانی از ذریح محاربی از ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌است که:

بریدة در شام بود. وقتی آمد که مردم با ابوبکر بیعت کرده‌بودند. بریدة در مجلس ابوبکر آمد و گفت:

ای ابوبکر! گویا فراموش کرده‌ای سلام کردن ما را به علی علیه السّلام به لفظ امیرالمؤمنین که خدا و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم ما را به آن امر فرموده بودند.

گفت: ای بریدة! تو اینجا نبودی و ما در اینجا بودیم. و حکم خدا در هر وقت تازه می‌شود و امری امر دیگری را برهم می‌زند.

---

۹۳ – در اصل: ابی بریدة است.

و حق تعالی در یک خانه جمع نمی‌کند پیغمبری و پادشاهی را.

وثقفی و ستیری بن عبدالله[۹۴] به اسناد خودشان آورده‌اند که:

عمران الحصین و ابو بریدة به ابوبکر گفتند:

تو داخل کسانی بودی که در آن روز به علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام به لفظ امیرالمؤمنین سلام کردند. نمی‌دانم آن روز را یادداری یا آنکه فراموش‌کرده‌ای؟

گفت: یاد دارم و فراموش نکرده‌ام.

گفتند: پس چگونه تو را شاید که بر امیرمؤمنان امارت کنی و بر او حکم‌رانی؟

عمر در آنجا بود، گفت: نبوّت و خلافت[۹۵] در یک خانه جمع نگردد.

بریدة گفت: پس چه گوئی در گفتهٔ خدای تعالی:

«اَمْ یَحسدُونَ النّاسَ عَلیٰ ما آتاهُم اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ اتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اتَیْناهُمْ مُلْکًا عَظیماً»[۹۶]

یعنی: آیا حسد می‌برند به مردم، بر چیزی که خدای تعالی به ایشان عطاء فرموده‌است از فضل و عنایت خود؟ و ما عطاء کردیم به آل ابراهیم، کتاب و حکمت را، هم عطاء کردیم به ایشان پادشاهی را، که در این آیه نبوّت و پادشاهی هر دو جمع شده‌اند. و عمر ساکت شد.[۹۷]

---

۹۴ - در اصل: سری‌بن عبدالله آمده است.

۹۵ - در اصل لفظ«نبوّت و امامت» آمده است.

۹۶ - سورهٔ نساء آیهٔ ۵۴.

۹۷ - مناقب آل ابی طالب ابن شهرآشوب ۳ / ۵۴ - ۵۳.

بحارالانوار علامه مجلسی ۳۷ / ۳۱۰ - ۳۰۹.

شواهد التنزیل حاکم حسکانی ۱ / ۵۴ چاپ موسسه اعلمی -بیروت.

**فقیر گوید:**

امام محمّدباقر علیه السّلام فرموده‌است:

نَحن النّاسِ وَاللهِ ـ یعنی: به خدا سوگند مائیم ـ و مقصود و مراد از لفظ«ناس» در این آیه [این است] که مردم به ما و مرتبه و مقام ما حسد برده‌اند.(۹۸)

و من خود از روایت خوارزمی دیده‌ام که در کتاب خود گفته‌است که:

در روز غدیرخم جبرائیل از جانب ملک جلیل آمد و او را به این لقب مخصوص ساخت. و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم به موجب حکم الهی فرمود:

سَلِّمُوا عَلیٰ عَلیٍّ بِإمْرَةِ المؤمنِینَ.

و نوشته است: اول کسی که بر علی علیه السّلام به این لقب سلام کرد، عمر بود. و گفت:

بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا عَلی، صِرْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلا کلّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ.

## (۸۸) حدیث چهل و یکم

از طریق عامّه، در کتاب «فردوس» تألیف ابن شیرویه به اسناد خودشان از حذیفهٔ یمانی آورده‌است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

اگر می‌دانستند مردم که در چه وقت، علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین ملقّب شده و به این منصب جلیل سرافراز گردیده، و از چه زمان او را امیرالمؤمنین می‌خوانده‌اند، هر آینه احدی فضل و رتبه و کمال او را انکار نمی‌کرد. علی علیه السّلام را امیرالمؤمنین می‌گفتند، در وقتی که آدم میان

---

۹۸ – تفسیر برهان ۱ / ۳۷۵ ـ ۳۷۹ حدیث ۲۹ نقل از ابن مغازلی، و همین مضمون در احادیث شمارهٔ ۳، ۴، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸.

روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده‌بود.

و حضرت بعد از آنکه این کلام را فرمود، این آیه را خواند:

«وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنی اٰدَمَ مِنْ ظُهورِهِم ذُرِّیَتَهُمْ وَ اَشْهَدهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِم اَلَسْتُ بِرَبِّكُم قٰالُوا بَلی»(۹۹)

یعنی: یاد کن ای محمّد! که چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم و بیرون آورد از پشتهای ایشان ذریّت ایشان را، و بعضی از ایشان را بر بعضی گواه گردانید.

یا آنکه به مقتضای آیهٔ شریفه:

«یوم تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتَهُمْ وَ اَیْدِیهِمْ وَ اَرْجُلُهمْ»(۱۰۰)

ایشان را بر خودشان گواه گرفت و گفت:

آیا نیستم من پروردگار شما؟

همه گفتند: بلی. تو پروردگار مائی.

ملائکه نیز گفتند: تو پروردگار مائی.

پس خطاب از جانب ربّ‌الارباب آمد:

اَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِیُّكُم وَ عَلیٌّ وَلِیُّكُم وَ اَمیرُكُمْ

یعنی:من پروردگار شمایم و محمّد پیغمبر شما است و علی صاحب اختیار و امیر شما است(۱۰۱).

---

۹۹ - سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۲.

۱۰۰ - اضافهٔ مترجم است.

سورهٔ نور آیه ۲۴. ترجمه: روزی که زبانها و دستها و پاهاشان برایشان گواهی دهند.

۱۰۱ - الفردوس‌ابن شیرویه ۳/ ۳۵۴ح ۵۰۶۶.

بحارالانوار علامه مجلسی ۳۷ / ۳۱۱ و ۳۳۳.

## ۸۹) حدیث چهل و دوم

موفّق بن احمد به اسناد خود از اصبغ‌بن نباته آورده‌است که، گفت: چون زیدبن صوحان را در روز جمل زمان شهادت رسید، علی علیه السّلام بر بالین او آمد و هنوز رمقی از حیات در او باقی بود. چون حضرت او را به آن حالت دید، فرمود:

«رَحِمَكَ اللهُ يـا زيـد، فَـوَاللهِ مـا عَـرَفْتُكَ إلاَّ خـفيف المـؤونة كثير المعُونة».

یعنی: خدا تو را رحمت کند. به خدا سوگند تو را ندانسته و نشناختم، مگر کم میل به دنیا و بسیار اعانت کننده به دین و اهل آن.

گوید: پس زید سربالا کرده و عرض کرد:

خدا تو را رحمت کند. به خدا سوگند که ندانسته‌ام تو را، مگر عالم به خدا و عارف به آیات خدا. و به خدا سوگند که از روی جهل و نادانی در رکاب تو جهاد نکردم، بلکه از حذیفةبن الیمان شنیدم که گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سّلم شنیدم که می‌فرمود:

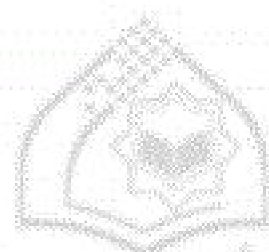
عَلِيٌّ اَميرالْبَرَرة وَ قاتل الفَجَرَة. مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَـنْ خَذَلَهُ، اَلا وَ اِنَّ الحَقَّ يَتبعُهُ اَلا فَميلُوا مَعَهُ.(۱۰۲)

یعنی: حق پیوسته با علی است و پیرو او است. شما نیز به جانب او روید و با او باشید.(۱۰۳)

---

۱۰۲ - علی علیه السّلام امیر نیکان و قاتل فجّار است.از جانب خدا یاری شده‌است، هر آن کس که او را یاری رساند، و از نصرت الهی به دورشده، کسی که به یاریش نشتابد و او را خوار کند. و حق پیوسته با اوست. همانا آگاه باشید و هماره با او باشید.

۱۰۳ - مناقب خوارزمی / ۱۱۱.



# پیوست باب هشتم

روایات از پیامبر صلّی‌الله علیه وآله و سلّم در اینکه علی علیه السّلام امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و امیر نیکوکاران است، از طرق عامّه‌بیش از آن است که مؤلّف در این باب روایت کرده‌است در اینجا تعدادی از این احادیث را برای اتمام فائده به این باب وارد می‌کنیم.

## ۱ ـ در اینکه علی علیه‌السّلام امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است:

(۱) حافظ حموینی درفرائدالسمطین ۱ / ۵۴ و ۵۵ گوید:

سید امام نسّابه جلال الدّین عبدالحمید بن فخّاربن معد بن فخّاربن احمدبن محمدبن ابی غنائم محمدبن حسین‌بن محمدبن ابراهیم «مجاب بردّ السلام» بن محمد الصالح بن موسی کاظم بن جعفر صادق‌بن محمد باقربن علی زین‌العابدین بن ابی عبدالله حسین شهیدبن امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابی‌طالب صلوات الله علیهم اجمعین از پدرش شمس‌الدین شرف (فخّاربن) معد رحمه‌الله از شاذان بن جبرئیل قمی از جعفربن محمّد دورستی، از پدرش از ابوجعفر محمّدبن علی‌بن بابویه رحمه‌الله از محمدبن علی‌بن ماجیلویه از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن معبد، از حسین بن خالد از

علی‌بن موسی الرضا که بر او تحیّت و درود باد، از پدرش، از پدرانش علیهم‌السلام، که فرمودند:

پیامبرصلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

کسی که دوست بدارد که به دین من چنگ زند و بعد من به کشتی نجات سوار شود، پس باید به علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیه اقتداء کند و با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باشد، چه او وصیّ من و جانشین من بر امّتم در زندگی و حیاتم و پس از وفاتم است واو امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است. سخن او، سخن من و امر او، امر من و نهی او، نهی من و پیرو او، پیرو من و یاری‌گر او، یاری‌گر من و خوارکنندهٔ او خوارکنندهٔ من است.

سپس فرمود: کسی که پس از من از علی علیه‌السّلام مفارقت کند، روز قیامت مرا نبیند و من او را نمی‌بینم. و کسی که با علی علیه‌السّلام مخالفت کند، خداوند، بهشت را بر او حرام می‌کند و جایگاه او را در آتش قرار می‌دهد. و کسی که علی علیه‌السّلام را خوار سازد خداوند در روز محشر او را خوار می‌سازد. و کسی که علی علیه‌السّلام را یاری کند خداوند او را یاری می‌کند در روزی که او را ملاقات کند و حجتّش را به او هنگام سؤال از او تلقین کند.

سپس فرمود: حسن و حسین، امامان امّت منند، پس از پدرشان. و سروران اهل بهشت هستند. و مادرشان مهتر زنان جهان است و پدرشان سرور اوصیاء است. و از فرزندان حسین، نه امام باشد، نهمین از آنها قائم فرزندان من است. به خدا شکایت برم از آنان که فضل ایشان راپس از من انکار کنند و حرمت ایشان را ضایع سازند. و البته خدا را برای عترتم ـ امامان امّتم ـ کافی است از جهت اینکه او ولیّ و یاریگر و انتقام‌گیرندهٔ از منکران حق ایشان باشد.

**«و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون» شعرا / ۲۲۷**

(۲) حافظ عبدالرحمن سیوطی در «اللآلی المصنوعة» ۱ / ۳۷۰ گوید:

خبر داد ما را محمدبن ناصر از محمدبن علی‌بن میمون، از ابو عبدالله محمدبن علی حسین، از قاضی محمدبن عبدالله جعفی، از حسین بن محمدبن فرزدق، از

حسن بن علی بن بزیع، از یحیی بن حسن بن فرات قزّاز از ابو عبدالرحمن مسعودی از حارث بن حصیرة از صخربن الحکم فزاری از حبّان بن حارث ازدی از ربیع بن جمیل ضبی از مالک بن ضمرة الرواسی از ابوذر:

بر حوض کوثر علی علیه‌السّلام امام مؤمنین و سرور نیکوکاران، وارد می‌شود و پرچم را با دستش می‌گیرد در حالی که صورت او و اصحابش می‌درخشد ... و اصحاب او می‌گویند: ما پیروی او می‌کنیم و دوستدار او هستیم و کمک و مساعدتش می‌کنیم و او را یاری می‌کنیم.

وحضرتش می‌فرمایند: آنان را از حوض کوثر سیراب کرده و شربتی به ایشان نوشانیده که بعد از آن هرگز احساس تشنگی نمی‌کنند.

صورت امام ایشان همانند خورشید درخشان و صورت اصحاب حضرتش همانند ماه شب چهارده می‌درخشد.

(۳) حافظ قندوزی در «ینابیع المودة» / ۸۱ گوید :

در «المناقب» از اصبغ بن نباته آمده که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در خطبه‌ای فرمود:

ای مردم! من امام آفریدگان و جانشین بهترین مخلوق و پدر عترت پاک و هدایتگرم.

من برادر رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و وصیّ او و ولیّ و صفیّ و دوست او هستم.

من امیرمؤمنان و پیشوای سپیدرویان و سرور اوصیاء هستم، جنگ با من، جنگ با خدا است و صلح من، صلح با خدا است و اطاعت من، اطاعت خداست و ولایت من، ولایت خداست و پیروان من یاران خدایند و یاران من، یاران خدایند.

(۴)در همان کتاب / ۴۹۵ گوید: و از یاسرخادم از علیّ الرضا از پدرش از پدرانش از پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای علی! تو حجّت خدا و تو باب خدا و تو راه خدا و نبأ عظیم هستی. و تو راه مستقیم و مثل اعلی هستی. و

تو امام مسلمین و امیرمؤمنین و بهترین اوصیاء و مهتر صدّیقین هستی.

ای علی! تو فاروق اعظم هستی و تو صدّیق اکبری و همانا حزب تو، حزب من‌است و حزب‌من، حزب خدااست. و حزب دشمنان تو، حزب شیطان‌است.

(۵) حافظ عینی در «مناقب علی» / ۲۹ از ابن مردویه از ابن عباس از پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم که به علی علیه‌السّلام فرمود:

تو امیرمؤمنان هستی.

## ۲ ـ در اینکه علی علیه‌السّلام «سیدالمسلمین» است.

(۱ و ۲) حافظ ابن مغازلی در «مناقب امیرالمؤمنین» / ۱۰۴ به صورت مرفوع از محمدبن عبدالرحمن‌بن اسعدبن زرارة الانصاری از پدرش آورده که گفت: پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون شب معراج به آسمان برده‌شدم، ناگهان نور سرخی از یاقوت می‌درخشید. پس به من دربارهٔ علی علیه‌السّلام وحی شد که او سرور مسلمین و امام متقین و پیشوای سپیدرویان است.

و در ص ۱۰۵ همانجا به صورت مرفوع از عبدالله بن اسعدبن زرارة از پدرش آورده‌است: پیامبرصلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

شب معراج من به سدرةالمنتهی رسیدم پس به من دربارهٔ علی علیه‌السّلام سه وحی آمد که او امام متقین و سرور مسلمین و پیشوای سپیدرویان است.

(۳) حافظ حموینی در فرائد السمطین ۱ / ۱۴۱ آورده‌است: شیخ ابوعبدالله محمدبن یعقوب‌بن ابی الفرج بغدادی و شمس‌الدین یوسف‌بن محمدبن علی بن منصور الوکیل بغدادی از ابوالفرج عبدالمنعم بن عبدالوهاب بن کلیب از ابو علی حسن بن احمد اصفهانی.

حیلولة: شیخ عبدالحافظ بن بدران، از شیخ الاسلام شهاب الدین ابو حفص عمربن محمدبن عبدالله سهروردی از ابوالفتح محمدبن عبدالباقی از احمدبن

احمد اصفهانی از ابونعیم از عمربن احمد (بن عمرو) القاضی القصبانی از علیّ بن عباس بجلّی از احمدبن یحیی از حسن بن حسین از ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق از پدرش از شعبی که گفت: علی علیه‌السّلام فرمود: پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم به من فرمود:

آفرین به سرور مسلمین و امام متقین.

پس به علی علیه‌السّلام گفتند: حمد خدای را چگونه بجای می‌آوری؟

فرمود: خداوند عزّ و جلّ را ستایش می‌کنم برآنچه که به من داده‌است و درخواست می‌کنم شکر او را برآنچه که برای من است و برای من زیاد کند آنچه که به من داده‌است.

این حدیث را افراد زیر نیز نقل کرده‌اند:

۱ ـ حافظ بن طلحة شافعی در «مطالب السؤول / ۱۴».

۲ ـ حافظ ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ۱ / ۶۶.

۳ ـ حافظ ابن عساکر شامی در «تاریخ مدینة دمشق» ۲ / ۴۴۰ در قسمت شرح احوال امیرالمؤمنین.

۴ ـ حافظ متقی هندی در «کنز العمّال» ۱۵ / ۱۵۷.

۵ ـ حافظ زرندی در «نظم درر السمطین» / ۱۱۵.

۶ ـ حافظ مناوی در «کنوز الحقایق» چاپ شده در الجامع الصغیر ۲ / ۸۹.

(۴) شیخ عبدالرحمن صفوری در «نزهة المجالس»۲ / ۲۰۸، گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمودند:

تو آقای مسلمین و امام متقین و پیشوای سپیدرویانی.

(۵) حافظ ذهبی در «تذکرة الحفاظ» ۳ / ۸۲۷ در ترجمه محمدبن نوح جندی‌شاپوری گوید: احمدبن اسحاق از فتح بن عبدالله از هبةالله بن الحسین از ابوالحسین‌بن نقور از عیسی بن علی از محمدبن نوح جندی‌شاپوری از جعفربن ابی مغیرة ازابن أبزی از عایشه که گفت:

روزی علی علیه السّلام نزد پیامبر آمده، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

این آقای مسلمین است.

گفتم (عایشه): ای رسول خدا! شما سید مسلمین نیستید؟

فرمود: من خاتم پیامبران، فرستادهٔ خداوند جهانیان هستم.

(۶) حافظ عسقلانی در «لسان المیزان» ۱ / ۴۴۰ در ترجمه اسماعیل بن موسی گفت: اسماعیل بن موسی از علی‌بن یزید ذهلي از ابن عیینة... از علی بن یزید از سفیان از زهری، از أنس ـ رضی‌الله عنه ـ

هنگامی که روز قیامت فرا رسد، برای من منبری که طول آن سی میل است گذارده می‌شود، پس علی علیه السّلام دعوت می‌شود و او یک پله پائین‌تر از من می‌نشیند. پس خلایق آگاه می‌شوند که پیامبر سید المسلمین و علی علیه السّلام سیدالمؤمنین است.

(۷) حافظ قندوزی در «ینابیع المودّة» / ۸۱ ـ ۸۲ گوید:

در «مناقب» با سند خویش از جعفر صادق از پدرش از جدش علی بن حسین علیه السّلام آورده :

به ام سلمة ـ رضی‌الله عنها ـ خبر رسید که آزاد کرده‌ای، علی [علیه السلام] را عیب‌جوئی کند.

ام سلمه کس پیش او فرستاد و او نزد ام سلمه آمد.

ام سلمه به او گفت: ای‌پسرم! حدیثی از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که برایت بازگو می‌کنم. آن حضرت به من فرمود: ای امّ سلمه! گوش کن و شاهدباش. این علی برادرم در دنیا و آخرت است و حامل لوای من در دنیا است و حامل پرچم «لوای حمد» در فردای قیامت است. و این علی وصیّ من و برآورندهٔ وعده‌های من است و کنار زنندهٔ دشمنان من از حوض من است.

ای امّ سلمة! این علی سرور مسلمین و امام متقین و پیشوای سپیدرویان و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است.

گفتم: یا رسول‌الله! ناکثین چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که با او در مدینه بیعت می‌کنند و در بصره پیمان می‌شکنند.

گفتم: قاسطون چه کسانی هستند؟

فرمود: پسر ابو سفیان و یارانش از اهل شام.

گفتم: مارقین چه کسانی هستند؟

فرمود: اصحاب نهروان، آزاد کردهٔ او.

گفت: خدا از من به تو خیر عطاء کند و هرگز به او ناسزا نگویم.

(۸) حافظ قندوزی در «ینابیع المودّة» گوید:

در «زوائد المسند»، از عبدالله‌بن احمدبن حنبل از یحیی‌بن عیسی از أعمش از عبایة الاسدی از ابن عباس آورده که: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به ام سلمه رضی الله عنها فرمود:

ای ام سلمه! علی از من و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است و او نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است.

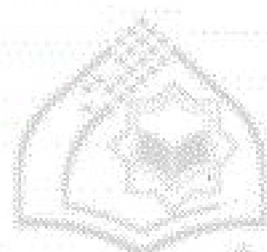
ای ام سلمه! گوش کن و شاهد باش. این علی سید مسلمین است.

## ۳ـ در اینکه علی علیه السّلام امیر نیکوکاران است.

حافظ حموینی در فرائد السمطین ۱ / ۱۹۱ و ۱۹۲. با سند مرفوع از عبایة بن ربعی از ابوذر گوید:

علی رهبر نیکوکاران و قاتل کافران است، پیروز است کسی که او را یاری کند و شکست خورده‌است کسی که او را یاری نکند...

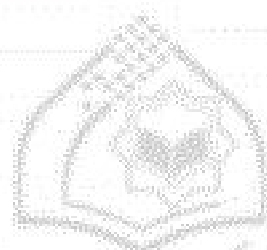
این حدیث طولانی بود که ما مقداری از آن را آوردیم و مؤلّف آن را به عنوان حدیث اول از باب ۱۸ نقل کرده است.



# باب نهم



در اثبات اینکه آن حضرت امیرالمؤمنین و سیّد المسلمین و امام و حجّت و خلیفه و وصی است. از روایات شیعه. در آن سی و هشت حدیث ذکر می‌شود.



## نگاهی به باب نهم

مؤلّف عالیقدر پس از طرح بحثی در زمینه این القاب : «سیّد الوصیّین» و «امام المتّقین» و «قائد الغرّ المحجّلین» برای وجود مقدس حضرت علی‌علیه‌السّلام از طرق عامّه ـ گو آنکه القاب دیگری نیز درباب هشتم درباره حضرتش آمده‌است ـ در باب نهم به بحث پیرامون وجود این القاب برای مولای موحّدان از طریق خاصّه می‌نماید و در جهت تثبیت این مطلب، سی و هشت حدیث بیان می‌فرماید.

روات این احادیث، در باب مذکور، این بزرگوارانند:

مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام،

حضرت محمدبن علی الباقر علیهماالسلام،

حضرت جعفربن محمدالصادق علیهماالسلام،

ابوذر غفاری،

أصبغ‌بن نباته،

جابربن عبدالله انصاری،

عمربن خضیب،

سلیم‌بن قیس هلالی،

و بشیر غفاری.

همانگونه که در مورد باب هشتم بیان گردید، با آنکه در این باب نیز بحث از برخی از القاب مولای متّقیان است.

ولی احادیث مرویّه از بیان القاب دیگری ـ علاوه بر آنچه در ابتدای بیان آمد ـ خودداری ننموده و می‌توان به‌تعابیر دیگری نیز در روایات این باب دست‌یافت؛ تعابیری چون:

«یعسوب الدین»، «امام المسلمین»، «یعسوب المتّقین»،

«ولیّ امرالمسلمین»، «امام البریّة»،

«وصیّ خیر الخلیقة»، «زوج سیدة النساء»،

«ابوالعترة الطاهرة الهادیة»،

«اخو رسول‌الله»، «وزیر رسول‌الله»،

«صاحبُ رسول‌الله»، «صفیُّ رسول‌الله»، «حبیبُ رسول‌الله»،

«خلیل رسول‌الله»، «سیدُ المسلمین»،

«صاحبُ لواء المحجّلین»، «الکلمة الّتی الزمتُها المتّقین»،

درباره برخی ازاین القاب، به‌اختصار توضیح داده‌می شود:

یعسوب المتّقین: پیشوای پرهیزکاران

وصیّ خیرالخلیقة: جانشین بهترین مخلوقات (که پیامبراکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلم باشد.)

ابوالعترة الطاهرة الهادیة: پدر عترت پاک و هدایتگر

صاحب رسول‌الله: همراه و هم‌صحبت پیامبرخدا

صاحب لواء المحجّلین: دارنده پرچم پیشانی سفیدان در قیامت.

الکلمة التی الزمتها المتقین: سخنی که پرهیزکاران برقبول آن الزام داشته‌اند.

و دیگر القابی که در بابهای دیگر، پیرامونشان سخن گفته خواهدشد.

## (۹۰) حدیث اول

ابن‌بابویه در امالی به اسناد خود از امام جعفرصادق علیه السّلام از پدرش از اجدادش از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌است که فرمود:

روز عید غدیر، بهترین و نیکوترین عیدهای [امّت] من است. و آن روزی است که حق تعالی مرا امر کرد که برادرم علی را به جای خود نصب کنم، تا نشانه باشد که مردم بعد از من به او هدایت شوند و به راه راست روند. و روزی است که حق تعالی کامل گردانید آن روز دین خود را، و تمام کرد نعمت خود را، و راضی شد برای مردم اسلام را.*(۱)

پس فرمود: ای گروه مردم! علی علیه السّلام از من است و من از علی. و علی علیه السّلام از طینت من خلق شده. و او امام خلق است که برای مردم آشکار کند، آنچه را که در او اختلاف کنند از سنّت من. و او امیرالمؤمنین*(۲) و قائد الغرّالمحجّلین است و او یعسوب الدّین و

---

*۱ ـ اشاره است به آیهٔ شریفهٔ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. سوره مائده، آیه ۳.

*۲ ـ علامهٔ مجلسی پیرامون نامیده شدن علی علیه السّلام به نام مبارک «امیرالمؤمنین» گوید:

↙

خیرالوصیّین است. و او جفت سیدهٔ زنان عالمیان است و پدر ائمّه هـادین است.

ای گروه مردم! هر که علی را دوست دارد، من او را دوست دارم. و کسی که او را دشمن دارد، من او را دشمن دارم. و کسی که به او پیوسته است، من به او پیوسته‌ام. و کسی که از او بریده است، من از او بریده‌ام. و کسی که به او جفا کند، من به او جفا کنم. و کسی که به او تولّا جوید، من بـه او تـولّا جویم. و کسی که به او عداوت ورزد، من با او عداوت ورزم.

ای گروه مردم! من شهر حکمتم و علی علیه السّلام درِ آن شـهر است. واحدی در شهر داخل نشود، مگر از در آن.

**شعر:**

اِنَّمـــا الْمُــــصْطَفیٰ مَــدْینَة عِــلْمٍ وَ هُــوَ الْــبابُ مَــنْ اَتـاه اَتـاها[۳]

---

۱ «بـی‌شک، ایـنگونه‌اخـبار از طـرق‌خاصّه‌و عـامّه‌به‌صورت‌متواتـر رسیده‌است.

و در حالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان زندگانی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و بعد از وفات ایشان، از جانب خدای تعالی و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلم به «امیرالمؤمنین» نامیده شده‌است، پس بر تمامی مردمان به آنچه که او فرمان می‌دهد و از آنچه که او نهی مـی‌نماید، اطـاعتش واجب است. و این مطلب بر تمامی مؤمنین صادق است، چراکه لفظ جمع در اینجا افادهٔ عموم می‌نماید.

این معنا، همان معنای امامت کبری و ریاست عظمیٰ می‌باشد، همانطور که این سخن در بسیار اخبار دیگر، با نصوص صریح و روشن و قرائن دیگری با هم آمده‌است، که غیر از آنچه را که ذکر کردیم احـتمال نـمی‌توان داد. و ایـن موضوع بر کسی که خداوند او را به حق رهنمون گردیده، از امور آشکار است.»

(بحارالانوار علامه مجلسی ۳۷ / ۳۳۹)

۳ ـ به راستی مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم شهر علم است و او (علی عـلیه السّلام) بابی است که هر کسی بر آن بیاید، به شهر می‌رسد.

دروغ گفته‌است کسی که گمان برد که مرا دوست دارد، و حال آنکه علی را دشمن داشته.

ای گروه مردم! سوگند به آن کسی که مرا به نبوّت به سوی خلق فرستاده و مرا از همهٔ نیکویان برگزیده، که علی را به جای خود نصب نکردم برای امامت امت خود، تا آن زمان که حق تعالی بلند گردانید در آسمانها نام او را. و ولایت او را بر همهٔ ملائکه الزام فرمود.[۴]*[۵]

## (۹۱) حدیث دوم

ابن‌بابویه به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت

---

۴ ـ امالی شیخ صدوق / ۱۰۹ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت.

اثبات الهداة ۱ / ۵۲۶.

بشارة المصطفی / ۲۳.

بحارالانوار ۳۷ / ۱۰۹.

*۵ ـ شیخ طوسی گوید:

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ، امیرالمؤمنین علیه السّلام را به الفاظ مخصوصی بر امامت بعد از خود و جانشینی خود بر امت، مشخص فرمودند که از آن جمله است:

«سلّموا علی علی بإمرة المؤمنین» بر علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین سلام کنید.

و فرمایش ایشان به علی علیه السّلام اشاره دارد، آن هنگام که دست مبارک حضرتش را گرفته و فرمود:

«و این جانشین من بعد از من میان شماست. از او پذیرا باشید و اطاعتش نمائید» و سخن حضرت در یوم الدار......

و الفاظ دیگر........

(تلخیص الشافی شیخ طوسی ۲ / ۵۶)

کرده‌است که مردی به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

یا اباالحسن! مردم تو را امیرالمؤمنین می‌خوانند. تو را بر ایشان که امیر کرده؟

فرمود: حق تعالی مرا بر ایشان امیر گردانید. پس آن شخص به خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد:

یا رسول الله! علی علیه السّلام راست می‌گوید که حق‌تعالی او را بر بندگان خود امیرکرده؟

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در غضب شد و فرمود:

علی علیه السّلام امیرمؤمنان است، به ولایتی که حق تعالی آن را مسجّل گردانیده است در بالای عرش. و ملائکهٔ خود را به آن گواه گرفته به اینکه علی خلیفه و حجّت او است و امام مسلمین است.

پیروی او مقرون به پیروی خدااست، و نافرمانی او مقرون به نافرمانی خدا. کسی که او را نشناخت، مرا نشناخته و کسی که او را شناخته مرا شناخته.*(۶) و کسی که امامت او را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده.

---

*۶ ـ دلائل زیادی برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر بیان شده‌است که بنابر همان دلائل، وجود جانشین و وصیّ پیامبر نیز، واجب است، تا مردمان پس از او به جانشین وی مراجعه نمایند، به همان گونه‌ای که در زمان حیات پیامبر برای مسائل زندگی خود به وی مراجعه می‌کردند. بنابراین لطف خداوند تبارک و تعالی اقتضاء دارد که امام را نصب نماید. و بر مردم نیز واجب است که امام را بشناسند و از او پیروی کنند، زیراکه پیروی کردن بدون معرفت و بدون شناخت، نه معنا و نه امکان دارد.

در اینجا اشکالی شده‌است که خلاصه آن چنین است:

علت برانگیختن پیامبر با انتصاب امام فرق می‌کند، زیراکه مردم در امور معاش و شؤون زندگی مادی و جنبه‌های اخروی و امور مربوط به معاد، به پیغمبر نیازمندند تا از جانب خداوند، قانونی برای آنان بیاورد و مطابق آن عمل نمایند. و چون پیغمبر آنچه مورد نیاز مردم است برای آنها آورد و قواعد و احکامی بر ایشان بیان فرمود و مردم آنها را شناختند و عمل کردند دیگر نیاز

↙

↙ برطرف می‌شود، و برای بیان و آموزش قواعد و احکام دین نیز علماء می‌توانند آن را به مردم آموزش دهند، پس وجود خلیفه و وصیّ لازم نمی‌باشد.

اما این اشکال به جهات زیر وارد نمی‌باشد:

اول اینکه: پیامبر قوانین را به طور کلی بیان فرموده و دستورات دین را به مقدار مورد نیاز مردم در آن زمان تشریح کرده‌است، و این مطلب برای کسانی که به احادیث پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم مراجعه کنند واضح است. بنابراین احتیاج مردم با آن مقدار از بیان برطرف نشده، بلکه پاره‌ای از مسائل حتی بر علماء و دانشمندان بزرگ پوشیده می‌ماند ـ تا چه رسد به دیگران ـ پس افراد بشر از وجود امام و پیشوای معصوم ناگزیر هستند تا به او مراجعه کنند، و شؤون مختلف خویش را از او بیاموزند.

بنابراین شکی نیست که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم تمام احکام و علوم را به وصیّ خود سپرده، که پس از آن حضرت، رهبری مردم را ـ از طرف خداوند ـ به عهده داشته‌است، و هر امامی به امام بعد از خودش سپرده تا اینکه نوبت به امام زمان ما ـ عجل الله تعالی فرجه ـ رسیده است. باری، امامان احکام الهی راکه از پیغمبر گرفته‌اند با توضیح و تفسیری مطابق وحی الهی، در حدّی که مصلحت می‌دانند، برای مردم بیان می‌کنند و آنها را با مبانی و مفاهیم دین مقدس آشنا می‌سازند.

گفتنی است که اگر آن کسی که احکام دین را بیان می‌کند معصوم نباشد، مردم به گفته‌های او اطمینان و اعتماد نخواهند کرد و هدف از برگزیدن او تحقق نخواهدیافت. که در این باره در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دوم اینکه: انسانها به خاطر موقعیت انسانی خود و با توجه به خواسته‌های غریزی و هواهای نفسانی خود، ضعف دارند و از خطا و اشتباه مصون نیستند. به همین دلیل، نوعاً بینشان اختلاف وجود دارد که این معنی را با وجدان یا با چشمان خود نظاره می‌کنیم.

لذا به مقتضای لطف، خداوند برای از میان رفتن هرگونه نزاع و اختلاف، کسی را تعیین می‌نماید که حقایق و واقعیتها را کاملاً بداند، تا در هر زمان مردم به ↙

---

↙ چنین کسی رجوع کنند و در اختلافات از او کمک بگیرند، و در نتیجه هر کسی به حق خودش برسد و عدالت الهی در میان مردم پیاده شود. آن کسی که خداوند او را برای رفع اختلاف و نزاع برگزیده، همان «امام» است که مردم وظیفه دارند از او پیروی کنند و در شؤون مختلف خود به او مراجعه و بر او اعتماد نمایند.

ممکن است مطرح شود که: امامان ما ـ علیهم السّلام ـ در زمان حضورشان جز بر مبانی قواعد ظاهری حکم نمی‌کردند، پس چگونه ادعا می‌شود که مقتضای لطف الهی تعیین و نصب امام است تا بر مبنای حق و واقعیتها حکم کند؟

می‌گوئیم: این روش بخاطر مانعی بود که از ناحیه مردم وجود داشت، چنانچه مانع ظهور امام نیز از طرف مردم است. پس در این صورت هیچگونه اعتراضی بر ائمهٔ اطهار وارد نیست و به هیچ وجه نباید خیال کرد که این امر با لطف الهی متناقض است. دلیل بر این مدعی، روایاتی است که از خود آنها وارد شده و تصریح می‌کند که اگر چنانچه ریاست و خلافت بطور کامل به آنها واگذار می‌شد و در تصرفات، دستشان باز می‌بود، به حکم آل داوود حکم می‌کردند و احکام واقعی را برای مردم آشکار می‌ساختند. از جمله روایتی است که در اصول کافی (۲ / ۲۴۷) از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام آمده‌است:

از ابوعبیدهٔ حذّاء؛ که حضرت ابوعبدالله صادق علیه السّلام فرمود:

ای ابوعبیده! هرگاه قائم ما آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم بپا خیزد، به حکم داوود و سلیمان علیهما السلام حکم می‌کند و از بیّنه و شاهد نخواهد پرسید.

در همان کتاب و صفحه، در خبر صحیح از أبان منقول است که گفت: از حضرت ابو عبدالله صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

دنیا تمام نخواهد شد تا اینکه مردی از تبار من ظهور نماید که به‌حکم آل داوود حکومت می‌کند و از بیّنه و شاهد نپرسده؛ به هرکس حقش را می‌دهد.

در اصول کافی (۲ / ۲۴۸) به سند صحیح از عمار ساباطی آورده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: اگر حکومت به‌دست ↙

شما رسد، چگونه حکم خواهید کرد؟

فرمود: به حکم الهی و به حکم داوود، پس هرگاه بر ما قضیه‌ای پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القاء خواهدکرد.

و نیز به سند خود از سعید همدانی از حضرت علی‌بن الحسین علیهما السلام روایت کرده‌است که گفت:

از آن حضرت پرسیدم روی چه مبنائی حکم می‌فرمائید؟

فرمود: به حکم آل داود، و چون از امری خسته شدیم روح القدس برایمان خواهدآورد.

تنها فرصتی که ائمّه اطهار برای حکومت ظاهری یافتند، دورهٔ پنج سالهٔ حکومت امیرالمؤمنین علیه السّلام است. رفتار مردم در همان دورهٔ کوتاه نشان داد که مردم، آمادگی برای اجرای احکام الهی ندارند، چنانچه صف‌آرایی جمل و صفّین و نهروان، گوشه‌ای از آن را نشان داد. و دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السّلام برای تغییر بعضی از بدعتها، با مقاومت مردم روبرو شد.

(تفصیل کلام را در بحارالانوار ۳۴ / ۱۶۷ - ۱۸۲ بخوانید).

حضرتش ، خود، تمام اینگونه برخوردها را انتظار داشت، چنانچه در یکی از خطبه‌های اوایل خلافت فرمود:

«لم تکن بیعتکم ایّای فلتة. و لیس امری و امرکم واحداً. انی اریدکم لله، و انتم تریدوننی لأنفسکم»

بیعت شما با من ، بی‌اندیشه و تدبیر نبود، وکار من و شمایکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم، و شما مرابرای خود می‌خواهید. (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶). و تفصیل این مقال، مجالی دیگر می‌طلبد.

و سوم اینکه: اگر فرض کنیم تمام علماء و دانشمندان به تمام احکام عمل کنند باز هم وجود آنها ما را از وجود امام بی‌نیاز نمی‌سازد، زیرا آنها از سهو و اشتباه مصون نیستند، پس در هر زمان احتیاج به وجود شخصی معصوم که از خطا و اشتباه محفوظ باشد، داریم تا مرجع و پناه مردم بوده، حقایق احکام را برای آنها بیان فرماید، و آن شخص معصوم کسی جز امام نمی‌تواندباشد.

و کسی که امیرالمؤمنین بودن او را با وجود علم به مقام و رتبهٔ او انکار کند، رسالت مرا انکار کرده و کسی که فضیلتی از فضائل او کم کند، آن فضیلت را از من کم کرده‌است و کسی که با او جنگ کند، با من جنگ کرده‌است و کسی که به او ناسزا گوید، به من ناسزا گفته‌است. زیرا که او از من است و از گِل من آفریده شده‌است، و جفت فاطمه دختر من است و پدر حسن و حسین ـ دو پسر من ـ است.

بعد از آن فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین [و نُه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام] (۷) حجّتهای خدائیم بر خلق. دشمنان ما، دشمنان خدایند. و دوستان ما دوستان خدا.

## شعر

اَئِمّةُ حَقّ حُجّةٌ بَعْدَ حُجّةٍ  وَعدَّتهُم اثنانِ بَعْدَهُما عَشْرٌ
وَ قَدْ فَرَضَ الْبارِي عَلَى النّاسِ وُدَّهُم  فَحُبُّهم دین وَ بُغضُهُمْ کفرٌ(۸)(۹)

---

↙ و در این باره روایات بسیار فراوان و متواتری نیز وارد شده‌است که مرحوم سید هاشم بحرانی گوشه‌ای از آنها را در غایة المرام ذکر نموده و دیگر محدّثان نیز آنها را به تفصیل در کتب خود بیان نموده‌اند.

(این تعلیقه با استفاده از کتاب مکیال المکارم ۱ / ۵ ـ ۷ با تلخیص و افزودن به نگارش درآمد).

۷ ـ در اصل اضافه دارد.

۸ ـ امامان بر حق‌اند، حجتّی بعد از حجّت و تعداد ایشان دوازده نفر است.

و به تحقیق خدای متعال، دوستی ایشان را بر مردم واجب گردانید. پس دوستی ایشان دین، و دشمنی ایشان کفر است.

۹ ـ امالی صدوق / ۱۱۴ چاپ موسسه اعلمی بیروت.

بشارة المصطفی / ۲۴.

النوادر / ۳۵.

التحصین سیدبن طاووس / ۵۳۵.

بحارالانوار علامه مجلسی ۳۶ / ۲۲۷.

## (۹۲) حدیث سوم

ابن‌بابویه به اسناد خود از ابن عبّاس آورده‌است که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمود:

بدانید که من بر همهٔ انبیاء و مرسلین سیّدم، و از همهٔ ملائکه مقرّبین، افضل، و اوصیای من سیّد اوصیاء و مرسلین هستند. و ذرّیهٔ من، افضل ذرّیّات انبیاء و مرسلین‌اند. و فاطمه دختر من، سیّدهٔ زنان عالمیان است. و زوجات طاهرهٔ من مادرهای مؤمنین اند. و امّت من بهترین امّتند.

**[مترجم گوید:]**

مخفی نماند که وجه اطلاق اوصیاء و ذرّیه و فاطمه، و تقیید زوجات به طاهره، خالی از وجهی نخواهدبود.

و فرمود، در روز قیامت، پیروان من از همهٔ انبیاء بیشتر خواهندبود. و مرا در قیامت، حوضی است که عرض آن حوض، به قدر مسافت مابین صنعا یمن و بصره است. و در دور آن حوض ابریقها گذاشته‌اند، به عدد ستارگان آسمان. و خلیفه و جانشین من در روز قیامت بر آن حوض، کسی است که خلیفهٔ من است در دنیا.

عرض کردند: یا رسول الله! کدام است خلیفهٔ تو در دنیا؟

فرمودند:

**امام المسلمین و امیرالمؤمنین و مولاهم بعدی علی‌بن ابی‌طالب.**

که در روز قیامت، دوستان خود را از آن حوض سیراب کند، و دشمنان خود را از آن محروم گرداند و از آن حوض دور کند، مانند اشتر غریب که در سر نهر آب از میان اشتران دور کنند.

فرمود: هر که علی را دوست دارد و پیروی او کند، در روز قیامت به او نگاه نکنم و او نیز مرا نبیند، و پیوسته در حضور من پریشان و لرزان باشد.

پس ذات الشمال او را گرفته در آتش اندازد.[۱۰]

**فقیر گوید:**

ذات الشمال موکّلین جهنم‌اند، چنانکه ذات الیمین موکّلین بهشت، که ایشان را رضوان و خازن بهشت گویند. و اهل جهنّم را اصحاب الشّمال گویند، چنانکه اهل بهشت را اصحاب الیمین. قال تعالی:

وَ اَصْحٰابُ الشِّمٰالِ، مٰا اَصْحٰابُ الشِّمٰالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ.[۱۱]

و قال تعالی:

و اصحابُ اليمين ما اَصْحٰابُ اليمين فى سدرٍ مَخضودٍ وَ طَلح منضودٍ و ظِلّ مَمْدُودٍ وَ مٰاءٍ مَسْكُوبٍ وَ فٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لاٰمَقْطُوعَةٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَةٍ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ـ الى اخر الاية.[۱۲]

## (۹۳) حدیث چهارم

ابن‌بابویه به اسناد خود از ابن‌عباس آورده است که، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمود:

---

۱۰ ـ امالی صدوق / ۲۴۶ - ۲۴۵ موسسه اعلمی بیروت.

بشارة المصطفی / ۳۴.

التحصین سید طاووس / ۵۶۱.

اثبات الهداة ۱ / ۵۲۹.

۱۱ ـ سورهٔ واقعه. آیه ۴۱ الی ۴۴.

۱۲ ـ سورهٔ واقعه. آیه ۲۷ الی ۳۴.

یا علی! انت امام المُسلمین و امیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجّلین و حجةالله بعدی علی‌الخلائق اجمَعین و سیّدُالوَصیّین و وَصیّ سَیّد النّبیّین.

یا عَلی! چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سدرةالمنتهی و از آنجا حجابهای نور، پروردگار مرا به مناجات خود خوانده، فرمود:

یا محمّد!

عرض کردم:

لبیّك و سعدیك، تبارکت و تعالیت.

فرمود: علی امام اولیای من است و نور کسی است که اطاعت و بندگی من کند و او کلمه‌ای است*(۱۳) که پرهیزکاران به او پیوسته‌اند، هر که علی را اطاعت کند، اطاعت من کرده و هر که به او عصیان ورزد به من عصیان ورزیده.*(۱۴)

---

*۱۳ - و این اشاره به سخن حق تعالی دارد که می‌فرماید:
«و اَلزَمهم کلمة التقوی وَکانوا احقّ بها و اهلها»
ترجمه: و آنان را با کلمه (اخلاص و مقام) تقوی ملازم فرمود و آنان سزاوارتر(از دیگران) بر این مقام بودند و اهلیّت داشتند.
سورهٔ فتح آیهٔ ۲۶.

*۱۴ - علامه شیخ مظفر گوید:
و این مطلب اطاعت کردن از علی علیه‌السلام را اقتضاء می‌کند،چرا که عصیان از او، ضرورتاً موجب اذیت اوست. و واجب بودن اطاعت از او، عصمت و امامت او را اقتضاء می‌کند.
و هنگامی که این سخن را به قول خداوند تعالی پیوست دهیم که:
اِنَّ الذین یُؤذُونَ‌الله و رَسولَه لعنَهُمُ‌الله فی الدنیا و الاخرة و اَعَدَّ لَهُم عذاباً ↙

ای محمد! علی را به این مقام و مرتبه بشارت ده.

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله! به جایی رسیده‌ام که نام من در مقام قرب در حجاب نور برده شود؟

فرمود: بلی، خدا را شکر کن.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به سجده شکر افتاد.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی! سر از سجده بردار که حق تعالی به تو فخر و مباهات فرمود بر جمیع ملائکه خود.(۱۵)

## (۹۴) حدیث پنجم

ابن‌بابویه به اسناد خود از عبدالله بن‌عبّاس روایت کرده است که، رسول خداصلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا علی! تو خلیفه و جانشین منی بر امّت من، در ایّام حیات من و بعد از ممات من. و تو از من به منزلهٔ شیثی از آدم و به منزله سامی از نوح و اسماعیل از ابراهیم و شمعون از عیسی.

---

☜ مُهیناً»

سرنوشت حال ناکثین و مارقین معلوم می‌گردد.

سپس چنین ادامه می‌دهد:

«و هیچ شکی نسبت به صحّت و درستی این روایات نیست که بغض و کینه‌توزی با علی علیه‌السلام علامت نفاق است»

(دلائل الصدق ۲/۴۴۶-۴۴۵)

۱۵- امالی صدوق /۲۴۷ چاپ موسسه اعلمی.

بشارة المصطفی /۳۵.

التحصین ابن طاووس /۵۶۳.

اثبات الهداة ۲/۵۹ و ۲/۱۴۶.

**یا علی! تویی وصیّ و وارث*(۱۶) من و تو مرا غسل خواهی داد.**

---

*۱۶ - سید شرف‌الدین گوید:

«شکی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علم و حکمت را برای علی علیه‌السلام به میراث گذاشته است، آنچه را که انبیاء برای جانشینان خود به ارث می‌گذارند.

... و این که وارث پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم، علی‌بن ابی طالب است ...

بین اهل علم در این که پسر عمو از پسر عمو ارث نمی‌برد، اختلافی نیست و اجماع اهل علم این موضوع را روشن کرده است که علی علیه‌السلام علم را از پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم به ارث برده است و هیچ کدام از آنها علم را از پیامبر ارث نبرده‌اند.»

(المراجعات سید شرف‌الدین / ۳۰۰-۲۹۸)

- ابن‌بطریق نیز در این باره گوید:

«کتاب و سنت دو دلیل بر درستی ادعای پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و اثبات پیامبری حضرتش می‌باشد. و امام بعد از پیامبر، بنابرآنچه که خداوند آن را بر او فریضه گردانیده، حقیقتاً آن دو را به ارث برده است، پس به این ترتیب امامت او ثابت شده و اقتداء کردن به او واجب گردیده، به گونه‌ای که هیچ کس قادر نیست در امامت او شریکی قائل شود. چرا که وارث شریعت، آگاهترین مردم نسبت به دین است، و وارث کتاب آگاهترین فرد نسبت به کتاب خداست. و کسی که اعلم مردم نسبت به آن دو باشد، شایسته‌ترین آنهاست در پیشوائی امّت نسبت به کسانی که علم به کتاب و سنت ندارند.

و آن هنگام که کتاب و سنّت دو تصدیق‌کنندهٔ ادعای نبوت باشند، پس تصدیق امامت نیز خواهند کرد.

به این ترتیب امامت برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به همان طریق اثبات پیامبری رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم ثابت می‌گردد و آنچه که طریقه‌اش خاص‌تر باشد، وجوب آن لازم‌تر است.»

و بدینگونه ادامه می‌دهد:

↙

و تو مرا در زیر خاک پنهان خواهی کرد. و تویی که قرضهای مرا ادا کنی و به وعده‌های من وفا کنی.

یا علی! تویی امیرالمؤمنین و امام المسلمین و قائد الغرّالمحجّلین و یعسوب المتّقین.

یا علی! تو جفت سیّده زنان ـ دختر من ـ فاطمه و تو پدر فرزندان من حسن و حسینی.

یا علی! حق تعالی ذرّیهٔ هر پیغمبری را از صلب خودش خارج کرده و ذرّیهٔ مرا از صلب تو.

یا علی! کسی که تو را دوست دارد و به تو تولاّ جوید، او را دوست دارم و به او تولاّ جویم. و کسی که با تو دشمنی کند با او دشمنی کنم. زیرا که تو از منی و من از تو.*(۱۷)

---

↙ «علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ازکتاب و سنت خارج نمی‌شود و بدین دلیل بنابر نصّ از جانب پیامبر این کتاب و سنت برای علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز حاصل است، بنابراین اقتداء به علی علیه‌السلام اولی به اقتداء به غیر حضرتش است»

(العمدة، ابن‌بطریق /۲۳۵)

*۱۷ - ابن‌سیرین گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به علی‌بن‌ابی‌طالب: تو از منی و من از تو.

و در فضائل السمعانی و تاریخ الخطیب و فردوس الدیلمی از البراء و ابن‌عباس و لفظ از ابن‌عباس است:

علی از من مانند سر من از بدن من است.

و فرمایش اوست: تو از منی مانند روح من از کالبد من.

تو از من هستی مانند نور از نور ....

(بحارالانوار ۲۹۶/۳۸)

و نسائی در خصائص /۱۶ به این لفظ آورده است:

«إنّ علیّاً منی و انا منه و هو ولیّ کل مؤمن بعدی».

↙

یا علی! حق تعالی ما را پاک گردانید و برگزید. و پدران و مادران ما ـ از زمان آدم تا کنون ـ هرگز به زنا جفت نشده‌اند. پس ما را دوست ندارد، مگر کسی که نطفه‌اش پاک باشد.

یا علی! بشارت باد تو را که در راه خدا شهید خواهی شد و بعد از من تو مظلوم خواهی بود و تو را خواهند کشت.

عرض کرد: یا رسول الله! آیا دین من به سلامت خواهد بود؟

فرمود: بلی، دین تو به سلامت خواهد بود.

یا علی! تو هرگز گمراه نشوی و هرگز قدم تو نلغزد. و اگر تو نبودی، کسی گروه خدا پرستان را نمی‌شناخت و مردم ایشان را به تو شناسند. و تو محک ایشان خواهی بود.(۱۸)

## (۹۵) حدیث ششم

ایضاً ابن‌بابویه به اسناد خود از یکی از مشایخ ثماله آورده است که:

---

↙ همانا علی از من است و من از او، و او ولی هر مؤمن بعد از من است.

و ترمذی ۲۹۷/۲ و احمد در مسند ۱۳۶/۴، ۴۳۷ و بخاری در صحیح خود ۲۰۷/۴ کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم باب مناقب علی‌بن ابی‌طالب به این لفظ آورده است:

«إنّ علیاً منیّ و انا من علیّ ...».

(شافی سید مرتضی /۶۶)

۱۸ - در اصل چنین است: ... ای علی! تو هرگز گمراه نشوی و هرگز قدم تو نلغزد. و اگر تو نباشی، گروه خداپرستان پس از من شناخته نمی‌شوند.

امالی صدوق /۳۰۱ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت.

بشارة‌المصطفی(ص) /۵۸.

اثبات الهداة ۶۳/۲ و ۱۲۷.

بحارالانوار ۱۰۳/۳۸.

وقتی پیرزنی را دیدم که برای مردم حدیثها گفتی و سخنها راندی.

گفتم: خدا تو را رحمت کند. برای من حدیثی از فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل کن.

گفت: از من حدیث خواهی، و حال آن که این مرد پیر در نزد من خوابیده است؟ از او بخواه تا تو را حدیث کند که او از من آگاه‌تر است.

گفتم: این مرد کیست؟

گفت: ابوالحمراء خادم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم.

پس به نزد او نشستم. چون آواز مرا شنید، برخاست و نشست. و گفت: چه گوئی؟

گفتم: خدا تو را رحمت کند. می‌خواهم طریقه سلوک و رفتار خدا را با امیرالمؤمنین علیه السّلام به طوری که دیده‌ای برای من‌حدیث کنی، از روی راستی و درستی. و خدا از تو سؤال خواهد کرد از راست و دروغ آن.

آن مرد گفت: علی‌الخبیر وقعت ـ یعنی: کار تو به آدم آگاهی افتاده.

از جملهٔ چیزی که به چشم خود دیدم، این است که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یا ابا الحمراء! الحال برو، وصد نفر از عرب، و پنجاه نفر از عجم، و سی نفر از قبطیان، و بیست نفر از حبشه، در نزد من حاضر کن.

من به فرمودهٔ آن حضرت رفتم و آنچه فرموده بود، حاضر کردم. و همه به ترتیب در حضور آن حضرت صف کشیدند.(۱۹)

پس حضرت برخاست و خدا را ستایش کرد، به کلامی که هیچ گوشی نشنیده بود. بعد از آن فرمود:

ای طایفهٔ عرب و عجم و قبط و حبشه! آیا اقرار دارید به یگانگی خدا و رسالت من؟

---

۱۹- در اصل: پس به سوی آنها رفتم و رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم ایستاد. سپس اعراب به صف ایستادند، و عجم پشت عرب، و قبطی پشت عجم، و حبشی پشت قبطی به صف شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثنای الهی به جای آورد و ...

همه گفتند: بلی.

عرض کرد: خداوندا! گواه باش، تا سه مرتبه.

پس فرمود: آیا اقرار کرده‌اید به وحدانیت خدا و رسالت من، و به اینکه علی علیه‌السّلام امیرالمؤمنین است و صاحب اختیار مردم است، بعد از من؟

همه گفتند: البته اقرار داریم.

عرض کرد: خداوندا! گواه باش تا سه نوبت. آن وقت به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

کاغذ و دواتی حاضر کن.

چون حاضر کرد، فرمود:

بنویس.

عرض کرد: چه بنویسم؟

فرمود: بنویس

«بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم».

این است آنچه اقرار کردند به آن، عرب و عجم وقبط و حبشه. اقرار کردند به اینکه نیست معبود به‌حقّی مگر خدای یگانه. و اینکه محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلم فرستاده او است به‌سوی خلق. و اینکه علی علیه السّلام امیر مؤمنان است، و ولیّ امر ایشان بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم.

پس آن صحیفه را مهر کرده و به علی علیه السّلام سپرد، و از آن زمان باز دیگر آن صحیفه را ندیده‌ام.

گفتم: خدا تو را رحمت کند، زیاده از این بیان کن.

گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز عرفه بیرون تشریف آورد و دست علی را به دست گرفته بود.

فرمود: ای گروه مردم! حق تعالی به شما مباهات کرد و گناهان شما را عموماً آمرزید. پس رو به جانب علی علیه السّلام کرده، و فرمود:

حق تعالی تو را خصوصاً آمرزید. پیش آی.

چون پیش آمد، فرمود: سعادتمند کسی است که تو را دوست دارد، و فرمان تو را برد. و شقی کسی است که با تو دشمنی کند.

یا علی! دروغ گفته است، آنکه ادّعای دوستی من کند و تو را دشمن دارد.

یا علی! هر که با تو جنگ کند، با من جنگ کرده. و هر که با من جنگ کند با خدای تعالی جنگ کرده است.

یا علی! هرکه با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و حقّ تعالی او را نگون‌سار داخل جهنّم گرداند.(۲۰)*(۲۱)

---

۲۰- امالی صدوق /۳۱۳-۳۱۲ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت.

بشارة المصطفی /۵۹.

بحارالانوار ۱۰۸/۳۸.

*۲۱ ـ علاّمه حلّی درکتاب نهج الحقّ گوید:

واجب بودن دوستی و محبت، وجوب اطاعت را در پی دارد.

محدث جلیل سید عبدالله شبّر در حق الیقین گوید:

مودّت و دوستی، التزام وجوب اطاعت را به همراه دارد. چرا که مودّت باید همراه با عصمت و پاکی باشد. و اگر همراه با خطا و اشتباه شد، ترک دوستی واجب می‌گردد، همانطورکه خداوند تعالی فرموده‌است:

«لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّالله و رسوله» (مجادله / ۲۲)ـ قومی را نیابی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، اما دوستی با دشمنان خدا و رسولش کنند.

لذا غیر آنها معصوم نیستند. پس علی و دو فرزند او علیهم السّلام معصوم، و امامند.

(حق الیقین شبّر ۱ / ۲۷۰)

* * *

## (۹۶) حدیث هفتم

**ابن‌بابویه به اسناد خود از ابن‌عبّاس آورده‌است که:**
**از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم، در بالای منبر، در وقتی**

---

لا ابن بطریق در این مورد گوید:
بر وجوب اطاعت آنان، این آیه نیز دلالت می‌کند: «من یطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء / ۸۰) ـ کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را پیروی نموده‌است.
چون مودّت آنان مانند مودّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد، پیروی آنان نیز مانند پیروی پیامبر واجب می‌شود. و این اطاعت نیز ـ به دلیل آیهٔ یاد شده ـ همچون اطاعت خداوند متعال می‌گردد. و این از دلایل استوار بر وجوب پیروی ایشان است.

(خصائص ابن بطریق / ۸۸)



علّامه مجلسی گوید:
بر تأمّل کنندگان مخفی نیست که بیشتر روایات این باب، راجع به امامت است. و برخی از آنها خود روشن و واضح است. این‌که دوستی یک نفر از میان همهٔ افراد امّت، نشانهٔ ایمان، و دشمنی با او علامت نفاق باشد، دربارهٔ کسی صدق نمی‌کند، مگر اینکه آن فرد، امام و جانشین رسول خدا باشد. و ولایت او، پایه‌ای از پایه‌های اصلی ایمان به‌شمار رود. و دیگر مؤمنان ـ گرچه به بالاترین درجهٔ ایمان رسیده‌باشند ـ محبت و دوستی آنان، کسی را داخل ایمان نمی‌کند، و بغض آنان، کسی را از ایمان به وادی کفر و نفاق نمی‌برد. بلکه نهایت این است که دشمنی مؤمنان از گناهان کبیره است، نه اینکه موجب کفر شود.
همین فضیلت و امتیاز، خود، تقدّم دیگران بر امیرالمؤمنین علیه السّلام را نزد صاحبان عقل مانع می‌گردد.

(بحارالانوار ۳۹ / ۳۱۰)

**که به او گفتند: بعضی از قریش می‌گویند، که:**

**علی را، که بر مؤمنان امیر کرده‌است؟**

**می‌فرمود: ای گروه مردم! حق‌تعالی مرا به رسالت به سوی شما فرستاد. پس مرا امر کرد که علی را خلیفه و جانشین خود گردانم *(۲۲) و او را امیرالمؤمنین کنم بر همهٔ شماها. پس بدانید هر که را من به او پیغمبرم، علی علیه السّلام بر او امیر است. و او را حق‌تعالی بر شما امیر کرده. و مرا امر کرده‌است که به شما اعلام کنم تا بشنوید و اطاعت او کنید. و اگر شما را**

---

*۲۲ ـ شیخ طوسی گوید:

و دلیل بر اینکه امام بر حقّ بعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است، نصوص متواتری است که، برخلافت آن حضرت بیان گردیده که برای دیگری غیر از او وارد نشده‌است. مانند این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود:

«أنت أخي، و وَزيري، وَ الخَليفةُ من بَعْدي»

«تو برادر من، و وزیر من و جانشین بعد از من هستی.»

و دلیل دیگری که بر امامت او دلالت می‌کند عصمت اوست، و بنابر اجماع همهٔ مسلمانان کسی غیر از او معصوم نیست.

(رسائل عشر شیخ طوسی / ۱۰۶)

– ابن بطریق نیز در العمدة بعد از نقل اخباری از بزرگان عامه چنین گوید: اخباری نیز از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی و دیلمی وارد شده‌است که، تصریح به لفظ خلافت را، بی‌تردید برای علی علیه السّلام نموده‌اند.

(العمدة / ۹۱)

– سید شرف‌الدین نیز گوید:

این مدّعی که علی علیه السّلام فقط میان اهل بیت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم جانشین وی است، مردود است. و قائل به این سخن قائل به خلافت عامه است. و هرکس که خلافت عامه را نفی کند، خلافت خاص را نیز نفی می‌کند و نمی‌تواند قائل به فصل بین این دو باشد. پس بدین ترتیب، علّت مخالفت در مقابل اجماع مسلمین چیست؟

(المراجعات / ۱۹۴)

به چیزی امر کند، آن را به جای آرید و چون از چیزی نهی کند، از آن اعراض کنید، و کناره جویید. و احدی را بر علی امیر مگردانید، نه در زمان حیات من و نه بعد از وفات من. و حق‌تعالی او را بر شما امیر کرده و او را امیرالمؤمنین نامیده. و احدی را قبل از او به این نام ننامیده، و من به شما تبلیغ کردم، آنچه را که از جانب خدا دربارهٔ علی آورده‌بودم.

هر که مرا در این اطاعت کند، اطاعت خدا کرده. و هر که با من مخالفت کند، مخالفت خدا کرده، و در نزد حق تعالی او را حجّتی نخواهدبود، وعاقبت امر او این خواهدبود که حق تعالی در کتاب خود خبر داده، و فرموده‌است:

«و مَن یعص الله وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدّ حُدودالله یُدْخِلْهُ ناراً خالِدًا فیها»[۲۳]

یعنی: کسی که مخالفت خدا و رسول کند و از احکام الهی سرپیچد و تجاوز کند، حق تعالی او را در آتش جهنّم مخلّد گرداند.[۲۴]

## (۹۷) حدیث هشتم

ابن‌بابویه به اسناد خود از ابوذر غفاری رضی الله عنه آورده‌است که:

روزی در مسجد قبا، در خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با چند نفر از اصحاب بودیم. فرمود:

ای گروه! الحال از این در داخل شود بر شما، مردی که او امیرالمؤمنین و

---

۲۳ ـ سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴.

۲۴ ـ امالی صدوق / ۳۳۳ - ۳۳۲ چ موسسه اعلمی بیروت.

النوادر / ۱۲۰.

اثبات الهداة ۲ / ۶۴.

بحارالانوار ۳۷ / ۲۹۴.

امام المسلمین است.

مردم همه به در نظر می‌کردند. من نیز نظر انداخته‌بودم که ناگاه علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام مانند آفتاب طالع شد. حضرت از جای خود برخاست و او را استقبال فرمود. و با او معانقه کرد، و میان دو چشم او را بوسه داد. و او را آورده، در پهلوی خویش نشانید. پس رو به طرف ما کرد و فرمود:

هٰذا اِمامُکُمْ منْ بعدي طاعَتُهُ طٰاعَتي و طٰاعَتي طٰاعَةُ اللهِ و مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتي وَ مَعْصِيَتي مَعْصِيةُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ(۲۵).

## (۹۸) حدیث نهم

ابن‌بابویه به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است که:

وقتی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بر بالای منبر بود، به من فرمود:

یا علی! حق‌تعالی به تو عطا کرده‌است، دوستی مساکین و ضعفای روی زمین را. و تو راضی به برادری ایشان، و ایشان راضی به امامت و پیشوائی تو شده‌اند. پس خوشا حال کسی که تو را دوست دارد، و تو را تصدیق کند. و بدا به حال کسی که تو را دشمن دارد، و تکذیب تو کند.

یا علی! تو امیرالمؤمنین و قائد الغرّالمحجلین هستی.

یا علی! شیعهٔ تو همه برگزیدگانند، و همه نیکان و پاکانند. و اگر تو و شیعهٔ تو نبود، دین خدا مستقر نمی‌گردید. و اگر شما در روی زمین نبودید، آسمان باران نمی‌بارید.

یا علی!تو را در بهشت گنجی است و خزانه‌ای. و تو ذوالقرنین بهشتی. و

---

۲۵ ـ امالی صدوق / ۳۲۳ چ حکمت قم.

امالی ۱ / ۴۳۵.

بحارالانوار ۲۸ / ۱۰۷.

در بهشت شیعهٔ تو را حزب الله خوانند.*(۲۶)(۲۷)

---

*۲۶ ـ علامه بیاضی گوید:

محبّت به امیرالمؤمنین، پیروی و اقتدای به اوست. و آشکار است که روی گردانان از او، و تابعین متقدّم از او، او را دوست نمی‌دارند.... و همانطور که در کلام پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم گذشت:

«اشقی کل الشقی، من ابغضه. و من آذاه، بعث یهودیاً أو نصرانیاً»

(شقی با تمام شقاوتش، کسی است که مورد خشم و غضب علی علیه السّلام قرار گیرد. و کسی که او را مورد اذیّت و آزار قرار دهد، یهودی و نصرانی برانگیخته می‌شود)

پس روی آوردن و پیروی از او، واجب و حتمی است.

(صراط المستقیم ۲ / ۵۱)

– ابن بطریق در العمدة آورده‌است:

«هنگامی که دوستی او، راه ورود به بالاترین مراتب بهشت است، و دشمنی او راهی است به ورود در پست‌ترین مراتب جهنّم؛ پس او راه نجات است. و کسی که راه نجات است، تبعیّت از او اولی است. و آنچه را که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ذکر فرموده‌اند، به تمامی همین است که امّت بدانند، او سزاوار امامت است. و امامت به دیگری برنمی‌گردد.»

(العمدة / ۲۸۴)

و همو در همان کتاب / ۲۱۹ چنین آورده‌است:

«و این نهایت در وجوب اقتدای به علی علیه السّلام، و نهایت خلوص در برگزیدن اوست. پس محبّت او راه هدایت نیست، مگر از روی اصولی صحیح. و آن چنین است که خدای تعالی و رسولش او را دوست می‌دارد و به همین علت ما را به دوستی و محبّت او امر کردند. پس محبّت خداوند و رسولش، برگزیدن اوست. و دوستی امت نسبت به او، اقتداء به او و تبعیت اوست. و بدین سان، محبّت، نجات حتمی مطیع او را به همراه دارد. و حجّت آشکار از گمراهی است.»

۲۷ ـ امالی صدوق / ۳۳۵ چ حکمت قم.

↙

# (۹۹) حدیث دهم

ابن‌بابویه به اسناد خود از اصبغ‌بن نباته آورده‌است که، امیرالمؤمنین علیه السّلام در بعضی از خطبه‌های خود می‌فرمود:

ای گروه مردم! بشنوید سخن مرا، و نگاه دارید. که زود است از شما دور شوم.

«اَنَا اِمامُ البَرِیَّةِ وَ وَصي خَیرِالخَلیقَةِ وَ زَوْجُ سَیِّدَةِ نِساٰءِ هٰذِهِ الاُمَّة وَ اَبُوالعِتْرَةِ الطّاهِرَةِ الهادِیَةِ. اَنَا اَخُو رَسُولِ‌اللهِ، وَ وَصیُّه *(۲۸) وَ

---

لا تفسیر فرات کوفی / ۲۵۶.

کفایة‌الاثر / ۱۸۴.

المحتضر / ۱۵.

اثبات الهداة ۲ / ۱۸۲.

برهان ۳ / ۷۲.

معالم الزلفی ۱ / ۲۴۰.

بحارالانوار ۳۶ / ۳۴۷ و ۳۹ / ۳۰۶.

*۲۸ ـ سید شرف الدین گوید:

و این کلامی است در جانشینی، و وصایت آن حضرت. و به اینکه او بعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برترین مردم است، صراحت دارد. و بنابردلالت التزامی وصایت، خلافت و وجوب اطاعت از او را ثابت می‌کند که بر اهل خرد پوشیده‌نیست...

بنگر، که چگونه خداوند، علی علیه السّلام را از میان همه اهل زمین برگزید. بعد از این که از بین آنها آخرین پیامبرش را انتخاب نمود.

و بنگر، به این که، انتخاب وصیّ به همان طریق اختیار کردن پیامبر می‌باشد.

و ببین که خداوند، چگونه به پیامبرش وحی نمود، تا این که او را مقرّب خویش ساخته، و وصیّ خود قرار دهد.

↙

وَلیُّه وَ وَزیرُهُ وَ صاحِبُه وَ صَفیُّه وَ حَبیبهُ وَ خَلیله. وَ اَنا اَمیرالمؤمنینَ وَ قائِد الغرّالمحجّلین و سیّد الوَصیّین. حَرْبِی حَرْب الله وَ سِلمی سلم اللهِ؛ وَ طاعَتِی طاعَةُ اللهِ؛ وَ ولایتی وِلایة اللهِ؛ وَ شیعتی اولیاءُ اللهِ؛ وَ اَنصاری اَنصارُالله(۲۹).

قسم به آن کسی که من هیچ چیز نبودم و مرا به‌وجود آورد، که از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آنانی که حفظ و ضبط احادیث و اخبار آن حضرت می‌کردند، همه می‌دانند که ناکثین و قاسطین و مارقین همه ملعونند، به لسان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم. و به تحقیق

---

لا و نیز ببین که آیا جانشینان پیامبران قبل، غیر از اوصیاء آنها بوده‌اند؟ و آیا جائز است که بهترین بندگان خدا و وصی سرور پیامبرانش؛ در تأخّر باشد؛ و دیگری بر او مقدّم قرارگیرد؟

و آیا کسی این صلاحیت را دارد که بر او حکم براند، و او را از زیردستان و رعایای خود قراردهد؟ و آیا از نظر عقل ممکن است که اطاعت آن والی، برکسی که خداوند او را مانند پیامبرش برگزید، واجب باشد؟ و چگونه ممکن است که خداوند و رسولش صلّی الله علیه و آله و سلّم او را اختیار کنند، و ما شخصی غیر از او را برگزینیم؟ در قرآن می فرماید:

(هیچ مرد و زن مؤمن را آن هنگام که خدا و رسولش در امری حکم کنند، اراده و اختیاری نیست. و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، به گمراهی آشکاری افتاده‌است. سوره احزاب، آیه ۳۶).

(المراجعات سید شرف الدین / ۲۲۶ - ۲۲۵)

۲۹ ـ ترجمه: من پیشوای مردمانم، و وصی و جانشین بهترین آفریدگانم؛ و همسر برترین زنان این امّتم، و پدر خانوادهٔ پاک و هدایتگرم. من برادر فرستادهٔ خدا و جانشین و وزیر و همراه و برگزیده و دوست اویم. و من امیرایمان آورندگان و پیشرو پیشانی سفیدان و سرور جانشینانم. نبرد با من، نبرد با خداست. آشتی و صلح با من، آشتی با خداست. و اطاعت من، اطاعت خدا، و ولایت من، ولایت خدا است. پیروان من اولیاء خدا و یاران من یاران خدایند.

زیان کرده‌است کسی که این را کتمان کند.(۳۰)

## (۱۰۰) حدیث یازدهم

ابن‌بابویه رضوان الله علیه به اسناد خود از ابوعبدالله علیه السّلام روایت کرده‌است که آن حضرت فرمود:

ما اوّل اهل بیتی هستیم که حق تعالی نامهای ما را بلند گردانید، که چون آسمانها و زمینها را خلق کرد، منادی را امر کرد تا ندا کند:

اَشْهد اَنْ لا اِلَه اِلاّ الله ـ سه نوبت ـ
و اشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ـ سه نوبت ـ
وَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً اَمیرالمؤمِنینَ حَقّاً ـ سه نوبت ـ(۳۱)

## (۱۰۱) حدیث دوازدهم

شیخ طوسی علیه الرحمه در امالی به اسناد خود از عمربن خصیب برادر

---

۳۰ ـ امالی صدوق / ۳۶۱ - ۳۶۰ چ حکمت قم.
تفسیر قمی ۱ / ۱۷۱.
من لایحضره الفقیه ۴ / ۴۱۹.
بشارة المصطفی / ۱۹۱.
الصافی ۲ / ۶۷.
الوافی ۳ / ۷۳۲.
۳۱ ـ امالی صدوق / ۳۵۹ ـ ۳۶۰ چ حکمت قم.
کافی ۱ / ۴۴۱.
وافی ۳ / ۶۸۳.
اثباة الهداة ۲ / ۱۲.
الجواهر السّنیة / ۲۳۳.

بریدة بن خصیب آورده‌است که گفت:

من و برادرم بریدة در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم که ابوبکر داخل شد، و بر آن حضرت سلام کرد.

حضرت فرمود: برو و بر امیرالمؤمنین سلام کن.

عرض کرد: یا رسول الله، امیرالمؤمنین کیست؟

فرمود: علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلام.

عرض کرد: به امر خدا و رسول امیرالمؤمنین است؟

فرمود: بلی.

پس عمر داخل شد و بر آن حضرت سلام کرد.

حضرت فرمود: برو و بر امیرالمؤمنین سلام کن.

عرض کرد: یا رسول الله! کیست امیرالمؤمنین؟

فرمود: علیّ‌بن ابی‌طالب.

عرض کرد: به امر خدا و رسول، امیرالمؤمنین است؟

فرمود: بلی. به امر خدا و رسول، امیرالمؤمنین است.(۳۲)

## (۱۰۲) حدیث سیزدهم

ایضاً شیخ علیه الرّحمة به اسناد صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت کرده‌است، که فرمود:

وقتی به خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم رفتم. ابوبکر و عمردرخدمت آن سرور بودند. چون داخل شدم، در میان حضرت رسول صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم و عایشه نشستم. عایشه به من گفت:

هیچ جائی برای نشستن خود نیافتی، مگر در کنار من؟-یا گفت: در کنار

---

۳۲-امالی طوسی ۱ / ۲۹۶ - ۲۹۵ چ داوری قم.

اثباة الهداة ۲ / ۱۰۱.

بحارالانوار ۳۷ / ۲۹۱.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ.

حضرت رسول از روی تعرّض فرمود:

ای عایشه! تو را چه رسیده‌است که مرا دربارهٔ برادرم علی علیه السّلام می‌رنجانی؟ علی برادر من است، در دنیا و برادر من است در آخرت. و او امیرالمؤمنین است. و حق تعالی در روز قیامت، او را بر بالای صراط نشاند، تا دوستان خود را داخل بهشت کند، و دشمنان خود را در جهنّم اندازد.(۳۳)

## (۱۰۳) حدیث چهاردهم

ایضاً شیخ علیه الرحمه به اسناد خود از ابن‌عبّاس رضی الله عنه آورده‌است، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

خواهد آمد در روز قیامت، زمانی که هیچ سواره‌ای نباشد در آن وقت، مگر چهار نفر. عباس‌بن عبدالمطّلب، عمّ آن حضرت عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد! چهارنفر کدامند؟

فرمود: یکی منم، که بر براق سوار خواهم شد. و یکی برادرم صالح که بر ناقهٔ خدا سوار خواهدشد، آن ناقه که قومش آن را پی کردند. و یکی عمّم حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا است، سوار خواهدشد بر ناقهٔ عضبا. و یکی برادرم علیّ‌بن ابی‌طالب، که سوار شود، بر ناقه‌ای از ناقه های بهشت، که او را به دیباج سرخ زینت داده‌باشند. و دو حلّهٔ سبز از حلّه های رحمانی پوشیده‌باشد. و بر سر او تاجی باشد، که هفتاد گوشه داشته‌باشد، و در هر

---

۳۳ ـ امالی طوسی ۱ / ۲۹۶ چاپ داوری قم.

بشارة المصطفی / ۱۴۳.

التحصین ابن طاووس .... / ۵۴۱.

بحارالانوار ۲۲ / ۲۴۱.

بحارالانوار ۷ / ۳۳۹.

بحارالانوار ۳۹ / ۱۹۴.

گوشهٔ آن یاقوت سرخی باشد، که روشنائی دهد مسافت سه روز راه را. و در آن روز لوای حمد به دست او باشد و ندا کند:

لاإله إلّا الله مُحَمَّدٌ رَسُول اللهِ.

خلایق همه حیران شوند و گویند:

این ملک مقرّب است یا نبیّ مرسل، یا حامل عرش الهی است؟ که منادی از میان عرش ندا کند:

این نه ملک مقرّب است، و نه نبیّ مرسل، و نه حامل عرش الهی.

«هذا علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام وَصیّ رَسُول رَبّ العٰالَمِین وَ اَمیرالمؤمِنینَ. وَ قٰائِدُ الغُرّالمحجّلین فی جَنّٰاتِ النَّعیم.»[۳۴]

## (۱۰۴) حدیث پانزدهم

ایضاً شیخ به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون مرا به آسمان بردند و به مقام «قرب قاب قوسین أو أدنی»[۳۵] رسیدم، به من وحی الهی رسید، آنچه رسید.

پس فرمود: یا محمّد! از جانب من به امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام سلام برسان. و به او بگو: احدی را پیش از تو، به این نام ننامیده و به امارت مؤمنان، سرافراز نگردانیده‌ام.

---

۳۴ ـ امالی طوسی ۱ / ۲۶۵ - ۲۶۴ چ داوری قم.

شرح الاخبار / ۴۶۹ ـ ۴۷۰.

التحصین ابن طاووس / ۵۷۲.

الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین سید ابن طاووس / ۱۸۰ و ۴۴۲.

۳۵ ـ سوره نجم، آیه ۹.

و احدی را بعد از تو نیز نخواهم نامید.[۳۶]

## (۱۰۵) حدیث شانزدهم

ایضاً شیخ به سند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌است، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون مرا به آسمان بردند و از آنجا به سدرة‌المنتهی رسیدم، و در حضور حق سبحانه و تعالی ایستادم، فرمود:

یا محمّد!

عرض کردم: لبیك و سعدیك.

فرمود: همهٔ بندگان مرا امتحان کرده‌ای و آزموده‌ای. از میان ایشان، که را یافتی که از همه بیشتر اطاعت کند و فرمانت برد؟

عرض کردم: پروردگارا! علی را امتحان کرده‌ام، که از همه زیادتر اطاعت من می‌کند.

فرمود: راست گفتی و درست فهمیدی. هیچ برای خود خلیفه و جانشینی قرار داده‌ای که بعد از تو قرض [تو را] ادا کند؟ و تعلیم کند به مردم از قرآن آنچه را که نمی‌دانند؟

عرض کردم: پروردگارا! تو قرار ده که هرکه تو اختیار کنی و برگزینی، آن مرا بهتر خواهدبود.

فرمود: من علی را اختیار کردم، تو نیز او را خلیفهٔ خود کن، و او را وصیّ خود گردان، که من عطاء فرمودم به او علم و حلم خود را. و او امیرالمؤمنین

---

۳۶ ـ امالی طوسی ۱ / ۳۰۰ ـ ۳۰۱ چ داوری قم.
بشارة المصطفی / ۱۸۶.
اثباة الهداة ۲ / ۱۰۱.
الجواهر السنیة / ۲۶۲.
بحارالانوار ۳۷ / ۲۹۰.

است حقّاً. و این کلمه به احدی پیش از او گفته نشده، و نه به احدی بعد از او گفته خواهد شد.

یا محمّد! علی علیه السّلام رایت هدایت است و پیشوای کسی است که اطاعت من کند. و نور اولیای من است، و او کلمه‌ای است که پرهیزکاران امّت به او پیوسته‌اند. هر که او را دوست دارد، مرا دوست داشته. و هر که او را دشمن دارد، مرا دشمن داشته.

ای محمّد! علی را به این سخنان بشارت ده.

حضرت می‌فرماید: عرض کردم: پروردگارا! او را بشارت دادم، او گفت:

من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت او. اگر عذابم کند، به سبب گناهانم کرده و ظلم نکرده. و اگر تمام کند بر من آنچه را که به من وعده کرده‌است، پس او اولی خواهدبود به آن.

رسول خدا عرض کرد: خداوندا! دل او را روشن گردان و ایمان را برای او بهارستان کن، که پیوسته دلش به آن خوشنود باشد.

فرمود: ای محمّد! آنچه خواستی به او دادم. ولکن او را مخصوص گردانیدم به بلائی که احدی از دوستان خود را به آن مخصوص نگردانیده بودم.

عرض کردم: خداوندا! برادر و مصاحب من علی را؟

فرمود: بلی. و این در علم ازلی گذشته است که علی علیه السّلام مبتلا باشد، و بعضی از مردم هم به سبب محبّت او مبتلا باشند. و اگر علی علیه‌السّلام نبود، احدی از دوستان مرا کسی نمی‌شناخت، و دوستان پیغمبران مرا هم کسی نمی‌شناخت.

محمّدبن مالک گوید: وقتی نصربن مزاحم منقری را ملاقات کردم، او نیز از غالب جهنی، به اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرد، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون به معراج رفتم، پیوسته مرا از آسمانی به آسمانی می‌بردند، تا آنکه به سدرة المنتهی رسیدم. تا آخر حدیث که گذشت.

باز محمّدبن مالک از طریق دیگر همین حدیث را روایت کرده‌است. و همین حدیث را نیز شیخ ثقه محمّدبن العبّاس بن ماهیار در «تفسیر قرآن فیما نَزَلَ فی اَهْلِ الْبَیت» به همین سند و متن روایت کرده‌است.(۳۷)

## (۱۰۶) حدیث هفدهم

محمّدبن یعقوب به اسناد خود از حضرت ابوجعفر علیه السّلام روایت کرده‌است که:

چون حق تعالی اراده کرد که خلق را آفریند، نخست آب صاف شیرین زلالی آفرید. پس آب شور و تلخی آفرید. و هر دو آب را به هم ممزوج و مخلوط گردانید. پس قدری خاک از خالص زمین ـ یا از خاک پاک زمین ـ با آن ممزوج ساخته و به‌هم زد.

بعد از آن به اصحاب یمین که ایشان ذرّاتی بودند، فرمود تا اندک اندک به سوی بهشت روند، به نیکی و خوشحالی. و به اصحاب شمال بیباکانه فرمود، که به سوی جهنّم روند.

بعد از آن فرمود:

«اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلیٰ شَهِدْنا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنّا کُنّا عَنْ هٰذا غافِلِینَ.»(۳۸)

یعنی: آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند: بلی، تو پروردگار مایی و ما بندگان توایم. و گواه شدیم ما بر اقرار خود. و گرفتن این میثاق به جهت کراهت آن است که در روز قیامت گویند که:

ما بی‌خبر از اقرار خود بودیم. بعد از آن، میثاق از انبیاء گرفته، فرمود:

---

۳۷ ـ امالی طوسی ۱ / ۳۵۴ - ۳۵۳ چ داوری قم.
تأویل الآیات ۲ / ۵۹۶؛ بحارالانوار ۲۴ / ۱۸۱.

۳۸ ـ سوره اعراف آیهٔ ۱۷۲.

اَلَستُ بِرَبِّکُم وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ اَنَّ هٰذا عَلِيٌّ اَميرالمُؤمنينَ؟

همه گفتند: بلی. پس نبوّت ایشان برقرارشد. بعد از آن، از اولوالعزم، میثاق گرفتند، فرمود:

«انِي رَبّکُم وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِي اَميرالمُؤمنين وَ اوصِياؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلاةُ اَمْري وَ خزّان عِلمي وَ اَنَّ المَهْدِيَّ اَنتَصِرُ بِه لديني.»[۳۹]

یعنی: یاری می‌کنم به مهدی آل محمّد، دین خود را. و دولت خود را به او آشکار گردانم، و از دشمنان خود به او انتقام کشم، و مردم را به او طوعاً و کرهاً به عبادت و بندگی خود درآورم. همهٔ انبیاء گفتند:

به این اقرار کردیم و گواه شدیم. و لکن آدم از میان انبیاء ساکت شده، نه اقرار کرد و نه انکار. پس پنج نفر از انبیاء که در این اقرار صاحب عزم شدند، اولوالعزم گردیدند. و چون آدم را عزمی نشد، داخل سلسلهٔ اولوالعزم نگردید. واین است که حق تعالی می‌فرماید:

«لقد عَهِدنا اِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَه عَزْمًا»[۴۰]

یعنی: عهد و میثاق خود را متوجّه آدم ساختیم، در خصوص محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصیای او. پس ترک اقرار کرد و او را عزمی به نبوّت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصیای او نبود.

**فقیر گوید:**

«مراد از نسیان در اینجا ترک است، لقوله علیه السّلام: اِنَّما هو فَتَرَكَ. اعتقاد علمای ما رضوان الله عَلَيْهِم این است که انبیاء را نسیان نباشد، مگر شیخ صدوق علیه الرّحمه. و عنقریب مذهبش مذکور خواهدشد. انشاءالله.»

---

۳۹ ـ به راستی من پروردگار شمایم. و محمد فرستادهٔ من است. و علی امیرالمؤمنان، و اوصیای بعد از او، والیان امر من و خزانه‌دار علم من‌اند.

۴۰ ـ سورهٔ طه آیهٔ ۱۱۵.

پس حق تعالی آتش را امر کرد تا مشتعل شد. و به اصحاب شمال فرمود: به سوی آتش روید.
ایشان ترسیدند و مخالفت حکم کردند.
پس به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید.
ایشان داخل آتش شدند و آتش بر ایشان بَرد و سلام شد.
اصحاب شمال چون چنین دیدند، عرض کردند:
پروردگارا! بر ما ببخش و از تقصیر گذشتهٔ ما در گذر.
حق‌تعالی فرمود: بخشیدم. الحال به سوی آتش روید.
ایشان تا به نزدیک آتش شدند، باز ترسیدند و مخالفت امر حق تعالی کردند. و در این هنگام، طاعت و ولایت و معصیت هر کسی، به همین، ثابت و مشخص شد.(۴۱)*(۴۲)

---

۴۱ ـ اصول کافی ۲ / ۸، چ دارالکتب الاسلامیه - تهران.
بصائر الدرجات / ۷۰؛ الوافی ۴ / ۴۱.
اثبات الهداة ۱ / ۱۵۵ و ۱ / ۴۶۱؛ بحارالانوار ۱۱ / ۱۴۹.
*۴۲ ـ علّامه مظفّر گوید:
«دلالت این سخن که در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام است، روشن و آشکار است. مراد از برانگیختن پیامبران و پیمان گرفتن به ولایت علی علیه السّلام از ایشان در قبل، و قراردادن آن به عنوان اصلی در کنار دو اصل دین ـ ربوبیّت و نبوّت ـ تنها به معنای امامت کسی است که از تمام پیامبران به جز خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم برتر است. به خصوص اینکه در روایت طلحه، وصیت را نیز بر آن افزوده‌است.»

(دلائل الصدق ۲ / ۱۶۹)

ـ ابن بطریق نیز در این موضوع چنین گوید:
«در حالی که خدای تعالی، پیامبران پیش از حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله و سلّم را بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام برانگیخت، پس چگونه ممکن است که بر امت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ولایت

↙

## ۱۰۷) حدیث هجدهم

ایضاً محمّدبن یعقوب به اسناد خود از جابربن عبدالله آورده‌است که:
به ابو جعفر محمّدالباقر علیه السّلام عرض کردم: چرا علیّ‌بن ابی‌طالب را امیرالمؤمنین گفتند؟

فرمود: حق تعالی او را به این نام نامید. و چنین در قرآن نازل شده.

وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِم اَلَسْتُ بِرَبِّکُم.[۴۳]

---

لا حضرت را واجب نگردانیده باشد؟!
و این دلیل کافی است بر دلالت آنچه که مورد سخن می‌باشد.
(العمدة / ۳۵۳)

علامه سید حامد حسین می‌نویسد:
از کلمات بزرگان اهل سنّت و مشاهیر پیشوایان و حافظانشان دانسته می‌شود که اخذ میثاق نبوّت سیّدالانبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم از همگی پیامبران و مرسلین علیهم‌السلام از آشکارترین و کاملترین برهانها بر برتری و تقدّم پیامبر بر ایشان است.

و از آنجاکه این معنی فرع بر تقدّم پیامبر در آفرینش بر ایشان است و تقدّم در آفرینش برای علی علیه السّلام نیز ثابت است، آن حضرت نیز برترین آفریدگان پس از خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهدبود. پس او امام و خلیفهٔ پس از پیامبر است، وکسی را نرسدکه بر او در این کار پیشی جوید. و از این بالاتر، حدیثهای زیادی در کتابهایشان آمده که صراحت دارد در این که از پیامبران و جز ایشان بر امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام پیمان گرفته‌است، چنانکه از ایشان بر نبوّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم پیمان گرفته است ....
از این رو همهٔ آنچه که دانشمندان در فضیلت پیامبر طبق دلالت احادیث میثاق و جز آنها آورده‌اند برای امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز ثابت است.
(خلاصة عبقات الانوار ۵ / ۲۶۹ - ۲۶۷)

۴۳ ـ سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

وَ اَنَّ مُحَمَّدًا صلّى الله علیه و آله و سلّم رَسُولِي وَ اَنَّ عَلِيّاً اَميرُالمُؤمِنينَ. ـ قالُوا بَلىٰ. *(۴۴)

یعنی: یاد کن ای محمّد! زمانی را که فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم، و بیرون آورد از پشتهای ایشان، ذریّت ایشان را و ذریّت آدم را و بعضی از اصلاب را بر بعض دیگر گواه گردانید. یا آن که بعضی از ایشان را بر بعضی گواه ساخت. و فرمود:

آیا نیستم من پروردگار شما و اینکه محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم رسول من است و علی علیه السّلام امیرمؤمنان است از جانب من؟

همه گفتند: بلی.

**فقیر گوید:**

محقق اردبیلی گفته‌است:

اخذ میثاق از ذرّیهٔ آدم در نعمان که وادی است نزدیک به عرفات، واقع شده.

و بعضی گفته‌اند: در دهیا که زمینی است در هندوستان.

و آدم را در آیه ذکر نکرد، چه معلوم است که او پدر همه است، و همه از صلب او بیرون آمدند. و این اخذ میثاق، یا بعد از خلقت آدم و قبل از دخول بهشت بوده. یا بعد از خروج از بهشت، که ذرّیت آدم را از اصلاب بیرون آورد؛ ـ بر مثال مورچه‌های کوچک ـ و عقل و نطق در ایشان آفرید، و ربوبیّت و نبوّت و ولایت را برایشان عرض کرد و قبول نمودند. یا ارواح بشریهٔ موجود را قبل از خلقت ابدان ایشان. چون اقرار به وجود حق تعالی

---

*۴۴ ـ علاّمه مظفّر می‌نویسد:

روایت حکم می‌کند که علی علیه السّلام بر آفریدگان حتی خلفای سه‌گانه امارت دارد چه، بر آن مطلب پیمان گرفته‌شدند و اخذ میثاق به امارت او و نبوّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دلیل است بر اینکه او خلیفهٔ بلافصل است. و اگر نه وجهی برای ترک سبقت گیرندگان بر آن حضرت نباشد.

(دلائل الصدق ۲ / ۲۲۷)

از لوازم ذات است و آن از کسب و اکتساب، مستغنی به مذهب بعضی، این را اخذ میثاق گویند. و بعد از تعلّق به بدن، بعضی را یادآوری شده و بعضی را نشده. لهذا فرشتگان را، بدایشان گواه گرفت، تا روز قیامت منکر اقرار خود نشوند. این آخر کلام اوست. و بعضی از معاصرین را، اعتقاد این است که عالم میثاق بر هر کسی، همان عالم رحم اوست، که در آن وقت، روح ایجاد می‌شود. و قبل از تعلّق آن به بدن طفل، در عالم رحم از او عـهد و مـیثاق گیرند. والله العالم.

## (۱۰۸) حدیث نوزدهم

علیّ‌بن ابراهیم در تفسیر خود از ابوعبدالله علیه السّلام آورده‌است، که فرمود:

اول کسی که سبقت ورزید، در جواب الست بربکم، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود که پیش از همه مخلوقات بلی گفت، زیرا که از همهٔ مخلوقات به خدا نزدیکتر بود. و مقام قرب آن حضرت در ملاء اعلی به جائی رسیده‌بود که در آن شبی که او را به معراج بردند، جبرئیل به او عرض کرد:

یا محمّد! پیشتر برو که قدم در جائی نهاده‌ای که پیش از تو احـدی در آنجا پانتهاده، نه ملک مقرّب و نه نبی مرسل. و اگر نه این بود که روح و نفس پیغمبر از آنجا موجود شده بود، هر آینه او را قدرت رسیدن به آنجا نبود. و در آن مکان به حقّ سبحانه و تعالی چندان قرب رسانیده بود که در قرآن از حدّ آن خبر داده که

«فکان قاب قوسین أو أدنی»[۴۵]

یعنی‌بود مقدار قرب‌مسافت‌میانهٔ او و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم،

---

۴۵ ـ سورهٔ نجم آیهٔ ۹.

مقدار دو کمان یا نزدیکتر از آن.[۴۶]

**فقیر گوید:**

این تفسیر از بعضی از مفسّران رسیده‌است بر سبیل حدس و تخمین، نه از روی یقین. یعنی بر وجهی نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت می‌کرد، متردد می‌شد که آن را مقدار دو کمان تقریر کند یا کمتر. و غرض از این تمثیل، شدّت اتّصال و کمال ارتباط است. و لکن لفظ «اَوْ» در اینجا، به معنی «بل» است، یعنی بلکه کمتر از قاب دو قوس.

و حضرت در همین حدیث بعد از لفظ «او أدنی» می‌فرمایند:

«و أو بمعنی بل».

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و چون امر از مصدر جلال صادر شد، به اولیای او رسید، تا حق تعالی پیمان ربوبیّت خود و نبوّت رسول خود محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام و سایر ائمه دین علیهم‌السّلام، از ایشان گیرد.

پس فرمود:

اَلستُ بِربِکُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِیُّکُم وَعَلِیٌّ اِمامکُمْ وَ الائِمَّةُ الهادین ائمتکم؟ فقالوا: بلی.

پس حق تعالی فرمود:

شَهِدنا أَن تقولوا یَوْمَ الْقِیٰمَة أی لکی لا تقولوا اِنّا کُنّا عَنْ هٰذا غٰافِلِین.

---

۴۶ ـ تفسیر القمی ۱ / ۲۴۶ و ۲۴۷.

مختصر بصائر الدرجات / ۱۶۷.

الصافی ۵ / ۸۶.

بحارالانوار ۵ / ۲۳۶.

یعنی: گواه شدیم ما بر این اقرار، و این میثاق را گرفتیم، تا اینکه نگویید در روز قیامت: ما از اقرار خود غافل بودیم. پس اوّل میثاق ربوبیّت را از انبیاء عموماً گرفت. و این است که می‌فرماید:

«وَاذ اَخذنا مِنَ النبیّینَ میثاقَهُمْ»

یعنی: یاد آور ای محمّد! زمانی را که فرا گرفتیم از انبیاء میثاق ایشان را. و ذکر کرد همهٔ انبیاء را عموماً.

بعد از آن افضل سلسلهٔ انبیاء را بیان فرمود، و نام برد که :

«وَمِنْكَ یا محمّد»

یعنی: پس از انبیاء، اخذ میثاق از تو کردیم، ای محمّد خصوصاً.

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را بر سایر انبیاء علیهم السّلام مقدّم داشت، زیرا که آن حضرت از افاضل انبیاء افضل بود.

پس فرمود:

«وَ مِنْ نُوح وَ اِبْراهیمَ وَ مُوسیٰ وَ عیسی بن مَرْیَمَ»

یعنی: پس از تو، اخذ میثاق کردیم، از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی‌بن مریم علیهم السّلام.

پس این پنج نفر از همهٔ انبیاء افضل اند، و محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم از این پنج نفر افضل است. پس میثاق رسالت محمّدصلّی الله علیه و آله و سلّم را از انبیاء گرفت، براینکه به آن حضرت ایمان آورند.یعنی اقرار به رسالت او کنند. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را یاری کنند.

پس فرمود:

«وَ اِذْ اَخَذَ اللهُ میثاقَ النَّبیّینَ لَمٰا اٰتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ ـیعنی رسول الله ـ

لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصرنَّهُ[47] ـ یعنی امیرالمؤمنین علیه السّلام ـ و لتُخبروا امکم بِهِ وَ خَبَرَ وَلِیِّهِ مِنَ الائِمَّةِ».

## فقیر گوید:

میثاق عبارت است از قسم یا عهدی که سوگند به قسم باشد. و معنی این است که:

یاد کن ای محمّد! زمانی را که حق تعالی فرا گرفت عهد و پیمان از پیغمبران به اینکه آنچه بدهم به شما، از کتاب و حکمت ـ یعنی فهم آن کتاب یا علم شریعت یا دانش وهوش ـ پس بیاید به سوی شما رسولی از نزد من، که تصدیق کنندهٔ شما باشد از رسالت و نبوّت شما، یا تصدیق کنندهٔ کتاب و حکمت شما، که آن رسول محمّد است صلّی الله علیه و آله و سلّم. البته ایمان آرید به وی ـ مراد از به وی، یعنی به رسول من ـ و او را یاری کنید ـ یعنی امیرالمؤمنین را ـ و به امّتان خود خبر دهید، بعثت او را در آخر الزمان. و ایشان را به اقرار به او دعوت کنید، و خبر دهید ایشان را به اولیاء و اوصیای او که ائمهٔ دین‌اند صلوات الله علیهم.[48]

## (۱۰۹) حدیث بیستم

ایضاً علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن مسکان، از ابو عبدالله علیه السّلام، و از ابوبصیر از ابوجعفر محمّد الباقر علیه السّلام آورده‌اند، در تفسیر گفته حق تعالی: «لتؤمنن به»

---

۴۷ ـ آل عمران / ۸۱.

۴۸ ـ تفسیر قمی ۱ / ۲۴۷ - ۲۴۶ چ نجف.

مختصر بصائر الدرجات / ۱۶۷.

الصافی ۵ / ۸۶.

بحارالانوار ۵ / ۲۳۶.

فرمود: حق تعالی مبعوث نکرد هیچ پیغمبری را از آدم، و پیغمبرانی که بعد از آدم بودند، الّا آنکه باز گردد به دنیا و جنگ کند، و رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را یاری کند. و حق تعالی میثاق انبیاء را از رسول خدا صلّی‌الله علیه‌و آله و سلّم گرفته‌و فرمود:

«قولوا آمنّا بِاللهِ و ما انزلَ إلَیْنا وَ ما انزل إلی إبْراهیمَ و إسْماعِیلَ و اسحق و یعقوب وَ الْاسباط و ما اُوتِیَ مُوسیٰ و عیسی و ما اُوتِیَ النَبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّق بَیْنَ اَحدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ[۴۹]»

یعنی: بگویید[۵۰] اقرار آوردیم به خدای یکتا. و گرویدیم بدانچه به سوی ما فرستاده شده‌است از جانب او، و به آنچه نازل شده‌است، بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط. ـیعنی صحف ـو آنچه داده شده است به موسی ـیعنی تورات ـو عیسی ـیعنی انجیل ـ و به پیغمبران دیگر، چون شیث و ادریس و داود و شعیا، که کتابها برایشان نازل شده است از جانب پروردگار ایشان. جدائی نمی‌افکنیم میان یکی از ایشان، بلکه به همه ایشان ایمان آورده‌ایم، نه به بعضی دون بعضی ـمانند یهود و نصاری ـو ما از برای همهٔ ایشان گردن‌نهادگان و فرمان‌بردارانیم.*[۵۱] [۵۲]

---

۴۹ ـ بقره / ۱۳۶.

۵۰ ـ در متن بگو ای محمد آمده است.

*۵۱ - علامه شیخ مظفر گوید:

«قدر و منزلت پیامبر عظیم‌الشّان ما و برادر بزرگوارش، در نزد خداوند تبارک و تعالی در والاترین مرتبه است، به اندازه‌ای که بر جمیع بندگان، فرض است که ایشان را بشناسند. و شأن ایشان را، بوسیلهٔ اقرار پیامبران بر فضل و برتری، و رسالت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، و گرفتن پیمان از ایشان، همراه با شهادت بر یگانگی خداوند، گرامی داشت.»

(دلائل الصدق ۲ /۱۷۰)

**فقیر گوید:**

مراد از اسباط، اولاد یعقوب است. و اصل آن به معنی نبیره است. و بعضی گویند: اولاد پیغمبران را اسباط گویند، و حسن و حسین را از این جهت دو سبط پیغمبر نامند. و علی علیه‌السّلام را ابوالسّبطین خوانند.

عیّاشی از امام محمّد باقر علیه‌السّلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردند که:اولاد یعقوب، انبیاء بودند؟

حضرت فرمود: نه، ولکن اسباط بودند.

یعنی: اولاد انبیاء بودند و از دنیا نرفتند، مگر آنکه توبه کردند و از کرده‌های خود پشیمان شدند.

## (۱۱۰) حدیث بیست و یکم

محمّدبن الحسن الصّفار در کتاب بصائرالدرجات، به اسناد خود از حضرت ابوعبدالله علیه‌السّلام روایت کرده است، در آیهٔ

و اذ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بنی آدم من ظهُورهم (۵۳) الایة.

فرمود: حق تعالی اخذ کرد از ظَهر آدم، ذرّیهٔ او را، آنچه بودند تا روز قیامت. و ایشان مانند ذرّه بودند.

پس حق تعالی خود را به ایشان شناسانید. و اگر این نبود، احدی حق تعالی را نمی‌شناخت.

و فرمود: الستُ بربکم؟

---

۵۲ ـ تفسیرالقمّی ۱/۱۰۶ و ۲۴۷.

مختصر بصائرالدرجات /۴۲ و ۱۶۷.

تفسیر شریف لاهیجی ۳۴۴/۱.

بحارالانوار ۲۵/۱۱.

۵۳- سورهٔ اعراف آیه ۱۷۲.

**همه گفتند: بلی. و محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم رسول خدا است و علی علیه‌السّلام امیرالمؤمنین است.** *(۵۴)(۵۵)

---

*۵۴ - علامه شیخ مظفّر گوید:

«فایده گرفتن عهد و پیمان در این است که، حجّت بر خلق باشد، نه متمایز گردانیدن از ملائکه.

بنابراین باید که معنی آیه، این گونه باشد:

خداوند عزّوجلّ، ذرّیهٔ بنی‌آدم را از پشت ایشان خارج ساخت، چرا که آنان، در صلبهای ایشان به صورت نطفه‌ای بودند، و آنها را برخودشان به گواهی گرفت. پس با توجه به آن چه که از آفرینش عجیب، در وجود خود مشاهده کردند، چنین فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

پس گفتند: بلی، ما شهادت می‌دهیم، استدلالی که بیان شد، یا مبنی بر التزام اشاعره(اشعری‌ها) به مقتضای مذهب آنها، در صحّت گرفتن عهد و پیمان، و وقوع آن است. که در این هنگام، روایت فردوس دلالت می‌کند، بر اینکه: گرفتن عهد، بر امیری علی علیه‌السلام، بر ایشان لازم آید. اگر چه آیهٔ شریفه، به علت جواز اکتفاء نمودن به ذکر «گرفتن پیمان بر ربوبیت» آن را ذکر ننموده باشد. چرا که امامت ازتوابع ربوبیّت است. و امام، حجّت بر مردم، از جانب خدای تعالی می‌باشد.

و یا مبنی بر قول امامیّه است، که:

همانگونه که بشر نیاز به خالق دارد، نیاز به حجّت ـ اعمّ از پیامبر یا امام ـ دارد.»

(دلائل الصدق ۲/۲۲۷-۲۲۵)

۵۵ ـ بصائرالدرجات ۷۱/۲ شرکت چاپ کتاب تبریز.

عوالی اللئالی ۱۸۲/۱.

تفسیر شریف لاهیجی ۱۲۵/۲.

مدینه المعاجز ۸/۱.

تفسیر نورالثقلین ۵۳/۲.

تفسیر کنزالدقائق ۲۳۴/۵.

## (۱۱۱) حدیث بیست و دوم

محمّدبن مسعود عیّاشی در تفسیر خود از جابربن عبدالله روایت کرده است، که: به امام محمّد باقر علیه‌السّلام عرض کردم:

علیّ‌بن ابی‌طالب علیه‌السّلام را در چه زمانی امیرالمؤمنین خواندند؟

فرمود: حق تعالی این آیه را به این طریق بر پیغمبر خود نازل کرد که:

وَ اَشهدَ هُم عَلی اَنفُسِهِم الست بربّکم وَ اَنَّ مُحَمَّداً رسُوُل اللهَ وَ انَّ عَلیًّا امیرالمؤمنین.

به خدا قسم کـه حـق تـعالی آن حـضرت را در آن روز، امـیرالمـؤمنین علیه‌السلام خواند.(۵۶)

## (۱۱۲) حدیث بیست و سوم

ایضاً عیّاشی به اسناد خود از جابر روایت کرده است، که: حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمود:

ای جابر! اگر جهّال بدانند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در چه وقت امیرالمؤمنین شد، هر آینه انکار حق او نمی‌کردند.

گوید: عرض کردم، فدایت شوم، در چه وقت امیرالمؤمنین شد؟

فرمود: در وقتی که حق تعالی اخذ میثاق کرد، که:

وَ اذ اَخَذَ رَبُّکَ مِن بنی ادمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَتَهُم وَ اَشهَدهُمْ عَلی اَنفُسِهِم اَلَستُ بِرَبّکم وَ اَنَّ محمّداً صلّی الله علیه و آله و سلّم نَبیُّکُم رَسُولَ اللهِ وَ اَنَّ عَلیاً اَمیْرالمؤمِنین.

---

۵۶ - تفسیر عیاشی ۴۱/۲ چ علمیه - قم.

پس فرمود: ای جابر! به خدا سوگند که محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم این آیه را به همین عبارت از نزد حق تعالی آورده است.(۵۷)

## (۱۱۳) حدیث بیست و چهارم

ایضاً عیّاشی در تفسیر خود از سلام‌بن مستنیر، از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام آورده است، که فرمود:

لَقَدْ سُمُّوا بِاسمِ ماسَمَّی الله بِهِ اَحَداً اِلاّ عَلیِ بن اَبی‌طالب علیه‌السلام وَ ماجاء تاویلُه.

یعنی: نامیده شده‌اند به نامی که ننامیده‌است حق تعالی به آن‌نام احدی را، مگر علیّ‌بن ابی‌طالب را. و هنوز تأویل آن نام را، زمان ظهور نرسیده‌است.

عرض کردم: فدایت شوم چه وقت تأویل آن به ظهور آید؟

فرمود: زمانی که حق تعالی جمع کند همهٔ انبیاء و مرسلین را، تا آنکه آن حضرت را یاری کنند. و این است که حق تعالی می‌فرماید:

وَ اِذ اَخَذَ الله میثاق النبیّین لَما اتیتُکُم مِن کِتابٍ وِ حِکمَة(۵۸)

تا آنجا که می‌فرماید:

وَ اَنَا مَعَکُم مِن الشّاهِدین.(۵۹)

---

۵۷ - تفسیر عیاشی ۴۱/۲ چ علمیه - قم.
اثبات الهداة ۱۳۷/۲.
بحارالانوار ۳۳۳/۳۷.
برهان ۵۱/۲.

۵۸- ترجمه: و آن هنگام که خداوند متعال، کتاب و حکمت به پیامبران داد، از ایشان پیمان گرفت.

۵۹ - ترجمه: و من با شما از گواهان باشم. سورهٔ آل عمران آیه ۸۱.

و در آن روز، رایت رسول خدا را به آن حضرت سپارند. و در آن روز بر همه خلایق، امیر و سرور و سالار خواهد بود. و همهٔ آفریدگان در سایه علم آن حضرت باشند. این است تاویل آن.[۶۰]

## (۱۱۴) حدیث بیست و پنجم[۶۱]

[شیخ مفید در کتاب امالی، به‌اسناد خویش، از ابوحمزهٔ ثمالی آورده‌است، از امام محمد باقر، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام که فرمود:

خدای جلّ جلاله، جبرئیل را به سوی محمد صلّی الله علیه وآله و سلّم برانگیخت] که گواه گیرداز مردم به ولایت علی، در زمان حیات آن حضرت و مردم او را امیر مؤمنان خوانند، قبل از وفات او. پس حضرت ـحسب‌الامرـ هفت نفر از نزدیکان اصحاب خود را در نزد خود خوانده، به ایشان فرمود:

شما را خواندم تا گواهان خدا باشید در روی زمین خواه ثابت بمانید در آن شهادت، و خواه انکار کنید و ترک آن نمائید.

بعد از آن به ابوبکر خطاب کرده، فرمود: برخیز و بر علی علیه‌السلام به لفظ امیرالمؤمنین سلام کن.

عرض کرد: به امر خدا و رسول، بر او به لفظ امیرالمؤمنین سلام کنم؟

فرمود: بلی.

پس برخاست و گفت:

---

۶۰ - تفسیر عیاشی ۱۸۱/۱ چ علمیه - قم.

الایقاظ /۳۸۰.

بحارالانوار ۷۰/۵۳.

مستدرک الوسائل ۸۰۸/۱۹.

۶۱ - ابتدای حدیث بیست و پنجم از غایةالمرام، در نسخهٔ مترجم حذف گردیده بود که مطابق اصل ترجمه گردید و از این حدیث به بعد نیز در شماره‌های احادیث سهوی اتفاق افتاده و اشتباه نوشته شده بود، که اصلاح گردید.

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا امیرالمؤمنین.

پس فرمود: ای عمر برخیز و تو نیز بر علی چنین سلام کن.
عمر نیز گفت:
به امر خدا و رسول؟
فرمود: بلی.
عمر برخواست و گفت:

اَلسَّلام عَلَیكَ یا اَمیرَالمؤمنین.

پس به مقدادبن اسود کندی فرمود: برخیز و بر علی به لفظ امیرالمؤمنین سلام کن.
او برخاسته، و آنچه آن دو نفر سؤال کردند، او سؤال نکرد و گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیكَ یا امیرَالمؤمنین.

پس به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و سلام کن بر علی علیه‌السلام به لفظ امیرالمؤمنین.
ابوذر برخاسته و سلام کرد:
[پس به حذیفه یمانی فرمود: برخیز و سلام کن بر علی امیرالمؤمنین. پس حذیفه برخاسته و سلام کرد.](۶۲)
پس به عماربن یاسر فرمود: برخیز و سلام کن بر علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین. عمار برخاسته و سلام کرد.
پس به عبداللهبن مسعود فرمود: برخیز و بر علی سلام کن. به امیرالمؤمنین.
عبدالله برخاسته و سلام کرد.
پس به بریدة فرمود: برخیز و سلام کن بر علی علیه‌السلام به

---

۶۲ ـ این عبارت از مصدر حدیث نقل شده است.

امیرالمؤمنین.

بریده برخاست و سلام کرد. و بریده از همه ایشان کوچک‌تر بود.

پس پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: نخواندم شما، را مگر از برای آنکه گواهان الهی باشید بر خلق، خواه در آن شهادت ثابت باشید یا کتمان ورزید.(۶۳)

## (۱۱۵) حدیث بیست و ششم

سلیم‌بن قیس هلالی در کتاب خود آورده است، که عمر به ابوبکر گفت:

کسی به طلب علی علیه‌السلام بفرست تا آمده با تو بیعت کند. زیرا که تا او با تو بیعت نکند، امر خلافت تو استقرار نگیرد و استوار نگردد. و چون او با تو بیعت کرد، امر خلافت از دغدغه و تشویش ایمن گردد و کار خلافت رونق پذیرد.

پس ابوبکر کس به نزد آن حضرت فرستاد، که: برخیز و بیا و اطاعت خلیفه رسول خدا کن. فرستاده، به نزد آن حضرت آمده، تبلیغ رسالت کرد.

حضرت فرمود: چه زود دروغ بر رسول خدا بستند. خود ابوبکر و آن کسانی که دور او را گرفته‌اند، همه می‌دانند که خدا و رسول، خلیفه و جانشینی در میان بندگان برای خود قرار نداده‌اند مگر من.

آن شخص بازگشته، و آنچه حضرت فرموده بود، به ابوبکر و عمر گفت.

باز ابوبکر، او را به نزد آن حضرت فرستاد و گفت: برو به علی علیه

---

۶۳ ـ امالی مفید /۱۹-۱۸ چ قم.

التحصین لاسرار مازادمن کتاب الیقین /۵۳۷.

الیقین فی‌إمرة امیرالمؤمنین علیه‌السلام سیدبن‌طاووس /۲۲۸.

اثبات الهداة ۱۴۵/۲.

مدینة المعاجز ۸/۱.

بحارالانوار ۳۳۵/۳۷.

السّلام بگو: بیا و امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن. آن شخص باز آمده و تبلیغ کرد.

حضرت از روی تعجّب فرمود: سُبحان الله و الحمدلله! دیری نگذشته و زمانی نکشیده است، که فراموش کنند. به خدا سوگند که ابوبکر خود می‌داند که این نام را احدی از مخلوقات لایق نیست، مگر من را. پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم ابوبکر را با شش نفر دیگر امر کرد که به لفظ امیرالمؤمنین بر من سلام کنند، و همه سلام کردند و ابوبکر هفتمی ایشان بود. و خود ابوبکر با رفیقش از میان آن هفت نفر برخاسته و از رسول خدا سؤال کردند که:

این حکم از جانب خدا و رسول است؟

حضرت فرمود:

نعم. حقّاً مِنَ‌اللهِ وَ رَسوله انّهُ اَمیرالمؤمِنین وَ سیّدُالمُسلِمینَ و صاحِبُ لوآء المحجّلینَ.

و فرمود: حق تعالی در روز قیامت، او را برکنار پل صراط نشاند تا دوستان خود را داخل بهشت گرداند و دشمنان خود را در جهنّم.

پس فرستاده، برگشته، و آنچه حضرت فرموده بود، به ایشان خبر داد. آن روز ساکت شدند.(۶۴)

## (۱۱۶) حدیث بیست و هفتم

شیخ مفید علیه‌الرّحمه در کتاب ارشاد، به اسانید زیاد از بریدة‌بن

---

۶۴ - کتاب سلیم‌بن‌قیس هلالی /۸۲ چ دارالکتب الاسلامیه - قم

این حدیث درکتاب سلیم طولانی است که مرحوم سید هاشم بحرانی سطوری از آن را در اینجا آورده است.

کامل بهائی ۳۰۴/۱؛ بحارالانوار ۲۹۸/۲۸.

خضیب - که در میان علماء مشهور و معروف است - روایت کرده است، که:
ما هفت نفر بودیم که از جمله آنها ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ما را امر کرد که به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السّلام به لفظ امیرالمؤمنین سلام کنیم و ما همه سلام کردیم. و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم زنده بود و ما او را به چشم خود می‌دیدیم.(۶۵)

## (۱۱۷) حدیث بیست و هشتم

محمّدبن یعقوب به اسناد خود از امام محمّد باقر علیه السّلام در آیهٔ شریفه:

اَفَمَن یَمشی مکبّاً عَلی وَجهه أهدی اَمَّنْ یَمشی سَوِیّاً عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ.(۶۶)

یعنی آیا کسی که چون راه رود و قدم گذارد، پیوسته از راه به‌در رود، و بلغزد، و بر رو در افتد، قابل هدایت است؟ یا کسی که در میان راه قدم گذارد، و به راه راست رود؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند که در این آیه علی علیه السّلام و اولاد او را که اوصیای آن حضرتند، اراده کرده است. پس خواند:

---

۶۵ - ارشاد شیخ مفید /۲۱-۲۰ چ دارالکتب الاسلامیه تهران.
تفسیر عیاشی ۲۶۸/۲.
معنی المولی /۳۹.
جوابات المسائل الطرابلسیة /۳۳۹.
الشافی فی‌الامامه ۶۷/۲.
العقائدالجعفریة /۲۴۹.
۶۶- سورهٔ ملک آیه ۲۲.

فَلَمّا رأَوْهُ زلفَةً سيئت وُجُوهُ الّذين كفَروا وَ قيلَ هذَا الذي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ،[۶۷] ـ أمَيرَالمؤمِنين ـ.

یعنی چون علی را صاحب منزلت رفیعه دیدند، آنانی که به خدا اقرار نیاورده و کافر شدند، رتبه و منزلت آن حضرت بر ایشان گران آمد، و به حدّی در دلهای ایشان اثر کرد، که از سیمای ایشان آثار کراهت پدیدار شد. به ایشان گفتند:

این است آن کسی که امیر مؤمنان است و شما ادّعای مقام و رتبه او می‌کردید؟

یعنی ادّعای امارت مؤمنان.

حضرت فرمود: ای فضیل! غیر از علی به این نام، نامیده نشده و نخواهد شد، تا روز قیامت مگر کسی که دروغگو و مفتری باشد.[۶۸]*[۶۹]

## (۱۱۸) حدیث بیست و نهم

محمّدبن عباس‌بن ماهیار الثقه، به‌اسناد خود از فضیل‌بن یسار، از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است، که:

وقتی آن حضرت، این آیه را تلاوت کرد:

---

۶۷- سوره ملک آیه ۲۷.

۶۸ ـ روضه کافی، شیخ کلینی /۲۸۸، چ دارالکتب الاسلامیه - تهران.

این حدیث در مصدر مفصّل است که مرحوم مصنّف (ره) سطوری را از آن نقل فرموده است.

* ۶۹ - علامه شیخ مظفر در این باره آورده است:

پس علی علیه‌السلام برتر و افضل از سایر امت می‌باشد، زیرا که علی علیه‌السلام بر راه راست قدم گذارد، و لذا او معصوم می‌باشد. همچنین بنابر اینکه او به عدل امر می‌کند، پس افضل و اولی در امامت است.

(دلائل الصدق ۲۹۷/۲)

فَلَمّا رأوْهُ زلفةً سيئت [۷۰] ـ الاية

پس فرمود: ای فضیل! هیچ می‌دانی که چه دیدند؟ به خدا سوگند، که دیدند علی علیه السّلام را در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قرب و منزلتی دارد.

و قیل هذا الّذی کنتم به تدّعون.

یعنی: گفتند: این، آن کسی است که شما ادعای رتبهٔ او می‌کردید، یعنی لقب او را ـ که امیرالمؤمنین بود ـ بر خود می‌نهادید.

ای فضیل! غیر از علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام احدی به این نامیده نمی‌شود تا روز قیامت الاّ آن کسی که دروغگو و مفتری باشد. [۷۱]* [۷۲]



## (۱۱۹) حدیث سی ام

ابن‌شهر آشوب در کتاب مناقب آورده است، که: از امام محمّد باقر علیه السّلام پرسیدند، از قول حق تعالی:

---

۷۰ - سوره ملک آیه ۲۷.

۷۱ ـ الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین علیه‌السلام سیدابن‌طاووس /۳۰۳.

تأویل آلایات سید شرف الدین نجفی ۷۰۵/۲؛ مرآة العقول علامه مجلسی ۸۵/۵.

بحارالانوار علامه مجلسی ۶۸/۳۶ و ۳۷ / ۳۱۸ دارالکتب الاسلامیه - تهران.

*۷۲ - علامه شیخ مظفر گوید:

و مراد از ردّ سخن رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ دربارهٔ علی علیه‌السلام ـ رد امامت اوست و ردّ سخن رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم از بزرگترین ظلمها است، و در حدّ نسبت دادن دروغ به خداوند عزّوجل است. پس بنابراین، اگر چنین باشد، دلیل بر افضلیت علی علیه‌السلام خواهد بود. که در این هنگام، هیچ‌یک از امّت همانند او نخواهد بود.

(دلائل الصدق ۲۶۱/۲)

فَسْئَلِ الذین یَقرؤُنَ الِکتابَ مِن قَبلِكَ.[۷۳]

فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:
چون مرا به آسمان چهارم بردند، جبرئیل اذان و اقامه گفت. و همهٔ انبیاء و صدّیقین و شهدا و ملائکه را جمع آورده، من پیش ایستاده و بر ایشان نماز را به جماعت ادا کردم. چون از نماز فارغ شدم، جبرئیل به من گفت. از ایشان سؤال کن، که به چه شهادت می‌دهند؟
ایشان همه گفتند:

نـــــشهد اَن لا اِلهَ اِلاَ اللهُ وَ اَنَّكَ رَسـُـــولُ اللهِ وَ انَّ عَـــلیاً امیرالمؤمِنینَ.[۷۴]*[۷۵]

---

۷۳ - سورهٔ یونس آیهٔ ۹۴.

۷۴ ـ تفسیر فرات کوفی /۶۱ چ مطبعة حیدریة - نجف.
به همین مضمون با تفاوت در الفاظ آمده است.
اختصاص شیخ مفید /۱۰۱.
تأویل الآیات ۱۸۳/۱.
بحارالانوار ۳۱۱/۱۸، ۲۰۷/۶۰، ۱۶۹/۸۴.

*۷۵ ـ علامه مظفر گوید:
از آنجا که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌دانست که پیامبران گذشته بر این مطلب برانگیخته شده‌اند، درست نمی‌دانست که آنها را بطور ویژه تقریر کند، بلکه سزاوار بود که تقریر ایشان را بر این مطلب بخواهد، به ضمیمهٔ آنچه به آن اقرار نکرده‌اند. و این است آنچه روایات بیان داشته‌اند، یعنی: پیمان گرفتن از انبیاء سلف بر نبوت خاتم‌الانبیاء و امامت امیرالمؤمنین صلی الله علیهما و آلهما.
(دلائل الصدق ۱۶۹/۲)

یکی از یاران امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که از قبیلهٔ بنی‌اسد بود، پرسید: چگونه شما را از این مقام کنار زدند، در حالی که شما به آن سزاوارتر

---

↲ بودید؟ امام علیه‌السلام در ضمن جواب فرمود:

یا أخابنی اسد!.... امّا الإستبداد علینا بهذا المقام ـ و نحن الأعْلَوْنَ نسبا والأشدّون برسول الله نوطاً ـ فانها کانت اثرة، شحّت عنها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرین. والحکم لله. والمعود الیه القیامة.

امّا استبداد اینان بر ما دربارهٔ این مقام ظاهری - در حالی که گروهی بدان تمایل ورزیدند، و گروهی دیگر از آن چشم پوشیدند. و حکم برای خداست، و بازگشت روز قیامت به سوی حضرت اوست.(خطبهٔ نهج‌البلاغه)

(بحارالانوار ۱۵۹/۳۸)

ابن‌ابی الحدید در ذیل این‌کلام،مطلبی آورده‌است‌که‌خلاصه‌اش‌این است:

از ابوجعفر یحیی‌بن محمد علوی نقیب بصره، در هنگام قرائت این کلام بر او پرسیدم: مراد از امتیازی که امام علیه‌السلام بیان کرده، چیست؟ و گروهی که مرد اسدی یاد کرده که حضرتش را از آن مقام کنار زدند، کیانند؟ آیا مراد، روز سقیفه است یا روز شوری؟

نقیب گفت: روز سقیفه.

گفتم: نمی‌توانم خود را قانع کنم که عصیان پیامبر و دفع نصّ را به صحابه نسبت دهم.

گفت: من نیز نمی‌توانم سست گرفتن امر امامت و اهمال در دین مردم را به پیامبر نسبت دهم، در حالی که هر وقت از مدینه بیرون می‌رفت، امیری بر مدینه می‌گماشت، هرچند خود در قید حیات ظاهری بود و از مدینه دور نمی‌شد. چگونه پس از حیات دنیایی، کسی بجای خود تعیین نکند؟

نقیب افزود: بی‌تردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در کمال عقل بود، چه از نظر مسلمانان که او را پیغمبر خود می‌دانند، و چه از دیدگاه یهود و نصاری و فلاسفه که او را حکیمی کامل می‌دانند، که دینی برپا کرد، شریعتی معیّن ساخت، و حکومتی عظیم با عقل و تدبیر خود بنا نهاد.

چنین مرد عاقل کاملی، طبیعت عرب و غریزهٔ انتقام جویی آنها را - حتّی ↙

↙ بعد از گذشت زمان دراز - می‌داند، که چگونه وابستگان مقتول از قاتل انتقام می‌کشند، و اگر خود قاتل را نیابند، نزدیکانش را می‌کشند. و می‌بینند که اینان با مسلمان شدن، این طبیعت را از دست نداده‌اند.

چگونه انسان عاقل می‌پندارد که چنان عاقل کاملی عرب را رها کند - بویژه قریش را - و آنها را بر خون‌ریزی کمک کند؟ و کینه‌ها را نسبت به پسر عموی نزدیک و دامادش واگذارد، در حالی که می‌داند بزودی از دنیا می‌رود؟ آنگاه داماد و دختر و فرزندانشان را رها کند، و جانشینی معیّن نسازد که خون و جان آنها محفوظ بماند؟

آیا چنان عاقل کاملی نمی‌داند که وقتی فرزندان خود را رها کند، آنها را در معرض ریختن خون قرار می‌دهد؟ بلکه در چنین حالتی، خود ـ العیاذ بالله ـ در قتل آنها شرکت کرده، زیرا آنان را واگذارده است.

اما اگر جانشینی در میان آنان قرار دهد، آنان را نگاه داشته، و دشمنان را از آنها دور ساخته است. اینگونه کارها به تجربه معلوم شده است.

گمان می‌کنی این عقل از ساحت مقدس رسول خدا دور شده است؟ یا دوست داشته که خاندانش بیچاره شوند؟ مهربانی او نسبت به فاطمهٔ دلبندش کجا رفت؟ می‌گویی: پیامبر دوست داشت که دخترش مانند فقیری از فقرای مدینه گدایی کند، با وجود اینکه امر الهی به حبّ او رسیده، و پیامبر به امر خدا او را گرامی داشته است؟ آیا علی علیه‌السلام را ـ با چنان محبّت الهی به حضرتش ـ مانند ابوهریره و انس‌بن‌مالک برای گرفتن جیره نزد این و آن فرستاده؟

آیا دوست داشت که بر خون و مال و فرزندانش مسلّط شوند، قدرت ردّ آنها را نداشته باشد، و صدهزار شمشیر کشیده بر سرش سایه گسترد؟

(ابن أبی الحدید گوید:) گفتم: این سخنان درست است، امّا کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نصّ بر حضرتش دلالت ندارد، چراکه می‌فرماید: «و نحن الأعْلَوْن نسبا و الا شدّون برسول الله نوطا». امام علیه‌السّلام، به نسب و نزدیکی به رسول احتجاج می‌کنند. و اگر نصّی بر او وجود می‌داشت، بجای این ↙

## (۱۲۰) حدیث سی و یکم

در کتاب روضة‌الفضائل از ابن‌عبّاس روایت کرده است، که:

وقتی در خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم، علیّ‌بن‌ابی‌طالب از دور نمایان شد. یکی به خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عرض کرد:

اینک امیرالمؤمنین آمد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: علی علیه السّلام به این نام نامیده شده، پیش از من.

عرض کردند: پیش از تو؟

فرمود: پیش از موسی و عیسی.

عرض کردند: پیش از ایشان؟

فرمود: پیش از سلیمان‌بن داود، و پیوسته انبیاء را شمرد تا به آدم رسید. پس فرمود:

حق تعالی آدم را آفرید. و دانهٔ دُرّی در میان دو چشم او آویخته بود که خدا را تسبیح و تقدیس می‌کرد. حق سبحانه و تعالی فرمود:

---

لا جمله می‌فرمود: «منم که نصّ بر من صادر شد، و نام من تصریح گردید».

نقیب پاسخ داد: جواب امام علیه‌السلام با سؤال اسدی مرتبط بود. اسدی پرسید: «چگونه گروه شما، شما را از این مقام راندند، در حالی که شما به آن سزاوارترید؟» و مراد او، شایستگی، از جهت قرابت و نسبت بود، و او هرگز به نصّ نمی‌اندیشید، و به ذهن او خطور نمی‌کرد، چرا که اگر در این اندیشه بود، می‌گفت: «چرا مردم ترا از این مقام راندند، در حالی که نصوص نبوی -صلی الله علیه و آله- بر تو تصریح داشت؟» امّا چنین نگفت. و کلام او، ناظر به قرابت و خویشاوندی بود و لذا امام‌علی علیه‌السلام پاسخی در خور سؤال، به‌اسدی داد.

(شرح نهج‌البلاغه ۷۲۳-۷۱۷/۲ چاپ قدیم چهار جلدی، بحارالانوار ۱۶۶-۱۶۳/۳۶ به نقل از آن).

ای دُرّه! جای دهم تو را در مردی که امیرالمؤمنین و بهترین همه خلایق باشد.

پس چون علی را خلق کرد، آن دُرّه را در آن حضرت جای داد. پس به امیرالمؤمنین نامیده شده است پیش از آدم.(۷۶)

## (۱۲۱) حدیث سی و دوم

ابن‌شهر آشوب، در کتاب فضایل از ابن‌عبّاس روایت کرده است، که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به امسلمه فرمود:

ای امّسلمه! بشنو و گواه باش. این علیّ امیرالمؤمنین و سیّدالمسلمین است.(۷۷)

## (۱۲۲) حدیث سی و سوم

ابن‌شهر آشوب از بشیر غفاری و قاسم‌بن جندب، و ابوالطفیل، روایت کرده است، که از انس بن مالک آورده‌اند، که در حدیثی می‌گوید:

وقتی، برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آب وضو حاضر کردم، فرمود:

یا انس! در این ساعت، از همین در، داخل شود بر تو مردی که

---

۷۶ - بحارالانوار ۳۳۷/۳۷ چ دارالکتب الاسلامیه - تهران.

مدینه المعاجز ۹/۱.

۷۷ - مناقب شهرآشوب ۵۴/۳ چ علمیه قم.

الارشاد ۴۷/۱.

ال[illegible]ار /۴۴.

الصراط المستقیم علامه بیاضی ۵۲/۲.

اثبات الهداة ۱۴۴/۲.

امیرالمؤمنین، و سیّد الوصیّین است.

و در روایت ابراهیم ثقفی: «و سیّدالمسلمین و قائد الغرّالمحجّلین و خاتم‌الوصیّین» است.

انس گوید که: ناگاه علی علیه السّلام داخل شد.

و از ابان‌بن الصّلت، از جناب صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت به امیرالمؤمنین نامیده شد، از آن جهت که حامل علم بود، و علم را به اهلش رسانید. علماء همه از او أخذ علم کردند، علم را از او فرا گرفتند و همه به علوم او عمل می‌کنند.

و از سلمان فارسی روایت شده است، که: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کردم جهت این‌لقب را. فرمود:

زیرا که علی علیه السّلام حامل علم است. و رساننده علم است به اهلش. و علماء همه از او علوم را فرا گیرند، و او از کسی علمی فرا نگیرد.(۷۸)*(۷۹)

---

۷۸ - مناقب ابن‌شهر آشوب ۴۸/۳ و ۵۵-۵۴.

الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین علیه‌السلام /۱۸۶.

تأویل الآیات ۱۸۱/۱.

بحارالانوار ۱۶/۴۰.

* ۷۹ - در وجه تسمیه حضرت علی علیه السّلام به امیرالمؤمنین، شیخ علی‌اکبر نهاوندی گوید:

بدان‌که یکی از القاب خاصّه حضرت ولایت مآب، لقب امیرالمؤمنین است.

و در وجه تلقّب آن حضرت به لقب امیرالمؤمنین، چند چیز از دلائل اعتباریّه گفته شده است که امتن واتقن از آنها، همان است که قاضی سعید قمی در اربعین خود ذکر فرموده، چه‌درآنجا فرماید چیزی‌راکه‌ترجمهٔ آن این است که:

به تحقیق وارد شده است در خبر، این که علی علیه السّلام مسمّی شده است به امیرالمؤمنین، به جهت این که آن حضرت «یمیرالعلم للمؤمنین» یعنی حمل نموده است مائدهٔ علم را از برای مؤمنین.

↙

لا و اصحاب ما، در این اشتقاق و کیفیّت آن در تجشّم افتاده‌اند و از برای آنِ وجوهی نقل نموده‌اند که د رکتب ایشان ثبت شده است. پس بعضی ایشان اشتقاق امیر را از «میره» اشتقاق کبیر دانسته‌اند. وبعضی از ایشان گفته‌اند که یاء بدل به همزه شده است، چنان که صحیح است ابدال واو به همزه. و غیر ازاین از وجوه دیگر که ذکر کرده‌اند آنها را مؤلّفات خود.

وآنچه در خاطر من در وجه این تسمیه وتلقیب خطور کرده این است که اصل در این لفظ مبارک امیرالمؤمنین، آن است که لفظ امیر در آن صیغهٔ متکلم وحده است. و تغییر در آن تطرق نیافته، مگر به جریان احکام اسمیّه برآن از اختلاف اعراب به جهت غلبهٔ اسمیّت برآن در هنگام تسمیه، و به جهت بودن این لفظ به حسب ظاهر بر وزن فعیل، و آن خالص در وزن اسم است. و به جهت اینکه دراین لفظ شیرین، تلمیح است به‌سوی امارت، واشاره است به سوی خلافت کبرای آن بزرگوار.

و بیان باقی بودن این لفظ امیر بر اصل خود که صیغهٔ متکلّم وحده است، این است که به تحقیق به صحّت رسیده است در نزد ما، در اخبار که جناب قدس باری جلّت آلائه در بعضی از مواطن ازل، خلایق را جمع فرموده و بر ایشان صنایع وافاعیل را عرضه داشت. پس هر یک از خلایق اختیار نمود از صنائع و افعال، آن چه را که از برای او میسّر بود و مرتبه‌اش اقتضاء قبول آن را می‌نمود. و هر یک ازایشان در آن نشئه ـ به زبان لایق به آن نشئه ـ اظهار داشته که من این صنع را قبول می کنم واین حرفه را اختیار می نمایم. و این از جمله چیزهائی است که برهان بر آن شاهد و گواه، وکشف ارباب عیان بر تصدیق آن حاضر و آگاه است.

پس بنابراین گویا در آن مرتبه ونشئه که صنایع و افعال برخلایق عرضه شده، حضرت مولی الموالی فرمود: انا امیرالمؤمنین. یعنی: من ضیافت می‌نمایم مؤمنین رابه اصناف علوم و ایقان، و غذا می‌دهم آنها را به فواکه عرفان، و می چشانم برایشان از أطعمهٔ جنان. پس بنابراین در لفظ امیر هیچ تصرّفی واقع نشده، وآن از فعلیت به این لحاظ نقل به اسمیّت شده. و امثال این ↙

گونه ازنقل در عربیّت بسیار، و در مطاوی اخبار آل عصمت بی شمار است.
و از مؤیدات آنچه راکه ما گفتیم، این است که در خبر وارد شده که این تسمیه از جملهٔ چیزهایی است که خداوند متعال آن را از برای حضرت امیر اختیار فرموده وآن جناب را براین اسم استئثار نموده، و از حضرتش این اسم را تعدّی به غیر نداده، اگر چه این غیر از ابناء طاهرین آن بزرگوار باشند، که نور آنها از نور آن بزرگوار وحضرات ایشان قائم مقام آن ولیّ کردگار باشند، چه جای آنکه این اسم را از برای منتحلین مرتبهٔ آنان و غاصبین و رتبهٔ خلافت ایشان تجویز فرموده باشد. انتهی کلام القاضی.
و در اخبار، چند خبر وارد شده که هریک متضمّن وجهی است:

خبر اول: آن است که صدوق علیه الرحمة در امالی به اسناد خود، ازابی حمزه از علیّ بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش حضرت علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السّلام روایت نمود که: مردی نزد آن جناب ولایت مآب آمده، عرض کرد: یا اباالحسن، به درستی که تو خوانده می شوی به امیرالمؤمنین، پس چه کسی تو را امیر برایشان قرار داده؟
آن حضرت فرمود: خداوند متعال جلّ جلاله مرا امیر برایشان قرار داده.
آن مرد از نزد آن جناب علیه السّلام برخاسته، و در خدمت رسول خدا مشرّف شده، عرض کرد: یا رسول الله، علی در آنچه می گوید که خدا او را امیر بر مؤمنین قرار داده است، راستگو است؟
پس پیغمبر بعد از شنیدن این کلام از آن مرد، در غضب شده، فرمود: بدرستی که علیّ، امیرمؤمنان است به ولایتی از جانب خدا، که عقد آن ولایت را خداوند از برای علی در فوق عرش خود بسته است وملائکهٔ خود را براین گواه گرفته است، الی آخرالخبر بطوله.

خبر دوّم: آن است که در فضائل شاذان به حذف اسناد ازابن عباس روایت نموده است که: نزد رسول خدا بودیم که علی علیه السّلام نمودار شد. پس

↙ آن حضرت فرمود: خداوند متعال جلّ جلاله مرا امیر برایشان قرار داده.

آن مرد از نزد آن جناب علیه السّلام برخاسته، و در خدمت رسول خدا مشرّف شده، عرض کرد: یا رسول الله، علی در آنچه می گوید که خدا او را امیر بر مؤمنین قرار داده است، راستگو است؟

پس پیغمبر بعد از شنیدن این کلام از آن مرد، در غضب شده، فرمود: بدرستی که علیّ، امیرمؤمنان است به ولایتی از جانب خدا، که عقد آن ولایت را خداوند از برای علی در فوق عرش خود بسته است وملائکهٔ خود را براین گواه گرفته است، الی آخرالخبر بطوله .

خبر دوّم : آن است که در فضائل شاذان به حذف اسناد ازابن عباس روایت نموده است که: نزد رسول خدا بودیم که علی علیه السّلام نمودار شد. پس حاضرین عرض کردند: یا رسول الله، امیرالمؤمنین آمد.

حضرت رسول فرمود: به درستی که علی نامیده شده به امیرالمؤمنین پیش ازمن.

پس گفت از روی تعجّب که: علی پیش از شما به امیرالمؤمنین نامیده شده؟

حضرت فرمود: و پیش ازموسی وعیسی.

عرض کردند: پیش از موسی و عیسی، یا رسول الله؟

فرمود: پیش از سلیمان بن داود. و هم چنین شمرد انبیاء را، تماماً تا آنکه به آدم رسید.

پس فرمود: در آن وقتی که آدم را باری تعالی گل خلق کرده بود، و هنوز ولوج روح در آن نشده بود، خلق فرمود در میان دو چشم او دُرّه‌ای راکه تسبیح و تقدیس می نمود باری راجلّ شانه. پس به آن درّه خطاب نموده و فرمود: هرآینه البتّه ساکن می کنم تو را در مردی که قرار می‌دهم او را امیر جمیع خلایق.

پس چون خداوند خلق فرمود علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را، آن درّه را ↙

↙ عبور نمودی، و من با جبرئیل در حدیثی و گفتگوئی بودیم و تو سلام ننمودی. پس جبرئیل گفت: چه شده است که امیرالمؤمنین بر ما گذشت و سلام ننمود؟ قسم به خدا که اگر سلام می کرد، ما مسرور می شدیم و ردّ جواب بر او می‌کردیم.

پس حضرت امیر عرض کرد: من دیدم جناب شما با دحیهٔ کلبی درسخن مشغولید، پس نخواستم که قطع سخن بر شمابنمایم.

حضرت رسول خدا فرمود: یا علیّ آن دحیه نبود، بلکه جبرئیل بود پس حضرت رسول فرمود که: من به جبرئیل گفتم: چگونه علی را امیر المؤمنین نامیدی؟

جبرئیل گفت: در غزوهٔ بدر، خداوند رحمن به من وحی فرمود که بر محمّد نازل شو، و امر نما او را که امیرالمؤمنین را امر نماید که در میان دو صف از مسلمین و مشرکین جولان نماید، زیرا که ملائکه دوست دارند او را با این حالت ببینند. پس خداوند از او به امیرالمؤمنین اسم برد در آسمان.

پس تو یا علی! امیر می‌باشی بر آنکه در آسمان است و امیر می‌باشی بر آنکه در زمین است. و امیر می باشی برآنکه گذشته است وامیر می‌باشی بر آنکه باقی مانده است. و امیری پیش از تو نیست و امیری بعد از تو نیست. چه آنکه جایز نیست اینکه نامیده شود به این اسم، کسی که خداوند او را به این اسم ننامیده.

خبر چهارم: آن است که صدوق در علل الشرایع به‌اسناد خود از یعقوب‌بن سوید از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده که گفتم به آن بزرگوار: علّت چیست که امیرالمؤمنین را امیرالمؤمنین نامیده‌اند؟

فرمود: جهت، آن است که آن بزرگوار میرهٔ علم است، آیا نشنیده‌ای قول خداوند تبارک و تعالی را در قرآن میفرماید: وَ نمیر اَهلَنا(سوره یوسف ـ آیهٔ ۶۵).

در مجمع البحرین است که:

یقال فلان یمیر اهله ـ واین در وقتی است که حمل نماید به سوی ایشان ↙

لا قوت آنها را از غیر بلدی که اقامه دارند.

این ناچیز گوید. پس بنابراین وجه تسمیه معلوم گردید چه آن بزرگوار، هم اقوات وارزاق ارواح راکه علوم و معارف‌اند ازعالم قدس ربوبیّت تلقّی نموده و حیازت کرده و به جایعین محتاجین آنها می‌رساند کما هوالمعلوم.

و ایضا" در مجمع است که بعض افاضل فرموده: از معلومات است که لفظ امیر، ممهوز الفاء است و لفظ یمیر اجوف. پس مناسبتی در اشتقاق امیر از میره نیست.

پس از آن گفته است که: از برای تواست که بگویی قصد امام علیه السّلام، این است که تسمیهٔ علی به امیرالمؤمنین، نه از بابت آن است که آن جانب مطاع مردم است به حسب دنیا، بلکه از برای آن است که آن بزرگوار مطاع ایشان است به حسب علم، یعنی به حسب احکام الهیّه. پس تعبیر فرموده است از این معنی به لفظی که مناسب است با لفظ امیر.

خبر پنجم: آن است که در همان کتاب، در لغت امر نقل کرده است که: در حدیث وارد شده که امیرالمؤمنین اسمی است که خداوند علی را به آن مسمّی نموده و ننامیده است به آن، نه کسی را قبل از آن حضرت، و نه کسی را بعد از آن حضرت. حتی قائم اهل البیت سلام کرده نمی شود بر او و به این اسم امیرالمؤمنین، بلکه به او سلام کرده می شود به السّلام علیک یا بقیة الله.

در انوار سید جزایری است که عیاشی حدیثی روایت نموده که مضمون آن این است که:

لقب امیرالمؤمنین لقبی است که خداوند او را مخصوص به علی قرار داده است. و هر کس غیر از آن جناب که خود را به این لقب ملقّب کند، مأتیٌ به از دُبر است. و تفصیلی ذکر نموده است. هر که طالب باشد، در نور مرتضوی از آن کتاب باید مطالعه نماید.

و روایت تفسیر عیّاشی بنابر نقل بعضی از اجلّه اصحاب این است: عن تفسیر العیّاشی عن محمّد بن اسماعیل الرازی عن رجل سمّاه عن ابی عبدالله

↙

## (۱۲۳) حدیث سی و چهارم

در حدیث ولادت باسعادت آن حضرت که در باب چهارم گذشت، از مجالس شیخ طوسی رضوان الله علیه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده تا آن‌جا که می‌فرماید:

پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل شد. چون چشم آن حضرت بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم افتاد، به شوق آمد و حرکت کرده و بر روی آن حضرت خنده کرد. و گفت:

السّلام عَلَیکَ یا رَسُولَ الله وَ رَحمةالله و برکاته.

**راوی گوید:**

پس علی علیه السّلام تنحنح[۸۰] کرد، به اذن خدا، و گفت:

بِسمِ اللهِ الرَّحمن الرَّحیمِ قَد اَفلَحَ المؤمِنونَ الذینَهُم فی صَلوتِهِم خاشِعُون[۸۱] - تا آخر آیه.

رسول خدا صلَّی الله عَلَیه وَ آله، فرمود:

---

۷ علیه السّلام قال: دخل رجل علی ابی عبدالله علیه السّلام. فقال: السّلام علیک یا امیر المؤمنین. فقام علی قدمیه و قال: مه هذا اسم لایصلح الّا لامیرالمؤمنین سمّاه به ولم یسمّ به احدٌ غیره الّا کان منکوحاً و ان لم یکن به ابتلی به وهوقول‌الله فی کتابه:ان یدعون من دونه الّا اناثا و ان یدعون إلّا شیطاناً مریداً (نساء - ۱۱۷) قال: قلت فماذا یدعی به قائمکم؟

قال: یقال له: السّلام علیک یا ابن رسول‌الله. انتهی.

اقول: الضمیر فی قوله «من دونه» راجع الی الله فی ظاهرالتنزیل. و ما ذکر فی الروایة تأویله. والله العالم.

(انوارالمواهب / ۲۰۹، ۲۱۰)

۸۰ - تنحنح: سینه صاف کردن.

۸۱ - سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱ و ۲.

قَد افلحوا بِكَ

یعنی: ای علی! مؤمنان به تو فیروزی یافتند - و تمام آیه را خواند تا:

اوُلئكَ هم‌الوارِثُونَ الّذینَ یرثون الفِردَوسَ هم فیها خالِدون.(۸۲)

پس فرمود: به خدا سوگند که تو امیر ایشانی، و بر ایشان امارت و سروری خواهی کرد به علوم خود، و ایشان شاگردی تو خواهند کرد. و به خدا سوگند که تو دلیل ایشان خواهی بود و همه ایشان به تو هدایت یابند.(۸۳)*(۸۴)

---

۸۲ - سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۰ و ۱۱.

۸۳ - امالی شیخ طوسی ۳۱۹/۲-۳۱۷ چ داوری - قم.

بحارالانوار ۳۷/۳۵.

اللوامع النورانیة /۲۴۰.

*۸۴ - شیخ مظفر می‌گوید:

«و این دلیل بر امامت امیرالمؤمنین است، چون مراد این است که علی علیه السّلام امیر و در رأس امت باشد و اینکه او در رأس مخاطبین به آن یعنی مؤمنین است. و او امیر آنهاست، هر چند که در بعضی آیات با آنها مورد خطاب قرار نگرفته است ...»

(دلائل الصدق ۲ / ۳۱۵)

و نیز گوید:

«می دانی که کثرت نزول آیات قرآنی در مدح کسی، حتی به‌خاطر کمترین مناسبت، دلیل بر افضلیت او بر دیگران و عظمت او نزد خداوند سبحان است. و افضل همان امام است، بویژه اینکه آن آیه‌ها بیان‌های گوناگونی دارند. چنانچه بعضی از آنها، بیانگر افضلیت علی، بعضی دیگر بیانگر عصمت او، و بعضی دال بر وجوب پیروی از او، و بعضی هم مبیّن این هستند. که از ولایت او سؤال خواهد شد.»

(دلائل الصدق ۲ / ۳۱۷)

## (۱۲۴) حدیث سی و پنجم

ابن‌شهرآشوب، از امالی ابن‌سهل احمد القطّان و از کتاب کافی کلینی علیه‌الرّحمه، آورده است، که: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

اگر مردم می‌دانستند که علی علیه السّلام در چه وقت به امیرالمؤمنین ملقّب شد، هر آینه احدی او را انکار نکردی، و در حق او کتمان نورزیدی.

عرض کردم: در چه وقت ملقّب شد؟ و که او را به آن نام نامید؟

فرمود:

رَبُّكَ عَزوجَل حينَ اَخَذَ مِنْ بنى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِم ذُرِّيَتهم وَ اَشهَدَهُم عَلى اَنفُسِهِم اَلَستُ بِرَبِّكُم وَ مُحَمَّدٌ رَسُولى وَ عَلِىّ اَميرالمؤمِنينَ.

یعنی: پروردگار تو، او را به این نام نامیده، در وقتی که اخذ میثاق فرمود از اولاد آدم. ـ و تفسیر آیه گذشت ـ.[۸۵]

## (۱۲۵) حدیث سی و ششم

ایضاً ابن‌شهرآشوب روایت کرده است که:

مردی به خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: مه![۸۶] تو را چه رسیده است که مرا به این نام

---

۸۵ - مناقب ابن‌شهرآشوب ۵۵/۳ چ علمیه - قم.

تفسیر فرات کوفی /۱۴۷.

الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین علیه‌السلام /۲۲۲ و ۳۸۲.

بحارالانوار ۳۰۶/۳۷ و ۷۷/۴۰.

۸۶ ـ مه: ساکت باش.

می‌خوانی؟ به خدا سوگند که احدی مرا به این نام قصد نکند و یا ننامد،(۸۷) الّا آنکه حق تعالی او را به بلای ابوجهل مبتلا سازد.(۸۸)

**سیّد گوید:**

بلای ابوجهل این بود که، حق تعالی او را مخنّث کرده بود، زیرا که با رسول خدا دشمن بود. و این را «عزّالدّین عبدالحمیدبن ابی‌الحدید» در شرح «نهج‌البلاغه» ذکر کرده است.

## (۱۲۶) حدیث سی و هفتم

منذر از مسکین رجال عابد(۸۹) و ابن‌منذر نیز آورده‌اند. و مسکین چنان کسی بود که گفته‌اند: چهل سال سر به سوی آسمان بلند نکرد.(۹۰)

و همچنین رسّان از ابوالدّرداء و ابوهریره(۹۱) آورده است، که: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم، که فرمود:

حق تعالی مرا در خصوص علی علیه السّلام امری فرمود.

من عرض کردم: پروردگارا! آن را بیان کن.

فرمود: بشنو.

عرض کردم: شنیدم.

فرمود: علی را خبر ده،

---

۸۷ ـ در مصدر آمده: هیچ‌کس به این نام‌گذاری بر خود راضی نشود...

۸۸ ـ مناقب آل ابی‌طالب ابن‌شهرآشوب ۵۵/۳ چ علمیه قم.

بحارالانوار ۳۳۴/۳۷.

۸۹ ـ در اصل آمده: سکّین رحّال عابد.

۹۰ ـ طبق اصل کتاب، منذر، از سکین روایت کرده، و جملهٔ اخیر را، ابن‌منذر در مورد سکین بیان داشته‌است.

۹۱ ـ در اصل این چنین آمده است: حدثناالرّسّان عن ابی داود(الهمدانی) عن ابی‌بردة(ابی‌برزة)

«بِانّه اَميرالمؤمِنينَ وَ سَيِّدُ اوصِياء المُرسَلين وَ اَولَى النّاس بالنّاس و الكَلِمَة الّتى اَلزمتُهَا المُتّقينَ».

یعنی: علی علیه السّلام امیر مؤمنان و سید اوصیای پیغمبران است، و صاحب اختیار مردم است، در امور دین و دنیای ایشان. و او کلمه‌ای است که پرهیزگاران خود را به آن پیوسته و به آن تمسّک جسته‌اند، و باعث نجات ایشان از عذاب و عقاب الهی گردیده.(۹۲)

## (۱۲۷) حدیث سی و هشتم

شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده است، که: رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمود:

چون مرا به آسمان بردند، چشمم افتاد به جای بسیار دوری از روزن بسیار تنگی، چنانکه شخص سواره‌ای از سوراخ سوزن مسافت یک روزه مشاهده کند. در آن هنگام، حق تعالی مرا به چند کلمه در خصوص علی علیه‌السّلام اشارت فرمود. فرمود:

اِسمَع یا مُحمّد.

عرض کردم: لبّیک.

فرمود:

---

۹۲ - معانی الاخبار شیخ صدوق /۱۲۶.

امالی شیخ صدوق ۱/۳۸۶.

العمدة /۲۸۰.

التحصین لاسرار مازاد علی کتاب الیقین /۶۱۴.

الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین سیدبن‌طاووس /۲۲۱.

بحار الانوار ۳۷/۳۰۶ چ دارالکتب الاسلامیه - تهران.

اِنَّ عَلیًّا اَمیرالمؤمِنینَ وَ اِمامُ المتقین و قائد الغُرّ المحجّلینَ، وَ یَعْسُوب الدّین و المال یَعسُوب الظّلَمَةِ. و هی الکلمة التی الزمتُها المتقین فَکانُوا اَحَقَّ بِها وَ اَهلها.

یعنی: پرهیزکاران اولایند به آن کلمه و اهل آن کلمه به آنها پیوندند و به آنها تمسّک جویند.(۹۳)

## راوی گوید:

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم، علی علیه السّلام را به این کلمات بشارت داد.

علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله! من در آن مقام مذکور می‌شوم و نام من در آنجا برده می‌شود؟

فرمود:

انکَ لَتُذکَرُ فِی الرّفیق الاَعلی.

تو نام برده می‌شوی در رفیق اعلی.

پس منصور گفت:

ذِلِکَ فَضلُ اللهِ یؤتیه مَن یَشاءُ.(۹۴)

---

۹۳ ـ ترجمه کامل: علی علیه السّلام، امیر مؤمنان، و امام پرهیزکاران، و پیشوای سپیدرویان، و پیشوای دین است، چنانچه مال، پیشوای ستمکاران است. و اوست کلمه‌ای است که به پرهیزکاران پیوند دادم، پس آنها سزاوارتر به آن بودند و اهل آن.

۹۴ - الاختصاص شیخ مفید /۵۴-۵۳ چ مکتبة الصدوق - تهران.

امالی صدوق /۵۵۰-۵۴۹ مجلس ۸۹ چ نجف با اختلافی در لفظ.

امالی طوسی.

کشف الغمّة.

بحارالانوار ۴ / ۱۴۱ چاپ کمپانی.

**فقیر گوید:**

در دعا آمده است:

«و الحقنی بالرّفیق الاعلی»

و در بعضی:

فی الرّفیق الا علی.

مترجم گفته است: مراد، جماعت انبیاء و رسل‌اند که در أعلی علّیّین مسکن دارند. و رفیق بر وزن فعیل، به معنی جماعت آمده است، مانند صدیق و خلیل. و بر واحد و جمع، و هر دو اطلاق شود.

و بعضی گویند: مراد مقام قرب است ـ یعنی رفیقی که مقام او، از مقام همه بالاتر و شأن او از همه والاتر است، و کسی را یارای وصول به مقام و منزلت او نیست.

## (۱۲۸) حدیث سی و نهم

عیّاشی در تفسیر خود از حضرت ابی‌عبدالله علیه السّلام روایت کرده است، که، روزی شخصی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا امیر المؤمنین.

حضرت چون لفظ امیرالمؤمنین راشنید، به جهت احترام آن نام مبارک، از جای برخاست، و به آن مرد فرمود:

مه! تو را چه رسید که مرا به این نام خواندی؟ این نام، نامی است که به

---

ک اللوامع النورانیه /۳۹۵.

البرهان فی تفسیر القرآن ۱۹۹/۴.

احدی جز علیّ‌بن‌ابی‌طالب سزاوار نیست. زیرا که حق تعالی او را به این نام نامیده و غیر آن حضرت احدی به این خوانده نشود که به آن راضی باشد، الّا آنکه منکوح باشد ـ یعنی موطوء ـ که مردم را به خود خواند. و اگر این مرض او را نباشد، به آن مبتلا خواهد شد، البته. و آن است که حق تعالی می‌فرماید:

إنْ یَدعوُن مِن دونِهِ اِلّا اِناثا وَاِنْ یَدعوُنَ اِلّا شیطاناً مریداً.(۹۵)

یعنی: نخوانند به این نام احدی را به غیر از علی علیه السّلام، مگر آن که او زن باشد، که مردم را به خود خواند. و همچنین نخوانند به این نام احدی را، مگر شیطانی را که خارج از ربقهٔ اطاعت وانقیاد خدا و رسول باشد.

راوی گوید:

عرض کردم: پس قائم شما را ـ یعنی حجّةابن‌الحسن ـ رابه چه نام خوانند؟

فرمود: گویند:

السَّلامُ عَلَیكَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ.
اَلسَّلامُ عَلَیك یا بَقِیّةَ اللهِ.(۹۶)

**فقیر گوید:**

مذهب بعضی از فحول علماء و مجتهدین این است که:

اطلاق این لفظ، مطلقاً بر غیر آن حضرت روا نیست.

و بعضی می‌گویند که بر غیر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین روا نیست.

---

۹۵ - سورهٔ نساء آیه ۱۱۷.

۹۶ - تفسیر عیاشی ۲۷۶/۱ چ علمیه قم.

بحارالانوار ۳۳۱/۳۷.

و محمدبن یعقوب کلینی در کتاب کافی گفته‌است که:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام از میان ائمهٔ معصومین علیهم السّلام به لفظ «امیرالمؤمنین» اختصاص یافت، و اطلاق آن بر سایر ائمهٔ هدی جایز نیست. حتّی آنکه نقل کرده‌است از عمربن ازهر، از امام جعفر صادق علیه السّلام قریب به همین خبری که ذکر شد. و آن این است که عمربن ازهر، از جناب صادق علیه السّلام سؤال کرد:

قائم آل محمد[علیهم السّلام] را به‌لفظ امیرالمؤمنین سلام توان کرد؟

فرمود:

لا. ذاك اسم سمّى الله به اميرالمؤمنين لم‌يسمّ به احدٌ قبله و لايسمّى به بعده الا كافر.(۹۷)

عرض کردند: به چه طریق بدو سلام باید کرد؟

فرمود:

السّلام عليك يا بقيّة الله.

و این آیه را خواند:

«بقيّة الله خير لكم إن كنتم مؤمنين.»(۹۸)

---

۹۷ – ترجمه: خیر. آن نامی است که خدای تعالی به آن، علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام را نامیده. و هرگز کسی ـ نه قبل از او و نه بعد از او ـ به آن نامیده نشده، مگر اینکه کافر باشد.

۹۸ – بقیّة الله برای شما بهتر است، اگر که مؤمن باشید. (سورهٔ هود، آیه ۸۶)

# باب

## دهم



در اثبات اینکه رسول خدا و ائمّهٔ هُدی
صلوات الله علیهم اجمعین
همگی حجتهای خدایند بر خلق.
از احادیث عامّه
و در این باب نه حدیث ذکر می‌شود.



## نگاهی به باب دهم

این باب از سوی نویسندهٔ عالی‌شأن به این مطلب تخصیص یافته که ائمهٔ هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین، حجت‌های إلهیّه‌اند بر مردم. و این بررسی و فحص در مسیر کتب عامه صورت پذیرفته‌است. مؤلفانی از عامّه در بیان مؤلف محترم مورد استناد قرارگرفته‌اند، چون:

«ابن‌مغازلی شافعی» در کتاب «مناقب»

«ابوالمؤید» در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین‌علیه‌السّلام»

«موفّق‌بن احمد»،

و «ابراهیم‌بن محمد حمویني».

در میان احادیث ذکرشده، حدیثی است که قبول ولایت را بر کافّهٔ مردم واجب می‌داند. به‌گونه‌ای که هر کس نپذیرد، کافر محسوب گردد. و آن روایتی است که مؤلف والامقام از «موفّق‌بن احمد» و او از «ابوسلیمان راعی» نقل کرده که بیانگر رخدادی است در شب معراج حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه و آله و سلم که بین حبیب و محبوب سخنانی ردّوبدل می‌شود. از جمله، این است که:

ای محمد! چه‌کس را در زمین به‌جای خویش گماردی؟

پاسخ رسول مکرّم همان است که مطلوب خداست و این سخنان خداست که:

ای حبیب ما! من پس از انتخاب تو، علی را اختیار نمودم. و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را از نور خود آفریدم و نیز نُه امام از فرزندان حسین علیهم‌السّلام را. و ولایت آنان براهل آسمان و زمین عرضه‌شد؛ هر که پذیرفت، مؤمن است و آنکه نپذیرفت، کافر.

و ای حبیب ما! آیا دوست‌داری که ایشان را ببینی؟

پس به‌سوی راست عرش نظرافکن.

و پیامبراکرم می‌فرماید: زمانی که نگریستم، دیدم آنان را و در میان ایشان مهدی صلوات‌الله علیه را که در میان چراغی بود از نور و مانند ستاره می‌درخشید.

و حضرت حق جلّ‌وعلا آنگاه فرمود که:

اینان حجّت‌های منند و مهدی ایشان شمشیر کشد، و بشتابد به نصرت دوستان‌خدا و از دشمنان خدا انتقام گیرد.

## حدیث اول (۱۲۹)

ابن‌مغازلی واسطی شافعی در کتاب مناقب ازانس‌بن مالک روایت کرده است، که گفت: در خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم. ناگاه علی علیه السّلام از در، درآمد. رسول خدا فرمود:

من و این هر دو در روز قیامت حجّتهای خدائیم بر خلق.(۱)*(۲)

---

۱ ـ مناقب ابن‌مغازلی / ۴۵، ح ۶۷ چ مکتبه اسلامیه ـ تهران.

*۲ ـ شیخ اربلی گوید:

«این حدیث، دلیل بر آن است که، جایگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام چنان است که، هیچکس از مردم بدان نرسد. و قرب او نزد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم همچون بنایی بلند با پایه‌های محکم است. و شرف او به‌حدی رسیده که به‌خاطر اهداف مهم، زمام امور را به‌دست او بسپارند. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در این گفتار و در بسیاری ازگفتارهای خویش، حال وی را همچون حال خود و دراین باب، منزلتش را همچون منزلت خویش گردانیده‌است. پس کسی که حجّت بر بندگان است، چه کسی از طریق او روی گرداند یا اقتدا کند بر غیراو ؟ و یاچگونه منع کند از افعال او ؟ درحالی که او حجت است بر مردم و مردمان تحت فرمان او هستند.

بعلاوه، این گفتار دلیل برآن است که هرچه ازآن پیامبر است، مانند آن از آن علی علیه السّلام است، به‌خاطر اشتراک هردو دراینکه حجت خدا بر

↙

## (۱۳۰) حدیث دوم

ایضاً ابن‌مغازلی شافعی از انس روایت کرده‌است که گفت: در خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم. ناگاه چشم آن حضرت بر علی علیه‌السّلام افتاد که رو به ما می‌آمد. فرمود:

من و این مرد، هردو در روز قیامت، حجّتهای خدائیم بر امّت.[۳]

---

بندگانند، اما نبوت به‌دلیل دیگری از او خارج شده‌است، ولایت بر بندگان، وصی‌بودن بر خراجشان، تقسیم خراج بر آنها و اقامهٔ حدود و امر به معروف و نهی از منکر باقی می‌ماند. و این برای کسانی که منصفانه در آن تأمّل کنند واضح و آشکار است.

(کشف الغمّة اربلی ۱ / ۱۶۲)

۳ ـ مناقب ابن‌مغازلی /۱۹۷ چ اسلامیه ـ تهران.

این حدیث با حدیث اول هم از جهت متن و هم از جهت سند هر دو یکی هستند. و مرحوم سیدهاشم بحرانی در غایة المرام آن را مکرر آورده است، به همان نحوی که ابن‌مغازلی در مناقب آن را تکرار نموده است.

و این حدیث را بزرگان عامّه نیز در کتب خود آورده‌اند، ازجمله:

۱) خطیب بغدادی در کتاب خود «تاریخ بغداد» ۲/۸۸ چ دارالکتاب العربی ـ بیروت.

۲) علامه ابن عساکر درکتاب خود «تاریخ مدینه دمشق» دربخش زندگی امیرالمؤمنین ۲ / ۲۷۴ ـ ۲۷۳ چ موسسه محمودی ـ بیروت.

۳) علامه محب الدین احمدبن عبدالله طبری درکتاب خود «ذخائرالعقبی» /۷۷ چ مصر بااندکی تفاوت درلفظ.

۴) علامه محب الدّین طبری درکتاب دیگر خود «الرّیاض النضرة» ۲/۱۹۳.

۵) جلال الدین عبدالرّحمن سیوطی درکتاب خود «اللئالی المصنوعة» ۱/۳۶۶ـ۳۶۵ چ دارالمعرفه بیروت.

۶) علامه شیخ علاءالدّین متّقی هندی در «منتخب کنزالعمّال» چاپ شده درحاشیه «مسنداحمد» ۵ / ۳۴ چ دارصادر ـ بیروت.

۷) علامه ذهبی در «میزان الاعتدال» ۴ / ۱۲۷ چ مصر.

## (۱۳۱) حدیث سوم

ابن‌المؤیّد در کتاب فضایل امیرالمؤمنین علیه السّلام از سلمان‌محمّدی روایت کرده‌است که گفت: داخل شدم بر رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، دیدم که آن حضرت امام‌حسین علیه السّلام را برران خود نشانیده و چشم و دهان او رابوسه می‌زد. و می‌فرمود:

تویی ای حسین! سرور و پسر سرور و برادر سرور و پدر سرورانی که اولادتواند. تویی امام و پسرامام و برادر امام، وپدرامامان و پیشوایان، که اولاد تواند. وتویی حجّت خدا، پسر حجّت خدا، وبرادر حجّت خدا و پدر نه حجّت خدا [از] که صلب تواند، ونهمی ایشان قائم ایشان است.(۴)

**فقیر گوید:**

سلمان‌محمدی‌رضی‌الله‌عنه، همان سلمان‌فارسی است،که رسول خداصلّی الله علیه و آله و سلّم او را منسوب به خود کرده‌بود، نظر به لطفی که به او داشت و بدین نسبت او را سرافراز گردانید.

## (۱۳۲) حدیث چهارم

موفّق‌بن‌احمد از حضرت امام‌جعفرصادق علیه السّلام روایت کرده‌است

---

۴ ـ این حدیث در مناقب خوارزمی یافت نشد ولیکن وی در مقتل الحسین خود آورده‌است: مقتل الحسین خوارزمی ۱ / ۱۴۶ و ۱۶۷ چ الزهراء ـ نجف.

«مأة منقبة» علامه فقیه احمدبن شاذان / ۳۸ منقبت ۵۸ چ نجف، ینابیع المودّة شیخ سلیمان قندوزی ۱/ ۱۶۶ و ۲/ ۸۳ و ۱۰۵ و۱۶۷ چ عرفان ـ بیروت.

این حدیث را علمای خاصه نیز ذکر نموده‌اند از جمله:

سیدبن طاووس در «طرائف» / ۴۴.

علامه مجلسی در بحارالانوار ۳۶ / ۱۴۱.

که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

روزی جبرئیل به هنگام صبح بر من نازل شد، خرّم و شادان به او گفتم: ای حبیب من! امروز تو را خوشحال می بینم.

جبرئیل گفت: چگونه خوشحال نباشم؟ وحال آنکه چشمم روشن شده‌است، به آنچه حق تعالی به برادر و وصیّ تو علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام کرامت فرموده.

گفتم: حق تعالی به چه چیز گرامی داشت برادر من وامام امّت مرا؟

گفت: حق‌تعالی مباهات کرد ملائکه و حَمَلهٔ عرش را به عبادت علی علیه‌السّلام در شب گذشته و فرمود:

نظر کنید ای ملائکه! به سوی آن کسی که بعد از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حجّت من است در زمین و ببینید چگونه گونهٔ خود را به جهت فروتنی از برای من بر روی خاک گذاشته و گواه باشید که او امام و صاحب اختیار بندگان من‌است.(۵)

## (۱۳۳) حدیث پنجم

موفّق‌بن‌احمداز‌ابوسلیمان‌راعی‌روایت‌کرده‌است که، از رسول خدا صلّی الله‌علیه‌وآله‌وسلّم شنیدم که می‌فرمود: درشب معراج، خداوند جلیل فرمود:

آمَنَ الرَّسُولُ بِما اُنْزِلَ اِلَیْه مِنْ رَبِّه.(۶)

یعنی: ایمان آورد و اقرار کرد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بدانچه فرود آمد به سوی او از پروردگار او.

---

۵ ـ مناقب خوارزمی / ۲۸۸ چ حیدریه نجف اشرف.
علامه فقیه احمد بن شاذان در «مأة منقبة» / ۴۹ منقبت سی وهفتم چ نجف.
ینابیع‌المودّة شیخ قندوزی ۱ / ۷۷ و ۱۲۶ چ عرفان ـ بیروت.

۶ ـ سوره بقره آیه ۲۸۵.

من عرض کردم: خداوندا! والمؤمنون، یعنی مؤمنان نیز ایمان آوردند.

حق تعالی فرمود: راست گفتی. که را درمیان مردم به جای خود گذاشتی واورا جانشین خود کردی؟

عرض کردم: بهترین ایشان‌را.

فرمود: علی‌بن‌ابی‌طالب را؟

عرض کردم: بلی ای پروردگار من!.

فرمود: ای محمد! به اهل زمین توجه کردم و نظر گماشتم، وتو را از میان ایشان برگزیدم. و جدا کردم، برای تو نامی از نامهای خودم، که یاد نشوم درجائی، مگر آن که تو بامن یاد شوی. پس بار دیگر به اهل زمین نظر گماشتم و علی را از میان ایشان برگزیده و اختیار کردم، ونامی از نامهای خود نیز برای او جدا کردم،منم أعلی و اوست علی.

ای محمد! آفریدم تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین علیهم السّلام راازنور خودم. پس عرضه کردم ولایت ایشان‌را بر اهل آسمان و زمین؛ هرکه قبول ولایت ایشان کند،از مؤمنان است وهرکه قبول نکند، از کافران.

ای محمد! هرگاه بنده‌ای از بندگان من عبادت کند، چندانکه بدنش مانند ریسمان پوسیده گردد وانکار ولایت شما کند، او رانیامرزم مگر آنکه به‌ولایت شما اقرار آورد.

فرمود: ای محمد! آیا دوست می‌داری که ایشان را ببینی؟

عرض کردم: بلی ای پروردگار من.

فرمود: به طرف راست عرش نظر کن!

چون نظر کردم، دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه تا مهدی علیهم السّلام را که همه ایستاده بودند و نماز می‌کردند. و دیدم مهدی را که درمیان، چراغی بود ازنور مانند ستاره می‌درخشید.

حق‌تعالی فرمود: اینان حجّتهای منند. و مهدی ایشان، به ضرب شمشیر، آشکار کنندهٔ امر امامت است. و به خدا سوگند که بشتابد به یاری دوستان

خدا و انتقام کشد از دشمنان او.(۷)

## (۱۳۴) حدیث ششم

ابراهیم‌بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامّه است، از علی‌بن الحسین علیه السّلام روایت کرده‌است که فرمودند:
مائیم امام مسلمانان. و مائیم حجّتهای خدا برجمله مردمان. و مائیم سادات ومؤمنان. و مائیم قائد غرّمحجّلین و آقایان مؤمنین. و مائیم أمان اهل زمین چنانچه ستارگان امانند اهل آسمانها را.*(۸) وبه سبب ما

---

۷ ـ مقتل الحسین خوارزمی ۱ / ۹۶ ـ ۹۵ چ الزهراء نجف.
فرائد السّمطین حموینی ۲ / ۳۱۹ ح ۵۷۱.
ینابیع المودة ۲ / ۱۶۱ ـ ۱۶۰.
غیبت طوسی / ۹۵.
طرائف / ۱۷۱ ـ ۱۷۳.
بحارالانوار ۳۶ / ۲۶۱ ـ ۲۶۳.
الجواهرالسنیة / ۳۱۲ ـ ۳۱۳.
کشف الحق خاتون آبادی / ۱۱۳ ـ ۱۱۶.
مکیال المکارم ۱ / ۵۶۴ ـ ۵۶۶.
منتخب الاثر / ۱۱۶ ـ ۱۱۷.
*۸ ـ خداوند متعال خطاب به رسول خاتم صلّی علیه وآله و سلّم می‌فرماید:
«وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و أنتَ فیهِمْ» انفال / ۳۳
خدای تعالی آفریدگان را عذاب نکند، درحالی که تو درمیان آنان باشی.
برای فهم معنای آیه، روایتی از امام باقر علیه‌السلام ذکرمی‌کنیم که شیخ صدوق درکتاب علل الشرایع نقل نموده است:
«جابربن یزید جعفی گوید: از امام ابوجعفر محمد باقر علیه السّلام
↙

**آسمانها برپاشد. واگر مانبودیم، آسمان باران نباریدی و رحمت الهی به احدی شامل نگشتی و زمین برکت خود را از نباتات وفواکه و معادن و حیوانات آشکار نکردی. واگر پیوسته یک نفر از ما بر روی زمین نبودی، زمین اهل خود را فرو بردی و یک نفر آنها زنده نماندی. وآن روزی که خدا**

---

↙ پرسیدم: به چه دلیل به پیامبر وامام نیاز هست؟

فرمود: برای بقای جهان، برطریق صلاح آن.

وچنین است که خدای عزّوجلّ عذاب را از اهل زمین بر می‌دارد، هنگامی که پیامبر یا امام بر روی زمین باشد.

خدای عزّوجلّ می‌فرماید:

**«وماکان الله لیعذّبهم وانت فیهم».**

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ستارگان امانند برای اهل آسمان، واهل بیت من امانند برای اهل زمین. هنگامی که ستارگان بروند؛ براهل آسمان آنچه که خوش ندارند، اتفاق می‌افتد وچون خاندانم بروند، اهل زمین را چیزی می‌رسد که خوش ندارند.

امام باقر علیه السّلام فرمود: مراد پیامبر از اهل بیت خود، امامانی است که، خدای عزّوجلّ اطاعت آنها را به پیروی خود قرین نموده است.»

(علل الشرایع / ۱۲۴ - ۱۲۳، کنزالدقائق ۵ / ۳۳۴)

به دلالت آیات و روایات فراوان و استدلالهای عقلی که بخشی از آنها درمتن وتعلیقات کتاب حاضر آمده است، اهل بیت علیهم‌السلام، درتمامی شؤون و مقامات،(به جز نبوت ) قائم مقام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هستند، چنانکه درحدیث فوق نیز امام باقر علیه‌السلام به یکی از این شؤون اشارت فرموده است. که مؤیّد فرمایش حضرتش، آیهٔ شریفهٔ «اطیعواالله واطیعواالرسول واولی‌الامر منکم» می‌باشد.

همچنین از حدیث «أمان» روشن می‌شود که ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام پس از حیات ظاهری پیامبر صلی‌الله علیه و آله وسلم، تا پایان عمر دنیا روی زمین وجود دارند وهمین خود، یکی ا ز صدهادلیل بر وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بر روی زمین است ، اگر چه به حکمت الهی در پردهٔ غیبت به سر می‌برد.

**(اللّهم اجعلنا وذرّیّتنا مِن خیر اعوانه و انصاره وشیعته ومحبّیه)**

آدم را آفریده‌است، هرگز زمین از حجت خدا خالی نبوده‌است، یا آشکار یا پنهان. وهرگز خالی نخواهد ماند از حجت خدا تا روز قیامت. واگر مانبودیم، احدی خدا را بندگی نکردی.

## راوی گوید:

از آن حضرت پرسیدم: آیا چه نفع بخشد به مردم، حجّتی که پنهان باشد؟

فرمود: مانند انتفاع مردم [از] آفتاب، زمانی که در زیر ابر پنهان باشد.(۹)

## (۱۳۵) حدیث هفتم

حموینی به همین اسناد ازامام‌محمّدباقرعلیه السّلام روایت کرده است که، حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام فرمود:

ماییم آنانی که فرمان برداری ما، فرمان برداری خدا است. وخدا مارابه‌جهت خود اختیار کرده و برگزیده و ماییم وارث انبیاء.*(۱۰)

---

۹ ـ فرائد السّمطین علامه حموینی ۱/ ۴۶ ـ ۴۵، ح ۱۱ چ مؤسّسهٔ محمودی بیروت.

ینابیع المودّة ۱ / ۲۱ ـ ۲۰ و ۳ / ۱۴۷ چ عرفان بیروت.

* ۱۰ ـ شیخ صدوق در (کتاب کمال الدین) به نقل از نوبختی (از بزرگترین علماء متقدّم) گوید:

«خداوند عزّوجلّ، یکی از آیه ها و نشانه‌های نبوت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را دراین قرارداد که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قصص پیامبران پیشین علیهم السّلام را و تمام آنچه راکه در تورات، انجیل و زبور آمده است، بازگو کردند، بدون آنکه علی الظّاهر چیری از خواندن و نوشتن دانسته یا بااحدی از نصرانیها یا یهودیان ملاقات کرده باشند که این از بزرگترین نشانه‌های نبوت است.»

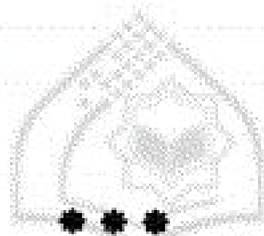
↙

سپس به علم لدنّی امامان اشاره کرده، می گوید:

«واین سنّت ائمه درعلم است: هرچه درباره حلال وحرام از آنان سؤال می‌شودبه یک گونه پاسخ می‌دهند، بدون آنکه ازکسی از مردم چیزی آموخته باشند. پس چه دلیلی محکمتر ازاین دلیل برامامت آنهاست؟ خلاصه اینکه پیامبرصلّی الله علیه و آله وسلّم آنان رامنصوب کرده وتعلیم داده وعلم خود وعلوم انبیاء سلف رابه آنها سپرده است.

آیا کسی را یافته‌ایم که عادات وخلقیّات او همچون محمدبن علی وجعفربن محمد علیهما السّلام باشد ؟ درصورتی که ایشان آن را از احدی از مردم فرا نگرفته باشند؟

( علم‌الیقین ۱ / ۴۱۴ - ۴۱۳)



***

فیض کاشانی در علم‌الیقین ۱ / ۴۱۴ می گوید:

«این نقل ومانند آن بطور گسترده درکتب عامّه آمده است، ونزد مانیز، در متنهای کاملاً واضح و مفصّل ـ به گونه‌ای که جای هیچ شک و شبهه‌ای ندارد ـ به حدّ تواتر رسیده است . دراین متون، هرکدام از امامان علیهم‌السلام خود را معرفی کرده واصحاب خویش را به امامت و اسم وصفت خود آگاه ساخته‌اند، که طهارت وصداقت همه آنها نزد تمام مسلمانان سلف به اثبات رسیده است. واین از قاطع‌ترین دلائل بر حجت بودن آنها برکسانی است که دارای فضایل واحوالات گوناگون هستند.

عصمت امامان نیز برای ماثابت شده و ولایت آنها(ولی‌الله بودن) وشرف وفضیلت و حجّیت آنان جهت پیروی از آثار ومعارفشان، به نحوی که جائی برای هیچگونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد و برایمان معلوم و مبرهن است.

***

و ماییم امینان وحجّتهای خدا. و ماییم رکنهای ایمان و ستونهای اسلام. و ماییم رحمت خدا برخلق.

وبودیم پیش از آفرینش همه اشیاء و خواهیم بود بعد از فنای همهٔ آنها.و ماییم پیشوایان راه هدایت و ماییم سبقت گیرندگان به اقرار به وحدانیّت خدا و ماییم کسانی که در روی زمین بندگی خداکنند و ماییم آن چراغهایی که مردم را از ظلمت جهالت برهانیم و ماییم امنای هدایت و ماییم عَلم حق تعالی‌هرکه به‌ما چنگ زند به حق رسد و هرکه از ما بازپس‌ماند، هلاک گردد.

و ماییم غرّمحجّلین و برگزیدگان خدا. و ماییم راه روشن و ماییم صراط المستقیم. و ماییم نعمت خدا بر خلق. و ماییم منهاج و معدن نبوت و ماییم موضع رسالت. و ماییم محل آمد و شد ملائکه. و ماییم چراغ هرکه طالب روشنایی باشد در راه راست، برای هرکسی که پیروی ما کند.

و ماییم راه‌نمایندگان به سوی بهشت و ماییم ریسمان محکم اسلام و ماییم‌پلهایی‌که‌هرکه‌از‌آنهاگذردنجات یابد وهرکه باز پس ماند، هلاک گردد.

و ماییم مردمان بلند مرتبه‌گان. حق‌تعالی به سبب ما برخلق رحمت کند، وباران بارد و به‌سبب ما مردم را از عذاب جهنّم نجات دهد وهرکه مارا

---

↙

علامه اربلی گوید:

«ائمه علیهم‌السلام درخلافت منع شده، واز مقامی که خداوند برایشان منظور کرده و به آنها اختصاص داده عزل گشتند امااز این جهت مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند، چراکه در مورد پیامبران نیز چنین بود. زیرا هیچ پیامبری از پیامبران، به خاطر نسبت دادن دروغ به آنان، مورد مذمّت واقع نمی شدند، یابه خاطر انحراف منحرفان، دچار شک و تردید نمی‌گشتند.

وسیمای حسناتشان به دلیل تقبیح‌کنندگان خدشه‌دار نشد و بر خلاف میل معاندان ودشمنی دشمنان و عصیان آشکار عاصیان، هیچگاه از شرف و منزلت آنان کاسته نشده‌است.

(کشف الغمّة ۱ / ۵۸)

شناخت [و یاریمان کرد] وحق ما را دانست، از ماست و بازگشت او به سوی ما خواهدبود.[۱۱]

## سیّد گوید:

شیخ ابوجعفر طوسی علیه‌الرّحمة این حدیث را درکتاب مجالس از طریق خاصّه نیز نقل کرده.[۱۲]

## (۱۳۶) حدیث هشتم

حموینی از عبدالله عباس روایت کرده‌است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمودند:

به تحقیق که خلفای من واوصیای من و حجّتهای خدا برخلق پس از من دوازده تن‌اند، اول ایشان برادر من است و آخر ایشان پسر من.

صحابه عرض کردند: یا رسول‌الله! برادر توکیست؟

فرمود: علی‌بن ابی‌طالب علیه السّلام.

عرض کردند: پسر توکیست؟

فرمود: مهدی که پر کند زمین را از عدل و قسط، بعداز آنکه پرشده باشد از جور و ظلم.

قسم به آن کسی که مرا به حق، به رسالت فرستاده است که اگر باقی نماند از دنیا، مگر یک روز، هر آینه حق‌تعالی آن روز را دراز کند و دوام دهد، تا آنکه بیرون آید فرزند من مهدی. و عیسی از آسمان فرود آید و درپشت سراو نماز کند. و می‌درخشد زمین در آن روز به نور خدای تعالی. یعنی به

---

۱۱ ـ فرائدالسّمطین ۲ / ۲۵۳ ـ ۲۵۴ ح ۵۲۳ چ محمودی.

ینابیع المودة ۱ / ۲۱ و ۳ / ۱۴۷ ـ ۱۴۸ چ عرفان ـ بیروت.

۱۲ ـ امالی طوسی، ۲ / ۲۶۸ ـ ۲۶۷ چ داوری قم.

آن حضرت*(۱۳) و سلطنت او، از مشرق تا مغرب دنیا را فراگیرد.(۱۴)

---

*۱۳ ـ اشاره است به آیهٔ شریفه: «وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها»، سورهٔ زمر آیه ۶۹.

۱۴ ـ فرائدالسمطین ۲/ ۳۱۳ و ۳۱۲ ح ۵۶۲ چ موسسهٔ محمودی ـ بیروت.

ینابیع المودّة شیخ قندوزی ۳ / ۱۶۲ و ۱۸۸ به اختصار چ عرفان ـ بیروت.

علامهٔ عسکری گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روایات خود، بیشتر از سایر امامان، بر امامتِ امامِ اول علی بن ابی طالب علیه‌السلام تاکید کرده و آخرینِ آنها (امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) رابشارت داده‌اند و نیز تاکید کرده‌اند که تعداد امامان دوازده تن است، زیرا اگرچنانچه اولین و آخرین امام و نیز تعداد آنان معلوم شود، دیگرکسی تردید نمی کند در مورد اینکه این امامان دوازده تن هستند و اولشان علی و آخرشان مهدی است.

(معالم المدرستین ۱ / ۳۳۰)

علامهٔ عسکری همچنین آورده است:

«این روایات، جز در مورد دوازده تن امامان از اهل بیت رسول خدا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ـ که عمر آخری ایشان طولانی و دنیا بعد از آنها فنا خواهد شد ـ در مورد هیچ کس دیگر صدق نمی کند . اما چون علماء عامه امامت اهل بیت را نپذیرفتند، در تفسیراین روایات صحیح دچار حیرت گشتند ونتوانستند بنا به عقاید خود آنها را تأویل نمایند.»

درخلاصهٔ عبقات الانوار ۲ / ۳۵۷ ـ ۳۵۸ به نقل از شیخ قندوزی حنفی در ینابیع المودّة چنین آمده است:

«احادیثی که دلالت براین دارد که: خلفاء وجانشینان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دوازده تن هستند از طرق فراوانی اشتهار یافته‌اند .زیرا باشرح زمان وتعریف کون ومکان معلوم می‌شود که، مراد رسول خدا(صلّی الله علیه وآله وسلّم)از این حدیث آن است : دوازده امام از اهل بیت وعترت (خاندان) پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم هستند، نه صحابه که بعد از وی به خلافت رسیدند. زیرا تعداد آنهاکمتر از دوازده تن بود... پس لاجرم، این حدیث مربوط به دوازده امام از اهل بیت و خاندان پیامبر صلوات الله وسلامه اجمعین می باشد.

## ۱۳۷) حدیث نهم

ایضاً موفّق‌بن‌احمد از عبدالله‌بن مسعود روایت کرده‌است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

درهنگامی که حق تعالی آدم را آفرید و روح در او دمید، عطسه زده و خدا را ستایش کرد.

وحی رسید به او: ای بندهٔ من! مرا ستایش کردی. به عزّت و جلال خودم سوگند، اگر مقصود من آفرینش دو بندهٔ خاص ازبندگان نبود، تو را نمی‌آفریدم .

عرض کرد: ایشان را خواهی آفرید؟

فرمود: بلی ای آدم! سر بالا کن. آدم به‌طرف بالا نگریست. دید برعرش نوشته است:

لَا اِلٰهَ اِلَّا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله نَبِیُّ الرَّحْمَة، عَلِیٌّ مُقِیمُ الحُجَّة *(۱۵)

یعنی: علی برپاکنندهٔ دلیل و برهان نبوت او است.

---

*۱۵ ـ حلبی (از علمای عامّه) در کتاب «انسان العیون» همان گونه که درکتاب «خلاصهٔ عبقات الانوار» از او نقل شده است، گوید:

«بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، هیچ کس نزد خدا، دارای قدر ومرتبتی والاتر از علی علیه السّلام نیست، چراکه نام او همراه نام خدا وپیامبر است.»

صاحب کتاب «خلاصهٔ عبقات الانوار» درادامهٔ گفتار، گوید:

«احادیث بسیاری مبنی براینکه نام علی علیه‌السلام ، همراه نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر روی عرش نوشته شده ، وارد شده است. بدین سان افضلیّت او بعد از پیامبر معلوم می گردد ، واینکه قدر ومنزلت او پس از پیامبر خاتم صلی‌الله علیه وآله وسلم نزد خداوند، قدر ومرتبتی بالاتر ازهمهٔ خلایق، حتی پیامبران گذشته و غیر پیامبران دارد.»

(خلاصهٔ عبقات الانوار۴ / ۱۹۰)

و فرمود: هرکه علی را شناخت، پاک و پاکیزه شد. هرکه انکار حق او نمود [خدای اورا از رحمت خود به دور می دارد.] و محروم و ذلیل گردد. به عزّت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام که داخل بهشت گردانم هرکه اطاعت او کند، هرچند نافرمانی من کند. و درآتش بسوزانم*(۱۶) هرکه‌را که معصیت اوکند هرچند مطیع من باشد.(۱۷)

---

*۱۶ـ ولایت ، ادامه نبوّت است ، چنانچه ازآیهٔ شریفهٔ «یاایهاالرسول بلّغ ما انزل‌الیک من ربّک وان لم تفعل فما بلّغت رسالته» (مائده / ۶۷) و شأن نزول آن (واقعه غدیر خم) برمی آید.

حدیث شریف نبوی درمنابع مختلف آمده است :

«یاعلی کذب من زعم انّه یحبّنی ویبغضک». و شک نیست که منکر ومبغض علی علیه‌السلام، منکر ومبغض رسول الله صلی الله علیه وآله است. وجای منکر خاتم‌الانبیاء جز در آتش نیست.

البته این مطلب نیز باید روشن باشد که «منکر» دراینجا، کسی است که بعداز اتمام حجّت و بررسی تمام ادلّه ـکه از خورشید روشنتر است ـ تعمّداً به انکار حقیقتی روشن بپردازد، حقیقتی که همچون توحید ربوبی و رسالت نبوی، عقلاً و نقلاً، قبول آن واجب است، چنانچه در ابواب گذشته بیان شد.

بااین توضیح، روشن می شود که بسیاری از مسلمانان روشن ضمیرـکه حق امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام راچنانچه باید نمی شناسند ـ درشمار مستضعفین هستندکه اتمام حجت برآنها نشده است .همچنانچه بسیاری از غیر مسلمانان، اگر مقام وفضیلت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم برآنها روشن می شد، یقیناًبه حضرتش ایمان می‌آوردند . واین عدم ایمان، دلیل برانکار قلبی آنها نیست.

۱۷ ـ مناقب خوارزمی / ۲۲۷ چ نینوی.

مأة منقبة ابن شاذان / ۳۴ منقبت ۵۰.

ینابیع المودة ۱ / ۱۰ چ عرفان ـ بیروت.

# پیوست باب دهم

## ۱) ـ امیرالمؤمنین علیه السّلام حجّت خدا است بر خلقش

حدیث اول از این باب را خطیب بغدادی درتاریخ بغداد ۲ / ۸۸، به بیان محمدبن اشعث طایی مروزی به سند دیگر از علی‌بن مثنی طهوی .... از انس آورده‌است.

واحادیث بسیاری به این معنی از طریق ایشان وارد شده است که برخی از آنها را در ذیل می‌آوریم:

۱ - حافظ محبّ‌الدین طبری در «ذخایرالعقبی» ص ۷۷ از انس بن مالک آورده که:

کنت عندالنبّی صلّی الله علیه و آله و سلّم فرأی علیّاً مقبلاً، فقال: یا انس!

قلت: لبیّك.

قال: هذا المقبل حجّتی علی أمتی یوم القیامة.

گفت: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم که دیدم علی علیه السّلام می‌آید.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای انس!

گفتم: بلی.

فرمود: این کسی که می‌آید، حجّت من است برامّتم روز قیامت.

۲ ـ ابن عساکرشامی در«تاریخ مدینة دمشق» قسمت شرح حال امیرالمؤمنین ج ۲ / ۲۷۲ ـ ۲۷۳، به سندی غیر از سند ابن مغازلی، از عبیدالله بن موسی از مطر، از انس حدیثی به همین مضمون آورده است.

۳- و همو درج ۲ / ۲۷۴ از همان کتاب به طریق دیگر چنین آورده: ابوبکر محمدبن قاسم‌بن مظفربن شهرزوری در دمشق، از ابوالحسن علی‌بن احمدبن محمد مؤذن مدینی در نیشابور، از ابوعبدالرّحمن محمدبن الحسین‌بن موسی سلمی از قاضی ابوالحسن عیسی‌بن حامدالرجحی از جدم: محمدبن الحسن از علی‌بن محمد قطّان از عبیدالله‌بن موسی عبسی ازمطرالاسکاف. که گفت:

سمعت أنس بن مالك يقول:نظر رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إلى علي‌بن ابي طالب عليه السّلام فقال:أنا و هذا حجّة الله على خلقه.

گفت : ازانس بن مالک شنیدم که می‌گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رو‌به علی‌بن ابی طالب علیه السّلام نموده و فرمود:

أنا و هذا حجة الله على خلقه.

من واین شخص حجّت خدا بر خلقش هستیم.

۴ ـ ابوسعید محمّدبن علیّ‌بن عمروبن مهدی النقّاش (متوفی سال ۴۱۴) درامالی خود بنابرآنچه در ذیل صفحهٔ ۲۷۳ از جلد دوم از تاریخ مدینه دمشق ابن‌عساکر، قسمت شرح حال امیرالمؤمنین علیه السّلام ازابی احمد محمدبن احمدبن قاسم دهستانی، ازشعیب‌بن احمد جبلی، ازعلی مثنّی آورده:

إنّ هذاالمقبل حجّتي على أمّتي يوم القيامة.

این شخصی که می‌آید، حجّت من است برامتم در روز قیامت.

۵ ـ حافظ ذهبی در«میزان الاعتدال » ج ۴ / ۱۲۷، به بیان مطربن میمون آورده است که گفت:ازمدینهٔ نبوی طواشی محسن رئیس خدّام نامه‌ای به این مضمون به من نوشت: ابن رواح،از سلفی، از ابو مطیع، از ابوسعید حافظ، از محمدبن احمدبن قاسم دهستانی، از شعیب بن احمد حنبلی، از علی‌بن

مثنّی، از عبیداللهبن موسی، ازمطر، ازانس که گفت:

کنت عندالنبی صلّی الله علیه و آله و سلّم، فرأیٰ علیّا مقبلا، فقال:

یا انس! هذا حجّتی علی امتی یوم القیامة.

انس گفت: نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودم که دیدم علی علیه‌السّلام می‌آید، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

ای انس! این شخص، حجّت من است بر امّتم، روز قیامت.

۶ ـ حافظ قندوزی در ینابیع المودة ص ۱۷۹، از دیلمی و خطیب بغدادی آورده‌است:

أنا وعلیّ حجةالله علی عباده.

من وعلی حجت خدا بربندگانش هستیم.

۷ ـ همچنین حافظ قندوزی در«ینابیع المودة» ص ۵۳ گوید: در مناقب از علی‌بن حسن، ازعلی‌الرضا از پدرش، ازپدرانش، ازامیرالمؤمنین علی ـ علیهم‌التحیة والسّلام.

قال: إنّ رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم خطبنا، فقال: ایهاالنّاس...ثمّ قال:یاعلیّ! من قتلك فقد قتلني،ومن أبغضك فقد ابغضنی.و من سبّك فقد سبّنی، لأنك منّي کنفسی، روحك من روحي، وطینتك من طینتي، وانّ الله تبارك وتعالی خلقني وخلقك من نوره، واصطفاني واصطفاك، فاختارني للنبوّة، واختارك للامامة، فمن أنکر إمامتك فقد أنکر نبوّتی.

یاعلی أنت وصيّي و وارثي وجعلني خیرالبریّة، إنّك لحجةالله علی خلقه و أمینه علی سرّه، وخلیفةالله علی عباده.

فرمود: رسول‌خدا صلّی‌الله علیه‌و آله‌و سلّم خطبه‌ای خواند... فرمود:

ای علی! هرکه تورا بکشد همانا مرا کشته، هرکه تو را دشمن دارد همانا دشمن من است، هرکه تورا دشنام دهد مرا دشنام داده، چراکه تو نسبت به من مانند خود من هستی، روح تو روح من است وطینت تواز طینت من است و همانا خداوند تبارک وتعالی من و تو را از نور خود آفرید، من و تو را برگزید، مرا

برای نبوت انتخاب نمود و تو را برای امامت. هرکه امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار نموده.

ای علی! تو وصی من و وارث منی، وپدر دو فرزند وهمسر دختر من هستی. فرمان تو فرمان من و نهی تو نهی من است. به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و مرا بهترین نیکوکاران قرار داد سوگند، هرآینه تو حجت خدا برخلقش وامین خدا برخلقش وامین خدا برسرّاو و خلیفهٔ خدا بر بندگانش هستی.

۸ ـ همچنین حافظ قندوزی در ینابیع المودة ص ۵۵ ـ ۵۶ گوید:

در مناقب از جابربن عبدالله ـ رضی الله عنهما ـ آورده که گفت:

لقد سمعت رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم یقول: انّ في عليّ خصالا لوكانت واحدة منها فی رجل اكتفي فضلاً و شرفاً.

قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: من کنت مولاه فعليّ مولاه.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ منّي كهارون من موسی.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ منّي وأنا منه.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ منّي كنفسی، طاعته طاعتی و معصیته معصیتی.

وقوله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم: حرب عليّ حرب الله و سلم عليّ سلم الله.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: وليّ علي وليّ الله و عدوّ عليّ على الله.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ حجةالله على عباده.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: حبّ عليّ ایمان و بغضه کفر.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: حزب عليّ حزب الله، وحزب أعدائِه حزب الشيطان.

وقوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ مع الحقّ والحقّ معه لا يفترقان.

و قوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: عليّ قسيم‌الجنّة والنّار.

وقوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: من فارق عليّا فقد فارقني و من فارقنی فقد فارق الله.

وقوله صلّی الله علیه و آله و سلّم: شيعة عليّ هم الفائزون يوم‌القيامة.

از جابربن‌عبدالله«رضی الله عنه» است‌که گفت: از پیامبر شنیدم‌که می‌فرمود: همانا درعلی خصوصیاتی است که اگر یکی از آنها در کسی بود برای او ازجهت فضیلت وشرافت کافی بود.

و فرمود: هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست.

وفرمود: علیّ نسبت به من همانند موسی است نسبت به هارون.

وفرمود: علی ازمن است و من از او.

و فرمود: علی نسبت به من مانند خود من است. اطاعت او اطاعت من ونافرمانی او نافرمانی من است.

و فرمود: جنگ با علی جنگ با خداست و صلح با علی صلح با خداست.

و فرمود : دوست علی دوست خدا ودشمن علی دشمن خدا است.

وفرمود: علی حجت خدا بر بندگانش است.

و فرمود: محبت علی ایمان وکینه و عداوت او کفر است.

و فرمود: حزب علی حزب خدا و حزب دشمنانش حزب شیطان است.

و فرمود: علی با حق و حق بااوست، ازیکدیگر جدا نمی‌شوند.

و فرمود: علی قسمت کنندهٔ بهشت وجهنم است.

وفرمود: هرکه ازعلی جدا شود ازمن جدا شده و هرکه ازمن جدا شود،از خدا جدا شده.

وفرمود: شیعهٔ علی، روز قیامت رستگارانند.

۹ ـ حافظ قندوزی همچنین در« ینابیع المودّة» ص ۱۳۳ گوید:

در مناقب ازسعیدبن جبیر ازابن عبّاس ـ رضی الله عنهما ـ آورده است که:

قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم: یاعلي! أنت صاحب حوضي وصاحب لوائي وحبیب قلبي و وصیّي و وارث علمی و أنت مستودع مواریث الانبیاء من قبلی وأنت أمین الله علی أرضه و حجّةالله علی بریّته، وأنت رکن الایمان وعمود الاسلام و انت مصباح الدّجی ومنارالهدی والعلم المرفوع لأهل الدّنیا.

ياعلى! من اتّبعك نجى و من تخلّف عنک هلک و أنت الطّريق الواضح والصراط المستقيم، وأنت قائد الغرّالمحجّلين ويعسوب المؤمنين، وأنت مولى من أنا مولاه و أنا مولى كلّ مؤمن ومؤمنة، لايحبّك إلاّطاهر الولادة ولايبغضك الاّ خبيث الولادة و ما عرجني ربّى عزّوجلّ إلى السّماءِ وكلّمني ربّى إلاّ قال:

يا محمّد! إقرء عليّا منّي السّلام، وعرّفه أنه إمام أوليائي، ونورمن أطاعنى، وهنيئاً لك هذا الكرامة.

پيامبر اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود:

يا على! تو صاحب حوض من و صاحب لواى من هستى و محبوب قلب من و وصى من و وارث علم من هستى و تو وارث ارث انبياء قبل از منى و تو امين خدا در زمينش هستى و حجت خدا بر نيكوكارانى، وتو ركن ايمان وعمود اسلام هستى، تو چراغ نورانى و نور هدايتى، وپرچم برافراشته براى اهل دنيايى.

اى على! هركه ازتو پيروى كند نجات يابد، وهركه از تو تخلف كند هلاک شود، وتو راه روشن وصراط مستقيم هستى و تو پيشواى پيشانى سفيدانى، وامير مؤمنانى و تو مولاى آنى كه من مولاى او هستم و من مولاى هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستم و تو را دوست ندارد مگر طاهرالولادة و دشمن تو نيست مگر خبيث الولادة و مرا بالا نبرد خداى عزّوجلّ به‌سوى آسمان و سخن نگفت بامن، مگر آنكه فرمود: اى محمّد! به على از طرف من سلام برسان و به او بگو كه امام دوستان من و نور اطاعت كنندگان من است. و گوارا باد تو را اين كرامت.

۱۰ - حافظ قندوزى در «ينابيع المودّة» ص ۱۴۰ گويد: ابن شيرويه ديلمى و عبدوس همدانى و خطيب خوارزمى د ركتابهايشان به طرق متعدد از سلمان و عمار و ابى ذر و ابن مسعود وابن‌عباس وعلى -رضى‌الله عنهم- آورده‌اند كه:

لمّا فتح رسول الله مكة تهيّأ إلى غزوة هوازن، قال النبىّ صلّى الله عليه و آله و سلّم:

يا عليّ! قم فانظر كرامتك على الله عزّوجلّ، كلّم‌الشمس.

فقام عليّ عليه السّلام و قال: السلام عليك أيّها العبد الدّائر في طاعة ربّه.

اجابته بقولها: وعليك السّلام ياأخا رسول الله و وصيّه و حجّةالله على خلقه.

وانكبّ عليّ ساجداً شكراً لله عزّوجلّ.

فأخذ رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم برأسه يقيمه ويمسح وجهه و يقول: ياحبيبي! أبشّرك انّ الله باهى بك حملة عرشه وأهل سماواته.

ثمّ قال: ألحمدلله الّذي فضّلني على سائرالأنبياء، وأيّدني بعليّ سيّدالأوصياء ثمّ قرأ: «ولهأسلم من فى السماوات والأرض طوعا وكرها...[آل عمران، ۸۳]

هنگامیکه پیامبر خدا مکه را فتح نمود، برای غزوهٔ هوازن آمادگی ایجاد کرد. پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

یاعلی! برخیز وکرامت خود را نزد خدای عزّوجلّ بنگر و باخورشید سخن بگو.

علی علیه السّلام برخاست وگفت:

سلام برتو باد ای بنده‌ای که در اطاعت پروردگار گردش می کنی!

و خورشید او را چنین جواب گفت:

و علیک‌السلام یا اخارسول الله و وصیّه و حجةالله علی خلقه.

و بر تو باد سلام ای برادر رسول خدا و وصی او و حجت خدا برخلقش.

در این هنگام علی علیه السّلام به جهت شکر خدای به سجده افتاد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سر او را گرفت و او را بلند نمود و صورت او را مسح نمود و می گفت: ای دوست من! بشارت باد تو راکه خداوند به تو برحملهٔ عرش واهل آسمانها مباهات می کند.

سپس فرمود: حمد وسپاس خدایی راکه مرا برسایر انبیاء برتری داد و مرا به علی سید اوصیاء تأیید نمود.سپس آیه را تلاوت فرمود.

۱۲ ـ حافظ قندوزی در «ینابیع‌المودة» ص ۴۹۶ ـ ۴۹۵ گوید:

در مناقب از ابی بصیر از جعفر صادق علیه السّلام :

قال اميرالمؤمنين عليه السّلام في خطبته: أنا الهادي و أنا المهتدي و أنا ابواليتامى والمساكين و زوج الأرامل و أنا ملجأكلّ ضعيف و مأمن كلّ خائف و أنا قائد المؤمنين الى الجنّة، أنا حبل الله المتين و أنا عروةالوثقى و كلمة التّقوى وأنا عين الله وباب الله و لسان الله الصادق و أنا جنب الله الّذي يقول الله تعالى فيه:

«أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرّطت فى جنب الله»[الزمر،۵۶]

و أنا يدالله المبسوطة على العباد بالرّحمه و المغفرة و أنا باب حطّة.
من عرفني و عرف حقّي فقد عرف ربّه،لأنّي وصيّ نبيه في أرضه.
و حجّته على خلقه، لاينكر هذا إلّا رادّ على الله و رسوله.
وعن ياسر الخادم عن عليّ الرّضا عن ابائه عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، قال:
ياعليّ أنت حجةالله و أنت باب الله و أنت الطّريق الى الله و أنت النّبأالعظيم و أنت الصّراط المستقيم وأنت المثل الأعلى و أنت امام المسلمين و أميرالمؤمنين و خيرالوصيّين و سيّدالصّدّيقين.
ياعليّ أنت الفاروق الأعظم و أنت الصّديق الأكبر و إنّ حزبك حزبي و حزبي حزب الله و إنّ حزب أعدائك حزب الشيطان.

اميرالمؤمنين عليه السّلام فرمود: منم هادی و مهتدی و منم پدر یتیمان و مساکین و همدم بیوه زنان و منم پناه هر ناتوانی وپناهگاه هر خائف و ترسنده‌ای و من پیشوای مؤمنینم به سوی بهشت ومنم ریسمان محکم خدا و منم دستاویز محکم وکلمهٔ تقوی و منم چشم خدا و باب خدا و زبان صادق خدا و منم جنب خدایی که در بارهٔ آن می‌فرماید:
«ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب الله»[زمر۵۶]
و منم دست گستردهٔ خدا بربندگان به رحمت و مغفرت و منم باب حطّه. هر که مرا می شناسد وحق مرا می‌داند، پروردگارش را شناخته، چراکه من وصی نبیّ او در زمینش و حجّت او برخلقش هستم. کسی منکر این نیست مگر منکر خدا ورسولش.

و از یاسر خادم از علی الرضا از پدرش از پدرانش از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود:
یا علی! تو حجّت خدا و تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو هستی نبأ عظیم، تویی صراط مستقیم و تویی مثل أعلی ،تویی امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء و بزرگ و آقای راستگویان.

یا علی! تویی فاروق اعظم و تویی صدّیق اکبر و همانا حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنانت حزب شیطان است.

۱۲ ـ حافظ قندوزی در«ینابیع المودة» ص ۱۲۴ ـ ۱۲۳ گوید: و در مناقب از ابی سعیدبن عقیصاء از سیدالشهداء حسین بن علی علیه‌السلام:

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

یا عليّ! أنت أخي و أنا أخوك، أناالمصطفی للنّبوة وأنت المجتبی للامامة، أنا و أنت أبوا هذه الأمة و أنت وصيّی و وارثي وأبو ولدي، أتباعك أتباعی و أولياؤك أوليائی و أنت صاحبي علی الحوض وصاحبي فی‌المقام‌المحمود و صاحب لوائی فی‌الآخرة، كما أنت صاحب لوائی فی‌الدنیا، لقد سعد من تولّاک وشقي من عاداك و إنّ الملائكه لتتقرّب إلی‌الله، بمحبتك و ولايتك و إنّ أهل مودّتک فی‌السّماء أكثر من أهل الأرض.

یاعليّ! أنت حجة الله علی‌النّاس بعدي، قولك قولي، أمرك أمري، نهيك نهيي و طاعتك طاعتي و معصيتك معصيتي و حزبك حزبي و حزبي حزب‌الله، ثم قرأ: «و من يتولّ الله ورسوله والّذين آمنوا فانّ حزب الله هم‌الغالبون...» [مائده، ۵۶]

رسول خداصلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی! تو برادر من و من برادر توام، من برگزیدهٔ نبوتم و تو منتخب امامت هستی، من و تو دو پدر این امّتیم، و تو وصی و وارث و پدر دو فرزند منی، پیروان تو پیروان منند و دوستان تو دوستان من و دشمنان تو دشمنان منند ، تو صاحب حوض من و صاحب مقام محمودی وصاحب لوای من در آخرتی، چنانچه صاحب لوای من در دنیا هستی. همانا سعادت یافت هرکه تو را دوست داشت و بدبخت شد هرکه با تو دشمنی ورزید. ملائکه البته به خداوند، به سبب محبت و ولایت تو تقرب می‌جویند . همانا اهل مودّت و دوستی تو در آسمان بیش ازاهل زمینند.

یا علی! تو حجّت خدایی بر مردم بعد از من، گفتار تو گفتار من است و فرمان تو فرمان من و نهی تو نهی من است. و اطاعت تو اطاعت من و نافرمانی تو نافرمانی من‌است. و حزب تو حزب‌من‌و حزب‌من‌حزب‌خدا است. سپس خواند: «و من یتولّ الله و رسوله و الذین امنوا فانّ حزب الله هم الغالبون» [مائده ۵۶].

## ۲) ـ در اینکه امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش حجتهای خدا بر بندگانش هستند.

۱ ـ حافظ حموینی در«فرائدالسمطین» ج ۲ / ص ۱۷۹ ـ ۱۸۶، گوید:

[حاکم] از علی‌بن محمدبن موسی از محمدبن علی[بن]حسین فقیه رازی، از عليّ‌بن احمد دقّاق از ابوالحسن محمدبن ابی عبدالله اسدی از محمد بن اسماعیل برمکی‌ازموسی‌بن عبدالله نخعی قلت لعليّ‌بن محمدبن عليّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمّدبن عليّ‌بن الحسین‌بن عليّ‌بن أبي‌طالب علیهم‌السّلام علّمنی یاابن رسول الله! قولا أقوله بلیغا کاملا إذا زرت واحد منکم.

فقال: اذا صرت إلی الباب فقف...، ثمّ قل:

... السّلام علی أئمةالهدی و مصابیح الدّجی و اعلام التّقی و ذوي‌النّهی، وأولي الحجی و کهف الوری و ورثةالأنبیاء و المثل الأعلی و الدّعوةالحسنی و حججالله علی أهل‌الدّنیا و الآخرة والأولی، ... السّلام علی الأئمة الدّعاة والقادةالهداة و السّادة الولاة و الذّادة الحماة و أهل الذّکر وأولي الأمر و بقیّةالله و خیرته و حزبه و عیبة علمه و حجته و صراطه و نوره وبرهانه و... أشهد أنکم الأئمّةالهادون المهدیّون المکرّمون المقرّبون، المتّقون الصّادقون المصطفون المطیعون لله، القوّامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بکرامته. إصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسرّه و اجتباکم بقدرته و أعزّکم بهداه وخصّکم ببرهانه و انتجبکم لنوره و أیّدکم بروحه و رضیکم خلفاء في‌أرضه وحججاً علی بریّته و أنصاراً لدینه، وحفظة لسرّه و خزنة لعلمه و مستودعاً لحکمته و تراجمة لوحیه و أرکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه و أعلاماً لعباده و مناراً في بلاده و أدلاّء علی صراطه....

به علی‌بن محمدبن علی‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی طالب علیهم السّلام عرض کردند: یابن رسول الله! به من کلام کامل بلیغی بیاموز، تا هرگاه یکی از شما را زیارت می‌کنم آن کلام را بگویم.

فرمود: هرگاه به درگاه ما رسیدی، بایست... و بگو:

سلام بر شما امامان و راهنمایان طریق هدایت و چراغهای تاریکیهای امت و

پرچم داران علم و تقوی و خردمندان بزرگ و صاحبان عقل کامل و پناه خلق عالم و وارثان پیغمبران حق و مثل اعلای الهی و صاحب دعوت به بهترین کمال و نیکوترین اعمال و حجتهای بالغهٔ الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت... سلام بر پیشوایان خلق، که داعیان به سوی حق و رهبر و رهنمای بزرگ و والیان و حامیان دین خدائید و اهل ذکر (واقف اسرار قرآن) و فرمانداران از جانب خدا و آیات باقی و برگزیدگان خاص ربوبی و سپاه و نیروی الهی و مخزن علم ربانی و حجت‌های بالغه و طریق روشن حضرت حق و نورخدا و برهان او...

و شهادت می دهم که محققاً شما پیشوایان و امامان راهنما و راه دان و نزد خدا گرامی و مقرّب هستید و اهل تقوی وصدق و حقیقت و برگزیدگان و مطیعان خدا و نگهبانان فرمان او و کارکنان به ارادهٔ او، فیروزمند به کرامت و لطف او هستید.

خدا شما را به علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و بر حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانایی و قدرت کامله مخصوص گردانید و به هدایت خود عزت بخشید و به برهان و اشراق نور خود تخصیص داد و به روح کلّی الهی مویّد فرمود و شما را به خلافت الهیّه در زمین پسندید و حجت‌های خود بر خلق و یاوران دین حق و حافظان سرّ وگنج علم لدنّی و محل ودایع حکمت، ومفسّران وحی و ارکان توحید خود مقرّر فرمود و گواه خلق و نمایندهٔ خود برای بندگان و علامت روشن در بلاد عالم و راهنمایان صراط مستقیم خود گردانید،...

۲ ـ حافظ حموینی در «فرائدالسمطین» ج ۲ / ۳۳۶ ـ ۳۳۷ گوید:

سید امام معظّم عالم، بازماندهٔ سلف صالح، شرف‌الدّین ابوجعفر اشرف‌بن محمدبن جعفر حسینی مداینی نحوی در بغداد، در مسجد مختارة سال ششصد ونود و پنج ، از امام منتجب الدّین، علی بن عبیدالله بن حسین بن بابویه قمی رازی از سید ابی‌محمد شمس شرف‌بن علی‌بن عبدالله حسینی سیلقی، ازشیخ مؤید ابی محمد عبد الرّحمن‌بن احمدبن حسین نیشابوری خزاعی، از شیخ ابی مفضل محمد بن الحسین بن سعید قمی از شیخ علی‌بن محمدبن علی خزّاز، صاحب کفایه از ابی‌جعفر محمدبن علی‌بن بابویه، از احمدبن زیادبن جعفر

همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ازعلی‌بن سعید از حسین‌بن خالد که گفت:

قال عليّ‌بن موسى الرّضا عليه السّلام:

لا دين لمن لا ورع له و لا ايمان لمن لا تقيّة له و إنّ أكرمكم عندالله أتقيكم، أى أعملكم بالتّقيّة.

فقيل: إلى متى يا ابن رسول الله؟

قال: إلى يوم الوقت المعلوم و هو يوم خروج قائمنا، فمن ترك التّقية قبل خروج قائمنا فليس منّا.

فقيل له: يا ابن رسول الله و من القائم منكم أهل البيت؟

قال: الرّابع من ولدي ابن سيّدة الاماء، يطهّرالله به الأرض من كلّ جور، ويقدّسها من كلّ ظلم و هوالّذى يشكّ النّاس فى ولادته و هوصاحب الغيبة قبل خروجه. فإذا خرج، أشرقت الأرض بنوره و وضع ميزان العدل بين‌النّاس، فلايظلم أحد أحداً. و هوالّذى تطوى له الأرض و لايكون له ظلّ. و هوالّذى ينادي مناد من السّماء يسمعه الله جميع أهل الأرض بالدعاء إليه، يقول:

ألا إنّ حجّة الله قد ظهر عند بيت‌الله فاتّبعوه، فإنّ الحقّ فيه و معه. و هو قول‌الله عزّوجلّ:

«إن نشأ ننزّل عليهم من السّماء آية فظلّت أعناقهم لها خاضعين» [الشّعراء، ۴]

على بن موسى‌الرضا عليه السّلام، فرمودند:

دين ندارد کسی که ورع ندارد و ايمان ندارد کسی که تقيّه ندارد:

[گرامی‌ترين شما] عمل کننده‌ترين شما به تقيّه [باشد].

گفتند: تا چه موقع ای فرزند رسول خدا؟

فرمودند: تا روز وقت معلوم، وآن روز خروج قائم ما می باشد. هرکس که تقيّه را قبل از خروج قائم ما ترک کند، از مانيست.

گفتند: ای فرزند رسول خدا! قائم شما اهل بيت کيست؟

فرمودند: چهارمين از فرزندان من، فرزند سيده و سرور بانوان است. خداوند به‌وسيلهٔ او زمين را ازهر ستمی پاک می سازد و آن را از همه ظلم‌ها پاکيزه

می‌دارد. واوکسی است که مردم در ولادت او شک می‌کند و او صاحب غیبت و پنهانی است قبل از خروجش. آن هنگام که خارج شود، زمین از نور او روشن می‌گردد و ترازوی عدل در بین مردم گذاشته می شود، کسی برکسی ستم نمی‌کند و اوکسی است که زمین برایش طیّ می‌شود و سایه‌ای ندارد و اوکسی است که، ندا دهنده‌ای از آسمان ـ که خداوند صدای او را به گوش همهٔ اهل زمین می رساند ـ به‌سوی او دعوت می کند و می گوید: آگاه باشید به تحقیق حجت خداوند، درکنار خانهٔ کعبه ظهورکرد، پس از او پیروی کنید،که به‌راستی، حق در او وبا اوست. و آن قول خداوند عزّوجلّ است:

اگر بخواهیم برایشان نشانه‌ای از آسمان فرود می آوریم که گردنهایشان با فروتنی وخضوع برای آن فرو آید.

۳ - حافظ قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۱ ـ ۲۰ گوید:

در مناقب از عبدالله‌بن حسن مثنی‌بن حسن مجتبی‌بن علی مرتضی علیهم السّلام از پدرش، از جدش که فرمود:

خطب جدّی صلّی الله علیه و آله و سلّم یوما. فقال بعدما حمدالله و أثنی علیه:

معاشر النّاس إنی أدعی فاجیب و إنيّ تارك فیكم الثّقلین، كتاب الله و عترتي: أهل بیتی، إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا و انّهما لن یفترقا حتّی یردا عليّ الحوض، فتعلّموا منهم و لاتعلّموهم، فإنّهم أعلم منكم، ولاتخلو الأرض منهم و لو خلت لانساخت بأهلها.

ثمّ قال: اللّهم إنّك لاتخلي الأرض من حجّة علی خلقك، لئلّا تبطل حجّتك، و لاتضلّ أولیائك بعد إذ هدیتهم، أولئك الأقلّون عددا، والأعظمون قدرا عندالله عزّوجلّ و لقد دعوت الله تبارك و تعالی أن یجعل العلم و الحكمة في عقبي و عقب عقبي، وفي زرعي و زرع زرعي. إلی یوم‌القیامة، فاستجیب لي.

امام حسن علیه السّلام فرمود: جدّم صلّی الله علیه و آله و سلّم روزی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای گروه مردم! من دعوت می شوم و اجابت می‌کنم، بدرستی که من در میان

شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، اگر به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید. آن دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند. از آنان بیاموزید و به آنان چیزی نیاموزید، که آنان از شما داناتر هستند. زمین از آنان خالی نمی شود و اگر(از آنان) خالی شود، اهل خود را فرو می برد.

سپس فرمود: خداوندا! تو زمین را از حجّتی بر آفریدگانت خالی نمی‌گذاری، تا آنکه حجّت تو باطل نشود و دوستان تو ـ بعد از آنکه آنها را هدایت کرده‌ای ـ گمراه نشوند، آنان ازنظر تعداد اندک هستند و از نظر مقام در نزد خداوند، برترین هستند، پس ازخدا خواستم که علم و حکمت را درنسل بعدی خودم و نسلهای دیگر خودم و در کشت من و کشتهای بعدی خودم تا روز قیامت قرار دهد و خداوند دعای مرا مستجاب کرد.

۴ ـ حافظ قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۸۵ و ۴۴۵ گوید:

علی علیه السّلام مرفوعا نقل می‌کند که:

من أحبّ أن یرکب سفینة النجاة و یتمسّك بالعروةالوثقی و یعتصم بحبل‌الله المتین فلیوال علیّا بعدی و لیعاد عدوّه و لیأتمّ بالأئمّةالهداة من ولده، فإنّهم خلفائی و أوصیائي و حجج الله علی خلقه بعدی، سادات أمتي و قادة الأتقیاء إلی الجنّه، حزبهم حزبي و حزبي حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشیطان.

هرکه دوست دارد که برکشتی نجات سوار گردد و به دستاویز استوار بیاویزد و به رشتهٔ محکم الهی چنگ زند، باید علی را پس ازمن ولیّ خود قرار دهد و با دشمنان او دشمنی کند و به پیشوایان هدایت از فرزندانش اقتداء نماید. چه، آنان خلفاء و اوصیاء و حجّتهای خدا بر آفریدگانش پس از منند. و سروران امّت و پیشوایان متّقیان به سوی بهشت می‌باشند.حزب آنان حزب من و حزب من حزب خداوند است. و حزب دشمنان آنان حزب شیطان است.

۵ ـ حافظ قندوزی در «ینابیع المودّة» ص ۴۸۵ ـ ۴۸۷ از صاحب مناقب ازحسن بن محمدبن سعید از فرات بن ابراهیم کوفی ازمحمّدبن احمد همدانی از ابوالفضل عبّاس بن عبدالله بخاری از محمد بن قاسم بن ابراهیم ازعبدالسلام بن صالح هروی از علی بن موسی الرضا ازعلی بن ابی طالب علیهم السلام :

قال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :

ما خلق‌الله خلقاً أفضل منّی ولاأکرم علیه منّي، ـ و ساق الحدیث إلی أن قال ـ:

فنودیت یا محمّد! أوصیاؤك المکتوبون علی سرادق عرشي. فنظرت فرأیت إثنا عشر نورا، وفی کلّ نور سطرا أخضر، علیه اسم وصيٍّ من اوصیائي، أوّلهم عليّ، وآخرهم القائم المهدي.

فقلت : یا ربّ! هؤلاء أوصیائي من بعدی؟

فنودیت: یا محمّد! هؤلاء أولیائي و أحبّائي، وأصفیائي و حججي بعدك علی بریّتي . وهم أوصیاؤك. وعزّتي و جلالي لأطهّرنّ الأرض بآ خرهم المهدي من الظّلم ولأمکّننّه مشارق الأرض ومغاربها و لأسخّرنّ له الرّیاح و لأذلّلنّ له السّحاب الصّعاب و لأرقینّه فی الأسباب و لأنصرنّه بجندي و لأمدّنّه، حتّی تعلو دعوتي و یجمع الخلق علی توحیدی، ثمّ لأدیمنّ ملکه و لأداولنّ الأیّام بین أولیائي إلی یوم القیامة.

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

خدا هیچ آفریده‌ای را برتر و گرامی‌تر از من نیافرید... پس به من ندا رسید:

یا محمّد! اینان اوصیای تو باشند که نامهای آنان بر سراپرده‌های عرش نوشته آمده‌است. پس نگاه کردم و دوازده نور دیدم و در هر نور سطری سبز رنگ بود که بر روی آنان نام وصیّی از اوصیای من بود. نخستین ایشان علیّ و آخرین ایشان قائم مهدی است.

گفتم: یاربّ! اینان اوصیای من پس از منند؟

ندا آمد: یا محمّد! اینان اولیای من، دوستان من و اصفیای من و حجّتهای من پس از تو بر آفریدگان منند. وآنان اوصیای تو باشند. سوگند به عزّت و جلالم که زمین

را به آخرین ایشان از ظلم پاک گردانم و او را در مشرقها و مغربهای زمین توانایی دهم وبادها را مسخّر اوگردانم و ابرهای سخت را در برابرش مطیع کنم و او را در نردبان ترقّی بالا برم و به لشکرم او را نصرت دهم و به فرشتگانم او را مدد دهم تا اینکه دعوتم بر فراز آید و آفریدگان بر توحیدم هم نوا شوند. آنگاه سلطنتش را ادامه دهم و روزها را تا روز رستاخیز به کام دوستانم به چرخش در آورم.

۶ ـ حافظ قندوزی در«ینابیع المودة» ص ۲۱ گوید:
حموینی به سند خود از أعمش از جعفر صادق از پدرش از جدش علی‌بن‌حسین علیهم السّلام:

نحن أئمّة المسلمین و حجج الله علی العالمین و سادة المؤمنین و قادة الغرّالمحجّلین و موالی المسلمین، ونحن أمان لأهل الأرض کما أنّ النّجوم أمان لأهل السّماء ونحن‌الّذین بنا تمسك السّماء أن تقع علی الأرض و لولا ماعلی الأرض منّا لانساخت بأهلها.

ثمّ قال: ولم تخل الأرض منذ خلق الله آدم علیه السّلام من حجّة الله فیها، ظاهر مشهور، أو غائب مستور، ولاتخلو إلی تقوم السّاعة من حجّة فیها و لولا ذلک لم یعبدالله.

قال الأعمش : قلت لجعفرالصّادق ـ رضی‌الله عنه ـ کیف ینتفع‌النّاس بالحجّة الغائب المستور؟

قال : کما ینتفعون بالشّمس إذا سترها سحاب.

امام سجاد علیه السّلام فرمود: ما پیشوایان مسلمانانیم و حجّتهای خدای بر جهانیانیم و مهتران مؤمنانیم و پیشوایان سپید چهرگان در روز قیامتیم و سرپرستان مسلمانانیم. و ما امان اهل زمین هستیم چنانکه ستارگان امان اهل آسمان هستند. و ماکسانی هستیم که به ما آسمان به اهل زمین فرو نمی ریزد و اگر بر روی زمین از ما نبود، اهل خود را فرو می‌برد.

آنگاه فرمود: زمین از حجّت خالی نمانده از آنگاه که خدا آدم را آفریده. و آن حجّت یا ظاهر و مشهور است یا غایب و مخفی. و تا روز قیامت از حجّت خالی

نماند. واگر این نبود، خدای پرستیده نمی شد.

اعمش گفت: به جعفر صادق - علیه السّلام - گفتم:

چگونه مردم از حجّت غایب مخفی سود برند؟

آن حضرت فرمود: همانگونه که از خورشید در پس ابر سود برند.

۷- حافظ قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۶۳-۶۲ گوید:

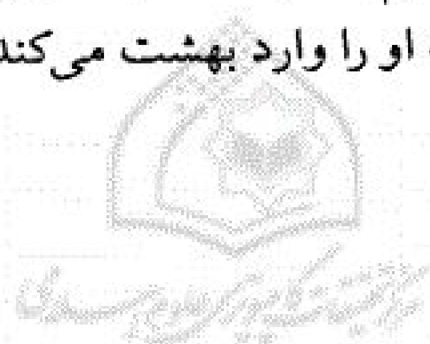
در مناقب به اسناد از ابی زبیر مکی از جابربن عبدالله انصاری - رضی الله عنهما - آورده که گفت:

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم : انّ الله تبارك و تعالی اصطفاني واختارني و جعلني رسولا. و أنزل عليّ سيّدالكتب. فقلت: إلهي و سيّدي! إنك أرسلت موسى إلى فرعون، فسألك أن تجعل معه أخاه هارون وزيراً يشدّ به عضده و يصدّق به قوله. وإنّي أسألك يا سيّدي و إلهي! أن تجعل لي من أهلي وزيراً تشدّبه عضدی، فاجعل لي عليّا وزيرا و أخا واجعل الشّجاعة فيقلبه و ألبسه الهيبة على عدوّه. وهو أوّل من آمن بي و صدّقني و أول من وحّدالله معي. وإنّي سألت ذلك ربّي عزّوجلّ فأعطانيه، فهو سيّدالاوصياء. اللحوق به سعادة و الموت في طاعته شهادة و اسمه فيالتّوراة مقرون إلى اسمي و زوجته الصّديقة الكبرى ابنتي. وابناه سيّداشباب أهل الجنّة إبناي. و هو و هما و الأئمة من بعد هم حججالله على خلقه بعدالنبيّين و هم أبواب العلم في أمّتی، من تبعهم نجی من النّار و من اقتدى بهم هدي إلى صراط مستقيم، لم يهب الله محبّتهم لعبد الاّ أدخله الله الجنّة.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: خداوند تبارک و تعالی مرا انتخاب کرد و برگزید و مرا رسول قرار داد و بر من سید و بزرگ کتابها را نازل فرمود. پس عرض کردم: بار خدایا و إلها! همانا تو موسی را به سوی فرعون فرستادی، پس موسی از تو درخواست نمود که برادرش هارون را وزیر او قرار دهی تا بازویش را به او محکم گرداند و به وسیلهٔ او حرفش را تصدیق کند. من از تو درخواست می کنم ای خدای من! که برای من از اهلم وزیری قرار دهی تا به

او بازویم قوی شود، برای من علیّ را وزیر و برادرگردان و در قلبش شجاعت قرار ده بر قامت او لباس هیبت بر علیه دشمنش بپوشان. او اوّل کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود، اولین کسی است که بامن خدا را یکی دانست.

من این را از پروردگار عزّوجلّ در خواست نمودم. او به من عطاء فرمود. او سیّد اوصیاء است. پیوستن به او سعادت و مرگ دراطاعت او شهادت است. اسم او در تورات به اسم من مقرون است، همسر او صدیقهٔ کبری دختر من است و دو پسر او دو سید جوانان اهل بهشت، دو پسر من هستند. او (علی) و دو پسرش و ائمهٔ بعد از ایشان حجتهای خدا بر خلقش بعد از پیامبران هستند و آنها بابهای علمند در امتم، هر که از آنها پیروی کند از آتش نجات یافته هرکه به آنها اقتداء کند، به صراط مستقیم هدایت شده، خداوند محبت آنها را به کسی عنایت نمی کند مگر اینکه او را وارد بهشت می‌کند.

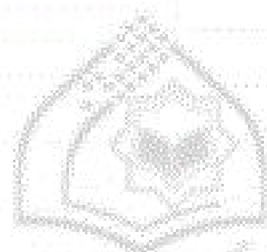


# باب

## یازدهم



در اینکه رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین
حجتهای خدایند بر خلق.
از طریق خاصّه
و در آن نوزده حدیث ذکر شده است.



## نگاهی به باب یازدهم

در این باب نیز مؤلّف گرامی، بحث باب دهم را از مسیر خاصّه دنبال می‌فرماید. و با اتیان نوزده حدیث، مقصد را برهانی می‌نماید. کلّ احادیث این باب از محدّث بزرگوار و گرانقدر شیعه ـ یعنی شیخ بزرگوار صدوق ـ نقل گردیده‌است. از جمله خصوصیّاتی که در روایات وارده جلب‌نظر می‌کند، می‌توان از مسائل ذیل نام برد:

رسول اکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلّم: علی نور خداست در زمین و حجّت خداست بربندگان، شمشیر خداست بردشمنان.

علی‌وارث علوم‌انبیاءاست‌و کلمه‌علیای‌خدای‌تبارک‌وتعالی.

مخالفت با علی مخالفت با من است.

دوستدار علی مؤمن است و دشمنش منافق.

علی! هر که تو را بکشد، مرا کشته‌است و هر که به‌تو ناسزا گوید، به من ناسزا گفته‌است.

امرتو امرمن است و نهی تو نهی من.

هر که علی را نشناخت؛ مرا نشناخته و هر که او را شناخت، مرا شناخته است.

هر که انکار امامت او کند، انکار نبوت مرا کرده‌است.

هر كه امارتش را انكارنمايد، انكار رسالت مرا نموده‌است.

من و على و فاطمه و حسن و حسين و نه تن از فرزندان حسين، همه حجتهاى خدا بربندگانيم.

على حبل الله المتين است و عروة الله الوثقى.

دو نفر دربارهٔ على عليه‌السّلام هلاک شدند:

محبّ غال و مبغض قال.

على محبوب خداست و محبوب من، خليل خداست و خليل من.

حضرت مهدى عليه‌السّلام ـ كه جهان را به‌نور اسلام روشن مى‌نمايد ـ فرزند على عليه‌السّلام است.

على عليه‌السّلام در ميان امّت من، منزلتى چون منزلت هارون در امّت حضرت موسى دارد.

من منذرم و على هادى است.

امام سجّاد عليه‌السّلام:

ما امامان مسلمانان و حجت‌هاى خدا بر جهان و سرور مؤمنان و رهبر پيشانى سفيدان قيامت و مواليان مؤمنانيم.

ما امان اهل زمينيم.

به‌خاطر ما آسمان برپاداشته‌شده و به‌خاطر ما آسمان برجاى مى‌ماند.

به‌خاطر ماست كه زمين اهلش را نگه‌داشته و فرو نبرده‌است.

به‌سبب ماست كه باران از آسمان فروريزد.

به‌خاطر ماست كه رحمت خدا برروى زمين پهن گردد.

به‌سبب ماست كه زمين بركاتش را برون دهد.

حضرت مجتبى عليه السّلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌و آله:

على پس از من امام و حجّت خدا است.

و تو پس از وى حجّت خدايى.

و پس از تو از صلب علی علیه‌السّلام، حسین امام و حجّت خداست.

پس از حسین، خدای تعالی از صلب او فرزندی برون آورد به‌نام علی که امام و حجّت خداست.

پس از علی، فرزندش محمد امام و حجّت خداست.

پس از محمد، فرزندش جعفر امام و حجّت خداست.

پس از جعفر، فرزندی که به‌نام موسی از صلب او بیرون آید، امام و حجّت خدااست.

و بعد از موسی، فرزندش علی ـ معدن علم خدا و حکمت او ـ امامو حجّت خداست.

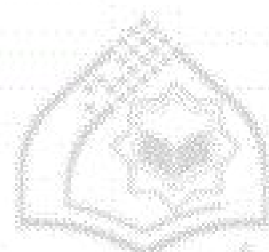
و بعد از علی، فرزندش محمد امام و حجّت خداست.

و بعد از محمد، فرزندش علی امام و حجّت خداست.

و پس از علی، فرزندی که خدا از صلب او بیرون آورد ـ یعنی حسن ـ امام و حجّت خدا است.

و بعد از حسن، خدای‌تعالی از صلب وی، قائم عجل الله تعالی فرجه را بیرون آورد که امام و حجّت خداست و نجات‌دهندهٔ دوستان از شر شیطان و جور دشمنان؛ حضرتش مدّتی غائب شود و غیبتش به‌طول انجامد.

البته احادیث شامل مطالب دیگری نیز می‌باشند که چون در صفحات پیشین درباره آن مطالب سخن گفته‌بودیم، از تکرارشان خودداری گردید.



## (۱۳۸) حدیث اول

ابن بابویه علیه الرحمة به‌سند خود از ابن عباس روایت کرده است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلّم فرمود:

هر که بعد از من مخالفت با علی کند کافر است.

**شعرلمؤلفه**

تَـــاالله لاکـــفرَالأکـــفرطائفةٍ　　　قَدانکروا فَضلَهُمِن فَرطِ خِذلانِ[1]

و فرمود: هر که دیگری را چون علی علیه السّلام داند مشرک‌است.*[2]

---

۱ - شعر از مترجم است.

*۲ - دربارهٔ اسلام و ایمان، تذکّر نکاتی چند، ضروری است:

خدای متعال فرمود:

«قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم.»　(سورهٔ حجرات: آیهٔ ۱۴)

ثقةالاسلام کلینی در کتاب کافی روایت می کند:

ـ علیّ‌بن ابراهیم، عن محمّدبن عیسی، عن یونس، عن جمیل بـن درّاج قال: سألت اباعبدالله علیه السّلام عن قول‌الله عزّوجلّ:

«قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الایمان

↙

↙ في قلوبكم» فقال لي: ألاترى أنّ الايمان غيرالاسلام؟

علی‌بن ابراهیم از محمدبن عیسی از یونس، از جمیل‌بن درّاج، گفت: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال نمودم از قول خداوند عزّوجلّ:

«اعراب گفتند ایمان آوردیم، (ای پیامبر) بگو ایمان نیاورده‌اید ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم، وایمان در قلبهای شما داخل نشده است». پس به من فرمودند: آیا نمی دانی ایمان غیر از اسلام است؟

(اصول کافی،کتاب الایمان والکفر، باب أنّ الاسلام یحقن به الدم،حدیث۳؛مرآةالعقول ۷ / ۱۲۴)

علی بن ابراهیم عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن درّاج ، عن فضیل بن یسار قال:سمعت ابا عبدالله علیه السّلام یقول:

أنّ الایمان یشارك الاسلام و لا یشارکه الاسلام، أنّ الایمان ما وقر فی القلوب والاسلام ما علیه المناکح و المواریث و حقن الدماء؛

والایمان یشرك الاسلام والاسلام لا یشرك الایمان.

از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر،از جمیل بن درّاج،از فضیل بن یسار،گفت:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم:

ایمان با اسلام مشارکت می‌کند، ولی اسلام با آن (باایمان) مشارکت نمی‌نماید. ایمان آن است که در قلبها قرار می گیرد، و اسلام آن است که ازدواج وارث و احترام خونها بر اساس آن جاری می شود. و ایمان بااسلام مشارکت می‌کند ولی اسلام با ایمان مشارکت نمی‌نماید.

(همان کتاب، باب أنّ الایمان یشرك الاسلام و الاسلام لایشرك الایمان، حدیث ۳؛ مرآةالعقول ۷ / ۱۵۳)



بر اساس احکام فقهی شیعهٔ امامیّه، هر کس کلمهٔ طیّبهٔ شهادتین را بر زبان جاری نماید، مسلمان محسوب شده و زیر لوای اسلام قرار می گیرد. و احکام ↙

اسلام بر او مترتّب است:

مال و جان وناموس او محترم است، از دیگر مسلمانان ارث می برد، نکاح با او جایز و بیع وشراء با او ـ همانند دیگر مسلمانان ـ جایز است.

بزرگان شیعه در این‌باب، بیاناتی دارند،که نمونه هایْ اندکی از آنها را در ذیل به اختصار می‌آوریم:

۱ ـ ثقة الاسلام کلینی، در اصول کافی، بابی آورده تحت عنوان «باب أنّ الاسلام یحقن به الدّم، وتؤدّی به الأمانة، و أنّ الثواب علی الایمان» و در این باب، شش روایت آورده، چنانچه در روایات دیگر ابواب «کتاب الایمان و الکفر»، روایات و مطالبی در این زمینه دارد.

۲ ـ شیخ صدوق، درکتاب «الهدایة» گوید:

الاسلام هو الاقراربالشهادتین و هوالّذی بحقن به‌الدّماء، و الاموال، ومن قال: لااله‌الاالله محمّد رسول الله فقد حقن ماله و دمه الابحقّیهما و علی الله حسابه.

والایمان هو الاقرار باللّسان و عقد بالقلب و عمل بالجوارح، وأنّه یزید بالأعمال و ینقص بترکها، و کلّ مؤمن مسلم و لیس کل مسلم بمؤمن

و مثل ذلک مثل الکعبه و المسجد. فمن دخل الکعبة فقد دخل المسجد، و لیس کلّ من دخل المسجد دخل الکعبه، و قد فرّق‌الله عزّوجلّ اسمه فی کتابه بین الاسلام والایمان، فقال:

«قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا» و قد بیّن الله عزّوجلّ أنّ الایمان قول و عمل، لقوله:

«اولئك هم **المؤمنون** حقّاً» (الانفال / ۳)

و أمّا قوله عزّوجلّ: «فأخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین» (الذاریات / ۳۵)

فلیس ذلک بخلاف ماذکرنا لأنّ المؤمن یسمّی مسلماً و المسلم لایسمّی مؤمناً حتی یأتی مع اقراره بعمل.

---

↙ و أمّا قوله عزوجلّ:«و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه» (آل عمران/٨٥)

سئل الصادق عليه السّلام عن ذلک، فقال: هوالاسلام الّذي فيه الايمان.انتهى.

اسلام اقرار به شهادتين است، و چيزى است كه خونها و اموال به آن محترم شمرده مى شود.وكسى كه «لااله‌الاالله، محمد رسول‌الله»بگويد، خون و مال او محترم شمرده مى‌شود، مگر بخاطر حقى(بر آنها) و حساب آن بر خداوند است.

و ايمان اقرار به زبان و پيوند با قلب و عمل بااعضاء و جوارح است و آن با اعمال زياد مى شود و با ترک اعمال نقصان مى يابد. و هر مؤ منى مسلمان است، ولى هر مسلمانى مؤمن نيست.

و مثال آن مانند كعبه و مسجد است، كه هر كس داخل كعبه شود، داخل مسجد شده است، ولى همه كسانى كه داخل مسجد شده‌اند، داخل كعبه نشده‌اند.

خداوند دركتاب خود بين اسلام وايمان تفاوت قائل شده و فرموده است: «اعراب گفتند ما ايمان آورديم. بگو ايمان نياورده‌ايد، بلكه بگوئيد اسلام آورده‌ايم»

و خداوند روشن فرموده است كه ايمان سخن و عمل است، چنانچه فرموده است: به‌درستى كه مؤمنان ، كسانى هستند كه، هنگامى كه خداوند رامتذكر مى‌شوند، قلبهاى آنان خاضع مى شود. تا آنجا كه:

«اولئک هم المؤمنون حقاً»(انفال/ ٣).

امّا قول خداى تعالى «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين» (الذاريات / ٣٥)، با آنچه گفتيم، مخالفت ندارد، زيرا مؤمن كسى است كه مسلمان هم ناميده ميشود ولى مسلمان ، مؤمن ناميده نمى‌شود، تااينكه علاوه بر اقرار عمل هم بنمايد.

و اما سخن خداوند عزّوجلّ «و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه» (آل عمران / ٨٥)، از حضرت صادق عليه السّلام سؤال شد از آن، پس فرمودند: آن اسلامى‌است، كه ايمان درآن مى‌باشد.

(مرآةالعقول ٧ / ١٥٩ ـ ١٦٠، به نقل ازكتاب الهداية) ↙

↙

۳ ـ قال المفيد قدّس سرّه:
اتّفقت الاماميّه على أنّ الاسلام غير الايمان، وأن كلّ مؤمن فهو مسلم وليس كلّ مسلم مؤمناً.
شیخ مفید«قدس سره» فرموده است:
امامیّه متّفق القول هستند بر اینکه: اسلام غیر از ایمان است. و اینکه هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.
(مرآةالعقول ۷ / ۱۳۰)

۴ ـ قال العلامة المجلسی:
و أمّا الاسلام فيطلق غالباً على التكلّم بالشهادتين و الاقرار الظاهرى، وإن لم يقترن بالاذعان القلبى و لا بالاقرار بالولاية كما عرفت سابقاً، و ثمرته إنّما تظهر فى الدنيا من حقن دمه و ماله و جواز نكاحه و استحقاقه الميراث و ساير الاحكام الظاهرة للمسلمين.
علامه مجلسی فرموده است:
اسلام اغلب اطلاق می‌شود بر گفتن شهادتین و اقرار ظاهری، و اگر چه با اذعان قلبی و اقرار به ولایت همراه نباشد، چنانچه پیش از این روشن شد. و ثمرهٔ آن محترم شمردن مال و خون او و مجاز بودن ازدواج او و استحقاق میراث او، وسایر احکام ظاهری مسلمانان می‌باشد.
(مرآةالعقول ۷ / ۱۲۷)

علامه مجلسی، در خبری از اصول کافی نقل می‌کند:
على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن الحكم بن أيمن، عن القاسم الصيرفي شريک المفضّل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: الاسلام يحقن به الدّم و تؤدّى به الامانة وتستحلّ به الفروج و الثواب على الايمان.
علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر از حکم بن ایمن از قاسم صیرفی شریک المفضّل، گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که
↙

ك فرمودند: به واسطهٔ اسلام، خون محترم شمرده می شود و امانت ادا می شود و ازدواج حلال می گردد. و ثواب برای ایمان است.
(اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب انّ الاسلام یحقن به الدم، حدیث ۱)

علامه مجلسی توضیحی مفصّل بر آن نقل می کند، که خلاصهٔ آن را می آوریم:
«الاسلام هو الاذعان الظاهری بالله و برسوله و عدم انکار ما علم ضرورة من دین الاسلام. فلا یشترط فیه ولایة الائمة علیهم السّلام و لا الاقرار القلبی. فیدخل فیه المنافقون و جمیع فرق المسلمین، ممّن یظهر الشهادتین؛ عدی النواصب و الغلاة و المجسّمة و من أتی بمایخرجه عن الدین کعبادة الصنم و إلقاء المصحف في القاذورات عمداً و نحو ذلك.
ثمّ انّه ذکر علیه السّلام من الثمرات المترتّبة علی الاسلام ثلاثة:
الاوّل: حقن الدم.
قال في القاموس: حقنه یحقنه و یحقنه حبسه، و دم الفلان أنقذه من القتل.
و ترتب هذه الثمرة علی الاسلام الظاهری ظاهر، لأنّ في صدر الاسلام و زمن الرسول کانوا یکتفون في ترك قتل الکفّار باظهار هم الشهادتین.
و بعده علیه [و آله] السّلام لمّا حصلت الشبهة بین المسلمین واختلفوا في الامامة فخرجت عن کونه من ضروریّات الدّین، فدم المخالفین و سایر فرق المسلمین محفوظة إلاّ الخوارج و النواصب، فانّ ولایة أهل البیت و محبّتهم کانت من ضروریّات الدّین و إنّما الخلاف کان فی امامتهم و الباغی علی الامام یجب قتله بنصّ القرآن.
الثانی: أداء الامانة. و ظاهره عدم وجوب ردّ ودیعة من لم یظهر الاسلام و هو خلاف المشهور و سایر الأخبار، فانّ المشهور بین الاصحاب وجوب ردّ الودیعة.
الثالث: استحلال الفرج بالاسلام»
اسلام، اقرار ظاهری به خداوند و رسول او و عدم انکار ضروری دین اسلام است. و در آن ولایت ائمه علیهم السلام و اقرار قلبی شرط نشده است.
ك

---

↙ لذا منافقان و تمام فرقه‌های مسلمان در آن (تعریف نیز) داخل می‌شوند. کسانی که شهادتین را اظهار می‌دارند، بجز نواصب و غُلات و کسانی که خداوند را جسم می‌دانند و کسانی که به آنچه که انسان را از دین خارج می‌کند، روی آورند؛ مانند عبادت‌بتها و انداختن‌قرآن‌کریم‌در نجاسات‌به‌طور عمد و مانند آن.

سپس آن حضرت علیه‌السلام نتایج سه گانهٔ اسلام را بیان می‌فرماید:

اول: محترم شمردن خونها.

در قاموس گوید: حقن دم الفلان، یعنی: او را از قتل نجات داد.

این نتیجه بر اسلام ظاهری مترتّب می‌گردد. چنانکه در صدر اسلام و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اظهار شهادتین، از قتل کفّار دست بر می‌داشتند. و بعد از آن حضرت علیه [وآله] السّلام، هنگامی که شبهه بین مسلمانان ایجاد شد و در امامت اختلاف نمودند، امامت از ضروریّات دین خارج شد، پس بدین ترتیب خون غیر شیعه از سایر فرق مسلمین حفظ گردید، بجز خوارج و نواصب. چراکه دوستی و ولاء و محبت اهل بیت علیهم السّلام، از ضروریّات دین می‌باشد. و اختلاف در امامت آنان است. و خروج کننده بر امام به نصّ صریح قرآن کریم، واجب القتل می‌باشد.

دوم: ادای امانت. و ظاهر آن عدم وجوب برگرداندن امانت کسی است که اظهار اسلام نکرده است، و این خلاف مشهور و سایر اخبار است و مشهور بین اصحاب، وجوب بازگرداندن ودیعه می‌باشد.

سوم: حلال بودن ازدواج به واسطهٔ اسلام.

(مرآة العقول ۷ / ۱۲۰ ـ ۱۲۲)

۵ ـ قال العلامه محمّد حسن النجفی فی قائلی الشهادتین:

الأقوی طهارتهم فی مثل هذه‌الاعصار... وفاقاً للمشهور بین الاصحاب.

للقطع بمخالطة الأئمة المرضیین علیهم السّلام و اصحابهم لهم حتّی لرؤسائهم و مؤسّسی مذهبهم علی وجه یقطع بعدم کونه للتّقیة مع أن الاصل ↙

---

↙ عدمها فيه و إلّا لعلم كما علم ماهوأ عظم منه من السبّ والبراءة و نحوها.

والعمومات و شدة العسروالحرج على تقدير النجاسة المنفيين بالعقل والآيه و الرواية.

و للنصوص المستفيضة بل المتواترة فى حلّ مايوجد فى أسواق المسلمين و الطهارة مع القطع بندرة الاماميّه في جميع الازمنة سيّما ازمنة صدورتک النصوص فضلاً عن أن يكون لهم سوق يكون مورداً لتلک الاحكام المزبورة فهو من أقوى الادلّه...

ولصدق صفة الاسلام عليهم بشهادة مادلّ على حصوله بإبرازالشهادتين من الاخبار، كخبر سماعة.

(الجواهر ۶ / ۵۶ ـ ۵۷)

ـ علّامه محمّد حسن نجفى در كتاب خود (جواهر الكلام) بر آن است كه مسلمانان غير شيعه پاكند و دلائلى چند ارائه فرموده است:

۱ ـ يقين داريم كه امامان معصوم و اصحابشان با آنان و سرانشان معاشرت داشتند واين معاشرت به گونه‌اى بوده كه تقيّه در آن راه نداشته است واصل هم عدم تقيّه است و اگر جز اين بود دانسته مى‌شد.

۲ ـ روايات مستفيض بلكه متواتر وارد شده است كه آنچه در بازار مسلمانان يافت مى شود حلال و پاک است واين درحالى‌است كه اماميّه در همهٔ زمانها اندک بودند، خاصّه زمان صدور آن روايات. و براى اماميّه بازارى مخصوص نبوده كه مورد احكام حليّت و طهارت باشد. پس اين دليل قويترين دلائل بر پاكى اينان است.

۳ – عموماتى كه دلالت برمسلمان بودن آن دارد، از جمله روايت سماعه كه از حضرت صادق عليه السّلام نقل مى‌كند:

محمدبن يحيى، عن أحمدبن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل ↙

↙ بن صالح، عن سماعة، قال:

قلت لأبی عبدالله(علیه السّلام): أخبرنی عن الاسلام والایمان أهما مختلفان؟ فقال: إنّ الایمان یشارك الاسلام والاسلام لایشارك الایمان، فقلت: فَصِفْهُمَا لی. فقال: الاسلام شهادة أن لااله الّاالله و التصدیق برسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم. به حقنت الدّماء وعلیه جرت المناکح والمواریث وعلی ظاهره جماعة النّاس، و الایمان الهدی و ما یثبت في القلوب من صفة الاسلام و ما ظهر من العمل به، و الایمان أرفع من الاسلام بدرجة،إنّ الایمان یشارك الاسلام في الظاهر و الاسلام لایشارك الایمان فی الباطن، و إن اجتمعا في القول والصفة.

سماعة چنین گفت که،به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خبرده مرا از اسلام و ایمان که آیا آن دو مختلفند؟

فرمود: ایمان با اسلام در شرکت است ولی اسلام با ایمان در شرکت نباشد.

گفتم: آن دو را برایم توصیف کن.

فرمود: اسلام گواهی دادن بر یگانگی خداست و تصدیق رسالت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است. و به همین، خونها در امان باشد و بر همین ازدواج کنند و از یکدیگر ارث برند. و بر ظاهر همین، جماعت مردم رفته‌اند. ولی ایمان هدایت است و آنچه در دلها از صفت اسلام قرار گرفته و آنچه از عمل و کردار آشکار شده است.

(بنگرید به الکافی ۲ / ۲۵ و ۲۶، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الایمان یشرک الاسلام و الاسلام لایشرك الایمان، حدیث ۱)

۶ ـ قال السیّد الحکیم: امّا الفرق المخالفه للشیعه فالمشهور طهارتهم.

آیة‌الله حکیم فرموده‌اند: پاکی فرق مخالف شیعه، مشهور می‌باشد.

(مستمسک العروة الوثقی ۱/ ۳۹۱)

۷ ـ قال السیّد الصدر:

من آمن بوحدانیّة‌الله و رسالة محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم ↙

و هر که علی را دوست دارد، مؤمن است و هر که او را دشمن دارد، منافق است. و هر که پیروی او کند، به سر منزل نجات رسد. و هر که با او محاربه کند، از دین به در شود. و هر که قول او را رد کند، خطاکار است. علی علیه السّلام نور خدا است، در زمین و علی حجّت خدا است بر بندگان او، و شمشیر خدا است بر دشمنان او.

**شعر:**

بسیفكَ قامَت للنّبي مُحمدٍ شَريعَتُه ثُم استَقامَ له الأمْرُ
قُطِعَت رؤوس المشركينَ بحدِّه فأورَدتَهم نارًا تَلظى له سعر[۳]

---

↙ والیوم الآخر، فهو مسلم طاهر من أيّة فرقه أوطائفة أوأى مذهب كان من المذاهب الاسلاميّه. و كلّ انسان أعلن الشهادتين (الشهادة لله بالتوحيد و للنبى محمدصلى الله عليه وآله و سلّم بالرّسالة ) فهو مسلم عملياً و طاهر، حتّى ولو علم بأنّه غير منطوٍ فى قلبه على الايمان بمدلول الشهادتين مادام هو نفسه قدأعلن الشهادتين ولم يعلن بعد ذالك تكذيبه لهما أو اعتقادات دينية أخرى تتعارض معها بصورة صريحه لاتقبل التأويل.

آیةالله صدر فرموده‌اند.

کسی که به وحدانیّت خداوند و رسالت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم و روز جزاء ایمان آورده، او مسلمان و پاک می‌باشد. از هر فرقه و هر طائفه و هر مذهبی از مذاهب اسلامی که باشد و هر انسانی که اعلان شهادتین (شهادت به توحید و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم) نماید، او مسلمان و پاک است. حتّی اگر بدانیم در قلبش ایمان به شهادتین ندارد. مادام که شهادتین را اظهار می‌دارد و پس از آن شهادت خود را تکذیب نکرده و یا اعتقادات دینی دیگری که با آنها معارض باشد ابراز نکرده و یا قابل تأویل و توجیه نباشد [مسلمان و پاک شمرده می‌شود].

(الفتاوی الواضحه / ۳۱۸).

۳ - با شمشیر تو، شریعت محمدی صلّی الله علیه و آله و سلّم به پا داشته شد، پس ↙

و علی علیه السّلام کلمهٔ بلند مرتبهٔ خدا است. و کلمهٔ دشمنان او پست است. و علی سیّد اوصیاء و وصی سیّدانبیاء است. علی علیه السّلام امیرالمؤمنین و قائد الغرّالمحجّلین و امام المسلمین است. و حق تعالی قبول نمی‌کند ایمان را مگر به ولایت و طاعت او.(۴)*(۵)

---

↙ امر دین برای او راست گردید. به کوشش او، سرهای مشرکین بریده شد. پس نایرهٔ آتشی برای آنها برافروخت.

۴ ـ امالی صدوق / ۱۹.

مشارق انوارالیقین / ۱۸.

اثبات الهداة ۲ / ۴۹ و ۱۳۱.

بحارالانوار ۲۷ / ۲۲۶ و ۳۸ / ۹۱-۹۰.

*۵ ـ شیخ طوسی می‌نویسد:

«معاویه و عمروبن العاص ـ به همراهی هم ـ که دشمنی ایشان با علی علیه السّلام، و لعن و نفرین کردن حضرتش را در قنوت نمازشان، معروف است که نیاز به بازگویی ندارد با اینکه آنها از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده‌اند که خطاب به علی علیه السّلام می‌فرمود:

«ای علی! جنگ تو، جنگ من، و صلح تو، صلح من است...» تا آنجایی که افعال و اقوال حضرتش یاد می‌کنند، همگی بر اوج عظمت و اکرام و فضل و برتری و ارجحیّت وی دلالت دارد. کمترین برداشتی که از این فرمایشات می‌شود این است که این دو نفر بایستی از محاربه، لعن و نفرین و تظاهر به دشمنی با علی صلوات الله علیه پرهیز کنند...»

(تلخیص الشافی ۲ / ۱۳۴)

شیخ مظفر نیز گوید:

هر که دوستی‌اش ایمان باشد و بغضش نفاق و کفر، لاجرم بایستی به اصلی از اصول دین که اقرار به آن شرط ایمان است، پایبند باشد. زیرا مدار ایمان و نفاق، پیرامون خود دوستی و نفرت نیست بلکه معمولاً پیرامون ملزومات آنهاست، از قبیل اقرار به خلافت، یا انکار آن. پس، مسلماً آن کس که از او نفرت ↙

## ۱۳۹) حدیث دوم

ابن بابویه علیه الرّحمه به سند دیگر از ابن عبّاس روایت کرده است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

هر که بعد از من با علی علیه السّلام طریقه مخالفت ورزد کافر است. و هر که غیر علی را در فضل و رتبه چون علی علیه السّلام داند، مشرک است. و هر که او را دوست دارد، مؤمن است. و هر که او را دشمن دارد، منافق است. و هر که سخن او را ردّ کند خطاکار است. [و المقتفی لاثره لاحق و المحارب له مارق.][۶] علی علیه السّلام نور خدا و حجّت و شمشیر خدا است. و علی علیه‌السّلام وارث علوم انبیاء و کلمه علیای خدا است. و کلمه دشمنان خدا پست است. و علی علیه‌السّلام سیّد اوصیاء و وصیّ سیّد انبیاء است. و علی امیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجّلین و امام المسلمین است. و قبول نمی‌کند حق تعالی ایمان احدی را مگر به ولایت و طاعت او.[۷]

## ۱۴۰) حدیث سوم

ابن بابویه از اصبغ‌بن نباته روایت کرده است که، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

من خلیفهٔ رسول خدایم [و وزیر و وارث اویم] و من برادر و وصیّ و

---

↙ دارد، طبیعتاً امامتش را انکار کرده، پس چنانچه تظاهر به ایمان کند منافق است. و هرکس که او را دوست داشته باشد، امامتش را پذیرفته است. چون دیگر دلیلی ندارد که آن را رد کند. بویژه پس از آنکه امامتش با کتاب و سنت برای او محرز شده است.»

(دلائل الصدق ۲ / ۱۵۴)

۶ ـ در اصل اضافه دارد.

۷ ـ این حدیث، هم از جهت لفظ و هم از جهت سند همان حدیث اول است.

برگزیده و یار و مصاحب و پسر عمّ، و شوهر دختر، و پدر فرزندان اویم. و منم سرور اوصیاء، و حجّت عظمای خدا و منم باب کبرای خدا، و منم ملاء اعلی خدا.

**فقیر گوید:**

**ملاء اعلی اشاره به آیه شریفه**

**«ما کانَ لی مِن عِلمٍ بالملاء الاعلی اذ یختَصمُونَ»[8] است.**

**و منم درِ شهر علم نبی و منم ریسمان محکم ایمان؛ و منم کلمهٔ تقوی و امین خدا بر همهٔ اهل دنیا.[9]*[10]**

---

۸ ـ سورهٔ ص آیهٔ ۶۹.

۹ ـ امالی صدوق ۴۱/۱ چ موسسه اعلمی ـ بیروت.

بحارالانوار ۳۳۵/۳۹.

مستدرک الوسائل ۴۹۱/۱۹.

* ۱۰ ـ علامه شیخ مظفر می نویسد:

«بر دلالتِ اینگونه احادیث دربارهٔ امامت امیرالمؤمنین علیه السلام شکی نیست، خاصه اینکه در آن معلوم شده که هر پیامبری را یک وصی لازم است که الزاماً همان جانشین اوست. چون مردم باید امام و پیشوا داشته باشند.»

(دلائل الصّدق شیخ مظفر ۳۷۸/۲)

* * *

علامهٔ مجلسی در بابی که احادیث مربوط به وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نقل می‌نماید، گوید:

«از اخبار این باب معلوم شد که علی علیه السلام، جانشین پیامبر و سید اوصیاء می‌باشد. و در بیشتر این اخبار صریحا ذکر شده است که: مراد از

↙

↙ وصایت، همان خلافت عظمی است. و بقیهٔ آنچه که در روایات ذکر می‌گردد، مزیّتی را به همراه می‌آورد که، موجب تقدّم او بر دیگران است. و معلوم می‌کند که او بهترین مردمان است. حتی از انبیاء(به جز نفس نفیس پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم) چراکه هر کس غیر اوست از سایر خلق، جزء بشر محسوب می‌گردد. پس بدین سان ارجحیّت او برایشان ثابت می‌شود. که این مقامی والاتر از خلافت و امامت است و هیچ عاقلی در اینکه، این مقام لازمه‌اش این است که از آن دو مقام دیگر والاتر باشد شک نمی‌کند. وانگهی کدام فرد عاقل جایز می‌داند، کسی که نه پیامبر است و نه امام، برتر از انبیاءباشد؟

از سایراخبار نیز معلوم می‌شود که امام برتر از تمام صحابه و تمام امّت است و عقل سلیم، مقدم داشتن غیرافضل را بر افضل نمی‌پذیرد. اکثر اخبار آورده شده در این باب، شامل مطالبی است که بر امامت دلالت می‌کند، که بعضی از آنها صراحتاً و بعضی تلویحاً به این مسأله اشارت دارند که سخن در مورد آنها موجب طولانی شدن کلام می‌گردد.

اکثر علمای عامه نیز به وصایت و جانشینی علی علیه السلام اذعان و اعتراف دارند. (همانگونه که در کتب خود، اخبار مربوط به آن را به تواتر و به تفصیل آورده‌اند و مرحوم سید هاشم بحرانی، مقداری از این احادیث را ذکر نموده است.) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید:

از جمله اشعار سروده شده در صدر اسلام در مورد وصایت علی علیه‌السلام، شعر عبدالله‌بن ابی سفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب می‌باشد. که او چنین سروده است.

و علی(صلوات الله و سلامه علیه) از ماست، صاحب خیبر و صاحب بدر است در آن روز که سپاهش والا گشت. وصیّ پیامبر مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) و پسر عمّ اوست. پس چه کسی به او رسد و همانندش قرار گیرد؟

و عبدالرحمن‌بن جعیل در این مورد چنین سروده است:

به جان خود قسم، باکسی بیعت کرده‌اید که او، حافظ دین، و معروف به

↙

## (۱۴۱) حدیث چهارم

ابن بابویه به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت کرده است که:

روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خطبه می‌خواندند، فرمودند:

ای گروه مردم! اقبال کرده به سوی شما، ماه خدای تعالی با برکت و رحمت و مغفرت.

و از فضایل ماه مبارک رمضان می‌فرمودند؛ تا اینکه

## راوی گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود:

من برخاستم و عرض کردم: یا رسول الله! در این ماه مبارک چه عملی نیکوتر و پسندیده‌تر خواهد بود؟

فرمود: یا اباالحسن! بهترین اعمال در این ماه، باز داشتن نفس است از آنچه حق تعالی آن را حرام فرموده. این را گفت و گریه کرد.

عرض کردم: سبب گریه شما چیست؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: گریهٔ من از برای آن است که بی‌دینان قوم، دراین ماه محترم، ریختن خون تو را حلال می‌دانند گویا می‌بینم به چشم خود که تو در نماز باشی و برانگیخته شود، بدبخت‌ترین مردم اوّلین و آخرین ـ که جفت پی‌کننده ناقهٔ صالح است ـ و به فرق تو ضربتی زند که ریشت را از خون سرت خضاب کند.

عرض کردم: یا رسول الله! در این حال دین من به سلامت خواهد بود؟

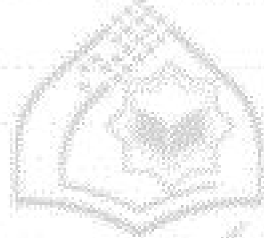
فرمود: بلی دین تو به سلامت خواهد بود. پس فرمود:

---

✍ پاکدامنی و موفق است. علی (علیه‌السلام)، وصیّ مصطفی (صلی‌الله علیه آله‌و سلمّ) و پسر عم اوست. و نخستین کسی است که نمازگزارد و برادر دین و تقوا است. (بحارالانوار علامه مجلسی ۲۰/۳۸)

یا علی! هر که تو را کشد مرا کشته [و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است] و هر که به تو ناسزا گوید، به من ناسزا گفته زیرا که تو از من به منزلهٔ نفس منی. روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من و حق تعالی من و تو را آفرید و ما را از میان مردم برگزید؛ مرا از برای نبوّت اختیار کرد و تو را از برای امامت. هر که انکار امامت تو کند انکار نبوّت من کرده.

یا علی! تو وصیّ من و پدر دو فرزند منی و تو جفت دختر من و خلیفهٔ منی در میان امّت من در زمان حیات من و بعد از من. امر تو امر من است، و نهی تو نهی من است. قسم به آن کسی که مرا به نبوّت به سوی خلق فرستاده و مرا بهتر از همه مردم کرده است، که تو یا علی! حجّت خدائی بر خلق، و امین خدائی در اسرار او و خلیفه خدائی بر بندگان او.(١١)



## (١۴٢) حدیث پنجم

ابن‌بابویه از حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام روایت کرده است که:

شخصی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرض کرد: تو ادّعا می‌کنی که من امیرالمؤمنین‌ام تو را بر ما که امیر کرده؟

حضرت فرمود: حق تعالی مرا بر مؤمنین امیر کرده.

آن شخص به خدمت رسول خدا آمد، عرض کرد: یا رسول‌الله! علی راست می‌گوید که خدا مرا بر مؤمنین امیر کرده است؟

رسول خدا از این سخن در غضب شد و فرمود:

علی امیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجّلین است و حق تعالی عقد ولایت او را در بالای عرش بسته و ملائکه را گواه گرفته است بر اینکه:

علی علیه‌السّلام خلیفهٔ خدا است بر خلق و حجّت خدا است بر ایشان و

---

١١ ـ امالی صدوق /٨۵-٨۴ چ موسسه اعلمی ـ بیروت.
بحارالانوار ٣۵۶/٩۶.

امام مسلمانان است. طاعت علی مقرون به طاعت خداست و معصیت او مقرون به معصیت خدا.

هر که علی را نشناخت مرا نشناخته و هر که او را شناخته، مرا شناخته و هر که انکار امامت او کند انکار نبوّت من کرده و هر که امارت او را حاشا کند، رسالت مرا حاشا کرده و هر که فضیلتی از علی علیه‌السّلام براندازد فضیلت مرا ناقص کرده و هر که با علی علیه‌السّلام داوری کند، با من داوری کرده.[۱۲] و هر که او را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته.

زیرا که علی علیه‌السّلام از گِل من آفریده شده و او جفت دختر من و پدر دو فرزند من است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین [علیهم السّلام] همه حجّت‌های خدائیم بر خلق.

هر که ما را دشمن دارد او دشمن خدا است و هر که ما را دوست دارد، او دوست خدا است.[۱۳]*[۱۴]

---

۱۲ - در اصل: به جای «هر که با علی علیه السلام داوری کند، با من داوری کرده» جمله دیگری است: «هر که او را بکشد، مرا کشته است».

۱۳ - امالی صدوق /۱۱۴-۱۱۳ چ موسسه اعلمی - بیروت.

النوادر /۱۲۱.

اثبات الهداة ۵۵/۲.

مدینة المعاجز ۸/۱.

معالم الزلفی ۲۵/۱.

*۱۴ - ابن بطریق آورده است:

و هنگامی‌که سرور«کسانی‌که ایمان می‌آورند» و رئیس مؤمنین و شریف و امیر ایشان، نظیر او در کسانی‌که ایمان می‌آورند وجود نداشت، سرور، امیر و رئیس و شریف در آنان اولی است در تقدم، بر کسی‌که این مقامات را دریافت نکرده است و برای همین است که این صفات پسندیده و زیبا، قدمت و سیادت او را واجب می‌کند. پس در این هنگام که همهٔ این صفات در علی علیه السّلام جمع شده است، اقتدای به او موجب سلامت می‌گردد.

(العمدة ابن بطریق /۲۰۴)

## (۱۴۳) حدیث ششم

ایضاً ابن بابویه از حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

نَحنُ اَئمة المسلمینَ وَ حجج اللهِ عَلَی العالمینَ وَ سادةُ المؤمنینَ و قادة الغّرالمحجّلینَ وَ مَوالی المؤمنین.

و فرمود: ما امان اهل زمینیم، چنانکه ستارگان أمانند مر اهل آسمانها را*(۱۵) و مائیم آنانی که آسمان به سبب ما بر پا شد و به ما آسمان نگاه داشته شد از اینکه به زمین بیفتد. و بما نگاه داشته شد زمین، از اینکه اهل خود را فرو نبرد و به سبب ما، آسمان باران بارد و به سبب ما رحمت خدا بر روی زمین پهن گردد. و به سبب ما زمین برکتهای خود را از معادن ونباتات

---

*۱۵ ـ شیخ مظفّر گوید:

هیچ شکّی نیست که این حدیث از دلایل واضح بر امامت اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد زیرا که کسی برای اهل زمین، امان نمی‌باشد مگر اینکه در نزد خدا گرامی بوده و دارای امتیاز اطاعت، و دیگر مزیّتهای والا باشد. و اینکه او معصوم باشد، چرا که شخص گناهکار بر نفس خود ایمن نیست چه رسد به اینکه بر دیگری امان باشد و مخصوصاً اگر بزرگ باشد، پس عصمت، از بزرگترین امور است و حجّت بر او لازم است، پس هنگامی‌که برترین مردم معصوم بودند، امامت آنها مشخص می‌شود و آن دلیلی است بر بقای آنها مادامی که زمین باقی است.

(دلائل الصدق ۴۸۳/۲)

و همو در ص ۴۸۵ آورده است:

واین اخبار مانند آنچه که گذشت دلالت بر مطلوب دارد. زیرا، آشکار است که اهل بیت علیهم السّلام در مکان اطاعت و وجوب آن قرار دارند، و پیروی از آنها، نجات و غفران را حاصل می‌کند و تخلّف از آنها هلاکت است، و این مقتضی امامت است.

**و اشجار و میوهٔ درختان و غیرها از شکم خود بیرون اندازد. و اگر ما نباشیم، زمین فرو برد اهل خود را.**

**پس آن حضرت فرمود: از آن زمان باز که حق تعالی آدم را آفرید، زمین را در هیچ وقتی خالی از حجّت نگذاشته است و اگر خالی از حجّت می‌ماند احدی خدا را بندگی نمی‌کرد.**

## راوی گوید:

**از آن حضرت سؤال کردم: چه نفع بخشد مردم را حجّتی که پنهان باشد.**

**فرمود:**

**مانند انتفاع مردم به آفتاب، زمانی که در زیر ابر پنهان باشد.** (۱۶)*(۱۷)

---

۱۶ ـ امالی صدوق /۱۵۷-۱۵۶ چ موسسه اعلمی ـ بیروت.

کمال‌الدین /۲۰۷.

احتجاج طبرسی /۳۱۷.

مناقب آل ابی‌طالب ابن شهر آشوب ۱۶۷/۴.

منتخب الانوار المضیئة /۳۲.

*۱۷ ـ علامه مجلسی گوید:

از اینجا معلوم می‌شود که امام غایب فیوض و برکاتش به خلق می رسد. و اگر شبههٔ عامی در میان خلق به‌هم رسد، ایشان را هدایت می نماید، به نحوی که او را نشناسند و بسا باشد که غیبت او برای جمعی لطف باشد، که حق تعالی داند که اگر آن حضرت حاضر شود، ایمان نخواهند آورد، بلکه اکثر خلق چنین‌اند. زیرا که در حضور آن حضرت، تکالیف شدیدتر خواهد بود در جهاد با اعدای دین، و غیر آن.

و بسا باشد که دیده‌های کورْوَش و دلهای اخفش ایشان، تاب انوار و اسرار آن حضرت نیاورند، چنانچه شب‌پره از نور آفتاب منتفع نمی گردد. و بسیاری از سلاطین و متکبران هستند که در غیبت امام ایمان دارند، و آرزوی حضور او می‌نمایند. و با حضور آن حضرت که شریف و وضیع و پادشاه و گدا را با هم برابر کرده‌اند، بسا باشد که تاب نیاورند و کافر شوند. چنانچه طلحه و زبیر را

↙ حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام با غلامی که در روز پیش آزاد شده بود، در عطا برابر گردانید و باعث کفر ایشان گردید و آن ضررها که از ایشان به دین و اهل دین رسید.

و از برای لطف بودن وجود امام علیه‌السّلام در حال غیبت، همین بس است که اعتقاد به وجود او وامامت او، موجب حصول ثواب غیر متناهی برای ایشان می‌گردد.

و سید مرتضی علیه الرّحمة در شافی و رساله غیبت و غیر او، چند جواب فرموده‌اند از اعتراض به عدم انتفاع مردم به امام غایب:

اول ـ آنکه چون در همه وقت، احتمال ظهور آن حضرت را می‌دهند، همین معنی، باعث انزجار ایشان از بعضی قبایح می گردد. پس فرق است میان عدم امام و غیبت او.

دوم ـ آنکه حق تعالی لطف را به‌عمل آورده و مانع از انتفاع مردم، دشمنان آن حضرتند. چنانچه رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در مکّه بود، وکفّار قریش مانع بودند از انتفاع مردم از آن حضرت. خصوصاً در آن چند سال که آن حضرت در شعب ابی‌طالب با سایر بنی هاشم پنهان، و کفّار قریش مانع بودند از آن که کسی به خدمت آن حضرت برسد؛ و در آن ایام که در غار مخفی بود، تا هنگامی که به مدینهٔ مشرّفه نزول اجلال فرموده، و هیچیک از اینها، منافی لطف در وجود نبی نبود.

سوم ـ آنکه ممکن است که علت غیبت امام، به دوستان نیز راجع شود، به آنکه حق‌تعالی داند که اگر امام ظاهر شود، ایشان ایمان نخواهند آورد، و این باعث کفر ایشان می گردد.

چهارم ـ آنکه لازم نیست که انتفاع عام باشد. ممکن است که جمعی آن ↙

## (۱۴۴) حدیث هفتم

ایضاً ابن‌بابویه به اسناد خود از حذیفة‌بن اسید الغفاري روایت کرده است که، رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم به من فرمود:

ای حذیفه! بعد از من علی علیه السّلام حجّت خدا است بر تو. کفر به علی کفر است به خدا و شرک به علی شرک است*(۱۸) به خدا. و شک به علی

---

↙ حضرت را ببینند و از او منتفع شوند.

سید مرتضی رحمه‌الله، بعد از ذکر بعضی از وجوه متقدّمه فرموده است که: انتفاع امت به امام، تمام نمی‌شود مگر به امری چند از جانب خدا که باید به عمل آورد، و امری چند از جانب امام که باید حاصل شود، و امری چند از جانب خدا که باید به عمل آوریم.

اما آنچه از جانب خداست، آن است که امام را ایجاد نماید و متمکّن گرداند او را از قیام به لوازم امامت، از علم و شرایط امامتِ و نصّ کردن بر امامت، و بر او لازم گردانیدن که قیام نماید به امورات.

و اموری که از جانب امام است آن است که قبول نماید آن تکلیف را، و برخود قرار دهد که قیام به آن نماید.

و اما آنچه راجع به امت می‌شود، آن است که متمکّن گردانند امام را از تدبیر امور ایشان، و دفع حایلها و مانعها از آن بکنند، و اطاعت و انقیاد او نمایند، و آنچه تدبیر می‌نماید به عمل آورند. پس آنچه راجع به خدا می‌شود، اصل است در این باب، باید اول به عمل آید.

پس آنچه تعلّق به امام دارد، متفرّع بر آن می‌گردد. و آنچه تعلّق به امت دارد، بر هر دو متفرّع می گردد.

پس تا به عمل نیاید آنچه تعلق به خدا و به امام دارد، بر امت چیزی لازم نمی‌شود. و بعد از آن که آنها متحقّق شود از جانب خدا و امام، اگر مانع از جانب امت به هم رسد و باعث غیبت امام گردد، ضرر به لطف الهی نمی‌رساند. و آنچه بر خدا و امام لازم است، به‌عمل آورند و تقصیر از جانب امت خواهد بود.

(حیات القلوب علاّمهٔ مجلسی ۳ / ۵ - ۶)

*۱۸ - در این باره در پاورقی حدیث اول همین باب به تفصیل سخن گفته شد.

علیه السّلام شک است در خدا.

و الحاد،ـ یعنی از دین برگشتن ـ در علی، الحاد است به خدا. و انکار حق علی علیه‌السّلام، انکار است در حق خدا. و ایمان به علی علیه السّلام، ایمان‌است به خدا.

زیرا که علی، برادر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است و وصیّ او و امام امت، و سرور ایشان است. و او حبل الله المتین است ـ یعنی ریسمان محکم خدا است*(۱۹) که هرگز گسیخته نگردد. و عروةالوثقی دین است ـ

---

*۱۹ ـ علامّهٔ مجلسی در بحارالانوارآورده است:

بدان که حبل، بر هر چیزی که بدان توسل جویند برای رسیدن به مقصود، اطلاق می‌شود. و از آن جمله است حبل امان، زیرا سبب نجات است. وکتاب و عترت به حبلی که به آن تمسّک می جویند تا به رضا و قرب و ثواب او برسند، تشبیه شده است.

(بحارالانوار مجلسی ۲۰/۳۶)

طبرسی، ذیل آیهٔ "به ریسمان الهی چنگ زنید" گوید:

یعنی به او تمسّک جوئید. وگفته شده از غیر به وسیله آن امتناع بورزید. و گفته شده در معنی حبل الله، اقوالی است:

اوّل: آنکه مقصود،قرآن است.

دوّم: آنکه دین خدا و اسلام می‌باشد.

و سوّم: آنچه که أبان بن تغلب از جعفربن محمد علیه السّلام روایت کرده، که فرمودند: ما ریسمان خدایی هستیم که فرمود: «و اعتصموا بحبل الله جمیعا». و اولی همهٔ این موارد است.

(مجمع البیان شیخ طبرسی ۴۸۲/۲)

علامه شیخ مظفر در این باره گوید:

مراد از ریسمان الهی، واسطه‌ای بین خدا و بندگان او است. و اعتصام به او پیروی کردن و تمسک به خداست ، و منع پراکندگی از آن، عدم مخالفت از اوست و این به معنی امامت است.

↙

**یعنی: دست آویزی که لَانْفِصَامَ لَهَا یعنی هرگز شکسته و گسیخته نگردد.**
**دو کس در خصوص علی علیه السّلام هلاک گردد:**
**یکی آنکه در محبتش غلوّ کند و دیگری آنکه در معرفتش تقصیر نماید.**
**فرمود: ای حذیفة! البته از علی دوری مگزین که از من دور شده‌ای. و البته مخالفت با او مکن که با من مخالفت کرده‌ای. علی از من است و من از علیم*(۲۰). خشم او، خشم من است و رضای او رضای من.(۲۱)**

---

سپس چنین ادامه می دهد:
و روشن است که مراد از جملهٔ «وجود آنها مانع اختلاف است»، این است که: به وجود ایشان، اختلاف در امامت رفع می شود، چراکه تعیین امام از جانب خداوند است و ارجاع امر امامت به اختیار مردم ممنوع است تا سبب اختلاف نگردد.

**(دلائل الصدق ۲/۳۳۲)**

شیخ نعمانی نویسد:
اگر رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم ما را به ریسمان الهی دلالت نمی‌فرمود ـ همان ریسمانی که خدای مارا فرمان داده که به آن چنگ زنیم و از آن جدا نگردیم ـ دشمنان را روا بود که از سر عناد و حسادت، آن را تأویل کنند، و به آن تأویل، عدول کنند از آن کس که خدا او را قصدفرموده و رسولش بر آن دلالت کرده است.

**(غیبة‌النعمانی /۴۲)**

* ۲۰ - صاحب کتاب کشف الغمّة نویسد:
فرمایش پیامبرصلّی الله علیه و آله و سلّم "او از من است و من از او"، دلالت بر منزلت و جایگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌کند. و اینکه‌او به نهایت مرتبت شرف و کمال رسید... و نیز دلالت می‌کند بر اینکه هریک از آن دو بزرگوار، رکنی برای دیگری و نازل منزلت هم هستند و او راضی نمی‌شود که در حق وی کوتاهی کنند. زیراعلی علیه السّلام از اوست، تا آنجا که پیامبر نفس خود را از علی قرار داد. صلوات‌الله و سلامه علیهما و آلهما.

**(کشف الغمّة،اربلی، ۱/۹۶)**

۲۱ ـ امالی صدوق /۱۶۵چ مؤسسه اعلمی ـ بیروت.

## (۱۴۵) حدیث هشتم

ابن‌بابویه به اسناد خود از حضرت امام‌محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که، رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

علی علیه السّلام خلیفهٔ خدا است و خلیفه من.*(۲۲)

و علی علیه السّلام حجّت خداست و حجت من و علی علیه السّلام باب خداست و باب من و علی علیه السّلام برگزیده خداست و برگزیدهٔ من و علی علیه السّلام محبوب خداست و محبوب من؛*(۲۳)

---

الکشکول فیما جری علی آل الرسول /۹۳.

اثبات الهداة ۵۷/۲ و ۱۷۸/۲.

معالم الزلفی ۲۷/۱.

*۲۲ - ابن شهر آشوب در مناقب آورده است:

در حدیث ابن رافع است که ابوبکر به عباس گفت: خدای تو را هدایت کناد؛ بدان که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شمارا جمع نمودو فرمود: ای پسران عبدالمطّلب! خداوند پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه برای او از خانواده اش، وزیر، برادر، وصی و خلیفه‌ای در خاندانش قرار دارد، پس چه کسی از شما با من بیعت می‌کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفهٔ من در خاندانم باشد؟ پس علی علیه‌السّلام با او بیعت کرد در آنچه که او شرط گذاشت.

و هنگامی که این جمله صحّت داشته باشد، بعد از پیامبر اکرم صلّی‌الله علیه و آله و سلّم امامت بلا فصل او واجب است.

(مناقب ۲۶/۲)

*۲۳ - علامه اربلی گوید:

محبت علی علیه السّلام شاخه ای از محبت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است؛ و تصدیق او در همهٔ آنچه که او عمل نموده است ؛ و محبت پیامبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و تصدیق او، فرع بر شناخت خدا و وحدانیت اوست. و عمل به اوامر و دوری از نواهی واخذ به قرآنش و سنّت پیامبرش صلّی‌الله علیه

و علی خلیل خدا است ـ یعنی دوست صادق او است ـ و خلیل من و علی شمشیر خداست و شمشیر من و علی علیه‌السّلام برادر من است و مصاحب من و وزیر من و وصی من است. دوست او دوست من است و دشمن او، دشمن من است، جنگ کردن با علی، جنگ کردن با من است و صلح کردن با علی علیه‌السّلام صلح کردن با من است. قول او قول من و امر او امر من است و او جفتِ دختر من است و فرزند او، فرزند من. علی علیه‌السّلام، سیداوصیاء و بهترین امت است.(۲۴)

## (۱۴۶) حدیث نهم

ایضاًابن‌بابویه از ابن عباس روایت کرده است که، رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود:

یاعلی! انت امام المسلمین و امیرالمؤمنین
و قائد الغرّالمحجّلین و حجةالله علی الخلق اجمعین.
و انت سید الوصیّین و وصیّ سید النبیّین.

و چون در شب معراج به آسمان هفتم رفتم و از آنجا به سدرةالمنتهی و از آنجا به حجابهای نور رسیدم، حق تعالی مرا به مناجات خود گرامی

---

↲ و آله و سلّم، از واضحات است که اگر همهٔ مردم بر این فطرت خلق شده بودند آتش را خلق نمی‌کرد.

(کشف الغمّة اربلی ۱/۱۰۰)

۲۴ - امالی صدوق ۱/۱۷۰-۱۶۹ چ مؤسسه اعلمی - بیروت.

کنزالفوائد کراجکی ۱۳/۲.

الصراط المستقیم علاّمهٔ بیاضی ۳۴/۲.

اثبات الهداة ۱۲۵/۲.

بحارالانوار ۱۳۷/۳۸ و ۱۵۱.

داشته، فرمود:

ای محمد!

[گفتم:

"لبّیک و سعدیک، تبارکتَ و تعالیتَ".

خدای تعالی فرمود:][۲۵] علی امام دوستان من است و نور کسی است که مرا اطاعت کند و او آن کلمه‌ای است که پرهیزکاران به او پیوسته و اطاعت او را بر خود واجب دانسته‌اند.

اطاعت او اطاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من.

ای محمد! این مژده را به علی برسان.

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول‌الله! پایهٔ من بدانجا رسیده که خدای‌تعالی مرا در آسمان یاد کند؟

رسول خدا فرمودند: بلی به جهت این کرامت، خدای‌تعالی را شکر کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به سجده افتاد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی! سر از سجده بردار که حق تعالی فخر و مباهات کرد به تو بر ملائکهٔ خود.[۲۶]

## (۱۴۷) حدیث دهم

ایضاً ابن‌بابویه رحمه‌الله به‌سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام

---

۲۵ ـ در اصل اضافه دارد.

۲۶ ـ امالی صدوق ۱ / ۲۴۷ چ مؤسسه اعلمی بیروت.

بشارة‌المصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم / ۳۵.

التحصین ابن طاووس / ۵۶۳.

اثبات الهداة ۲ / ۵۹.

بحارالانوار ۱۸ / ۳۳۷.

روایت کرده است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

جبرئیل مرا خبر داد که حق سبحانه و تعالی جلّ شأنه فرمودند:

علی بن ابی‌طالب حجّت من است بر خلق و حاکم است در دین من. بیرون آورم از صلب او امامانی که بر پادارند امر دین مرا و بخوانند مردم را به راهی که رضای من در آن است و به سبب ایشان برطرف کنم عذاب را از بندگان*(۲۷) و کنیزکان خود و به سبب ایشان، نازل گردانم رحمت خود را بر آنها.(۲۸)

## ۱۴۸) حدیث یازدهم

ایضاًابن بابویه به سندخود از ابن‌عباس روایت کرده که، رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

حق تعالی وحی فرستاد به سوی من که قرار دهم برای تو از امت تو برادری و وارثی و خلیفه و وصیّی.

عرض کردم :پروردگارا آن کس، که خواهد بود؟

فرمود: آنکه بعد از تو امام و حجت من‌است.

عرض کردم: کدام است؟

فرمود: آنکه دوست او دوست من است و آن کسی که در راه من جهاد کند و جنگ کند با ناکثینِ عهد من و قاسطین در حکم من و مارقین از دین من و او آن کسی است که از روی حقیقت دوست من است و او جفت دختر تو و

---

*۲۷ ـ برای تبیین‌این کلام شریف به‌پاورقی ۲* از باب دهم مراجعه‌شود.

۲۸ ـ امالی صدوق /۴۳۷ چ مؤسسه اعلمی ـ بیروت.

المحتضر /۹۲.

اثبات الهداة ۴۸۴/۱.

الجواهر السّنیة /۲۳۱.

بحارالانوار ۱۲۷/۲۳.

پدر اولاد تو علی بن ابی‌طالب است.(۲۹)

## (۱۴۹) حدیث دوازدهم

ایضاً ابن بابویه به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که، رسول خداصلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سدرة‌المنتهی و از آنجا به حجابهای نور رسیدم، پروردگار من، مرا ندا کرده و فرمود:

یا محمد! تو بندهٔ منی و من پروردگار تو. برای من فروتنی کن و مرا بندگی کن و بر من توکل کن و به من اعتماد کن. تو را بندهٔ برگزیده و حبیب و رسول و نبیّ خود کردم و به این راضی شدم و برادر تو علی را خلیفه و باب خود قرار دادم. و علی حجّت من و امام من است در مخلوق من. به علی علیه السّلام شناخته می‌شوند، دوستان من از دشمنان من. به او جداشود،لشکر شیطان از لشکر من. به او برپا شود دین من. محافظت شود حدود من و جاری شود احکام من. به تو و علی و امامان از اولاد علی، رحمت کنم بر بندگان و کنیزکان خود،و مهدی،قائم شما، آباد گرداند زمین را به تسبیح وتقدیس و تکبیر و تمجید من. من پاک گردانم زمین را به قائم شما، از لوث دشمنان خود. و عطاء کنم آن را،از روی استحقاق بر دوستان خود. به دست قائم شما پست گردانم کلمهٔ کفر را وبلند نمایم کلمهٔ اسلام را.

به او زنده کنم بلادو عباد را وبه او آشکار گردانم گنجهای زمین و ذخیره‌های آن، ـ یعنی معادن را ـ به مشیّت خود.

و او را بر همهٔ‌اسرار پنهانی‌خود آگاه‌گردانم‌به‌ارادهٔ‌خود و یاری‌کنم او را به ملائکهٔ خود تا آنکه او رامدد کنند در انفاذ امر من و آشکار گردانیدن دین

---

۲۹ ـ امالی صدوق ۱/ ۴۴۰ ـ ۴۳۹ چ مؤسسه اعلمی ـ بیروت.
اثبات الهداة ۲/ ۶۷.

من و قائم‌شما دوست حقیقی من و مهدی‌بندگان من‌است‌از روی صدق.[۳۰]

## (۱۵۰) حدیث سیزدهم

ایضاً‌ابن بابویه به‌سند خود از محمدبن حرب ـ امیر مدینه ـ روایت‌کرده است که، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، مانند نوریم که از نور منشعب شود، یا روشنی که از روشنی جدا گردد.

مگر ندانسته‌ای ، ای پسر حرب! که محمد و علی علیهما و آلهما السّلام نوری بودند در برابر حق‌تعالی پیش از آفرینش همهٔ مخلوقات، به دو هزارسال و چون ملائکه مشاهدهٔ آن نور کردند؛دیدند که اصل و منشأ آن نور، نور دیگر است و این از آن اصل منشعب شده و می‌درخشد.

عرض کردند : الهی! این چه نوری است که مشاهده می‌کنیم؟

وحی آمد که: این نور از نور من است.اصل آن نبوت است و فرع آن امامت. و نور نبوت از آن محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم است، که بنده و رسول من است. و نور امامت از آن علی است که حجت و ولیّ من است و اگر ایشان نبودند، هیچ مخلوقی را نمی‌آفریدم.[۳۱]*[۳۲]

---

۳۰ ـ امالی صدوق ۵۰۵/۱ ـ ۵۰۴ چ مؤسسه اعلمی ـ بیروت.

مشارق انوار الیقین/۶۰.

النوادر /۱۱۸و ۲۲۲ .

اثبات الهداة ۵۳۲/۱ .

بحارالانوار ۵۱ / ۶۵ ـ ۶۶.

الجواهرالسّنیّه / ۲۳۵.

۳۱ ـ معانی الاخبار صدوق /۳۵۱ ـ ۳۵۰ چ مکتبة الصدوق ـ تهران.

این حدیث در مصدر طولانی بوده است که مؤلّف، سطوری چند از آن را آورده است.

# (۱۵۱) حدیث چهاردهم

**ایضاًابن بابویه به سند خود از حضرت امام حسن علیه السّلام روایت کرده است که، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:**
**امامان پس از من، به عدد نقبای بنی اسرائیل*(۳۳) و حواریّ**

---

*۳۲ ـ صاحب کتاب خلاصهٔ عبقات الانوار آورده است:
و برای چه خداوند، نور او را قبل از دیگران آفرید؟آیا برای این نیست که او برترین جمیع خلایق است؟!
و هنگامی‌که تقدم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خلق، دلیل بر افضلیت اوست، همین تقدم در خلقت، بر افضلیت علی علیه السّلام نیز دلالت می‌کند، به علت یکی بودن نوری که هر دو از آن خلق شده‌اند.
و تمام اینها اقتضا می‌کند که همهٔ کمالات موجود در پیامبر، در امیرالمؤمنین علیه السّلام هم موجود باشد.
(خلاصهٔ عبقات الانوار ۴ / ۱۷۳)
*۳۳ - مرحوم آیةالله سید صدر الدین صدر می‌نویسد:
این مضمون در تمامی احادیثی که جانشینان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را دوازده نفر از قریش ـ یا بنی هاشم ـ معین کرده، تکرار شده است. این احادیث را ابن حنبل و دیگر بزرگان علم الحدیث روایت کرده‌اند. و این احادیث، مصداقی ندارد، جز آنچه شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه به آن معتقد است، یعنی دوازده امام‌که از علی‌بن ابی طالب آغاز می شود و به حضرت محمدبن الحسن المهدی صلوات لله علیهم پایان می پذیرد. خدای سبحان ما را از پیروان و دوست‌داران ایشان قرار دهد.
(المهدی، ص ۱۰۷)
ابن شهر آشوب در کتاب "متشابه القرآن و مختلفه" دربارهٔ تشبیه عدد ائمه به عدد نقباء بنی اسرائیل گوید:
خدای متعال در قرآن فرماید:
"سنّة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنّتنا تحویلا"(اسراء/۷۷).

↙

↙ و نیز فرماید:
"سنة الله فی الذین خلوا من قبل"...( احزاب /۶۲)
و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:
"تمام آنچه در بنی اسرائیل وجود داشت، در این امت ،تکرار می‌شود."
از سوی دیگر خدای تعالی می‌فرماید: "خدای به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داد که آنان را در زمین خلیفه گرداند، چنانکه کسانی را که پیش از ایشان بودند، خلیفه گردانید" (نور/۵۴).
و در مورد عدد خلفای بنی اسرائیل ، فرمود:
"و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا " (مائده / ۱۲).
پس باید تعداد جانشینان خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم ، به عدد آنان، دوازده تن باشد. و شک نیست که نقباء بنی اسرائیل، خلیفه بودند".
سپس ، روایات مربوط به عدد ائمه را و اینکه به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند، نقل کرده و می‌افزاید:
این اخبار، با تواتر معنوی خود حجّیت دارند، گرچه یکی از آنها ـ لفظاً یا سنداً ـ خبر واحد باشد. بعلاوه، اهل بیت علیهم‌السلام بر آن اجماع کرده‌اند، و اجماع آنها حجت است. و عمل به روایت آنها، از عمل به روایت دیگران سزاوارتر است.
همچنین اهل سنت، بر عمل به اخبار آحاد اتفاق دارند. و آن را بر قیاس مقدّم می‌دانند. در مورد خود اخبار نیز، نقل عادل‌ترین راوی و نزدیکترین راوی به مرویّ عنه را ـ به دلیل آشنایی بیشتر او ـ مقدم می‌دانند بر نقل دیگران که عدالت آنها کمتر یا آشنایی آنها دورتر است. از این رو، روایت ابویوسف و محمد از ابی حنیفه، و روایت مزنی و ربیع از شافعی را مقدم بر روایت دیگران می‌دانند.
پس از این مقدمه، می‌گوییم: امت مسلمان اتفاق دارند برعدالت کسانی که شیعه آنها را امام می‌داند و احکام خود رااز آنها می‌گیرد. اما عدالت دیگر راویان، میان فرقه‌های مختلف محلّ بحث و جدل است.فضائل آشکار
↙

عیسی‌بن‌مریم اند. کسی که ایشان را دوست دارد، مؤمن است. و کسی که ایشان را دشمن دارد، منافق است. و ایشان حجّتهای الهی اند در میان خلق و ایشان علمهای هدایت اند در میان مردم(۳۴).

## (۱۵۲) حدیث پانزدهم

ایضاً ابن بابویه به سند خود از تمیم‌بن بهلول روایت کرده است که،از عبدالله بن ابی الهذیل سؤال کردم که:

منصب‌امامت‌در چه‌کسان‌سزاوار است؟ و علامت‌امام‌در چه‌چیز است؟

گفت: دلیل اهل ایمان و حجّت خدا بر مؤمنان و قائم به امر مسلمانان، ومبیّن معنی قرآن و برپادارندهٔ احکام الهی کسی است که او برادر رسول خدا است و خلیفهٔ او است در میان امّت او و وصیّ او است بر ایشان و صاحب اختیار اوست از جانب او در امور او و او در میان امّت پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم به منزلهٔ هارون است در قوم موسی و آن کسی

---

✍ امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام ـ از نظر علم، کثرت مصاحبت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ، معصوم بودن از گناهان، شرکت با پیامبر در مباهله ـ جای تردید در تقدیم آنها بر دیگران نمی‌گذارد. و در مورد نسل امام حسین علیه السّلام نیز مطلب از نظر تاریخی روشن است. و لذا روایاتی که این بزرگواران از پیامبر خاتم نقل کرده‌اند، بیشتر محل اعتماد است. و همهٔ مسلمانان باید خبر آنان را بر خبر دیگر راویان احادیث مقدم دارند. و این تقدیم ، خود، ـ علاوه بر دلایل دیگر ـ دلیل بر امامت آنان خواهد بود.

بنگرید به:منتخب الاثر /۵۴ ـ ۵۵ پاورقی باب ۲ از فصل ۱، که کلام ابن شهر آشوب را عیناً نقل کرده است.

۳۴ ـ کفایةالاثر /۱۶۶ چ خیام ـ قم.

مناقب ابن شهر آشوب ۲۹۵/۱.

اثبات الهداة ۵۷۸/۱.

بحارالانوار ۳۳۰/۳۶ و ۳۴۰.

است که حق تعالی اطاعت او را بر همهٔ مؤمنین واجب گردانیده و فرموده است:

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ. (۳۵)

یعنی: ای گروه مؤمنان! فرمان برید خدارا و پیروی کنید رسول و اولی الامر را ـ یعنی کسانی را که از میان شما صاحب اختیار شده اند در امور شما بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ

و فرموده است:

اِنَّمَا وَلِيُّكم اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يؤتون الزكوة وَ هُمْ رَاكِعُونَ. (۳۶)

یعنی: نیست شمارا ولی و صاحب اختیاری در امور دین و دنیای شما، مگر خدا و رسول او و آنکه برپا دارد نماز را، و بدهد زکات را در حالت رکوع.
و آن کسی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مردم را به ولایت او دعوت فرموده، و در روز غدیر خم از جانب خدای تعالی او را به امامت برقرار کرده. که در آن روز فرمود: ای گروه مردم!

اَلَسْتُ اَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ

یعنی آیا من در امور شما اولی به تصرّف نیستم از شما؟
همه گفتند: بلی.
فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ.

---

۳۵ - نساء / ۵۹.
۳۶ - مائده / ۵۵.

پس در حق او دعا کرد،و عرض کرد:

اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ ، وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اَعِزَّ مَنْ اَطاعَهُ.

پس به تبسّم گفت:

هو عليّ بن ابی طالب علیه السّلام، امیرالمؤمنین و قائدالغُرّ المحجّلین وَ افضل الوَصیّین وَ خَیرُ الخَلقِ اجمَعینَ بَعدَ رَسُولِ رَبِّ العالَمینَ. وَ بَعده الحسن ثُمَّ الحُسَینُ سِبطا رَسُولِ اللهِ ابْناخَیرِ النِّسْوانِ

یعنی: دو فرزند رسول خدایند و دو پسر بهترین زنان.

پس علی‌بن الحسین، پس محمدبن علی، شمرد تا محمدبن الحسن‌بن علی ـ یعنی: حضرت مهدی عجّل الله فرجه ـ هر یک از ایشان را بعد از دیگری. ایشان همه عترت رسول خدایند و همه به وصیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامت از جانب او، معروف اند، در هر عصری و زمانی و هر وقتی و اوانی.

ایشان حجّتند بر همهٔ اهل دنیا ـ الی اَنْ یَرِثَ اللهُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها ـ یعنی تا روز قیامت. و هر که با ایشان طریقهٔ مخالفت ورزد، گمراه و گمراه کننده و تارک حقّ و هدایت خواهدبود. و ایشانند تعبیر کنندگان آیات قرآن، و ایشانند سخن گویان از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به طریق بیان.و هر که بمیرد و ایشان رانشناخته باشد، موت او موت اهل جاهلیّت خواهد بود.

و از صفات ائمّهٔ دین است: ترک حرام و عفت و راستی در گفتار و صلاح در کردار و کوشش در عبادت پروردگار و ادای امانت مردم به ایشان ـ چه ابرار و چه فجّار ـ و طول دادن سجده در نماز و شب زنده داشتن به راز و نیاز و اجتناب از محارم و منهیات حضرت باری، و انتظار فرج در امور

مشکله به صبر و بردباری و حسن مصاحبت و صحبت با یاران و نیک جواب دادن به ایشان.

بعد از آن تمیم بن بهلول گفت: مثل این حدیث در امامت از ابو معاویه، از اعمش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من رسیده.[۳۷]

## (۱۵۳) حدیث شانزدهم

ایضاً ابن بابویه به سند خود از حضرت امام حسن علیه السّلام روایت کرده است که:

روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خطبه می‌خواند. بعد از حمد و ثنای خدای عزّ شانه فرمود:

ای گروه مردم! کَاَنّی اُدْعیٰ فَاُجیبُ ـ یعنی گویا داعی مرگ مرا به طرف پروردگار می‌خواند و من او را لبّیک می‌گویم و اجابت می‌کنم و می‌گذارم در میان شما دو چیز گران بها را. یکی کتاب خدا است و دیگری عترت خود ـ یعنی: خویشان و فرزندان خود را ـ که اهل بیت منند و هر گاه به دامن این دو چیز چنگ زنید و به آنها پیوندید، هرگز گمراه نگردید.*[۳۸] و از ایشان

---

۳۷ - کمال الدین ۳۳۶/۲ و ۳۳۷ چ دارالکتب الاسلامیه.
تأویل الآیات ۱۲۸/۱.
الارشاد ۱ / ۸.
طرایف / ۱۲۱.
کشف المراد / ۳۶۹.
انیس المؤمنین / ۴۲.
اثبات الهداة ۱۸۲/۲ و ۱۸۵ و ۲۳۷.

*۳۸ ـ شیخ نعمانی در این باره گوید:
همانا قرآن پیوسته با عترت، و عترت همراه باقرآن است. و آن دوبا هم ↙

↙ ریسمان محکم خدا هستند و همچنانکه پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است: از یکدیگر جدا نخواهند شد، و این خود برای کسی که خداوند گوش دل او راباز نموده (گوش شنوا دارد) و بینشی نیکو به او عطا فرموده، دلیلی است بر اینکه هر کس خواستار علم قرآن و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و حلال و حرام و خاص و عام آن باشد و بخواهد آن را از نزد غیر آنان که خدا اطاعتشان راواجب فرموده، و پس از پیامبر زمامدار قرار داده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به دستور خداوند آنان را قرین قرآن ساخته و قرآن رانیز تنها قرین ایشان فرموده‌نه دیگران، و نیز خداوند علم خود و احکام دین و واجبات و شریعتهای خود را به آنان سپرده، بخواهد بدست آورد، حتماً سرگردان و گمراه ونابود خواهد شد و دیگران رانیز به هلاکت خواهد کشاند. و منظور از عترت (علیهم السلام) همان کسانی هستند که رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم آنان را برای امت خود چنین تمثیل فرموده که:"اهل بیت من در میان شمابه‌مثل همچون کشتی نوح‌اند،که هر کس بر آن سوار شد رهایی یافت وهر کس از آن باز ماند غرق گردید".

و باز فرمود: اهل بیت من در میان شما، همانند باب حطه در بین بنی اسرائیل است که هر کس بدان در آمد گناهانش بخشوده و در خور رحمت و افزونی از آفریدگار خویش گشت، همانگونه که خدای عزوجل فرماید: "ادخلوا‌الباب سجّداً و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین" (بدان در سجده کنان در آئید و آمرزش بر زبان رانید تاگناهان شما را بیامرزیم، ما عطای نیکوکاران را بیافزائیم").

و امیرالمؤمنین علیه السّلام آن راستگوترین راستگویان، در خطبهٔ مشهور خودکه موافق و مخالف آن را روایت کرده می‌فرماید: بدانید آن علم که آدم آن را از آسمان باخود به زمین فرود آورد و همهٔ آنچه که برتری پیامبران تا خاتم النبیّین بدان بود یکجا در عترت خاتم پیامبران فراهم آمده است . دیگر به کدام سو خود را به هلاکت می‌افکنید ؟ بلکه به کجا می‌روید؟ ای کسانی که از تبار کشتی نشستگان هستید این مثل آن است در میان شما، پس همچنان‌که نجات یافت هر ↙

↙ کس در آن رفت و رهائی یافت، نجات ورهائی خواهد یافت کسی که بدین کشتی نجات پناه برد، وای بر کسی که از آنان باز پس ماند.
ـ یعنی از امامان (علیهم‌السلام)ـ.
و باز فرمود: مثل ما در میان شماهمچون غار (پناهگاه) است برای اصحاب کهف و مانند باب حطه است که آن در سلامت بود، پس جملگی از در سلامت در آئید.
وباز آنحضرت در همین خطبه فرمود:
آن عده از یاران پیامبر که وقایع را به خاطر می‌سپرند، می‌دانند که رسول خدا فرمود: من و اهل بیت من پاکان هستیم، پس بر آنان پیشی نجوئید که گمراه می‌شوید و از آنان باز پس‌نمانید که گرفتار لغزش خواهید شد، و باآنان مخالفت نکنیدکه در نادانی خواهید ماند، چیزی به آنان نیاموزید که از شما داناترند. خود در خردسالی داناترین مردمند و در بزرگی (بزرگسالی) نیز از همهٔ مردم داناترند، از حق و اهل حق در هرکجاکه هستید پیروی کنید. و از باطل واهل آن در هرکجا که هستید دوری گزینید.
اما این مردم ازکسانی که به چنین صفاتی آراسته بودند،و چنین ستایشها در حق آنها شده بود،و چنین دعوت و هدایت که از حق به سوی آنان شده بود روی برتافتند واز ایشان بریده، به دیگران پرداختند، و امر رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم را به بازی گرفتند وسخنش رابی مقدار وبیهوده انگاشتند و کسی راترک گفتند که خدا با زبان پیامبر خود صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمانبرداری و پرسش و فراگیری و بهره مندی از او را واجب ساخته، بنا به فرمودهٔ حق تعالی که: "اگر نمی‌دانید از آنان که یاد دارندبپرسید" و فرمایش دیگرش: " از خدا وپیامبر و اولی الامر خود فرمانبرداری کنید" و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم راهنمائی فرموده بود که رستگاری در آویختن به دامان او و عمل به گفتهٔ او و تسلیم در برابر دستور او است و نیز فراگرفتن از او و روشنائی خواستن از نور اوست.
ولی مردم، مدعی این حقیقت برای غیر آنان شدند و از ایشان به سوی ↙

↙ دیگران برگشتند و به جای آنان به دیگران راضی شدند. و بدین سبب خداوند نیز آنان را از دست یافتن به دانش دور گردانید. و هر کس خواهش نفس خود را (برابر سلیقه‌اش) برای خویش تأویلی کرد. و پنداشتند که با عقلهای خود و قیاسات و نظرات شخصی خودشان، از امامان (علیهم السلام) که خداوند برای هدایت و راهنمائی مردم منصوبشان فرموده بی نیاز هستند. پس به جهت سرپیچی آنان از دستور خدای عزّوجلّ و روی گردانیدن آنان از آنچه اختیار کردهٔ خداوندبود و اعراض از فرمانبرداری از او و نیز از کسی که او را برای خود برگزیده بود، خداوند آن مردم را به خودشان واگذاشت و به اختیار خودشان و به نظرات و اندیشه های خودشان رها نمود. و در نتیجه آنان به سرگردانی و گمراهی عمیقی دچار شدند و خود و دیگران رانابود و تباه ساختند و پیش خویشتن نیز چنان‌اند که خدای عزّوجلّ فرمود: "ای پیغمبر بگو آیا(می خواهید) شمارا از زیانکارترین افراد آگاه کنم ؟ آنان کسانی هستند که در زندگی دنیا راهشان گم شده و خود می‌پندارند که کار نیک می‌کنند".

تا جائی که گوئی مردم به کلّی سخن خداوند را در کتابش نشنیده اند که حاکی از گفتار ستمکاران این امت در روز قیامت است، به هنگام پشیمانی از رفتارشان نسبت به خاندان پیامبر خود و کتاب پروردگار خویش، آنجا که می‌فرماید:

"روزی که ستمکار دستهای خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر راه اطاعت می‌پیمودم، ای وای بر من کاش فلانی را دوست و یار خود نمی‌گرفتم." پس منظور از رسول چه کسی جز محمد صلّی الله علیه وآله و سلّم است؟ و این فلانی که نام نکوهیده اش به کنایه برده شده و دوستی و مصاحبت و رفاقت در همگامی با او بر ستمکاریی که از آن یاد شده چه کسی است؟

سپس گوید: "همانا او مرا از ذکر گمراه کرد بعد از آن که آن بر من عرضه شد" یعنی پس از در آمدن به اسلام و اقرار بدان، و این ذکر که دوستش او راپس از برخوردار بودن از آن ،نسبت بدان گمراه کرده کدام است؟ آیا آن ذکر، عبارت از قرآن و عترت نیست که مردم به کمک و پشتیبانی یکدیگر، بر آنان ستم روا ↙

داشتند، و آن دو را کنار گذاشتند؟ و خدای تعالی رسول خود را ذکر نامیده و فرموده: "به تحقیق خداوند به سوی شما ذکر که آن رسول است، فرو فرستاده" و باز فرموده: "اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید".

در اینجا "ذکر" چه کسی جز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است؟ و اهل "ذکر" به این ترتیب چه کسانی جز اهل بیت پیامبر که جایگاه علمند می‌تواند باشد؟ سپس خدای عزوجل می‌فرماید: "شیطان برای آدمی همواره خذلان‌آور است." پس همصحبتی دوستش را هم صحبتی با شیطان قلمداد کرد ـ همان دوستی که او را در دنیا از ذکر گمراه کرد و روز قیامت، خوار گردانید و دوستی او سودی برایش نخواهد داشت، و رفاقتش آنگاه که هر یک از دیگری دوری می‌جوید رفاقت شیطان است.

سپس خدای عزّوجلّ به حکایت از آنچه پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم در روز قیامت می‌گوید، می‌فرماید: "رسول گوید پروردگارا قوم من این قرآن را مهجور داشتند" یعنی این قرآنی را که تو، به آنان دستور دادی که به آن و به اهل بیت من چنگ زنند و از گرد آن دو پراکنده نشوند، مهجور داشتند.

آیا تمام این خطاب و این همه سرزنش برای مردمی نیست که قرآن از زبان پیامبر بر آنان و بر دیگر مردم نازل شده، آنان که از بین این امّت ستمکاران بر خاندان پیامبر خویشند، و رها کنندگان کتاب خدایند، آن کسانی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم در روز قیامت بر آنان گواهی خواهد داد که گفتهٔ او را دربارهٔ تمسّک به قرآن و خاندان رسول ندیده گرفتند و آن دو را کنار گذاشتند و از خواهشهای نفسانی پیروی کردند، و امر و نهی و رنگ و بوی گذرا و ناپایدار دنیا را بر دین خود ترجیح دادند به خاطر این که نسبت به محمد صلّی الله علیه وآله و سلّم و آنچه آورده بود ناباور بودند و به اهل بیت پیغمبرشان به سبب برتری که خداوند نسبت به ایشان، آنان را عطا فرموده بود رشک می‌بردند، مگر از پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم همان چیزی روایت نشده که اصحاب حدیث نیز منکر آن نیستند؟ و با همین آیات که خدا فرو فرستاده موافق است که آن حضرت فرمود: «گروهی از یاران من در روز قیامت از چپ و راست من برگرفته

می‌شوند. پس صدای من بلند می‌شود: پروردگارا یاران عزیزم، یاران عزیزم - و به روایتی دیگر: اصحابم، اصحابم» پس ندا می‌رسد: «ای محمد! تو نمی‌دانی آنان پس از تو، چه‌ها پدید آوردند و من می‌گویم: از من دور باشند. مرگ بر آنان، باد. مرگ بر آنان باد.»

فرمایش خدای عزّوجلّ این مضمون را مورد تصدیق و گواهی قرار می‌دهد که می‌فرماید:

«محمد جز پیامبری نیست که قبل از او نیز پیامبرانی آمده و رفته‌اند، پس آیا اگر مرگ او را دریابد و یا کشته شود باز پس خواهید گشت؟ و آنکه به عقب بسرمی‌گردد خدا را زیانی نمی‌رساند (و خداوند بزودی پاداش نیک به سپاسگزاران می‌دهد)».

این فرمایش خداوند، خود بهترین دلیل است بر اینکه گروهی پس از درگذشت پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم برخواهند گشت. و آنان همان کسانی هستند که با دستور خدای تعالی و رسولش صلّی الله علیه و آله و سلّم مخالفت می‌ورزند. و گرفتاران حادثه‌زده‌ای هستند که خداوند دربارهٔ ایشان گوید:

«آنانکه از دستور خدا سرپیچی می‌کنند پس باید بترسند که گرفتاری به آنان خواهد رسید یا عذاب دردناکی ایشان را دریابد.»

خداوند عذاب و رسوائی آنان را چندین برابر کند. و دور کرد از رحمت خویش، و هلاک ساخت آن کس را که نسبت به آل محمد(علیهم‌السلام) ستم روا داشت، و قطع کرد آنچه را که خداوند به پیوستن آن امر فرموده بود دربارهٔ ایشان و فرمان داده بود به اعتقاد بر آن از دوستی ایشان. و دستور به پیروی از ایشان را داده بود نه از دیگران، آنجا که می‌فرماید: «ای پیامبر! بگو من از شما مزدی جز دوستی با نزدیکانم نمی‌خواهم» و باز می‌فرماید: «آیا آن کس که به سوی حق فرا می‌خواند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که خود راه نمی‌یابد مگر اینکه هدایت شود؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟»

و در میان امّتی که شرم دارد و اهل بهتان نیست و از دروغ و نادرستی کناره می‌گیرد و دشمنی نمی‌ورزد، اختلافی در این نیست که وصی رسول خدا صلّی

↙ الله علیه و آله و سلّم امیرالمؤمنین، در هر کار پیچیده و مشکلی اصحاب را راهنمایی می‌کرد، و آنان او را به سوی حق رهبری نمی کردند، بلکه تنها او بود که ایشان را هدایت می‌کرد نه‌کس دیگر. و همواره به او نیاز بود، و او از همهٔ آنان بی‌نیاز، جملهٔ دانش را او (به ایشان) می‌آموخت، و آنان چیزی به او یاد نمی‌دادند.

با این حال با فاطمه (علیهاالسلام)، دختر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چنان کردند که او را واداشت به اینکه وصیت کند که شبانه دفن شود و جز کسانی که خود نام برد دیگر هیچ یک از امّت پدرش بر او نماز نخواند.

اگر در اسلام هیچ مصیبتی رخ نمی‌داد، و هیچ کار زشتی و لکه ننگینی بر دامن مسلمانان نبود و هیچ حجّتی برای مخالفت دین اسلام باقی نمی‌ماند، جز آنچه به فاطمه (علیهاالسلام) رسید تا جائی که نسبت به امّت پدرش خشمگینانه درگذشت. و او را بر آن داشت تا وصیّت کند هیچیک از آنان بر او نماز نخواند.

همین مصیبت برای بی‌خبران و ناآگاهان ـ صرفنظر از سایر مصائب ـ به تنهائی بسیار بزرگ، وحشتناک، و تکان دهنده بود، مگر برای کسی که خداوند دل او را مهر کرده و او را کوردل ساخته، چنین کسی آن را زشت نمی‌شمارد و کار بزرگی نمی‌داندش و به نظرش چیز مهمّی نمی‌آید، بلکه آزار کنندهٔ فاطمه علیها السلام را به چنین حالت، به پاکی می ستاید، و او را بر فاطمه و همسرش و فرزندانش علیهم‌السّلام برتری می دهد، و مقامش را بزرگتر از آنان می پندارد. و به نظرش، آنچه با فاطمه علیهاالسلام رفتار شده بحقّ بوده و این را از محاسن آن شخص می‌شمارد و بر این است که مرتکب این کار به خاطر آن رفتارش از برترین افراد امّت پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است.

خدای عزّوجلّ فرموده است: چشمهای ظاهر کور نیست، بلکه قلبها و دلها که در سینه‌هاست کور است» (کوری این نیست که چشمها نبینند، بلکه نابینائی دلهائی است که در سینه‌ها است).

این کوردلی پیوسته بر دشمنان آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و ↙

↙ جفاکاران در حق ایشان و طرفداران آنان تا قیامت همچنان دوام دارد، تا آن روزکه خدای عزّوجّل فرموده: «تو از این کار بی‌خبر بودی، ما پرده از پیش چشم تو برداشتیم، پس دیدگان تو امروز تیزبین است» و «روزی که پوزش خواستن ظالمان سودی به آنان نمی‌رساند، برایشان لعنت و برای آنها منزلگاه بدی مقرّر خواهد بود».

سپس از این شگفت انگیزتر، ادّعای این کران و کوران است که: در قرآن، دانش همه چیز از فرائض کوچک و بزرگ و احکام و سنن دقیق و گران موجود نیست، و آنان چون در قرآن نتوانستند آن را بیابند، نیازمند به قیاس و اجتهاد در رأی و عمل شدند و بر اساس آن دو حکم کردند، و نسبت ناصواب دروغ و نادرست به پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم روا داشتند که او اجتهاد را برای ایشان تجویز فرموده است، و در آنچه خودشان مدّعی آن هستند ـ بنا به فرمایش آن حضرت به معاذبن جبل ـ آنان را آزاد گذاشته و اجازه داده است، و حال آنکه خدا می‌فرماید: «ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم به صورتی که روشنگر همه چیز باشد». و باز می‌فرماید: «ما چیزی را در قرآن فروگذار نکرده‌ایم» و نیز می‌فرماید:

«و همه چیز را در پیشوا و مقتدائی روشنگر برشمردیم» و باز می‌فرماید: «ما همه چیز را در کتاب برشمردیم» هم‌چنین می‌فرماید: «ای پیامبر بگو من جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» و بالاخره می‌فرماید: «در میان آنان به آنچه خداوند فرو فرستاده حکم کن».

پس کسی که انکارکند و بر آن باشد که چیزی از امور دنیا و آخرت و احکام دین و واجبات و مستحبّات و هر آنچه که اهل شریعت بدان نیاز دارند در قرآن یافت نمی‌شود ـ آن قرآنی که خدای تعالی فرمود: «بیانگر همه چیز است»ـ پس او ردّ کنندهٔ سخن خداوند است و نسبت دروغ به خدا داده و کتاب خدا را تصدیق نکرده است.

و به جان خودم آنچه ایشان از خود و از پیشوایان خود که از آنان پیروی می‌کنند می‌گویند در مورد اینکه در قرآن آن را نمی‌یابند، راست گفته‌اند، زیرا آنان اهلیّت و شایستگی آن را ندارند و از آن جمله نیستند که دانش قرآن دارند، و ↙

↙ خدا و رسولش بهره‌ای از آن به ایشان نداده‌اند، بلکه تمامی علم دین خدا به خاندان پیامبر علیهم السّلام اختصاص داده شده، به کسانی که خدا دانش قرآن را به آنان عطا فرموده، و راهنمائی به‌سوی ایشان کرده، همان کسانی‌که خداوند دستور پرسش از آنان را داده تا جایش را در کتابی که خودشان نگهبانان و وارثان و راهنمایان آن هستند نشان دهند.

و اگر دستور خدای عزّوجلّ را در مورد فرمایش او مبنی بر اینکه: «اگر آن را به پیامبر و صاحبان امرشان برمی‌گرداندند آنانکه توانائی استنباط داشتند، حتماً آن را می دانستند» و نیز فرمایش دیگر خداوند که: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» (آنان از چنین کسانی) فرمانبرداری کرده بودند مسلّماً خدای تعالی نیز آنان را به نور هدایت می‌رسانید، و آنچه راکه نمی‌دانستند به ایشان می‌آموخت و از قیاس و اجتهاد به‌رأی بی‌نیاز می‌ساخت و اختلاف واقع در احکام دین که بندگان پای‌بند آنند از میان می‌رفت، همان اختلافی را که در بین خود جایز می‌شمرند و به دروغ بر پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم ادّعا می‌کنند که آن را آزاد گذاشته و روا داشته است.

در حالی که قرآن اختلاف را منع و از آن نهی کرده است، آنجا که خدای عزّوجّل می‌فرماید: «اگر قرآن از نزد غیر خدا بود مسلّماً در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند» و باز می‌فرماید: «مانند آنان نباشید که چند دسته شدند پس از آنکه دلائل روشنگر به آنان عرضه شد باز اختلاف کردند» و باز می‌فرماید: «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرّق نشوید». و آیات خدا در نکوهش اختلاف و چند دستگی بیش از آن است که به‌شمار آید، و اختلاف و تفرقه در دین، خود گمراهی است، و آنان این چند دستگی را روا می‌شمرند و نسبت ناصواب به رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم می‌دهند که او چنین چیزی (اختلاف) را آزاد گذاشته و اجازه داده است، در حالی‌که قرآن آن را منع و از آن نهی فرموده است بنا به گفتهٔ آن که:

«مانند کسانی نباشید که گروه گروه شدند و اختلاف کردند».

پس چه بیانی روشنتر از این بیان؟ و مردم پس از این روشنگری و رهنمود، ↙

پیوسته کسب علوم کنید و یاد گیرید و به ایشان هرگز یاد مدهید که ایشان از همهٔ شماها داناترند و هرگز زمین از ایشان خالی نبوده و نخواهد بود و اگر از ایشان خالی ماند، هر آینه فرو برد زمین اهل خود را.

پس حضرت صلّی الله علیه وآله و سلّم عرض کرد: خداوندا! من می‌دانم که علم هرگز تمام نشود و اثر آن هرگز منقطع نگردد. و اینکه هرگز روی زمین از حجّت تو بر خلق خالی نخواهد بود، یا آشکارا اگر چه مردم اطاعتش نکنند و یا پنهان از خوف دشمنان، تا اینکه باطل و ناچیز نگردد حجّتهای تو و گمراه نگردند بعد از هدایت، دوستان تو، زیرا که ایشان قلیل‌العددند در میان خلق، و عظیم‌القدرند در نزد خدا.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: چون رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم از منبر فرود آمد، عرض کردم:

یا رسول الله! آیا تو حجّت خدا نیستی بر خلق؟

فرمودند: بلی ای حسن! حق تعالی می‌فرماید:

---

↙ چه حجّتی بر خدا دارند؟ به خدا پناه می‌بریم از خِذلانِ زیانکاری و از اینکه ما را به خودمان و اندیشه‌هامان و اجتهادمان و نظرات شخصی‌مان در دینمان واگذارد. و از او می‌خواهیم که او را بر آنچه بدان هدایت فرموده و به آن راهنمائی‌مان کرده و آنچه به سوی آن ارشادمان نموده از دین خویش و دوستی کردن با دوستانش و آویختن به ریسمان آنان و بهره گرفتن از آنان و بکار بستن آنچه دستورش را داده‌اند و دست کشیدن از آنچه نهی کرده‌اند، استوار و پابرجا بدارد، تا اینکه با همین حال با خدای عزوجل روبرو شویم، نه تبدیل کنندگان باشیم و نه ناباوران و دودلان و نه پیشی جویندگان بر آنان و نه بازپس‌ماندگان از آنان، که هرکس بر آنان پیشی جست از دین بیرون رفته و هرکس از آنان واپس ماند غرق شد و هرکس با آنان مخالفت کرد به تباهی کشیده شد و هرکس همراه آنان بود به مقصد رسید و رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم این چنین فرموده است.

(غیبت نعمانی / ۴۳ - ۵۱)

اِنّما اَنتَ مُنذِرٌ وَ لکلّ قَومٍ هاد.[۳۹]

یعنی: نیست ترساننده‌ای از عذاب آخرت، مگر تو ای محمّد! و از برای هر گروهی راهنمائی است.

ای حسن! من ترسانندهٔ مردمم از عذاب الهی و علی علیه‌السلام راهنمای ایشان است.

**فقیر گوید:**

در کتاب فردوس - که از کتب [عامّه] است - از ابن‌عباس نقل کرده است که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود:

اَنا النَّذیرُالمنذِرُ وَ علیٌّ الهادي.بک یا علی! یهتدی المهتَدُونَ.[۴۰]

و حافظ ابونعیم -که از علمای عامّه است - همین حدیث را بـه‌عینه نـقل کرده است که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود:

من ترساننده‌ام مردم را از عذاب آخرت و علی علیه‌السلام هـادی و راه نماینده است. و به تو -یا علی! - هدایت می‌یابند آنهایی که اهلیّت هـدایت و استحقاق راه یافتن دارند.[۴۱]

و فخر رازی - که از علمای عامّه است - در تـفسیر خـود از ابـن‌عبّاس آورده است که:

رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم دست بر سینهٔ خود نهاده فرمود:

انا مُنذِرٌ.

و اشارت به جانب علی علیه‌السلام کرد و فرمود:

---

۳۹ - رعد /۷.

۴۰ - بحارالانوار ۳۹۸/۳۵ و ۳۹۹.

۴۱ - بحارالانوار ۳۹۹/۳۵.

انت الهادی، و بک یا علی! یهتدي المهتدون.[۴۲]

و ثعلبی هم ـ که از علمای عامّه است ـ در تفسیر خود، همین حدیث را بعینه نقل کرده است.[۴۳]

حضرت امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید: عرض کردم، یا رسول الله! بیان فرمائید آن را که فرمودید که زمین از حجّت خدا خالی نخواهد بود.

فرمود: بلی، پدرت علیّ‌بن‌ابی‌طالب امام است و حجّت خدا است بر خلق پس از من، و تو ای حسن! امام و حجّت خدائی بعد از پدرت و حسین علیه‌السلام امام و حجّت خداست بعد از تو و مهیّا ساخته است خدای لطیف و خبیر، که بیرون آورد از صلب حسین علیه‌السلام، فرزندی که او را «علی» خوانند به نام جدّش علیّ‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و او بعد از حسین امام و حجّت خدا است بعد از پدرش.

و بیرون آورد حق‌تعالی، از صلب علی، ولدی که همنام من است، و شبیه‌ترین مردم است به من. علم او علم من است و حکم او حکم من است و او امام و حجّت خداست بعد از پدرش.

و بیرون آورد خدای تعالی از صلب او، مولودی که نام او جعفر است و او راستگوترین مردم است در گفتار و کردار خود و امام و حجّت خداست بعد از پدرش.

و بیرون آورد خدای تعالی، از صلب جعفر، فرزندی که او را موسی گویند ـ سمیّ موسی‌بن‌عمران ـ که او را در عبادت بر هر عابدی، برتری باشد. و او بعد از پدرش امام و حجّت خداست بر خلق.

و بیرون آورد حق تعالی از صلب موسی، ولدی که نام او علی است و او معدن‌علم‌خدا و محلّ حکمت‌او است و او امام و حجّت خداست‌بعد از پدرش.

---

۴۲ - التفسیر الکبیر فخر رازی ۱۴/۱۹.

۴۳ - بحارالانوار ۳۵ / ۳۹۹ . پایان افزودهٔ مترجم.

و بیرون آورد خدای تعالی از صلب علی، مولودی که نام او محمد است. و او بعد از پدرش امام و حجّت خدا است.

و بیرون آورد خدای تعالی از صلب او، فرزندی که نام او علی است و او پس از پدرش امام و حجّت خدا است.

و بیرون آورد حق تعالی از صلب علی علیه السّلام فرزندی که نام او حسن است و او بعد از پدرش امام و حجت است.

و بیرون آورد حق تعالی از صلب حسن، حجّت قائم را ـ عجل الله فرجه ـ که امام شیعیان است و نجات دهندهٔ دوستان از شر شیطان یا از جوردشمنان.

آن حضرت غائب شود که احدی او را نبیند و غیبت او به طول انجامد. قومی به آن حضرت اقرار کنند، و قومی او را انکار کنند. و گویند:

و یَقولونَ متی هَذاالوعد اِن کنتُم صادِقینَ.(۴۴)

یعنی: اگر شما راست‌می‌گویید که امام ما غائب است، پس چرا ظاهر نمی‌شود؟

و اگر باقی نماند از روزهای دنیا مگر یک روز، هر آینه دراز کند خدای تعالی آن روز را، تا آنکه ظاهر شود قائم ما و پر کند زمین را از عدل و داد، بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور.

پس ای حسن! خالی نمی‌ماند زمین از شما و حق تعالی کرامت فرموده است به شما، علم و فهم مرا. و سؤال کرده‌ام از خدای تعالی که علم و فهم را در اعقاب و اولاد من گذارد.(۴۵)

---

۴۴ - یونس /۴۸.

۴۵ - کفایةالاثر /۱۶۲-۱۶۵ چ خیام - قم.

## (۱۵۴) حديث هفدهم

ایضاً ابن‌بابویه، به‌سند خود از عبدالله عبّاس روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود:

خدای تعالی نظر کرد و توجّه نمود به اهل زمین و مرا از میان ایشان برگزید و پیغمبر خود کرد. باز توجه فرموده و علی را اختیار کرد و او را امام گردانید. پس مرا امر کرد که علی را برادر و وصیّ و خلیفه و وزیر خود گردانم. پس علی علیه السّلام از من است و من از علی‌ام و او جفت دختر من، و پدر دو سبط من ـ حسن و حسین ـ است و خدای تعالی من و ایشان را حجت‌های خود گردانید بر بندگان. و قرار داد از صلب حسین، امامانی که برپا دارند امر مرا و حفظ کنند وصیّت مرا. نهمی ایشان قائم اهل بیت من و مهدی امّت من است.*(۴۶) و او شبیه‌ترین مردم است به من در عادات و اقوال و افعال. و آشکار شود بعد از آنکه غیبت او به درازا کشیده باشد و قومی از حیرت گمراه شده باشند. پس آشکار کند امر خدارا و هویدا گرداند دین خدا را و مؤیدی گردد به یاری خدا و یاری کند او را ملائکه خدا و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.(۴۷)

---

*۴۶ - شیخ نعمانی نویسد:

جز این نیست که ما برخی از توصیفات رسول الله صلی‌الله علیه و آله و سلم از ائمّهٔ دوازده‌گانه راکه درکتاب خدا و غیر آن آمده نقل کردیم و دلالت آن حضرت بر ایشان و تکرار و تعداد امامان و گفتار او مبنی بر اینکه امامان از فرزندان حسین، نه تن هستند و نهمین آنها قائم ایشان است... و در این مطلب قطع هر عذر و زوال هر شبهه و دفع هر دعوی اهل باطل و بیهوده‌گوئی اهل بدعت و ... باشد و دلیل روشنی است بر صحّت این عدّه از امامان علیه‌السلام.

(غیبت نعمانی /۱۰۲)

۴۷ ـ الخصال /۴۱۲.

↙

## (۱۵۵) حدیث هیجدهم

ایضاً ابن‌بابویه به اسناد خود از سلمان فارسی رضی‌الله عنه روایت کرده است که گفت:

بر پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم داخل شدم، دیدم که حسین‌بن علی علیه السّلام بر ران آن حضرت نشسته و آن حضرت چشم و دهن او را می‌بوسید و می‌فرمود:

تو ای فرزند! سروری و پسر سروری! و پدر سرورانی.

و تو ای حسین! امامی و پسر امامی و پدر امامانی.

و تو ای نور چشم! حجّتی و پسر حجّتی و پدر حجّت‌هایی و ایشان نُه نفرند از صلب تو، نهمی ایشان قائم ایشان است.(۴۸)

و این حدیث را ابن‌بابویه نیز به سند معتبر دیگر، از سلیم‌بن‌قیس هلالی روایت کرده است. و مکرّر این حدیث را ابن‌بابویه و دیگران در کتب خود ذکر کرده‌اند.*(۴۹)

---

اعلام‌الوری /۳۹۷.

الصراط‌المستقیم ۳۴/۲.

حدیقة الشیعه/۴۸۲.

ضیافةالاخوان /۷۷.

کمال‌الدین ۲۵۷/۱ و ۲۵۸ چ دارالکتب الاسلامیّه- تهران.

۴۸ -کمال‌الدین صدوق ۲۶۲/۱ چ دارالکتب اسلامیه - تهران.

کشف‌الغمه اربلی ۵۰۹/۲.

اثبات الهداة ۶۹۸/۱.

الانصاف /۱۶۴.

* ۴۹ - علاّمه عسکری گوید :

در احادیث نبوی صلی‌الله علیه و آله بر امامت امام اول علی علیه السّلام، بشارت آخرین آنها مهدی علیه السّلام، و اینکه تعداد ائمه، دوازده نفر است

## (۱۵۶) حدیث نوزدهم

ایضاً ابن‌بابویه به اسناد خود از اصبغ‌بن‌نباته روایت کرده است که، روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بیرون آمد و دست آن حضرت در دست فرزندش حسن بود. چون بیرون آمد، فرمود:

روزی رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و دست همین حسن در دست آن حضرت بود. فرمود:

---

↙ تأکید مخصوصی می‌بینیم. زیرا اگر اول و آخر و تعداد ثابت شد، کوچکترین شکّی نمی‌ماند در اینکه آنها دوازده امام بزرگوارند که نفر اول آنها علی علیه‌السّلام و آخرشان مهدی علیه السّلام است»

(معالم المدرستین ۱/ ۵۳۰)

وی در جایی دیگر از همان کتاب گوید:

«از این مبحث نتیجه می‌گیریم که تعداد ائمه دوازده تن پیوسته است و بعد از دوازدهمین آنها عمر دنیا پایان می‌یابد. در یک حدیث وارد شده است:

«این دین قائم، زوال نمی‌یابد، تا اینکه روز قیامت فرا رسد یا بر شما دوازده خلیفه باشد ...»

این حدیث، مدت قیام دین را معین می‌کند و آن را محدود به قیامت می‌کند و نیز عدد امامان در میان این امت دوازده تن مشخص شده.

و در حدیث دیگر آمده است:

«این دین قائم است تا دوازده نفر از قریش، سپس هنگامی که کشته شدند، زمین اهلش را در خود می‌گیرد.»

و این حدیث بر وجود دین با امتداد یافتن آن در دوازده جانشین پیامبر تأکید می‌کند. و بعد از آنها زمین ثبات خود را از دست می‌دهد. بر اساس یکی دیگر از احادیث این باب، «بنابراین چاره‌ای نیست که عمر یکی از آنها طولانی باشد به‌طوری‌که در میان عمرهای بشر خارق‌العاده باشد، همانطور که فعلاً در مدت عمر دوازدهمین امام از جانشین پیامبر، پیوسته است»

(همان کتاب ۵۴۰-۵۴۱)

این حسن بهترین خَلق خداست بعد از من و سرور خلق خدا بعد از حسن برادر او فرزندم حسین است. که بعد از برادرش به او ظلم کنند و او را در زمین کربلا شهید نمایند و در روز قیامت، خود با اصحابش سادات شهداء خواهند بود. و بعد از حسین نه نفر از صلب او خلفای خدایند در روی زمین، و حجت پروردگارند بر بندگان او و ایشانند امنای وحی و ائمّهٔ مسلمین و قائد مؤمنین و سادات متّقین.

و نهمی ایشان قائم ما است. حق تعالی پر کند به او زمین را از نور، بعد از ظلمت زمین و پر کند زمین را از عدل و داد، بعد از آنکه ظلم و جور آن را فرا گرفته باشد و پر کند آن را از علم بعد از آنکه پر از جهل شده باشد. قسم به آن کسی که برادرم محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم را به نبوّت مبعوث کرد و مرا به امامت مخصوص گردانید، هر آنچه یاد کردم، همه از آسمان به وحی نازل شده به زبان جبرئیل امین.

و نوبتی در خدمت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم بودم، از آن حضرت سؤال کردند از ائمّهٔ دین بعد از او، فرمود:

وَ السّمآء ذاتِ البُرُوج.(۵۰)

اِنَّ عَدَدَهُم عَدَدُ البروج.

یعنی قسم به آسمان صاحب بروج که عدد ایشان عدد بروج است.

وَ رَبَّ اللّیالی وَ الاَیّام و الشهور، اِنّ عدّتهم کعدّة الشّهور.

یعنی: قسم به آفرینندهٔ شبها و روزها و ماهها که شمارهٔ ایشان مانند شمارهٔ ماهها است.

سائل عرض کرد: یا رسول‌الله ایشان کدامند؟

حضرت دست مبارک خود را بر سر من گذاشت و فرمود: اوّل آنها این مرد است و آخر ایشان مهدی.

---

۵۰ - سورهٔ بروج آیهٔ ۱

من والاهُم فَقد والانی وَ مَنَ عاداهُم فَقد عادانی
وَ مَنْ اَحبَّهُم فَقَد اَحبّنی وَ مَن اُبغضَهم فَقَد اَبغَضنی
و مَن اَنکرَهُم فقد انکرَنی و من عرفهم فقد عرفنی.

یعنی: کسی که ایشان را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است. و کسی که آنها را دوست دارد، مرا دوست داشته است. و کسی که ایشان را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. و کسی که انکار ایشان کند، مرا انکار نموده است و کسی که ایشان را بشناسد، مرا شناخته است.

و فرمود: حق تعالی به ایشان نگاه‌دارد زمین خود را. ایشانند بندگان خالص، و ایشانند خلفای من، و ایشان ائمۀ مسلمانانند، و مولای مؤمنان.(۵۱)*(۵۲)

---

۵۱ - کمال‌الدین صدوق /۲۶۰-۲۵۹ چ دارالکتب اسلامیه - تهران.
اثبات الهداة ۴۱۱/۲.

*۵۲ - سید شرف‌الدین موسوی گوید:
اگر آنان حجّتهای بالغۀ خدا و سرچشمه‌های دین و قائم مقام رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در اوامر و نواهی و همانند او در همۀ مظاهر نبودند، این درجات برای آنها ثابت نمی‌شد.
پس دوستدار آنها به این سبب دوستدار خدا و رسولش است و دشمن آنها دشمن خدا و رسول است.
(المراجعات /۸۴)

* * *

- شیخ نعمانی نیز چنین گوید:
پس هنگامیکه با رسول خدا مخالفت شد و گفتۀ او کنار گذاشته شد، دستور او در مورد آنان(اهل بیتش) مورد نافرمانی قرارگرفت، درکارشان جدا از آنان استبداد نمودند و حق آنان را انکار کردند، از میراث آنان جلوگیری

↙

↙ کردند(میراثشان را از آنان دریغ کردند)، از روی نابکاری و حسادت و ستمگری و دشمنی، علیه آنان همدست شدند، در نتیجه آنچه خداوند از گرفتاری و عذاب دردناک به آنان وعده فرموده بود، بر مخالفت کنندگان دستور او و سرپیچی کنندگان نسبت به اهل بیت او(و آنانکه از ایشان متابعت کردند و به رفتار آنان خشنود بودند) محقّق ساخت، نیز ابتلای آنان را به کوری در شناخت راه راست، پیش انداخت و همچنین گرفتاری به اختلاف در احکام و خواسته‌ها و پراکندگی نظرات و کورکورانه گام برداشتن در بیراهه را در دین برای آنان جلو انداخت و برایشان عذاب دردناک را برای روز رسیدگی در قیامت مهیّا ساخت.

ما دیده‌ایم(یعنی خوانده‌ایم) که خدای عزّوجلّ در کتابش، از آنچه که گروهی از بندگانش را به وسیلهٔ آن کیفر داده یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«پس سرانجام به افکندن نفاقی در دلهایشان پیوسته تا روزی که با او ملاقات کنند، کیفرشان داد. چون خلاف پیمان و وعده‌ای که به خدا داده بودند، عمل کردند و چون دروغ می‌گفتند»

و خدا نفاقی را که در دل آنان جایگزین ساخته بود کیفر خلف وعدهٔ آنان قرار داد و ایشان را منافقین خواند، سپس در کتاب خود فرمود:

«همانا منافقین در پست‌ترین مرتبهٔ آتش جای دارند.»

اگر وضع کسی که خلاف وعده کرده چنین باشد، که کیفر نفاقش کشاننده به پست‌ترین مرتبهٔ دوزخ است، پس چگونه خواهد بود حال کسی که در برابر خدای عزّوجلّ و رسول او صلی الله علیه و آله و سلّم آشکارا به مخالفت آن دو و رد کردن گفته‌ی آنان و سرپیچی از فرمانشان برخاسته و ستم می‌کند و با وجود آگاهی سر ستیز دارد نسبت به آن کسانی که خداوند، مردم را به اطاعت از ایشان و دست آویختن به ریسمان آنان و همراه بودن با آنان امر فرموده است آنجا که می‌فرماید:

«ای مؤمنان! از خدا بپرهیزید و با راستگویان همراه باشید»

و آنان همان کسانی هستند که آنچه را با خدا بر آن پیمان بستند (عمل کردند)، از جهاد با دشمنان او و بذل جان خود در راه او و یاری کردن ↙

---

↵ فرستاده‌اش و گرامی‌داشت دین او، نسبت به آن جمله راستگو بودند، موافق آنجا که خدا می‌فرماید:

«مردانی هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا بر آن پیمان بستند. پس بعضی از آنان به انتظار بسر می‌برد و هیچکدام تبدیلی در پیمان خود روا نداشتند»

آنکس که به‌راستی بر سر وعدهٔ خود با خدا است و پیمان خود را بجا می‌آورد و جان خویش را در راه رضای خدا عرض می‌کند، و در راهش پیکار می‌نماید و دین وی را سربلند می‌دارد و پیامبرش را یاری می‌کند، چنین کسی چقدر فاصله دارد با آن کس که پیامبر خدا را نافرمانی می‌کند و با او مخالفت می‌نماید و عترت او را ستم می‌کند و نیز آنکس که او کارش بزرگتر از بجا نیاوردن وعده‌ای است که آن نفاق بدنبال دارد و به درک أسفل دوزخ می‌کشاند، از آن به خدا پناه می‌بریم.

خدا شما را رحمت کند این است حال هر کسی که از یکی از امامان علیهم‌السلام که خداوند آنان را برگزیده، باز گردد و امامت او را انکار کند و دیگری را جایگزین او قرار دهد و برای غیر او مدّعی حق شود، چون امر جانشینی و امامت به فرمان خدای تعالی و به اختیار اوست نه مربوط به بندگان خدا و به اختیار آنان، پس هر که غیر از برگزیدهٔ خدا را اختیار کند و با دستور خدای سبحان مخالفت نماید، به جایگاه ستمکاران و منافقین که جایشان آتش خداوند است بدانگونه که خداوند آنان را توصیف نموده، داخل شده است. به خدا پناه می‌بریم از مخالفت با او و خشم و عذاب او، از او پابرجائی بر آنچه به ما بخشیده است می‌خواهیم و می‌خواهیم که دلهای ما را پس از اینکه به رحمت و رأفت خود هدایتمان فرمود دچار انحراف و لغزش نفرماید.

(غیبت نعمانی /٥٧-٥٥)

## پیوست باب یازدهم

برای تکمیل مطالب این باب، بخشی از روایتی به نقل از ابن‌عباس می‌آوریم:

قال ابن‌عباس:

قلت یا رسول الله! اوصنی.

فقال: علیك بمودّة علیّ بن ابی‌طالب و الّذی بعثنی بالحقّ نبیّاً لایقبل الله من عبد حسنة حتّی یسأله عن حبّ علیّ بن ابی‌طالب ـ و هو تعالی اعلم ـ فان جاءه بولایته قبل عمله علی ماکان منه و ان لم یأت بولایته لم یسأله عن شیء ثمّ امر به الی النّار.

یا ابن‌عبّاس! و الّذی بعثنی بالحقّ نبیّاً إنّ‌النّار لأشدّ غضباً علی مبغض علیّ منها علی من زعم انّ لله ولداً؛ یا ابن‌عبّاس! لو أنّ الملائکة المقرّبین و الأنبیاء المرسلین اجتمعوا علی بغضه ـ و لن یفعلوا ـ لعذّبهم الله بالنّار.

قلت: یا رسول الله! و هل یبغضه احد؟

قال: یا ابن‌عبّاس! إنّ من علامة بغضهم له تفضیلهم من هو دونه علیه، والّذی بعثنی بالحقّ ما بعث الله نبیّا اکرم علیه منّی و لا وصیّا اکرم علیه من وصیّی علیّ.

قال ابن‌عبّاس: فلم أزل کما أمرنی رسول الله علیه السّلام و أوصانی بمودّته، و إنّه لأکبر عملی عندی.

قال ابن‌عبّاس: ثمّ مضی من الزمان مامضی و حضرت رسول الله الوفاة حضرته، فقلت: فداك أبی و امّی یا رسول الله! قددنا اجلك فما تأمرنی؟

فقال: يا ابن‌عبّاس! خالف من خالف عليّاً و لا تكونن له ظهيراً و لا وليّاً.

قلت: يا رسول الله! فلم لاتامر النّاس بترك مخالفته؟

قال: فبكى عليه السّلام حتّى أغمى عليه.

ثمّ قال: يا ابن‌عبّاس! سبق فيهم علم ربّى و الّذى بعثنى بالحقّ نبيّاً لايخرج أحد ممّن خالفه و أنكر حقّه من الدنيا حتّى يغيّرالله تعالى ما به من نعمة.

يا ابن‌عبّاس! إذا أردت أن تلقى‌الله و هو عنك راض فاسلك طريقة علىّ بن ابى‌طالب و مل معه حيث مال و ارض به اماماً و عاد من عاداه و وال من‌والاه.

يا ابن عبّاس! احذر ان يدخلك شكّ فيه، فانّ الشكّ فى علىّ كفر بالله تعالى.

ابن عبّاس گويد: به پيامبر عرض كردم، يا رسول الله!: مرا وصيّتى فرما.

فرمود: بر تو باد دوستى و مودّت على بن ابى‌طالب. سوگند به آنكه مرا به حقّ، به پيامبرى برانگيخت خداى هيچ عمل نيكى را از بنده نمى‌پذيرد مگر اينكه از دوستى على بن ابى‌طالب سؤالش كند ـ و خداى تعالى داناتر است ـ پس‌اگر ولايت آن حضرت را با خود بياورد اعمال‌ديگرش‌نيز پذيرفته باشد و اگر ولايت آن حضرت را نياورد از چيزى سؤالش نكند و آنگاه او را روانهٔ آتش سازد.

ابن‌عبّاس! قسم به آنكه مرا به حق به پيامبرى برانگيخت به راستى آتش غضبناكتر است بر كينه ورزان علىّ از خودش بر آن كسانى كه ادّعا مى‌كنند خداى را فرزندى است. يا ابن‌عبّاس اگر فرشتگان مقرّب و انبياى مرسل بر دشمن على با يكديگر اتفاق كنند و هرگز چنين كارى نكنند خداى آنها را به آتش عذابشان كند.

گفتم: يا رسول الله آيا كس او را دشمن دارد؟

فرمود: يا ابن‌عبّاس! آرى گروهى كه گويند ايشان از امّت منند او را دشمن دارند و خداى براى ايشان نصيبى در اسلام قرار نداده است.

ابن‌عبّاس! به راستى نشانهٔ دشمنى ايشان با علىّ برتر دانستن آنهاست كسانى راكه پائين‌تر از على باشند.

ابن‌عبّاس گفت: پیوسته بر دوستی علی بودم آنگونه که رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله مرا فرمود و سفارش به دوستی نمود. و این بزرگترین عمل نزد من بود.

ابن‌عبّاس گفت: برهه‌ای از روزگار سپری شد. و مرگ، رسول الله را در رسید. به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! اجل تو نزدیک به انجام است، مرا چه می‌فرمایی؟

فرمود: یا ابن عبّاس! با مخالف علی مخالف باش و او را پشتیبان و دوست مباش.

گفتم: یا رسول الله! از چه روی مردم را می‌فرمائی تا از مخالفت او دست بردارند؟

در این هنگام آن حضرت گریست و مدهوش گردید.

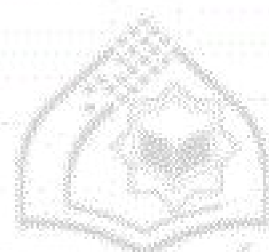
آنگاه فرمود: یا ابن‌عبّاس! علم پروردگارم دربارهٔ ایشان سبقت جسته است. سوگند به آنکه مرا به حقّ به پیامبری برانگیخت هیچ کس از مخالفین و منکرین حقّ او از دنیا به در نرود جز آنکه خدای تعالی نعمتش را تغییر دهد.

یا ابن‌عبّاس! هرگاه خواستی خدای را ملاقات کنی در حالیکه او از تو راضی باشد، راه علی‌بن‌ابی‌طالب را در پیش گیر و هر کجا او مایل شد تو نیز مایل شو و او را به‌پیشوایی خود پسند و با دشمنانش دشمنی‌کن و با دوستانش دوستی‌ورز.

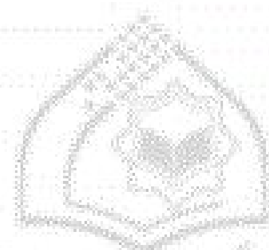
یا ابن‌عبّاس! بپرهیز از اینکه شکّی در تو پدید آید چه، شکّ در علیّ کفر به خدای تعالی باشد.

(بحارالانوار ۱۵۸/۳۸و۱۵۹، به‌نقل‌از امالی شیخ‌طوسی/۶۴-۶۵)





# فهارس



# ۱ـ فهرست آیات

## ٦٤: سوره التغابن



## ٦٥: سوره الطلاق



## ٦٧: سوره الملک



## ٧٦: سوره الإنسان



## ٧٨: سوره النبأ



## ٨٥: سوره البروج



## ٨٦: سوره الطارق



## ٩٨: سوره البينة



## ١١٠: سوره النصر

# ۲- فهرست اشعار عربی به ترتیب اعجاز

وَهُم حُجج البَارِي على كُلّ مَنْ بَرا — أئِمَّـةُ حَـقٍّ حُـجَّةٌ بَـعْدَ حُـجَّةِ
٩٨

هُوَ العُروَةُ الوُثْقَى الَّتِي كل مِـنْ بها — تَمَسّكَ لَمْ يُسْئَلْ غداً عَـنْ خَـطيئَةِ
١٠٢

وَبُغضُ الذي عَـاداهُ شَرطٌ لِحُبّه — كَمَا الطُّهرُ شَرطٌ فی صَلوةِ الفريضَة
٢٢٧

* * *

بسـيفكَ قامَت للنَّبِي مُحَمدٍ — شَريـعتُه ثُم استَقامَ له الأمْرُ
قُطِعَت رُؤوس المشركِينَ بحدِّه — فأورَدتَهُم نارًا تَلظى له سعُرُ
٤٠١

وَكَمْ أشارُوا وَكَمْ أبدوا وَكَمْ سَتَرُوا — وَالفَضلُ يَظهَر مِنْ بادٍ و مُسْتَتِرِ
أُجِلّ قَدْرك عَـنْ وَصفٍ بِمَنْقَبَةٍ — وَأنتَ فِي العَيْنِ مِثْلُ العَيْنِ فِي السَّوَرِ
٢٦٧

أئِمَّـةُ حَـقٍّ حُـجَّةٌ بَـعْدَ حُـجَّةٍ — وَعـدَّتهم اثـنَانِ بَـعْدَهُما عَـشَرْ
وَ قَدْ فَرَضَ البَارِي عَلَى النَّاسِ وُدَّهُمْ — فَـحُبُّهم ديـن وَ بُـغضُهُمْ كـفرْ
٢٩٤

* * *

وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأنّه لابُدَّ مِن — مَـهدِيكمَ وِ لِيومه أتَـوَقَّعُ
يحميه مِن جُندِ الالِهِ كَتائِبُ — كـاليَمِّ اقبل زاخـراً يـتدفّعُ
١٠٨

* * *

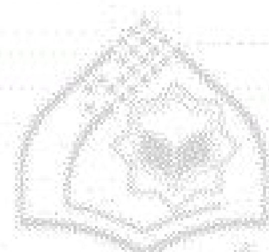
مـولده بمكـة قـد عـرفا — فی داخل الكعبة زيدت شرفا
١٤٩

* * *

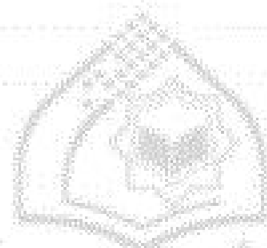
ياواضِعاً قَدَمَيه حيثما وضعت — يَدالاله عـليه عـزَّ مـن شـان
٧٢

تَـالله لاكـفرَ الأكـفرَ طائفةٍ — قَدانكروا فَضلَهُ مِن فَرطِ خِذلانِ
٤٠١

هُوَ الَّذي كَان بَيْتُ اللهِ مَوْلده — فَطَهَّر البَيْت مِنْ ارجاسِ أوْثـانِ
١٤٣



# ۳- فهرست اشعار فارسی به ترتیب قوافی



## ۴- توضیحات مؤلف

ص ۲۴: توضیح مؤلف در مورد کتاب ابوالمؤیّد موفق بن احمد اخطب خوارزم (خوارزمی)

ص ۲۵: اشارهٔ مؤلف به اینکه حدیث ششم در کتاب مناقب خوارزمی نیز آمده است.

ص ۱۴۳: رستگاری مؤمنان به علی علیه السلام

ص ۱۸۳: ذکر حدیق از طریق عامه به اسناد از عمار یاسر

ص ۲۰۲: عدم اعتناد به حدیث وارده در باب منازعهٔ بین علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها

ص ۲۰۳ در اثبات عصمت علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها

ص ۲۱۵ نقل حدیق به طریق عامّه و خاصه

ص ۲۳۳ در بیان حدیث از طریق عامه به سند انس

ص ۲۶۷ در تواتر حدیث سی و نه

ص ۳۵۳ در بیان بلای ابوجهل



## ۵- توضیحات مترجم

ص ۲۰ - ۱- احادیثی که در این کتاب از حموینی نقل می‌شود از کتاب سمطین (فرائدالسمطین) است.

ص ۲۰ - ۲- مراد از اشباح، اشخاص است.

ص ۲٤ - توضیح مترجم در مورد کتاب ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی

ص ۲٦ - ادامهٔ حدیث هفتم

ص ۷۳ - در اشتقاق نور نبوت و ولایت از نور الهی

ص ۷٤ - توضیح در ذیل "نعم الحاملان"

ص ۱۰٦ - توضیح آخرین جمله حدیث دهم که مقصود از پنجمین پسر هفتمین پسر امیرمؤمنان علیه السلام، حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

ص ۱٤٤ - در تفسیر آیهٔ قد افلح المؤمنون.

ص ۱٤۵ - دوازده چشمه، کنایه از دوزاده امام است.

ص ۱٤٦ - سخن امیرمؤمنان بعد از تولد (به مقام ولایت ظاهری)

ص ۲۰۳ - سخنی در وجه کنیه ابوتراب

ص ۲۱٤ - توضیحی دربارهٔ لقب "قائد الغر المحجّلین"

ص ۲۲۲ - در بیان احوال قاسطون و ناکثون و مارقون

ص ۲۲٤ - در بیان لغت یعسوب

ص ۲٤۸ - مقایسهٔ علماء (ائمه اطهار) با انبیاء بنی اسرائیل

ص ۲۵٦ - در بیان فضیلتی از امیر مؤمنان که متوّلی باطن قرآن است.



# ۶- منابع تصحیح و تحقیق (با واسطه و بی‌واسطه)

## اول فهرست کتب خاصّه

### الف

الارشاد، ابوعبدالله مفید ( م ۴۱۳ ﻫ)، دارالکتب الاسلامیه، تهران

ارشاد القلوب، حسن دیلمی، اعلمی، بیروت

اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی

ارجوزة فی احوال المعصومین علیهم السلام، حرّ عاملی (در ضمن دیوان شیخ حرّ عاملی)، مخطوط، کتابخانهٔ ملک

انوار المواهب، علی اکبر نهاوندی، چاپ سنگی، تهران

اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، افست دارالکتب الاسلامیه، تهران

اعیان الشیعة، سید محسن امین عاملی، دارالتعارف، بیروت

امالی، ابوجعفر طوسی، داوری، قم

امالی، ابن بابویه، نجف

امالی، ابن بابویه، اعلمی، بیروت

امالی، ابن بابویه، حکمت، قم

احقاق الحق، قاضی نور الله مرعشی، اسلامیه، تهران
اختصاص ، شیخ مفید، مکتبة الصدوق، تهران
الانوار النعمانیة، سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲ ﻫ)، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت
ابواب الجنان و بشائر الرضوان، خضر بن شلال نجفی (م ۱۲۵۵ ﻫ)
اربعین، شهید اول،
اثبات الهداة، حرّ عاملی، علمیه، قم.
اثبات الهداة، حرّ عاملی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
الإنصاف، سید هاشم بحرانی،
الاحتجاج، طبرسی،
الافصاح فی الامامة علی بن ابی‌طالب علیه السلام، شیخ مفید، دارالمنتظر، بیروت
انیس المؤمنین
انس العالم، صفوانی
الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، احمد رحمانی همدانی، صدوق، تهران
الایقاظ، شیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، ترجمهٔ احمد جنّتی – تهران
الزام الناصب، شیخ علی یزدی حائری، رضی، قم

ب

بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، اسلامیه، تهران
بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت
بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، کمپانی
بحرالعلوم، میرزا حسن زنوزی
بشارة المصطفی،طبری، حیدریه، نجف
بحرالأنساب، سید محمد جعفر مکّی،

البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی. اسماعیلیان، قم
بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، چاپ کتاب، تبریز
بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، مکتبة مرعشی، قم
البلد الأمین، تقی الدین ابراهیم کفعمی، افست، تهران.
بوستان معرفت، حسینی، مفید، تهران

## ت

التتمة فی تواریخ الائمة، تاج الدین علی حسینی (قرن ۱۱ هجری)، بنیاد بعثت، (۱٤۱۲) قم.
تهذیب الاحکام، ابوجعفر طوسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
تهذیب الاحکام، ابوجعفر طوسی، دارصعب و دارالمعارف، بیروت
ترجمة تاریخ قم، حسن بن علی قمی، تهران.
تحفة الابرار، عمادالدین طبری، مخطوط، (نگاشته شده در ٦۷٥ هجری).
تاج الموالید،طبرسی (در ضمن مجموعة نفیسة)، بصیرتی، قم.
تاریخ نگارستان، احمد غفاری قزوینی (۹۷٥ ـ ۹۰۰ ه)، مصطفوی، تهران.
تقویم المحسنین، فیض کاشانی (۱۰۹۱ ه)
تکملة جامع عباسی، نظام الدین تفرشی (شاگرد شیخ بهائی)
تحفة السلاطین، سید محمود بن محمد علی
تحفة المجالس، سلطان محمد، سنگی، (۱۲۷٤ ه)
تلخیص الشافی، ابوجعفر طوسی.
تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، امیرکبیر، تهران.
تأویل الآیات الباهرة، شرف الدین نجفی، مؤسسة الامام المهدی علیه السلام، قم.
تفسیر، شریف لاهیجی، علمی، تهران.
تفسیر، فرات کوفی، داوری، قم.

تفسير، فرات كوفى، مطبعة حيدرية، قم
التحصين لأسرار مازاد على كتاب اليقين، سيد ابن طاووس، دارالكتاب، قم.
تشبيه القواعد فى شرح تجريد العقائد، مخطوط.
تفسير، محمد بن مسعود عياشى، اسلاميه، تهران
تقريب المعارف، ابوالصلاح حلبى، اسلامى، قم.
تفسير، على بن ابراهيم قمى، نجف

ج

الجدول فى تواريخ المعصومين، كفعمى (ضمن كتاب:المصباح)، منشورات رضى، قم
جلاء العيون، محمد باقر مجلسى، مطبعة الحيدرية - النجف.
الجواهر السنية، حرّ عاملى، مفيد، قم
جواهر الكلام، محمد حسن نجفى، دارالاحياء التراث العربى، بيروت
جوابات المسائل الطرابلسية،

ح

الحدائق الندية فى شرح الفوائد الصمدية، سيد على خان شيرازى
حاوى الاقوال، عبدالنبى جزائرى (م ١٠٢١ هـ)
حيات القلوب، محمد باقر مجلسى، اسلاميه، تهران.
حق اليقين، محمد باقر مجلسى
حق اليقين، سيد عبدالله بشر
حلية الابرار، سيد هاشم بحرانى
حديقة الشيعة، مولى احمد اردبيلى

## خ

خصائص الائمة، شریف رضی، مجمع البحوث الاسلامیة، بیروت

خلاصة عبقات الانوار، سید علی حسینی میلانی، خیام، قم

خصائص الوحی المبین، ابن بطریق حلّی، وزارت ارشاد اسلامی، تهران

الخصال، ابن بابویه، مکتبة صدوق، تهران

## د

دلائل الصدق، محمد حسن مظفر (۱۳۷۵ ه)، نجاح، قاهره.

الدمعة الساکبة، محمد باقر دهدشتی

دیوان، شیخ حرّ عاملی، مخطوط (نسخه اصل به خط مؤلف، موجود در کتابخانه ملک)

## ذ

الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت

## ر

رسالة فی احوال المعصومین علیهم السلام، سید محمد طباطبایی (نگاشته شده در ۱۱۲۶ ه)

ریاض السالکین، سید علی خان شیرازی، سنگی

ریاض السالکین، سید علی خان شیرازی، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة مدرسین، قم.

روضة الواعظین، فتال نیشابوری، حکمت، قم

روضة الواعظین، فتال نیشابوری، منشورات الرضی - قم

رجال، نجاشی

رشح الولاء فی شرح الدعاء، اسعد بن عبدالقاهر

الرسائل العشر، ابوجعفر طوسی، اسلامی، قم.
رسالة فی معنی المولی، ابو عبدالله مفید.
روضة الفضائل،
روضه کافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران

## س

السرائر، ابن ادریس حلّی
سفینة البحار، شیخ عباس قمی، سنایی، تهران.
السقیفة، سلیم بن قیس هلالی کوفی، حیدریه، نجف
السقیفة، سلیم بن قیس هلالی کوفی، بنیاد بعثت، تهران

## ش

الشافی فی الامامة، شریف مرتضی، مؤسسه الصادق، تهران
الشهاب الثاقب فی مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، مولی شریف شیروانی
شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خویی، اسلامیه، تهران
شرح قصیدهٔ بائیهٔ حمیری، شریف مرتضی (۴۳۶ هـ)، مصر.

## ص

الصافی، فیض کاشانی، دارالاحیاء التراث، بیروت
الصراط المستقیم، علی بن یونس بیاضی عاملی (م ۸۷۷ هـ)، مکتبة المرتضویة، تهران
صدوده پرسش، سید محمد هادی میلانی، دارالتبلیغ اسلامی، مشهد.
الصوارم المهرقة، چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب

## ض

ضياء العالمين فى الامامة، ابوالحسن شريف عاملى (۱۱۰۰ هـ)

ضيافة الاخوان، رضى قزوينى

## ط

الطرائف، ابن طاووس، قم.

## ع

العمدة ابن بطريق حلّى، (۶۰۰ هـ)، افست تهران

العقائد الجعفرية،

عقد اللئال فى فضائل النبى و الآل، احمد بن سليمان بحرانى

عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، جمال الدين ابن عنبه، مطبعة الحيدرية، نجف

عمدة الرجال، سيد محسن أعرجى، (۱۲۲۷ هـ)

عمدة الزائر، سيد حيدر حسينى كاظمى، (۱۲۶۴ هـ)

عقائد الشيعة، شيخ على اصغر بروجردى، چاپ سنگى ۱۲۶۳.

على وليد الكعبة، ميرزا محمد على اوردبادى، مكتبة الرضوى، قم

علم اليقين، فيض كاشانى، بيدار، قم.

علل الشرايع، ابن بابويه، طباطبايى، قم

علىّ من المهد الى اللحد، سيد محمد كاظم قزوينى، بيروت

عوالى اللئالى، ابن ابى جمهور احسايى، قم.

عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب

عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابن بابويه، دارالعلم، قم

## غ

غاية المرام، سيد هاشم بحرانى، سنگى، تهران

غاية المرام، سيد هاشم بحرانى، معارف، تهران

غاية الاختصار فى البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار، تاج الدين حسينى، نجف

الغدير، عبدالحسين امينى، دارالكتب اسلامية، تهران

الغيبة، ابوجعفر طوسى، نجف

الغيبة، ابوجعفر طوسى، مؤسسه معارف اسلامى، قم.

الغيبة، نعمانى، مكتبة الصدوق، تهران.

## ف

الفتاوى الواضحة، سيد محمد باقر صدر، نجف.

فرهنگ فارسى، محمد معين، امير كبير، تهران

الفصول المهمة فى اصول الائمة، حرّ عاملى، بصيرتى، قم.

الفصول المهمة فى تأليف الامة، الامام عبدالحسين شرف‌الدين نجفى، داورى، قم

فلک النجاة، سيد مهدى قزوينى (۱۳۰۰ هـ)

## ق

قصص الانبياء، قطب راوندى، آستان قدس رضوى، مشهد

قصيدهٔ هائيّه، شيخ كاظم ازرى، نجف

## ک

الكافى، ثقة الاسلام كلينى، دارالكتب الاسلامية، تهران

كامل بهائى، طبرى

الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام، شرف الدین عاملی، نینوی الحدیثة، تهران

کشف المراد،

الکشکول فی ماجری علی آل الرسول، سید حیدر آملی

کشف الحق، خاتون آبادی، بنیاد بعثت، تهران

کفایة الاثر، خزّاز قمی، خیام، قم.

کمال الدین، ابن بابویه، مکتبة الصدوق، تهران

کمال الدین، ابن بابویه، دارالکتب الاسلامیة، تهران

کنز الدقائق، میرزا محمد قمی، وزارت ارشاد، تهران

کشف الحق و نهج الصدق، علامه حلی

کنز الفوائد، کراجکی

کشف الغمه، بهاء الدین اربلی، (۶۹۲ ه)، دارالکتاب الاسلامی، بیروت. (افست از هاشمی، تبریز)

کشف الیقین، علامه حلّی، (م ۷۲۶ ه) وزارت ارشاد اسلامی تهران.

کشف الیقین، علامه حلّی، نجف

الکلمات المکنونة، فیض کاشانی

## ل

اللوامع النورانیة، سید هاشم بحرانی، عماد زاده، اصفهان.

## م

المقنع، ابوعبدالله مفید

مجمع البیان، طبرسی، سنگی، تهران

مجمع البیان، طبرسی، انتشارات فراهانی، تهران

مجمع البيان، طبرسی، بیروت

مرآة العقول، محمد باقر مجلسي، دارالكتب الاسلامية، تهران.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، اسلامیه، تهران.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، هجرت، قم

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، اسلامیه، تهران.

مولد امیر المؤمنین علیه السلام، ابن بابویه

مسارّ الشیعة، ابو عبدالله مفید

مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، اسماعیلیان، تهران

محبوب القلوب، محمد بن علی لاهیجی

مناهل الضرب، جعفر بن محمد اعرجی.

معانی الاخبار، ابن بابویه، مکتبة الصدوق، تهران

المناقب المائة، احمد بن شاذان، حیدریه، نجف

المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، بیروت

مصباح المتهجّد، ابوجعفر طوسی.

منتهی المقال، ابوعلی حائری (۱۲۱۵ هـ)

مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، علمیه قم

مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، دارالاضواء، بیروت

المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین نجفی، مؤسسه البعثة، تهران

المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین نجفی، بیروت (۱۴۰۲ هـ)

المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین نجفی، مکتبة النجاح، قاهره

معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی، دارالزهراء، بیروت

المحتضر، حسن بن سلیمان حلّی

مقتضب الاثر، ابن عیاش جوهری (متوفی ۴۰۱)، نجف

مجمع البحرين، فخرالدين طريحى
مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلّى، نجف
مكيال المكارم، سيد محمد تقى اصفهانى، مؤسسة الامام المهدى عليه السلام، قم.
منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، لطف الله صافى، صدر، تهران
معالم المدرستين، سيد مرتضى عسكرى، بنياد بعثت، تهران
مستمسک العروة الوثقى، سيد محسن حكيم، بيروت
مستمسک العروة الوثقى، سيد محسن حكيم، نجف
مشارق انوار اليقين، حافظ برسى، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اهل بيت (ع) - تهران.
مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى، مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، بيروت
مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى، سنگى، نجف
مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانى، سنگى، منشورات محمودى، تهران
مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانى، بيروت
معالم الزلفى، سيد هاشم بحرانى
منتخب الانوار المضيئة، سيد على بن عبدالكريم نيلى
المهدى عليه السلام، سيد صدر الدين صدر
متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر اشوب
من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه،
المستجاد من كتاب الارشاد، علاّمه حلّى
المصباح، تقى الدين كفعمى، منشورات رضى، زاهدى
المجدى، ابن صوفى، مخطوط

## ن

نزهة المحبيّن فى فضائل امير المؤمنين عليه السلام، جعفر نقدى.

نزهة الجليس، سيد عباس مكّى (١١٧٩ هـ)

النوادر، فيض كاشانى.

نورالثقلين، عبد على حويزى، اسماعيليان، قم.

نورالثقلين، عبد على حويزى، افست علمية، قم.

نهج البلاغة شريف رضى،

و

الولادة فى الكعبة المعظمة، شاكر شبع (در: نشرية تراثنا، شماره ٢٦)، موسسه آل البيت عليهم السلام، قم.

الوافى، فيض كاشانى، مكتبة اميرالمؤمنين عليه السلام، اصفهان.

ى

اليقين فى اختصاص مولانا على بامرة المؤمنين، سيد ابن طاووس، دارالكتاب، قم.

## دوم فهرست کتب عامّه

### الف

الائمة الاثنى عشر، ابن طولون، دارصادر، بيروت

الامام على بن ابى‌طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، عرفان، بيروت.

الاصابة فى معرفة الصحابة، طبع مصطفى محمد، مصر.

الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، ابن عبدالله اندلسى، (ذيل الاصابة فى معرفة الصحابة)، طبع مصطفى محمد، مصر.

انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، اعلمى، بيروت.

انسان العيون فى سيرة الأمين المأمون، على بن برهان الدين حلبى شافعى، دارالفكر، بيروت

اسعاف الراغبين، ابن صبّان (در حاشيهٔ نور الابصار)، دارالكتب العلميه، بيروت.

اسدالغابة فى معرفة الصحابة

ارشاد السارى، قسطلانى، داراحياء التراث العربى، بيروت.

امتاع الاسماع، مقريزى

الإمامة و السياسة، ابن قتيبة.

الأسمار، سيد محمد دهلوى گيسودراز

انتهاء الأفهام، سيد ابومحمد حسينى، (متوفى در اوايل قرن ١٤)، لكنهو

ارجح المطالب، عبدالله امرتسرى هندى (۵۶۸ هـ)

ازالة الخفاء، عبدالحقّ دهلوى (۱۱۷۶ هـ)

آينهٔ تصوّف، شاه محمد حسن خشق

اثبات الوصية، على بن الحسين مسعودى (۳۴۶ هـ)، بصيرتى، قم

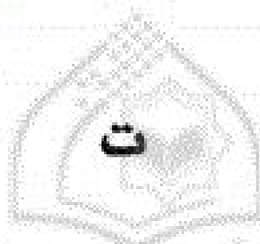
اهل البيت، توفيق ابوعلم، مصر

ب

البداية و النهاية، ابن كثير دمشق، عارف، تهران.

البداية و النهاية، ابن كثير دمشق، معارف، بيروت.

بحرالانساب، سيد محمد جعفر مكّى



ت

تاريخ ابن كثير

تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، افست، تهران

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، محمودى، بيروت،

تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، دارالكتاب العربى، بيروت.

تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطى، مطبعة سعادت، مصر

تاريخ الخميس، حسين بن محمد ديار بكرى، مؤسسه شعبان، بيروت.

تاج الدّرة فى شرح البردة، عصام اسفرايينى

تجارب السلف، هندوشاه نخجوانى، طهورى، تهران،

تجهيز الجيش، مولى حسن بن مولوى امان الله دهلوى (متوفى بعد از ۱۳۰۰)

تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، نينوى الحديثه، تهران.

تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، مؤسسه اهل البيت، بيروت.

تلخیص المستدرک، حافظ ذهبی، ذیل المستدرک، دارالکتاب العربی، بیروت

توضیح الدلائل، سید شهاب الدین احمد

تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارصادر، بیروت

التلخیص، عبدالله بلخی، مکتبة یوسفیة، مصر

تفسیر، قرطبی

تذکرة الحفاظ، حافظ ذهبی

التفسیر الکبیر، فخر رازی، دارالفکر، بیروت

## ج

الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، دارالمعرفة، بیروت.

الجامع الصحیح ترمذی، دارالکتاب العربی، بیروت

الجامع الکبیر، جلال الدین سیوطی.

الجوهرة فی نسب الامام علی علیه السلام، محمد بن ابوبکر انصاری تلمسانی، دمشق.

## ح

حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، دارالکتاب العربی، بیروت

الحسین علیه السلام، علی جلال الدین،

حبیب السیر، غیاث الدین حسینی، خیام، تهران.

## خ

خصائص علی علیه السلام، نسائی، دارالکتب العربی، بیروت

## د

الدّر المنثور، جلال الدین سیوطی، افست، اسلامیه، تهران.

## ذ

ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، المكتب القدسى، قاهره
ذيل اللئالى، جلال الدين سيوطى، لكهنو
ذكر اخبار اصبهان، ابونعيم اصفهانى، بريل، ليدن.

## ر

الرياض النضرة، محبّ الدين طبرى
روضة الفردوس، سيد على همدانى.
الرقائق، عبدالله حنفى (متوفى ۸۰۰ هـ) مشهور به الاخوانيات، مخطوط
روائح المصطفى، صدرالدين احمد بردوالى
روضة الشهداء، ملاحسين واعظ كاشفى (۹۱۰ هـ)، خاور، تهران.
روضة الصفا، ميرخواند
روضة اولى‌الالباب فى معرفة التواريخ و الانساب، فخرالدين بناكتى (۷۳۰ هـ)، تهران

## ز

زين الفتى فى تفسير سورة هل اتى، ابومحمد عاصمى

## س

السنن الكبرى، بيهقى
سنن، ابن ماجه، دارالكتاب العربى، بيروت
السيرة النبوية، نورالدين شافعى
سيرة الخلفاء، عبدالحميد دهلوى
السيرة النبوية، ابن هشام

## ش

شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، میبدی، چاپ سنگی

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، بیروت (۸ جلدی)

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قدیم (٤ جلدی)

شرح شفا، علی قاری حنفی

شرح قصیده عبدالباقی العمری، محمود آلوسی بغدادی (١٣٢٤ ﻫ)

شرح جامع الترمذی، مبارکپوری (ذیل جامع ترمذی)، دارالکتاب العربی، بیروت.

شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، اعلمی، بیروت

## ص

صحیح، محمد بن اسمعیل بخاری، محمد افندی، مصر

صحیح، مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت

الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی مکّی، مصر

## ط

طبقات، ابن سعد.

## ع

عبقریة الامام علی علیه السلام، عباس محمود عقّاد، بیروت.

عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، عینی

عیون الاثر.

## ف

فرائد السمطين، حموينى، محمودى، بيروت

فضائل الصحابة،

الفصول المهمة، ابن صباغ مالكى، اعلمى، تهران

فردوس، ابن شيرويه ديلمى، (متوفى ۵۰۹ ه)، بيروت

فصوص الحكم، ابن عربى

فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، محمد على قفّال شافعى

فيض القدير، مناوى، دارالمعرفة، بيروت

## ق

قصائد علويه سبعه، سنگى، تهران

## ک

كفاية الطالب، محمد بن يوسف گنجى شافعى (۶۵۸ ه)، حيدريه، نجف.

الكامل، ابن اثير، دارالكتب العربى، بيروت

كفاية الطالب (ترجمه فارسى)، محمد حبيب الله شينقيطى، طوس، مشهد

كنوز الحقائق، عبدالرئوف مناوى (ذيل جامع الصغير سيوطى)، دارالكتب العلمية، بيروت.

## ل

اللئالى المصنوعة، جلال الدين سيوطى، دارالمعرفة، بيروت

لسان الميزان، ابن حجر عقلانى، اعلمى، بيروت

لسان العرب، ابن منظور، داراحياء‌التراث العربى، بيروت

## م

مسند، احمد بن حنبل، دارصادر، بیروت

منتخب کنزالعمال، متقی هندی (چاپ شده در حاشیه مسند احمد)، دارصادر، بیروت

مجمع الزواید، هیثمی، دارالکتاب، بیروت

مشکل الآثار، ابوجعفر طحاوی، دارصادر، بیروت

مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، دارالکتاب العربی، بیروت

مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی (ضمیمه تذکرة الخواص)، سنگی

مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی (ضمیمه تذکرة الخواص)، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

محاضرات الاوائل، سکتواری حنفی

مولد امیرالمومنین علیه السلام، قاضی ابوالبختری

المودّة القربی، میر سید علی همدانی (ضمیمة ینابیع المودة).

مشارب الاذواق، میر سید علی همدانی، مولی، تهران

مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، مصر.

مفتاح النجاء فی مناقب آل العباء، محمد رستم خان بدخشی شافعی (۱۲۱۰ ه)، مخطوط

المشجر الکشّاف للسادة الاشراف، سید محمد حسینی، مصر.

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، الزهراء نجف.

المعجم الصغیر، طبرانی، مدینه.

معجم البلدان، یاقوت حموی، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.

المعارف، ابن قتیبه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت

معارج الوصول الی فضل آل الرسول، زرندی حنفی (متوفی ۵۷۰ ه) مخطوط

مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ابن مغازلی، اسلامیه، تهران.

مناقب علی علیه السلام، موفق بن احمد خوارزمی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

مناقب على عليه السلام، موفق بن احمد خوارزمی، حيدرية نجف.
المناقب المرتضوية، محمد صالح كشفى ترمذى حنفى (۱۰۲۵ ه)، بمبئ.
مناقب سیّدنا على، حافظ عينى، حيدر آباد دكن.
ميزان الاعتدال، حافظ ذهبي، دارالحياء الكتب العربية، مصر.

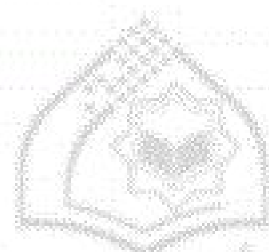
ن

النعيم المقيم، عمر بن محمد بن عبدالواحد
نورالابصار، مؤمن شبلنجى، دارالكتب العلمية، بيروت.
نورالابصار، مؤمن شبلنجى، دارالفكر، بيروت.
نزل الابرار، بدخشانى، افست تهران.
نظم درر السمطين، محمد بن يوسف زرندى حنفى، نينوى الحديثه، تهران، (افست از چاپ نجف)
نزل السائرين، شرف الدين طالى قرشى دركزينى
نزهة المجالس، عبدالرحمان صفورى شافعى، المشهد الحسينى، قاهره

ی

ينابيع المودة، سليمان قندوزى، اسلامبول
ينابيع المودة، سليمان قندوزى، عرفان، بيروت.

# فهرست مطالب



# استدراک و تصحیح

۱- صفحهٔ ۳۱۹، توضیحی بر عبارت مترجم:

**«لقوله علیه السلام: انما هو فترک».**

مترجم، این جمله از حدیث را، به عنوان شاهدی برای معنای «نسیان» آورده‌است. برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

این جمله، بخشی از حدیثی است که ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی ۸/۲، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فیه زیادة وقوع التکلیف، حدیث ۱، روایت کرده است.

مرحوم علامه مجلسی در شرح این فقره می‌نویسد:

«و قوله: انما هو فترک، أي معنى النسيان هنا الترک، لأن النسيان غير مجوّز على الانبياء عليهم السلام، او كان في قرائتهم عليهم السلام «فترک» مكان «فنسي». أو المعنى انّ العزم انما كان ما ذكر، اي العزم على الإقرار المذكور، فترک آدم عليه السلام. أو كان المطلوب الاقرار التامّ و لم يأت به، او عزم اولاً ثم ترک، و الأوّل أظهر.»

(مرآة العقول ۷/۲۳-۲۴)



۲- ص ۳۴۰ سطر ۵ تا ۷ پاورقی، این چند سطر، به صورت زیر تصحیح می‌گردد:

«امّا استبداد اینان بر ما، دربارهٔ این مقام ظاهری - در حالی که ما از نظر نسب برتر، و از نظر پیوند با رسول، نزدیکتریم - امتیازی بود که گروهی بدان تمایل ورزیدند، و گروهی دیگر از آن چشم پوشیدند. و حکم، خداراست. و بازگشت روز قیامت، به سوی حضرت اوست.»

(نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۲)

۳- صفحهٔ ۲۳۸ سطر آخر: «حضرت فرمود: تو،ای عایشه! وکسی که باتو است.»

